

## عذر به جهل و اقامه ی حجت نبوی، بهانه ای جهت ادای یک وظیفه

به قلم : شیخ ابوحمزه المهاجر هورامی

بسم الله و الحمد لله

اما بعد:

پس از اینکه انسان به دنیا می آید اصل در مورد آن این است که نسبت به احکام دین و روش اداره ی زندگی دنیوی خود جاهل و بی علم است. جهت رفع این جهل و نادانی، الله متعال سه ابزار در اختیار انسان قرار داده است: گوش (شنیدن)، چشم (دیدن) و قلب (جهت تعقل، تفقه و فهم داده های گوش و چشم). الله متعال می فرماید: وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِّن بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئاً وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (نحل/۷۸) خداوند شما را از شکمهای مادرانتان بیرون آورد در حالی که چیزی نمی دانستید ، و او به شما گوش و چشم و دل داد تا سپاسگزاری کنید.

با در اختیار داشتن این سه ابزار، شریعت اسلام، در همان ابتداء، در مساله ی عقیده، تقلید را جایز نمی داند . در این صورت در اساسی ترین مسأله ی زندگی، انسان به صورت تدریجی و پشت سر نمودن موانع از حالت جهل به حالت علم ارتقاء می یابد. زمانی که قبل از قبول توحید علم قرار می گیرد « فَاَعْلَمُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ » (قتال/۱۹) بدون شک مبین این امر مهم است که جهلی وجود دارد که باید با علم ابتدا برداشته شود تا انسان به «لَا إِلَهَ» یا کفر به طاغوت و «إِلَّا اللَّهُ» یا ایمان به الله و قوانین و فرامینش دست یابد، و به دنبال آن ممکن است مسلمان در راه رفع این جهل دچار انواع اشتباهات و حتی گناهان غیر عمدی گردد. این نوع از جهل، با جهل در امور اجرائی و عملی جامعه که از دایره ی شخصی خارج شده و به محدوده ی حق الناس ختم می گردد تفاوتی دارد. این هم تابع قوانین خاص خود است. اما باز در همان قالب جهل مورد محاسبه قرار می گیرد.

در این صورت جهل در عقیده از بچگی شروع می شود و به صورت تدریجی به علم منتهی می گردد و در عقیده هم تقلید جایز نیست تا انتظار داشته باشیم زود رفع گردد . یعنی باید به همین ترتیب تدریجی و بر اثر خطا و تکرار و به صورت شخصی کسب گردد.

جهل در هر صورتی «فقر» مذمومی است که منشأ بسیاری از گرفتاریها، ناهنجاریها، قوانین انحرافی، فرهنگهای غلط و جرمها می گردد، که بسیاری از زندگیهای فردی و اجتماعی انسانها را آلوده، آشفته و مسموم نموده است. در این صورت جهل یک مانع در برابر رشد و تکامل انسان است که باید با علم و آگاهی برداشته شود، و غیره قابل تصور است که الله متعال در مورد جاهلی که عملی را انجام دهد اما مفهوم حقیقی آن را درک ننموده، یا اصلاً تصویری از حرام بودن یا ممنوعیت عمل خود نداشته، و یا اینکه جهل در اموری چون درک

عقیده و یادگیری احکام شریعت و اموری چون فراموشی و خطاء که برای مسلمین غیر قابل اجتناب است، بی تفاوت مانده باشد.

اسلام جهت رفع فقر مادی راهکارهایی چون سیستم زکات، انفاق، صدقه و... را در نظر گرفته است و انتظار می رود که جهت رفع فقر معنوی نیز دارای راهکارهایی باشد. چون شخص جاهل در میان اطرافیان و مردم جامعه زندگی می کند و پیداست که جهل آثار غیر قابل انکاری بر روابط اجتماعی افراد دارد. در اثنای این رابطه ممکن است شخص جاهل موجب خساراتی به حقوق معنوی و عقیدتی دیگر مسلمین و یا حقوق مادی آنها گردد؛ شریعت باید حد و حدود و قوانین مربوط به جبران یا عدم جبران خسارتها و جلوگیری از ضایع شدن حقوق متضررین، در عین توجه به نظم عمومی که باعث آسیب به حقوق شخص جاهل نیز نگردد، را در نظر گرفته باشد. بر این اساس یکی از مهمترین شروط در قوانین اسلام برای مسلمان، جایگاه جهل در عمل و مسأله ی عمدی و غیر عمدی بودن عمل و اختیار یا اکراه در عمل است.

در شریعت الله جهل یک امر نسبی بوده و نمی توان در یک شکل ثابتی آن را پیاده نمود، بلکه باوجود دشواری کشف حقایق و کثرت شبهه و اقسام جهل در امور مختلف، یک کار دقیق قضائی است که دارای شرایط مختلفی می باشد. به عنوان مثال جهل در جرمهای مربوط به امور شخصی و حق الله بر بندگان با جهل در جرمهای مربوط به حق الناس که حقی از مردم اتلاف شده و شریعت جهت جبران خسارت مطالباتی را درخواست نموده تفاوتی دارد. پس با شناخت ماهیت جهل می توان جزئیات آن را بررسی کرد.

در این صورت در عالم حقوق و شریعت اسلامی رای بر آن است که صرف ارتکاب گفتار و عمل مجرمانه موجب محکومیت و اعمال مجازات نمی شود، و ممکن است با دخیل شدن عوامل و شرایطی خاص، چنین عمل مجرمانه ای به کسی که مرتکب آن شده است غیر قابل انتساب باشد. بر خلاف قوانین سکولاریستی، شریعت اصل را بر این قرار داده که همه افراد از بعضی از اعمال مجرمانه آگاهی ندارند و تعدادی از مسلمین وجود دارند که به اقتضای مسیری که طی می کنند نسبت به اموری جاهل می باشند و باید از کانالهای صحیح و سالم آگاه شوند.

از حقوق فردی مردم بر حکومت اسلامی وظیفه ی آگاه سازی آنهاست، تا زمانی که چنین وظیفه ای صورت نگرفته است انتظار عمل صحیح و رعایت حقوق عمومی و یا اجرای حدود امر شایسته ای نیست. جالب است بررسی شود که در بسیاری از احکام شریعت، شخص نابالغ از بسیاری از تکالیف و مجازاتها معاف گشته است. دلیل آن این است که این شخص در طول اینهمه سال جاهل بی اراده ای است که در پی کسب علم و آگاهی و اراده در تکاپو و تلاش است و حکومت اسلامی و دعوتگران اهل توحید باید اسباب تکامل این آگاهی و دانش و اراده را برایش فراهم نموده باشند. این تکاپو و تلاش محل نظم اجتماعی اسلامی نیست بلکه حیات بخش به آبی است که رکود و سکون در آن سبب گندیدگی و اغتشاش اجتماعی می گردد.

تکاپو و تلاش در کسب دانش و آگاهی رکن زیر بنایی زندگی فردی و اجتماعی مسلمین را تشکیل می دهد؛ حتی در بسیاری از امور رایج، علم و آگاهی معیار صحت عمل می گردد. به عنوان مثال شافعیان و مالکیان و حنبلیان شرط صحت بیع را مجهول نبودن مبیع و ثمن دانسته و «جهالت فاحش»<sup>۱</sup> به مورد معامله را موجب بطلان بیع می دانند. در اینجا است که ابن حزم اندلسی بیشتر از هزار سال پیش در مورد قوانین اجرائی جامعه نیز گفته است: " امر و نهی قانون، باید به مردم ابلاغ شود. پیش از ابلاغ، شخص تکلیف به رعایت قانون ندارد."

در این صورت، در سفر جهل به دانش، مسأله ی عذر به جهل از مسائل مهم و اساسی شریعت اسلام برای مسلمین است که به اموری چون وارد نمودن یک کافر به اسلام یا خارج نمودن یک مسلمان از اسلام و وارد نمودن آن به دایره ی کفر می پردازد. رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرمایند: «لا یجتمع الإیمان والکفر فی قلب امرئ»<sup>۲</sup> - ایمان و کفر در قلب یک شخص جمع نمی شوند. یعنی یا شخص مسلمان است یا کافر.

اما قرآن کریم مسلمانان را از کافر انگاشتن هر که تظاهر به اسلام نماید بر حذر داشته است. قرآن کریم در این رابطه می فرماید: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَ لَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا .. (نساء/۹۴) ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که (برای جهاد) در راه خدا به مسافرت رفتید تحقیق کنید (که با چه کسانی می جنگید) و به کسی که به شما سلام کرد (و سلام نشانه پذیرش اسلام تظاهر به اسلام ماست) نگوئید تو مؤمن نیستی.

چنانچه با رعایت این موارد، معرفی دقیق بیماران عقیدتی و جسمی به جامعه بدون در نظر گرفتن پیامدها و عواقب صورت گرفت در این صورت این یک وظیفه و خدمت به دین و مردم است. و نمی توان به خاطر تبعات چنین اقدامی از زیر وظیفه شانه خالی کرد؛ چون:

- قاتل دانستن کسی که طبق شهادت شهود و مدارک موجود کسی را به قتل رسانده و بیان ما باعث دستگیری، نگرانی و محرومیت فرزندان و پدر و مادر و همسر و برادر و دیگر نزدیکان وی گشته و در نهایت ممکن است منجر به اعدام نامبرده گردد.
- دزد دانستن کسی که طبق شهادت شهود و مدارک موجود چیزی را به سرقت برده و شهادت و بیان ما باعث عواقب وخیمی برای وی و اطرافیانش می گردد.
- مبتلا به ایدز، مالاریا، سل و ... بودن شخصی و بیان آن توسط متخصصین و معرفی آن به جامعه جهت جلوگیری از ابتلای دیگران به این بیماری و جلوگیری از شیوع آن که باعث ایجاد آشفته گی و اضطراب در میان مردم و انزوای شخص بیمار و غیره می گردد.

<sup>۱</sup> زحیلی ج ۴ ص ۴۶۰-۴۵۷

<sup>۲</sup> الموسوعه الفقهيه ج ۱۶ ص ۱۶۹-۱۷۰

<sup>۳</sup> السلسلة الصحيحة: ۱۰۵۰

- بیان اصل اساسی کفر به طاغوت (= لا اله) و برائت از سکولاریستها (مشرکین/احزاب) و شناساندن جاهلیت که ممکن است نگرانی ها و آشفتگی هایی در میان افراد جامعه به آورد.
- با در نظر گرفتن ظوابط شرعی و «۴فیلتر اصلی»، تکفیر کسانی که الله متعال آنها را از کانال رسولش صلی الله علیه وسلم کافر دانسته و بیان و افشاگری ما باعث جدائی و بغض و درگیریهای لفظی و سرانجام جنگ مسلحانه میان کفار و مرتدین با اهل توحید می گردد و....
- و.....

مادام که از ضروریات زندگی مادی و عقیدتی مسلمین هستند روشنگری در مورد آنها بدون توجه به پیامدهای آن ضروری و لازم است؛ و نباید با تحریک و تبلیغات همین مجرمین یا بیماران جسمی و عقیدتی چنین وانمود شود که عامل استرس و قضاوت و جدائی و... شاهدان و دکتورها و فقیهان بوده اند، و گرنه کسی نه به دلیل قتل قصاص می شد و نه به دلیل دزدی دستگیر و نه به دلیل ایدز و سل و کفر و ارتداد از وی حذر می شد و نه در برابر اطرافیان و جامعه قرار می گرفت!

زمانی که یک بیماری جسمی یا اعتقادی و اخلاقی و رفتاری در میان مردمان جامعه ای فراگیر شده باشد، هم بیان این بیماری مشکلات وسیعی را به دنبال دارد، و هم واکنش بیماران شدیدتر خواهد بود، و هم طول درمان نیز طولانی تر خواهد گردید. با این وجود زمانی که قانون شریعت الله درمان این بیماران و محافظت از مومنین و هدایت انسانها را واجب گردانیده با قبول پیامدهای آن باید متناسب با وضع موجود به پیش رفت. این همان کاری است که تمام پیامبران و منجمله رسول خاتم صلی الله علیه وسلم و پیروان مخلص آنها مجریش بوده اند.

اختلاف میان خانواده ها، اذیت و آزار مسلمین، قتل و شکنجه و محاصره شعب ابی طالب و بیرون راندن از سرزمین مادری و جنگهای بدر و احد و احزاب و حنین و ... همگی در راستای تحقق لا اله (کفر به طاغوت = معرفی بیماران و قانونها و برنامه ها و آداب و رسوم ساخته شده توسط بیماران به جامعه و پرهیز از آنها) و الا الله (ایمان به الله و قوانین شریعت الله و نزدیکی به انسانهای سالم) صورت گرفت و از پیامدهای همین روشنگری بودند، و به احتمال وجود این پیامدها، نمی توان از بیان حقایق و واقعیتها چشم پوشی کرد.

اما زمانی که یک مسلمان را به ناحق وارد دایره ی کفر و ارتداد و اهل بدعت و... می گردانی مثل کسی است که به ناحق او را متهم به سل، وبا، ایدز، مالاریا و... کرده و با تحمیل جنگی روانی، او را از مردم جامعه جدا می گردانی و شامل قوانین خاصی می نمائی؛ با این تفاوت که اگر در آزمایشگاه شریعت تشخیص داده شد شخص متهم شده به بیماری کفر و ارتداد دچار نشده است و استحقاق چنین حکمی را نداشته، خود حکم کننده دچار کفر و ارتداد و... می شود. العیاذ بالله.

قرنهاست که سرزمینهای متفرق و مصیبت زده ی مسلمان نشین، به دلیل نبود حکومت یکپارچه ی اسلامی و انهدام شورای واحد اولی الامر فقهای امت، ترکیب جمعیتی از مسلمین شده است که بیشتر از ۹۰ درصد ساکنان آن را کسانی تشکیل می دهند که بر اساس قوانین ترکیبی اسلام با تأویلات غلط، شک و شبهه و جهل، در امور

عبادی شخصی و جمعی، زندگی خود را اداره می کنند؛ از تبعیت طاغوتها و شرک قصور و مراجعه به ساحران و رمالان و... گرفته؛ تا تبعیت کورکورانه از علماء سوء و الروبیضه در منابر مساجد و شبکه های ماهواره ای، در جنگ روانی و مخالفت با برادران و فرزندان خود، که در حال جهاد با کفار اشغالگر خارجی و مرتدین محلی هستند. این اکثریت قاطع، هیزم و ابزار پیشبرد اکثر برنامه ها و جنگهای کفار سکولار و اشغالگر خارجی و مرتدین محلی بر علیه مستضعفین آزادیخواه بوده اند.

در برابر این اکثریت قاطع ما شاهد حول و حوش ۵ درصد مزدور دست نشانده و مرتدین محلی و حول و حوش ۵ درصد مسلمان تحول گرا اصلاح طلب و انقلابی هستیم. البته جهت هر گونه انقلاب و تغییر و تحولی در جامعه همین تعداد از انقلابیون حرفه ای کافی بوده اند. اما این تعداد در سرزمینهای مسلمان نشین خود به سه گروه عمده تقسیم شده و هر کدام در مورد همدیگر و سایرین دیدگاههای مختلفی دارند:

- دسته اول از این ۵ درصدی ها برای آن دسته از ۹۰ درصدی ها عذر به جهل و تاویل و اکراه و شبهه قائلند و تا زمان اقامه ی حجه ی رسل و اعراض و عناد آگاهانه، عمدی و اختیاری، جاهلین را از دایره ی اسلام خارج نمی کنند؛

- دسته دوم از این ۵ درصدی ها اکثریت ۹۰ درصدی را کافر دانسته و این گروه اولی ۵ درصدی را مخطئین می دانند که از نظر عقیده مشکل دارند چون گروه اکثریت ۹۰ درصدی را کافر ندانسته اند.

- دسته ی سومی هم از این ۵ درصدی ها وجود دارد که دسته اول و دوم ۵ درصدی را کافر می دانند چون اولی ها اکثریت ۹۰ درصدی را کافر ندانسته اند و دومی ها نیز این اولی های موجود در ۵ درصدی ها را کافر ندانسته اند. پس هر دو گروه را نیز کافر می دانند، چون کافری را کافر ندانسته اند! در حالی که وظیفه و اولویت اساسی اینها ابتداء باید تمرکز بر یادگیری و به دنبال طی این مرحله ی حساس، دعوت بر اساس منهج نبوی و وحدت بر محوریت شوری و تلاش جهت تشکیل حکومت اسلامی بر منہاج نبوت و احیای دوباره ی شورای اولی الامر و اجماع واحد مسلمین باشد.

کار دسته ای از این اقلیت ۵ درصدی (که از علمی اندک اما ادعاهایی بزرگ و طولانی برخوردارند) در تمایل به خارج نمودن مسلمین از دایره ی اسلام و تلاش جنون آمیز در بر ملاء ساختن اشتباهات و عیبهای دیگران، به حد بیماری روانی زشت و بسیار خطرناکی ارتقاء یافته که در ترور شخصیتی مسلمین و متهم نمودن آنها به گناه بزرگی چون کفر رسیده است، غافل از اینکه با رفتار خارج از رحم و تندخویانه ی خارج از شریعت، علاوه بر آنکه باعث حقارت نفس خود و سبب پراکنده و متفرق نمودن بیشتر مسلمین و ایجاد تنفر در میان آنها می گردند، مانعی در راه بیداری و همچون سایر باندهای تبهکار لکه ای سیاه در تاریخ دعوت گشته و خواسته یا ناخواسته ابزاری در دست دشمنان اصلی و خود را در ردیف کسانی قرار داده اند که الله متعال با لفظ تهدید آمیزی در موردشان می گوید: "إِنَّ الَّذِينَ يَجْبُونَ أَنْ تَشْبَعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ" (نور/۱۹) بی گمان کسانی که دوست می دارند گناهان بزرگی در میان اهل ایمان گسترش یابد، در دنیا و آخرت عذابی دردناک خواهند دید.

برای یک مسلمان چه فاحشه ای بدتر از تکفیر برادر مسلمانش و گسترش تفرق در میان مسلمین نا آگاه و ضربه زدن به الجماعة وجود دارد؟ وقتی دزدی زیاد و فراگیر می شود و دزدها در قالب گروه و حکومت منسجم می گردند در این صورت احکام و فقهه مربوط به آنها نیز مُد و نیاز روز گشته و علم می گردد. مهم در این وسط این است که دزدها از صف کسانی که اتهام دزدی به آنها وارد شده جدا گردند و با مردمانی که تحت ستم و نفوذ این دزدها زندگی می کنند عادلانه برخورد شود. در اینجا به جایگاه حکم به ظاهر، نجات مسلمین از بلا و گرفتاری، وحدت میان مسلمین، فراهم کردن بیشترین متحدین ممکن، فراهم کردن آب مناسب (حمایت و پشتیبانی مردمی) جهت شنای ماهی (مجاهدین و مبارزین یکی از «۳ ابزار» برتر)، خطرات تفرق و عدم حمایت مردمی و.... می توان پی برد.

اما در اکثر موارد دیده شده است که خیلی از این دوستان ۵ درصدی در مسائل مختلفی چون عذر به جهل و... دچار خطای فاحش و خطرناکی می گردند و آنهم اینکه می گویند فلان عالم و فلان شیخ عذر به جهل را در این موارد قبول داشته یا نداشته، آنگاه برای اثبات دیدگاه این عالم مورد نظر آیات و احادیثی از قرآن و سنت را می آورد؛ به نحوی که نصوص محکوم و توجیه کننده و روشنگر کلام این انسان هستند نه حاکم که باید به آیات و احادیث استدلال شود و دیگران محکوم. بر همین مبنا تلاش شده است که در این پژوهش دلایل و استدلالها از قرآن و سنت آنهم بر فهم اصحاب و تابعین و دیگر امامان بزرگوار مسلمین باشد، و در هر صورت، نصوص حاکم باشند نه محکوم.

علاوه بر این، چنانچه کسی با «تمام» آثار علماء و امامان بزرگوار مسلمین آشنائی نداشته باشد ممکن است با گرفتن بخشی از کلام آنها دچار اشتباه شود و یا در مراحل دچار تناقض گردد. این تیمیه یکی از همین علمای حنبلی مذهبی است که آراء و آثارش توسط این عده ای معلوم الحال از فرقه ی نجدیت و دشمنان سایبری آگاه و دوستان جاهل و فریب خورده ی داخلی جهت ضربه زدن به الجماعة و مشغول کردن مسلمین به مسلمین به صورت قیچی کاری شده مورد سوء استفاده ی ابزاری قرار گرفته است؛ به همین دلیل سعی شده است در این تحقیق به آراء ابن تیمیه حنبلی مذهب نیز توجه ویژه ای شود.

### تعاریف واژها و اصطلاحات

**تعریف جهل:** جهل در سه معنی به کار رفته است :

۱- تهی بودن نفس از علم . که این معنی رایج است.

۲- اعتقاد پیدا کردن به چیزی بر خلاف آنچه که هست (این معنی بیشتر در مسأله تأویل و اجتهاد اشتباه به کار می رود).

۳- انجام دادن کاری بر خلاف آنچه حقیقت است که انجام شود<sup>۴</sup> (اکثراً این معنی جهل را در مورد اعمال جاهلانه ی عوام به کار می‌برند)

**عذر:** یعنی: بهانه، بهانه آوردن، دستاویز، معذور داشتن، معاف کردن، تبرئه کردن و...

### انواع جهل:

۱- جهل معتبر: جهلی معتبر است که عنصر آگاهی «قبل از» اقدام در آن وجود نداشته باشد.

۲- جهل نامعتبر: آن است که «پس از» آگاهی، فعلی صورت گیرد.

ابن تیمیه حنبلی مذهب (که عده ای از ۵ درصدی ها در هر چه دلشان خواست به آن استناد می‌کنند) در این زمینه از کسانی صحبت می‌کند که دارای جهل معتبر هستند، چون:

۱- نصوصی که باعث شناخت حق می‌شوند به وی نرسیده باشد.

۲- امکان هم دارد نصوص به وی رسیده باشد اما به دلایلی نزد وی ثابت نگشته باشند.

۳- یا امکان فهم آن را نداشته باشد.

۴- و ممکن هم هست داخل شبهاتی افتاده باشد که الله به واسطه آنها وی را معذور می‌داند.<sup>۵</sup>

### انواع جاهل:

۱- جاهل کافر: که در دنیا عذری ندارد و مشمول قوانین کفار می‌گردد.

۲- جاهل اهل فتره: که در قیامت از امتیاز عذر به جهل برخوردار است، اما در دنیا مثل کفار عذری ندارد.

۳- جاهل مسلمان: که مسلمان بودنش به یقین ثابت شده و به صورت مجمل اقرار به اسلام و تصدیق کامل رسول الله صلی الله علیه وسلم را اعلام نموده است و از امتیاز ویژه ی عذر به جهل برخوردار است.

### فرق بین اتمام حجه ی نبوی و فهم آن و چگونگی اقامه و شخص اقامه کننده حجه ی نبوی:

در این زمینه دو نکته ی حساس باید بیان شوند:

۱- فرق بین قیام حجه ی نبوی و فهم آن (مثل قدامه بن مظعون جُمحی مشروب خور زمان عمر بن خطاب که آن را برای خود حلال می‌دانست. حجت و دلیل نبوی به وی رسیده بود اما فهم و تاویلش اشتباه بود. هر چند

<sup>۴</sup> مفردات ألفاظ القرآن للراغب الأصفها فی ص ۲۰۹. الجهل بمسائل الاعتقاد لمعا ص ، ۱۹-عارض الجهل للراشد ص، ۲۳.  
<sup>۵</sup> مجموع الفتاوی. ۳۴۶/۲۳.

حکم بر وی اجرا گردید اما به دلیل داشتن عذرهای معتبر شرعی به دلیل حلال کردن یک حرام شریعت تکفیر نشد.)

۲ حجت نبوی چگونه اقامه می‌گردد و چه کسی آن را اقامه می‌گرداند؟ (تا زمانی که رسول الله صلی الله علیه وسلم زنده بود خود ایشان طبق قواعدی اقدام به این مهم می‌نمود، پس از ایشان شوری با اجماعی واحد و طبق همان اصول به این مهم می‌پرداخت. در این صورت شورای تحت پوشش یکی از «۳ ابزار برتر» در هر سطحی که تشکیل شده باشد به جای رأی افراد متفرق شایستگی اقامه ی حجت را دارد، محک رای واحد چنین شورائی است نه افراد متفرق یا شوراهای فرقه های متفرق رنگارنگ.)

### تعریف حجت و جایگاه اقامه ی حجت نبوی:

**معنی لغوی حجة:** برهان، دلیل، وسیله، بهانه، دستاویز، مستمسک، سند، مدرک.<sup>۶</sup>

**اقامه:** برقراری، برپا کردن، برگزاری، تعیین کردن، نصب کردن، منصوب کردن، ساختن، تاسیس کردن، بنیان نهادن، پایه ریزی کردن، اقامه کردن، مقیم شدن، مستقر شدن، استقرار یافتن.

**تعریف اقامه حجت:** مقصود از قیام حجت، رساندن نص شرعی از قرآن و سنت و اجماع به اسلوب شرعی رسول الله صلی الله علیه وسلم به شخص واجد شرایط است. یعنی با استدلال و مدارک روشن امور ناشناخته را به سبک رسول الله صلی الله علیه وسلم برای شخص شناسائی و معرفی کنیم، به گونه ای، همچنانکه خانواده و خویشان نزدیک خود را می‌توانند از بیگانگان تشخیص دهند (يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ/بقره: ۱۴۶) به همان شیوه بتوانند حکم شرعی را از باطل تشخیص دهند.

**تعریف حجت نبویة یا حجت الرسالية:** یعنی: قرآن و سنت صحیح و نیز اجماع مبتنی بر قرآن و سنت، نزد صحابه یا علمای هر عصر<sup>۷</sup> به سبک و روش رسول الله صلی الله علیه وسلم از کانال شرعی آن.

### سنت

در مورد سنت باید گفت که: سنت تنها بیانگر و مفسر مطالب قرآن نیست، بلکه خود آنچه که مورد نیاز انسان در هدایت است را به طور مستقل و اضافه بر قرآن دارد. قرآن و احادیث نبوی هر دو از منبع وحی الهی هستند؛ با این تفاوت که قرآن لفظاً و معنا از جانب خداست، اما اکثر قاطع احادیث تنها از لحاظ «معنایی و مفهوم» مورد تایید الله تعالی هستند و لفظ آن متعلق به پیامبر صلی الله علیه وسلم یا یکی از صحابه ی کرام است. پس هر دو وحی هستند و تفاوتی در حجیت وحی نیست؛ یعنی همانگونه که قرآن حجت است، احادیث

<sup>۶</sup> وَ تِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلِي قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَن نَّشَاءُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ (انعام/۸۳)  
 - قُلْ قَلِيلَةٌ أَلْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ (انعام/۱۴۹)

<sup>۷</sup> احمد بن علی خطیب بغدادی، کتاب الفقیه و المتفق، ج ۱، ص ۹۵-۹۶، چاپ اسماعیل انصاری، بیروت ۱۴۰۰/۱۹۸۰. نیز: احمد بن علی خطیب بغدادی، کتاب الفقیه و المتفق، ج ۱، ص ۱۶۹، چاپ اسماعیل انصاری، بیروت ۱۴۰۰/۱۹۸۰. نیز: وهبه مصطفی زحیلی، اصول الفقه الاسلامی، ج ۱، ص ۴۳۱، دمشق ۱۴۲۴/۲۰۰۴. و ج ۱، ص ۴۴۹، ۴۵۵-۴۵۷، ص ۵۹۱، نیز: ابن حزم، مسائل من الاصول، ج ۱، ص ۸۲-۸۳، مجموعة الرسائل المنيرية، قاهره، ادارة الطباعة المنيرية، ۱۹۸۴/۱۴۰۴



صحيح نیز حجت هستند. بعضی از علما گفته اند که حدیث باید به درجه تواتر برسد یا حداقل مشهور باشد، اما منهج صحيح اهل سنت بر آن است که هرگاه حدیث به درجه صحت برسد، معتبر است. در این صورت تمسک، پایبندی، دریافت و پذیرش احکام دین تنها از کتاب و سنت، و رجوع به آنها به هنگام اختلاف و تنازع و اینکه عقل، اندیشه، قیاس، ذوق، وجد، مکاشفه، خواب و غیره نباید با آن دو تعارض داشته باشند.<sup>۸</sup>

چه بسا احکامی هستند که فقط توسط سنت ثابت شده اند؛ گاهی احادیث نبوی آیات قرآن را تخصیص می کنند، یا مجمل را شرح می دهند، در این صورت تبعیض در وحی جایز نیست؛ و اگر قرار باشد که سنت و احادیث در دین معتبر نباشند، چرا باید در شرع و بیان اوامر مجمل دین (نماز، زکات، حج و...) معتبر باشند؟! پس سنت صحيح، هم بیانگر و مفسر قرآن است که عام را خاص کرده و مطلق را مقید نموده و مجمل را شرح می دهد، و هم بعنوان مصدر مستقلی می تواند ثابت کننده ی عقیده و احکام دین باشد.

ناصرالدین آلبنی از محدثین معاصر اهل سنت در رساله "الحديث حجة في العقاید و الاحکام" می گوید: «بعضی معتقدند که عقیده جز بوسیله دلایل قطعی ثابت نمی گردد خواه آیتی از آیات قرآن یا حدیث متواتری باشد که حقیقتاً به حد تواتر رسیده باشد و احتمال تأویل را نداشته باشد، و معتقدند این مسئله مورد اتفاق علمای اصول می باشد و احادیث آحاد را مفید برای علم نمی دانند و معتقدند بواسطه آنها عقیده ثابت نمی گردد. این سخن در پرتو هدایت قرآن و توجیهاات سنت اثری از آن وجود ندارد، و سلف صالح که خداوند از آنها راضی باشد آن را ندانسته و نشناخته اند و از هیچ فردی از آنها این سخن نقل نشده است، بلکه حتی به ذهن آنها نیز خطور نکرده است. این سخن عقیده ای را در ضمن خود دارد که لازمه ی آن ابطال صدها حدیث صحيحی است که از رسول خدا - صلی الله علیه و سلم- به اثبات رسیده است.»

سنت بیان و تشریح کننده قرآن کریم می باشد، کسی که به قرآن مراجعه نماید و در آن چیز ی نیافت به سنت نبوی مراجعه می نماید، در این زمینه در میان اصحاب و سلف صالح هیچ گونه اختلافی رخ نداده است. در مورد حجت بودن سنت نبوی در قرآن و سنت و اجماع امت نص صریح وجود دارد، همانگونه که عقل هم آن را تایید می نماید. همه ی آیاتی که امر به اطاعت از رسول الله صلی الله علیه و سلم شده، نشانه ی مراجعه به اخذ سنت می باشد؛ به عنوان مثال:

- قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ وَإِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (نور/۵۴)
- وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (حشر/۷)
- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (انفال/۲۴)

<sup>۸</sup> مجموع الفتاوى: ج (۱۳/۸، ۵۸، ۲۹، ۶۰، ۶۲، ۶۳، ۶۸، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۱، ۱۴۵) ج (۲۵۱/۱۶، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲).

- فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا (نساء/۶۵)

وده ها آیه ی دیگر که ما را از مخالفت با امر رسول الله صلی الله علیه وسلم بر حذر داشته و به اطاعت از ایشان امر می کند، همه ی اینها دلیل حجت بودن سنت نبوی و ضرورت رجوع به آن در تمام امورات زندگی می باشد. در هر جا که رسول الله صلی الله علیه وسلم کاری را انجام داده یا سخنی را بر زبان رانده یا در برابر عملی سکوت کرده و الله متعال آیه ای در اصلاح فروفرستاده است به معنی تائید می باشد. با این دیدگاه آیه ی : وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ (النجم / ۳-۴) در حیات رسول الله صلی الله علیه وسلم واضح می گردد . در زمینه ی حجت بودن سنت نبوی نیز احادیث زیادی وجود دارند برای مثال:

- هنگامی که رسول الله صلی الله علیه وسلم معاذ پسر جبل را به عنوان مبلغ به سوی یمن فرستاد به ایشان گفت: (با چه چیزی قضاوت می کنی؟ معاذ گفت: به قرآن ؛ پیامبر فرمودند اگر در قرآن نیافتی با چه؟ جواب داد: با سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم باز فرمودند: اگر در سنت چیزی نیافتی؟ جواب داد با رائی خودم اجتهاد میکنم . رسول الله صلی الله علیه وسلم با دست به سینه معاذ زد و فرمود: سپاس برای خدایی که به فرستاده اش توفیق حاصل نموده است تا رضایت الله و رسولش را حاصل نماید.<sup>۹</sup>
- هر کسی از من اطاعت کند از خدا اطاعت کرده و هر کسی از من نافرمانی کند از خدا نافرمانی کرده است.<sup>۱۰</sup>

توافق و انقیاد فراگیر علماء، یکی دیگر از دلایل حجت بودن سنت رسول الله است . علمای مسلمان از زمان صحابه تا به امروز بر حجت بودن سنت نبوی توافق داشته اند و از ائمه اربعه و سایر مجتهدین نقل شده که میفرمایند: هر گاه حدیث صحت داشته باشد آن مذهب من است.<sup>۱۱</sup>

چنانکه آشکار است کتابت حدیث به صورت رسمی در عصر رسول الله صلی الله علیه وسلم و خلفای راشدین و حتی اکثر تابعین نوشته نشده است، بلکه از سال ۱۲۰ هجری به بعد، در شرایطی که صدها هزار حدیث جعلی از سوی دوستان نادان و دشمنان مغرض ساخته و پرداخته شده بود، تدوین شده اند.

محمد غزالی طوسی در این مورد می گوید: بل الكتب و التصانيف محدثه، لم يكن شيء منها في زمن الصحابة و صدر التابعين و انما حدثت بعد سنة ۱۲۰ بعد الهجرة و بعد وفاة جميع الصحابة و جله التابعين “ . کتابها و تألیفات (مربوط به حدیث) تازه اند، هیچ کدام از آنها در زمان صحابه و تابعین نبوده اند و جز این

<sup>۹</sup> ترمذی ۱۳۲۷

<sup>۱۰</sup> مسلم بخاری

<sup>۱۱</sup> اذا صح الحديث فهو مذهبي» /رد المحتار للشامی ج ۲ ص ۶۳ ط مکتبه سبحانیه کویته/ نیز: مجموعه الرسائل ج ۱ ص ۱۲۷/ نیز: رد المحتار للشامی ج ۱ ص ۱۵۹ / نیز: فتاوی دیوبند ج ۱ ص ۶۵

نیست که از سال ۱۲۰ هجری به بعد و پس از وفات همه ی اصحاب واکثر تابعین تدوین شده اند.<sup>۱۲</sup> البته این به معنی کم اعتبار بودن احادیث صحیح موجود یا عدم حفظ بخشی از دین توسط الله متعال نیست. بلکه نکته ی مهم این است که بر خلاف قرآن که در لفظ و معنی بدون تغییر و تحولی به ما رسیده است در احادیث «تواتر لفظی» بسیار مشکل است و حتی غیر از قرآن نمی توان در این منبع نیز به چنین هدفی رسید در نتیجه در بازگویی و فهم بسیاری از احادیث بر «نقل به معنا»ی تمام احادیث ذکر شده در موضوع مورد تحقیق تأکید شده است.

با این وجود رسول الله صلی الله علیه وسلم از طریق الله، همچون معرفی فرقه ی ناجیه و سایر امور مربوط به آینده، از ظهور کسانی خبر داده است که تلاش دارند عمل به سنت را ترک نموده و عقل و خواهشهای نفسانی خود را جایگزین سنت نمایند. شعار اساسی این جریان مخرب «انکار حجت بودن سنت و اکتفا به قرآن» است. این عمل، در ابتداء، با رد کردن خبر واحد در مسائل عقیدتی آغاز شده و سرانجام، به رد کردن تمام سنتها انجامید. این جریان تاریخی از اواخر حکومت خلفای راشدین تا کنون به حیات خود ادامه داده است که بر اثر انهدام حکومت اسلامی و شورای اولی الامر کنترل بر انحرافات آنها ضعیف، ناچیز و حتی محو شده به نحوی گاه از آنها حمایت شده است که علاوه بر گمراه کردن خود اسباب گمراهی بسیاری از امت را نیز فراهم نموده اند.

در این موضوع رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده اند: «أَلَا إِنِّي أُوتِيْتُ الْكِتَابَ، وَمِثْلُهُ مَعَهُ، أَلَا يُوشِكُ رَجُلٌ شَبَعَانُ عَلَى أُرَيْكْتِهِ يَقُولُ: عَلَيْكُمْ بِهَذَا الْقُرْآنِ فَمَا وَجَدْتُمْ فِيهِ مِنْ حَلَالٍ فَأَحِلُّوهُ، وَمَا وَجَدْتُمْ فِيهِ مِنْ حَرَامٍ فَحَرِّمُوهُ وَإِنَّ مَا حَرَّمَ رَسُولُ اللَّهِ كَمَا حَرَّمَ اللَّهُ».<sup>۱۳</sup>

خبر دار باشید، که قرآن و مثل آن را با همراه قرآن به من داده اند. نزدیک است (زمانکه) مرد شکم سیری به تخت خود تکیه کرده می گوید: بر شما لازم است که به این قرآن عمل نمایید، آنچه را در آن حلال یافتید تنها آن را حلال بگویید و آنچه را حرام یافتید تنها آن را حرام بگویید. (آگاه باشید، که) آنچه را رسول الله حرام کرده است مثل آن چیز نیست، که الله حرام کرده اند.

منکران حجت بودن سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم به این روایت ساختگی استدلال می کنند: مَا جَاءَ عَنِّي مِنْ حَدِيثٍ، فَأَعْرِضُوهُ عَلَى الْقُرْآنِ، فَإِنْ وَجَدْتُمْ لَهُ أَصْلًا فَخُذُوا بِهِ وَإِلَّا فَرُدُّوهُ.<sup>۱۴</sup> هر حدیثی را به نام من شنیدید آن را به قرآن قیاس کنید. پس اگر در آن برای حدیث اصلی پیدا کردید به آن عمل نمایید و اگر پیدا نکردید آن را رد کنید.

<sup>۱۲</sup> احیاء علوم الدین

<sup>۱۳</sup> رواه أبوداود وابن ماجه (۱۲) والترمذی وقد صححه الألبانی فی المشكاة: ج: ۱ / ص: ۵۸ / ۱۶۴

<sup>۱۴</sup> موضوع قال العجلونی فی كشف الخفاء: (۸۹/۱) موضوع. ذكره البيهقي فی الدلائل (۲۷/۱) موضوع قال العجلونی فی كشف الخفاء: (۸۹/۱) موضوع. ذكره البيهقي فی الدلائل (۲۷/۱) وقال محققه: أخرجه الدار قطنی فی الأفراد وقال تفرد به أشعث ابن براز وهو شديد الضعف. وأورده العقبلي فی الضعفاء، والحديث منكر وقال: ليس له إسناد يصح ووردت فی هذا المعنى ألفاظ كثيرة كلها موضوع أو بالغ فی الضعف وقال فی تذكرة الحفاظ عن الخطابي أنه قال: وضعه الزنادقة انتهى كذا فی تخريج مفتاح الجنة لأبي معاذ محمود بن إمام بن منصور

این روایت دروغینی است که به پیامبر نسبت داده اند؛ چنانکه شافعی، ابن عبدالبر، زکریا الساجی، یحیی بن معین، خطابی و... گفته اند آن را زندقه بافته اند.<sup>۱۰</sup> و ابن حزم با ذکر تمام راههای روایت این سخن و با اشاره به کتاب «المدخل» که بیهقی به تمام طرق روایت این سخن را جمع آوری کرده، ثابت کرده است که این سخن ساختگی و دروغین است. این طایفه در تمام اطراف عالم اسلام انتشار یافته اند. در رد آنان کسانی مثل امام سیوطی کتاب مستقلى چون "مفتاح الجنة فى الاحتجاج بالسنة" نگاشته اند و علمای دیگر چون شافعی و... و مفتی تقی عثمانی و احمد مفتی زاده و... از علمای معاصر نیز در برابر فتنه ی کفایت قرآن مطالب جداگانه ای را ارائه داده اند. این طایفه در هند و پاکستان به نام پرویزها مشهور می باشند. و در سایر جاها به نام قرآنیون، عصرانیون یا امروزی ها و... شناخته شده اند، در حالی که ریشه در باورهای غلام شیعیه، خوارج، و معتزله دارند. این گروه چند امور اعتقادی از جمله: ۱- شفاعت ۲- معراج رسول الله صلی الله علیه وسلم ۳- رجم زناکار ۴- علامتهای قیامت ۵- عذاب قبر و غیره را انکار می کنند.

### اجماع

قرآن و سنت صحیح به عنوان دو منبع مسلمین معرف «دین» و جایگاهی غیر قابل رقابت در میان مسلمین دارند و دیدگاه هیچ انسانی نمی تواند به درجه ی مقبولیت این دو منبع برسد. این دو منبع معیار سنجش و حاکم بر آراء و تفاسیر انسانها هستند. شخص می تواند با تأویل، تفسیر و دیدگاه سایرین در مورد این دو منبع مخالفتی داشته باشد، اما از حق مخالفت با «دین» محروم گشته است.

الله متعال «اسلام کامل و دین» خود را به نور تشبیه کرده و می فرماید: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا». (نساء/ ۱۷۴) و کسانی که از جاهلیت و کفر به سمت اسلام می آیند را حرکت از تاریکی به نور می نامد: " يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ (بقره/ ۲۵۷) که زندگی دوباره به وی بخشیده شده و با این نور قدرت رفتار و حرکت درست را در زندگی پیدا می کند: «أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا...» (انعام/ ۱۲۲) در این صورت الله متعال و اکنش کفار به ممانعت از دعوت اسلام را تلاشی جهت خاموش کردن نور الله دانسته و چنین توصیف می کند: «يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ» (توبه/ ۳۲)

حالا این «نور کامل» باید به دل اشخاص وارد شود و تمام نقاط تاریک آن را روشن گرداند: «أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِّن رَّبِّهِ» (زمر/ ۲۲) تصور کنید که دشمنان موفق شوند از تابش کل این نور یا بخشی از آن به دل شخص مانعی ایجاد نموده و دل شخص در تاریکی باقی بماند، به نظر شما چه اتفاقی می افتد؟ این بخش تاریک که نور الله و شریعتش در آن حضور ندارد مکان مناسبی جهت فعالیتهای مخرب شیطان و رشد انواع شبهه ها، بدعتها، تردیدها، حسدها، کینه ها، وسوسه ها، اعمال شرکی و... می گردد.

<sup>۱۰</sup> قال الزركشي في البحر: وَأَمَّا الْحَدِيثُ الْمَرْوِيُّ مِنْ طَرِيقِ ثَوْبَانَ فِي الْأَمْرِ بِعَرَضِ الْأَحَادِيثِ عَلَى الْقُرْآنِ، فَقَالَ الشَّافِعِيُّ فِي "الرَّسَالَةِ": مَا رَوَاهُ أَحَدٌ تَبَيَّنَ حَدِيثُهُ فِي شَيْءٍ صَغِيرٍ وَلَا كَبِيرٍ، وَقَدْ حَكَّمَ إِمَامُ الْحَدِيثِ يَحْيَى بْنُ مَعِينٍ بِأَنَّهُ مُوضُوعٌ، وَضَعْتُهُ الرَّزَادِيُّ. قَالَ ابْنُ عَبْدِ الْبَرِّ فِي كِتَابِ جَامِعِ بَيَانِ الْعِلْمِ: قَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مَهْدِيٍّ: الرَّزَادِيُّ وَالْخَوَارِجُ وَضَعُوا حَدِيثًا: «مَا أَتَاكُمْ غَنِيْفًا عَرَضُوهُ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ، فَإِنْ وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَأَنَا قَلْتُهُ، وَإِنْ خَالَفَ فَلَمْ أَقُلْهُ»

الله متعال برای مسلمین حکومت اسلامی و شورای اولی الامر و اجماع ناشی از آنها را یگانه راه تضمین تابیدن نور به قلب مسلمین می داند. به همین دلیل چنانچه در زمان و مکانی مشخص، بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه وسلم در امری مربوط به روز، یا به اصطلاح مستحدثه، شورای اولی الامر جهانی «الجماعة» که توسط یکی از «۳ ابزار» برتر تشکیل شده است با استنباط از این دومی، «حکم و رای واحدی»<sup>۶</sup> را «در یک عصر» بر مردم ارائه دادند، حالت «اجماع» به خود گرفته و این یعنی ارائه ی «دین کامل» به زبانی واحد به بندگان الله .

در این صورت اجماع: در اصطلاح فقها، بر اتفاق فقهای شورای اولی الامر بر امری از امور در یک عصر را گویند. اجماع از ریشه جمع و در لغت به دو معنا آمده است:

- ۱- عزم و تصمیم و اراده: «وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَهُمْ يَمْكُرُونَ» (یوسف/۱۰۲)
- ۲- اتفاق: «وَأَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ» (یوسف/۱۵)

آنچه برای یک مسلمان سابقون الاولون و کسانی که به احسان از آنها تبعیت کرده اند ابتدا منهج (لا اله= کفر به طاغوت و الا الله= ایمان به الله) سپس کار بر اساس ۵ مورد زیر بوده است:

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الَّذِينَ آوَوْا وَ نَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ (انفال/۷۴) آنها، جهت ایجاد «أَطَعَمَهُمْ مِّنْ جُوعٍ وَ أَمَنَهُمْ مِّنْ خَوْفٍ» و فراهم نمودن زمینه های مناسب «فَلْيُعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ» .

زمانی که مسلمین موفق به تشکل حکومت اسلامی یا «الجماعة» و شورای اولی الامر و امتی واحد و در نهایت رأی واحدی تحت عنوان اجماع گشتند، بسیاری از اعمال مسلمین نیز در پناه قدرت حکومتی و شخص رسول الله صلی الله علیه وسلم و به دنبال آن خلافت راشده و شورای اولی الامر، سازماندهی گردید. حتی ادب و اخلاق ریز شخصی آنها نسبت به همدیگر نیز به صورت هدفمند در مسیر صحیح آن قرار گرفت. به عنوان مثال از ام المومنین عایشه در مورد ابن مسعود پرسیدند که ابن مسعود چنین می گوید، آیا دچار دروغ شده است؟ ام المومنین فرمود: نه بلکه «توهم»، یعنی دچار توهم شده است.<sup>۷</sup> یعنی او قصد دروغ گوئی ندارد اما این چنین متوجه شده یا به یاد آورده که حقیقت همینی است که او بر آن است. مثل اموری که در قالب خطای دید می گنجند. این واکنش اسلامی به خطای فکری یک مخالف در دارالاسلام (الجماعة) و زمانی است که مسلمین در مسیر تعیین شده در حرکتند.

از رسول الله صلی الله علیه وسلم در اهمیت و جایگاه «اجماع» با الفاظ مختلف روایت شده است که:

<sup>۱۶</sup> حالا مهم نیست که این رای واحد متعلق به تمام اعضای شوری است یا اکثریت شوری. در این زمینه مذهب ابن جریر الطبري، وابن المنذر، وابن عبد البر، وأبو بكر الرازي الحنفي، والسرخسي الحنفي، وابن حمدان الحنبلي، وبعضی از المالكية، والغزالي والجويني والأمدی از الشافعية بر این است که با وجود اقلیت اجماع با اکثریت حاصل می گردد.

<sup>۱۷</sup> توهم حالتی از تغییر هشیاری است که در آن فرد موضوعاتی را احساس و ادراک می کند که واقعیت خارجی ندارند ولی فرد مبتلا به توهم آنها را واقعی می پندارد و بر واقعی بودن آنها اصرار دارد.

- «لايجمع امتى على خطأ». «امتم بر خطا يكجا نمى شوند».
- «لايجمع امتى على الضلالة او على ضلالة». «امتم بر گمراهى يا بر هيچگونه گمراهى گرد نخواهند آمد».
- «سألت ربي الاتجمع امتى على الضلالة فاعطانيه». «از پروردگار خواستم كه امتم بر گمراهى يكجا نشوند، پروردگار اين درخواستم را پذيرفت».
- «يدالله على الجماعة». «دست خدا بر جماعت است».
- «من خرج من الجماعة قيد شبر فقد خلع ربقة الاسلام من عنقه». «كسى كه به اندازه يك وجب از جماعت فاصله بگيرد، بند اسلام را از گردنش بيرون آورده است».

در اين صورت همچنانكه عصمت رسول الله صلى الله عليه و سلم ثابت است اجماع امت نيز در مجموع بر گمراهى گرد نمى آيد.<sup>۱۸</sup> البوبكر باقلانى مى گويد: در ميان امت اسلامى اجماع بر خطاء به وقوع نمى پيوند. دليل بر صحت اجماع قول خداوند در قرآن است كه فرمود:

- ۱- وكذلك جعلناكم أمة وسطا لتكونوا شهداء على الناس ويكون الرسول عليكم شهيدا. (بقره/۱۴۳) (چنين است كه شما را بهترين امتها گردانيديم تا بر مردمان شاهد باشيد و پيامبر بر شما شاهد باشد.
- ۲- وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا (نساء/۱۱۵) (كسى كه با پيغمبر دشمنانگى كند، بعد از آن كه (راه) هدايت (از راه ضلالت براى او) روشن شده است، و (راهى) جز راه مؤمنان در پيش گيرد، او را به همان جهتي كه (به دوزخ منتهى مى شود و) دوستش داشته است رهنمود مى گردانيم و به دوزخش داخل مى گردانيم و با آن مى سوزانيم، و دوزخ چه بد جايگاهى است!

آيه اولى از دو جهت بر اجماع دلالت مى نمايد:

- منظور از (وسطا) كه در آيه آمده يعنى عدل، در لغت يعنى (كسى كه در اوج عدالت و معنای واقعی آن باشد) فرموده ی خداوند بر اينكه امت اسلامى داراى عدالت هستند چنين دلالت دارد كه بايد سخن آنان را قبول كرد و روش آنان را پذيرفت.
- خداوند امت اسلامى پيشين را (شهيد) براى آيندگان قرار داده است، همان گونه كه پيامبر را شهيد براى امت خود قرار داد. شهيد به معنای ناظر و آگاه به اوضاع و احوال ترجمه شده است. لذا خداوند امت اسلام را شهيد معرفى فرمود زيرا قول آنها حجت مى باشد و گواهيشان مورد پذيرش است؛ چنانكه قول و گواهی رسول الله صلى الله عليه وسلم نزد امت اسلامى مورد پذيرش و قبول است.

<sup>۱۸</sup> رواه ابن ماجه، والطبراني، وغيره. وحسنه بعض العلماء المعاصرين بمجموع طرقه.

<sup>۱۹</sup> مجمل أصول أهل السنة والجماعة فى العقيدة: ص ۸،

<sup>۲۰</sup> منظور از امت، مجتهدين صاحب فتوا و متخصصين در علوم دينى است و اتفاق همه مردم و يا علمای ساير رشته‌هاى علمى كه در اين رشته، تخصصى ندارند، لازم نيست و آرايشان نمى تواند در تحقق اجماع، مؤثر باشد. (ابوحامد محمد غزالى (متوفى ۵۰۵ ه.ق) المستصفى من علم الاصول، ج: ۱، ۱۷۳ -

آیه ی دومی با عبارت «سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ» به صورت واضح به اجماع واحد مومنین اشاره دارد که قطعاً در شورای واحد اولی الامر «الجماعه» ی تولید شده توسط یکی از ۳ ابزار برتر شکل می گیرد.

در این صورت، اجماع شوری یعنی نمونه ی عینی و شاهد اسلام در هر عصری؛ و مخالفت با اجماع، مخالفت با راه مومنین بوده و مشمول این حکم می گردد که الله متعال می فرماید: وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا (نساء/۱۱۵) بر همین اساس این تیمیه در اهمیت جایگاه چنین اجماعی می گوید: من خالف الإجماع فقد كفر. هرکسی که با اجماع مخالفت کند کافر گشته است.

این یعنی پرهیز از تفرقه آفریدن، تکروی، آشفتگی اذهان، تفرق و کاهش توانمندی‌ها در دارالاسلام یا الجماعة و تبعیت کامل و صادقانه از: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا (نساء/۵۹) ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا (با پیروی از قرآن) و از پیغمبر (خدا محمد مصطفی با تمسک به سنت او) اطاعت کنید، و از اولی الامر خود فرمانبرداری نمائید و اگر در چیزی اختلاف داشتید (و در امری از امور کشمکش پیدا کردید) آن را به خدا (با عرضه به قرآن) و پیغمبر او (با رجوع به سنت نبوی) برگردانید اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید. این کار (یعنی رجوع به قرآن و سنت) برای شما بهتر و خوش فرجام‌تر است.

حالا، در صورت اضطرار و نبود شورای اولی الامر جهانی، چنانچه این شورای مجتهدان اولی الامر در سطح حکومت بدیل اضطراری اسلامی یا شورای واحد مجاهدین در منطقه ای باشد باز واجب الاطاعه و حجیت آن نیز بر افراد تحت پوشش آن گسترش می یابد؛ اما آنچه در وضع موجود به معنی «اجماع» نزدیکتر است شورای اولی الامر جهانی از جمیع تفاسیر و مذاهب اهل توحید در دارالاسلام است که «الجماعه» را نمایندگی می کند.

در صورت عدم وجود چنین اجتماع هائی از مجتهدین، اگر مسائل اجتهادی مأخوذ از همین منابع از کانال اشخاص متفرق بر مردم عرضه گردند؛ دیدگاه، نظر و رأی یک فرد یا همان «مذهب» بر مردم ارائه گشته است که ممکن است با دیدگاه و مذهب اشخاص دیگر متفاوت باشد در این صورت تفاسیر مختلف از «دین» در امر مورد نیاز ارائه شده است، نه «دین» واحد.

به عنوان مثال امام شافعی به استناد آیه ی: وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى (نجم/۳۹) و حدیث: «إِذَا مَاتَ ابْنُ آدَمَ انْقَطَعَ عَنْهُ عَمَلُهُ إِلَّا مِنْ ثَلَاثٍ: صَدَقَةٍ جَارِيَةٍ، أَوْ عِلْمٍ يُنْتَفَعُ بِهِ، أَوْ وَالدِّ صَالِحٍ يَدْعُو لَهُ» می گوید می گوید: ثواب قرائت قرآن به مرده نمی رسد. این گفته نه در قرآن آمده است نه در سنت، بلکه برداشت و دیدگاه امام شافعی از قرآن و سنت است. چنانچه این دیدگاه از طرف شورای اولی الامر جهانی و «اجماع» ارائه گردد، برای عموم مسلمین واجب الاطاعه و به اصطلاح «حجت مطلق» می گردد و در ردیف حکم الله و رسولش قرار می

گیرد؛ اما چنانچه از طرف یک شخص یا گروه خاصی ارائه گردد «حجت نسبی» محسوب گشته و تنها برای آن شخص یا همان گروه و مذهب مقبولیت می یابد.

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است که همه ی «امت» وی دچار اشتباه نمی گردند. یعنی «اجماع» هرگز اشتباه نمی کند، اما چنین ضمانتی برای افراد متفرق نداده است. بر همین اساس خود امام شافعی و سایر امامان نیز دیدگاههای خود را واجب الاطاعه ندانسته اند و:

- امام ابوحنیفه گفته است: "اذا قلت قولا يخالف كتاب الله تعالى و خير الرسول - صلی الله علیه و سلم- فاتركوا قولي". هرگاه چیزی گفتیم و شما تشخیص دادید که مخالف قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و سلم است سختم را نپذیرید.<sup>۲۱</sup>

- امام مالک گفته است: "انما انا بشر اخطى و اصيب فانظروا راىي فكل ما وافق الكتاب و السنه فخذوه و كل ما لم يوافق الكتاب و السنه فاتركوه." من انسان هستم ممکن است خطا کنم و یا سختم درست باشد پس درباره ی رأی و نظر من بیندیشید آن چه موافق کتاب و سنت بود بپذیرید و هر آن چه با قرآن و سنت موافق نبود نپذیرید.<sup>۲۲</sup>

- امام شافعی به شاگردش بویطی گفته است: "الفت هذه الكتب و لم آل فيها و لابد ان يوجد فيها الخطا لان الله تعالى يقول: "وَلَوْ كَانْ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا" فما وجدتم فى كتبى هذه يخالف الكتاب و السنه فقد رجعت فيه". من این کتابها را تألیف کرده ام و از هیچ تلاش و کوششی هم درباره ی آنها کوتاهی ننموده ام و حتما در آنها اشتباه یافت می شود، زیرا؛ خداوند متعال درباره ی قرآن فرموده است "اگر از طرف غیر خدا بود در آن اختلاف زیادی می یافتند" پس آن چه را در کتابهایم مخالف قرآن و سنت یافتید از آن برگشته ام (آن را نپذیرید).<sup>۲۳</sup>

- ابن جبیر یکی از تابعین می گوید: "ليس احد من خلق الله عزوجل الا يؤخذ من قوله و يترك الا النبى صلی الله علیه و سلم." هیچ آفریده ای از مخلوقات خدای بزرگ نیست مگر آنکه می توان گفتار او را پذیرفت یا رد کرد جز رسول الله صلی الله علیه و سلم.<sup>۲۴</sup>

- همچنین مشهور است که امام مالک در مسجد النبى هنگام تدریس، گاهی با اشاره به قبر رسول الله صلی الله علیه و سلم می گفت: "كل احد يؤخذ من قوله و يترك الا صاحب هذا القبر" سخن هر کسی ممکن است پذیرفته یا رد شود جز سخن صاحب این قبر."<sup>۲۵</sup>

<sup>۲۱</sup> ایقاظ الهمم اثر الفلانی ص ۵۰

<sup>۲۲</sup> الاعتصام امام شاطبی ص ۴۲۰

<sup>۲۳</sup> توالی التاسیس ابن حجر عسقلانی . ص ۶۲

<sup>۲۴</sup> الطبقات الكبرى، ج ۱ ص ۳۹

<sup>۲۵</sup> ابن حزم، اصول الاحکام ج ۶ ص ۱۴



در این صورت در برابر اجماع امت مذاهب متعدد قرار می گیرند. به کار بردن کلمه ی «مذهب» در آثار دانشمندان مسلمان به معنی دیدگاه، نظر و رأی هر شخص در استنباط احکام فقهی از منابع اصلی و سایر علوم بوده است. مثلاً زمانی که یکی از علماء می گوید: مذهبی؛ یعنی: رأی من چنین است یا هنگامی که می گوید: مذهب، یعنی: رأی او چنین است و...

محمد غزالی طوسی می گوید: " و قد ذهب قوم الى انه مذهب الصحابي حجة مطلقا و... ". گروهی معتقدند رأی و نظر یک فرد از صحابه به طور مطلق حجت است و...<sup>۲۶</sup>

امام قرطبی در تفسیرش ذیل آیه ی ۱۰۲ سوره ی بقره از قول دانشمند مشهور جمال الدین قاسمی آورده است: "اعلم ان للعلماء في هذه الآية وجوها كثيرة و اقوالا عديدة فمنهم من ذهب فيها مذهب الاخباريين...". بدان که علما درباره ی این آیه آرای زیاد و سخنان فراوانی دارند، دسته ای از آنان درباره ی آیه به روش اخباریین رفته و رأی آنان را پذیرفته اند. ...

در این صورت و با وجود این همه تفرق و مذاهب و آراء مختلف و متضاد، اولین چیزی که از میان می رود اجماع مسلمین در هر عصر بر مسائل قابل اجتهادی است. بر این اساس ائمه ی بزرگوار ادعای کسانی چون معتزله و غیره مبنی بر اجماع مسلمین پس از انهدام خلافت راشد و نابودی شورای اولی الامر جهانی مسلمین را کذب و دروغ دانسته اند که به نمونه های زیر می توان اشاره نمود:

- امام الشافعی می گوید: "وأنت قد تصنع مثل هذا فتقول: هذا أمر مجتمع عليه، قال: لست أقول ولا أحد من أهل العلم هذا مجتمع عليه إلا لما لا تلقى عالماً أبداً إلا قاله لك وحكاه عن من قبله؛ كالظهر أربع، وكتحريم الخمر وما أشبه هذا"<sup>۲۷</sup>

- امام أحمد بن حنبل نیز گفته است: من ادعی الإجماع فهو كاذب، لعل الناس قد اختلفوا، هذه دعوى بشر المریسی والأصم.

- ابن تیمیة نیز در توضیح کلام امام احمد می گوید: ..... لكن المعلوم منه – أي الإجماع – هو ما كان عليه الصحابة، وأما ما بعد ذلك فتعذر العلم به غالبا، ولهذا اختلف أهل العلم فيما يذكر من الإجماعات الحادثة بعد الصحابة....

- ابن دقیق العید نیز گفته است: "دعوى الإجماع دعوى عسيرة الثبوت، لا سيما عند من يشترط في ذلك التنصيص من كل قائل من أهل الإجماع على الحكم ولا يكتفي بالثبوت، وقد قال الإمام أحمد بن حنبل من ادعی الإجماع فقد كذب"<sup>۲۸</sup>

ابن تیمیة با ذکر معنی اجماع وضع موجود را چنین توصیف می کند :

<sup>۲۶</sup> محمد غزالی، المستصفی، ص ۱۶۸

<sup>۲۷</sup> الرسالة / ۵۳۴

<sup>۲۸</sup> شرح الإمام تحقیق: د. عبد العزيز السعيد ۲۲۴/۱

" معنی الإجماع: أن تجتمع علماء المسلمين على حكم من الأحكام. وإذا ثبت إجماع الأمة على حكم من الأحكام لم يكن لأحد أن يخرج عن إجماعهم؛ فإن الأمة لا تجتمع على ضلالة ولكن كثير من المسائل يظن بعض الناس فيها إجماعاً ولا يكون الأمر كذلك بل يكون القول الآخر أرجح في الكتاب والسنة. وأما أقوال بعض الأئمة كالفقهاء الأربعة وغيرهم؛ فليس حجة لازمة ولا إجماعاً باتفاق المسلمين بل قد ثبت عنهم - رضي الله عنهم - أنهم نهوا الناس عن تقليدهم؛ وأمروا إذا رأوا قولاً في الكتاب والسنة أقوى من قولهم: أن يأخذوا بما دل عليه الكتاب والسنة ويدعوا أقوالهم. ولهذا كان الأكابر من أتباع الأئمة الأربعة لا يزالون إذا ظهر لهم دلالة الكتاب أو السنة على ما يخالف قول متبوعهم اتبعوا ذلك مثلًا... "

معنی «اجماع» این است که دانشمندان مسلمان بر حکمی اتفاق نمایند و هرگاه اجماع مجتهدین امت بر حکمی از احکام شرعی ثابت شود، هیچ کس حق ندارد از آن خارج شود (از قبول آن سرباز زند) زیرا؛ «امت اسلامی بر گمراهی گرد نمی آیند» و اما مسایل بسیاری هست که برخی از علما گمان می کنند در آن اجماع صورت گرفته است، در حالیکه چنین نیست و تنها قول ارجح، طبق قرآن و سنت با عنوان «اجماع» معرفی شده است و هم چنین سخنان و آرای برخی از مردم، مانند فقها (ائمه ی) چهارگانه و غیر آنها به اتفاق مسلمین حجت لازم و اجماع نیست، بلکه از آنها روایت شده است که مردم را از تقلید از خود نهی کرده اند و...

نکته ی قابل توجه در آیه ی « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا » (نساء/ ۵۹) این است که کلمه ی «اولو» در حالت رفع و «اولی» در حالت نصب و جر به معنی «صاحبان» و از ملحقات جمع مذکر سالم است. این کلمه جمع است و مفرد ندارد (مانند اسم جمع «گروه» در فارسی که مفرد ندارد) و به هیچ وجه بر فرد قابل اطلاق نمی باشد. مفرد «اولو» از غیر لفظ خودش «ذو» به معنی صاحب است که جمع آن «ذوو» و «ذوی» به معنی صاحبان است. حکمت ذکر «اولی» در آیه ی مورد بحث این است که جز بر جمع قابل اطلاق نیست. بنابراین بکار بردن آن برای فرد اشتباه محض است و بر مسلمانان واجب است از «متخصصین و اولیاء امر» پیروی نمایند. به عبارت دیگر خداوند فرموده است مسلمانان باید از «اولوالامر» اطاعت کنند نه از «ذوالامر» یا «ذالامر».

بنابراین واجب دانستن پیروی از رأی فرد، به جای اطاعت از شورای اولی الامر که امت را به وجود آورده و اجماع حاصل این روند است مخالف صریح آیه ی قرآن بوده و مشروعیت ندارد. رئیس هر صنف و تخصصی چون خلیفه و رهبر، نماینده ی شورا است و اعمال وی در چارچوب تأیید شورا معنی پیدا می کند.

اولی الامر در سطوح پائینتر و زیر مجموعه های «الجماعة» یا دارالاسلام نیز مصداقیت دارد و متخصصین امر در هر صنفی هستند که شورای خاص خود را داشته و با استناد به قرآن و سنت صحیح پس از بحث و تبادل آراء و نقد و بررسی دیدگاههای مختلف اجتهادی در نهایت بر یک رأی و نظر توافق می کنند این رأی واحد

شوری یعنی اجماع. حالا اگر این شورای اولی الامر مربوط به متخصصین پزشکی، مهندسی، نظامی و... باشد رای واحد آنها برای این صنف حکم اجماع دارد و چنانچه این شورای متخصصین مربوط به دانشمندان علوم فقهی باشد باز رای واحد آنها حکم اجماع را دارد.

امام ابن قیم در مورد شورای اولی الامر عصر خلفاء می گوید: «هرگاه خلفای راشدین با مسأله ای روبرو می شدند که درباره ی آن نصی در قرآن و حدیث نبود اصحاب را جمع می کردند و سپس آن مسأله را میان آنها به مشورت قرار می دادند وقتی به رأی واحدی می رسیدند آن را اعلام و اجرا می کردند.»<sup>۳۰</sup>

در امور حکومتی، امام علی بن ابی طالب شورای اولی الامر متخصص در امر حکومت داری زمان خود را اینگونه معرفی نموده است: «إِنَّمَا الشُّورَى لِلْمُهَاجِرِينَ وَ الْإِنصَارِ فَإِنِ اجْتَمَعُوا عَلَى رَجُلٍ وَ سَمَوْهُ أَمَامًا كَانَ ذَلِكَ لِلَّهِ رِضَى ...» شوری فقط حق مهاجرین و انصار است اگر آنان (در انتخاب) بر شخصی توافق نمایند و او را امام و رهبر بنامند آن اقدام، مورد رضای خداست.<sup>۳۱</sup>

امام فخر الدین رازی در مورد اولی الامر می گوید: " مقصود از اولی الامر، اهل حل و عقد از امت اسلامی است .... و خداوند متعال به اطاعت از اولی الامر دستور داده است و اولی الامر جمع است و حمل جمع بر فرد خلاف ظاهر است..... اهل حل و عقد همان اجماع امت است و اطاعت از اجماع واجب است، همچنانکه وجوب عدم اطاعت از پادشاه به نظر ما (اهل سنت) مسلم است و اطاعت از پادشاه حرام می باشد." پادشاه یعنی خودکامه ای که هیچ ارزشی برای شورا قائل نیست.

در اینجا هر گونه حکومتی غیر از حکومت شورائی قابل پذیرش نیست و جایی در بینش اسلامی ندارد. حال این حکومت غیر اسلامی ظالم و ستمگر باشد یا مانند عمر بن عبدالعزیز عادل و زاهد روزگار باشد. البته زمانی که امر به اطاعت از اولی الامر می گردد به این معنی نیست که امکان اختلاف در میان اعضای این شوری وجود ندارد بلکه می فرماید: فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ (نساء/ ۵۹) اگر درباره ی چیزی اختلاف پیدا کردید آن را به قرآن و سنت برگردانید. <sup>۳۲</sup> وَ بَازِ مِی گوید: وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ <sup>۳۳</sup> (شوری/ ۱۰) ودر آنچه اختلاف پیدا کردید حکمش نزد الله است.

در نتیجه وجود اختلاف بدیهی و مایه ی پیشرفت، تکامل و پویائی در هر شورائی می گردد؛ به همین دلیل الله متعال امر نمی کند که نباید تنازع و اختلاف نظر میان شورای مسلمانان رخ دهد، بلکه آنچه ناپسند و مضر معرفی شده و مسلمین را از آن منع می کند «تفرق» است و می فرماید: أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ <sup>۳۴</sup>.

<sup>۳۰</sup> ابن قیم، اعلام الموقعین ج ۱ ص ۸۴ / نیز ابن کثیر در البدایه و النهایه ج ۷ ص ۳۹۴ / نیز: احمد بن یحیی بلاذری در انساب الاشراف ص ۱۰۰  
<sup>۳۱</sup> بخشی از نامه امام علی در «العقد الفرید» اثر ابن عبد ربّه ج ۲ ص ۲۳۳ و «اخبار الطوال» نوشته ی ابوحنیفه دینوری ص ۱۵۷ و «الفتح» تألیف احمد بن اعثم کوفی ج ۲ ص ۳۷ و شریف رضی هم ان را در نهج البلاغه ذکر کرده و به مکتوب شماره ۶ شناخته شده است.

<sup>۳۲</sup> امام فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۱۰، ص ۱۴۴-۱۴۵-۱۴۶

<sup>۳۳</sup> حافظ ابن کثیر در تفسیرش (ج ۱ ص ۵۱۸) در شرح مدلول آیه ی مذکور می گوید: و هذا امر من الله - جل جلاله - بان کل شیء تنازع الناس فيه من اصول الدین و فروعه ان یرد التنازع فی ذلك الكتاب و السنة " و این دستور خدا - جل جلاله - است که هر چیزی که مردم از اصول و فروع دین در آن اختلاف نظر میکنند آن را به قرآن و سنت ارجاع دهند. یعنی پدید آمدن اختلاف در عقیده و سایر امور نیز به دور از انتظار نیست.

شوری/۱۳) و در جای دیگری می فرماید: **وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرُّوا** (آل عمران /۱۰۳) به این هم بسنده نمی شود و الله متعال به صراحت اعلام می کند که در پیش گرفتن مسیر تفرق:

- نشانه ی عذاب الله متعال است: **قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبَسَكُمْ شِيْعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ ۗ انظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ** (انعام /۱۶۵)
- پیمودن مسیر و روش احزاب یا مشرکین یا سکولاریستهاست: **وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ \* مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيْعًا ۗ كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ** (روم/۳۲-۳۱)

در نتیجه ، الله متعال باز امر می کند: **وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ ۗ وَأُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ** (آل عمران /۱۰۵)

حالا اگر کسی «آگاهانه» اینهمه آگاهی در مورد خطرات تفرق را نادیده گرفت و در این مسیر خطرناک قدم گذاشت الله متعال با لحنی تهدید آمیز در موردش می فرماید: **”إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيْعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ ۗ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ** (انعام/۱۵۹)

متأسفانه عواملی دست به دست هم دادند تا این مصیبت بر مسلمین تحمیل گردد . الله متعال از زبان رسول الله صلی الله علیه وسلم در مورد آینده ی اسلام روشنگری نموده است که: **«بدأ الإسلام غريباً وسيعودُ غريباً كما بدأ فطوبى للغرباء»**.<sup>۴</sup> «اسلام با غریبی آغاز شد و مانند سابق غریب خواهد شد و خوش به حال غریبان .

اولین جرقه های این پیش بینی پس از اتمام خلافت راشدین و انهدام نظام شورای اسلامی با مصالحه ی حسن بن علی با معاویه زده شد. رسول الله صلی الله علیه وسلم با بیان این اتفاق می فرماید: **«الخلافة بعدی ثلاثون سنة ثم تصير ملكا عضوضا»**.<sup>۵</sup> «خلافت بعد از من سی سال است و سپس به پادشاهی مستبدانه تبدیل می شود . زمانی که حکومت اسلامی و قدرت حکومتی که ضامن وحدت و عزت مسلمین بود دچار آفت گردید به دنبال آن تمام زیر مجموعه های آن نیز کارائی اصلی خود را از دست داده و حتی بعضی از نهادهای زیر مجموعه ی آن نیز تعصیل شدند.

به دنبال این مصیبت بزرگ فرهنگ جاهلی به تدریج رواج یافت و انداک اندک روزهای آغازین دوران غربت اسلام با پیدایش تفرق، انهدام اخوت اسلامی، پیدایش مذاهب و فرق متضاد و... شروع شد به نحوی که زمزمه های نامأنوسی بسیاری از قوانین و برنامه های قانون شریعت الله و کشت و کشتار مسلمین را در تمام صفحات تاریخ مسلمین مشاهده می کنیم . . شیخ عطیه الله اللیبی در واکنش به چنین مصیبتی می گوید: نمی توان به مجرد اینکه فردی مسلمان در مقابل ما ایستاده و با ما محاربه می کند او را تکفیر کرد، ما نبی نیستیم که تنها حق

<sup>۴</sup> از ابوهریره در صحیح مسلم ، از ابوهریره در سنن ابن ماجه، از عبدالله مسعود در سنن ترمذی ، مسند شهاب قضاعی و ..  
<sup>۵</sup> البداية و النهایه، مکتبه المعارف، ج ۳، ص ۲۱۹ و ج ۸، ص ۱۳۵؛ موارد الظمان، هیثمی، چاپ حلبی، ح ۱۵۳۱؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۶، ص ۸۵؛ فتح الباری، ابن حجر، دارالفکر، ج ۸، ص ۷۷ و ج ۱۲، ص ۲۸۷ و ج ۱۳، ص ۲۱۲؛ مشکل الآثار، ج ۴، ص ۳۱۳؛ تفسیر قرطبی، دارالکتب المصریه، ج ۱۲، ص ۲۹۷ و ۲۹۸

بگوییم، بلکه ما همگی بشر غیر معصوم هستیم که دچار خطا شده و یا کاری را صحیح انجام می دهیم. آنچه که آن را انجام می دهیم و به ممارست آن می پردازیم به ما منتسب است و نه بالضروره منتسب به شرع.<sup>۳۶</sup>

از این تاریخ به بعد با انهدام «شورای اولی الامر» به صورت تدریجی :

- امر الله متعال مبنی بر اقامه ی «دین» و پرهیز از «تفرق» در دین «أَقِمْوَا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ» (شوری/۱۳) که پس از رسول الله صلی الله علیه وسلم از کانال شوری به مرحله ی اجراء در می آمد متزلزل گشته و ما از نعمت دین واحد و اجماع واحد مسلمین محروم گشته و با اجتهادات مختلف در امور پیش آمده ، صدها مذهب و فرق متفرق و رنگارنگ جای دین را گرفتند. تفرق آن سم مهلکی که از صفات سکولاریستها یا احزاب یا مشرکین بوده و به شدت از آن و قرار گرفتن در مسیر سکولاریستها نهی شده بودیم: «و لا تكونوا من المشركين: من الذين فرقوا دينهم و كانوا شيعا» (روم/۳۲) اما با انهدام حکومت اسلامی و نظام شورائی حاکم بر آن از وحدت فاصله گرفته و در دام انواع تفرقها افتادیم . بر این اساس «اجماع» در دین روز به روز ضعیف تر و کوچک تر گشت، به نحوی که در بسیاری از امور به صورت کلی اجماع از بین رفت و تنها اموری خاص در جریانی خاص را در بر می گرفت.
- پایه های انحصاری «انمالامؤمنون الاخوه» رو به سستی گرائید و به جای آن هم مذهب بودن یا هم فرقه بودن یا هم حزب و گروه بودن و اخیرا هم نژاد بودن جای آن را گرفت و این تفرق را نهادینه کرد و مسلمین را روز به روز از همدیگر جدا نموده و با پاشیدن بذرهای حسد، کینه و تکبر(خود را معیار و محک دانستن) و رسوخ شرک فرقه گرائی (دیدگاه مذهب، گروه و اشخاص مورد نظر را حجت مطلق دانستن و آنها را در ردیف قرآن، سنت و اجماع قرار دادن ) کار به جنگ و خونریزی هم کشیده شد .
- گناه عظیم حدیث سازی و دروغ بافتن به زبان رسول الله صلی الله علیه وسلم گسترش یافت .
- شکوایه ی «یا رب ان قومی اتخذوا هذا القرآن مهجورا» (فرقان/۳۰) که به قول ابن قیم: با عمل نکردن به مفاد آن، متحقق شد.
- و دهها بلا و مصیبت دیگر که از این منبع سرچشمه گرفته اند.

زمانی که «اجماع» از بین رفت که به قول الجوینی : «والإجماع عصام الشريعة ، و عمادها ، وإلیه استنادها» است، خود به خود «الجماعة» واحد و امت واحد و شاهد واحد نیز نابود شد و به دنبال آن دین کامل نیز رخت بر بست و جای خود را به صدها فرقه و مذهب و تفسیر رنگارنگ و گاه متضاد داد و «اسلام کامل» در میان این همه فرقه تقسیم و تکه تکه شد. به همین سادگی.

این فرقه ها بعدها به چند گروه عمده ( حنفی، جعفری، مالکی، شافعی، حنبلی، ظاهری، معتزله، خوارج، جهمیة و.. ) تقسیم شدند، اما با این وجود همگی دارای مشترکاتی بودند که میان همه یکسان بود(مثل وجوب نماز، روزه، حج و.. و تحریم مسکرات، قتل، دزدی و...) که معمولا جزو بدیهیات مسلمین به شمار می رفت و کسی

با آنها مخالفت نمی کرد، اما مسائل اجتهادی بسیاری وجود داشتند که هر گروهی برای خود ساز جداگانه ای در آن می نواخت. در این صورت زمانی که شخص با یکی از این فرق مقابله می نمود و دلایل آنها را نمی پذیرفت در واقع به انکار و مخالفت با «دین» نمی پرداخت بلکه به انکار و مخالفت نظر انسانی مثل خودش اقدام می کرد که در مذهبی دیگر سنگربندی کرده بود.

با این وجود می بنیم که مسلمین در این دوران غربت به نوعی «اتفاق غیر رسمی» تحت همان عنوان «اجماع» اشاراتی نموده اند، که در آن منظور این است: با وجود عدم شورای اولی الامر اما مسلمین با تمام فرق، مذاهب و تفاسیری که دارند، در این موارد خاص، با هم اختلافی ندارند و همگی یک رای بوده اند. ابن حزم در "مراتب الإجماع" می گوید: «وصفة الإجماع هو: ما يتيقن أنه لا خلاف فيه بين أحد من علماء الإسلام. وإنما نعني بقولنا "العلماء": من حفظ عنه الفتيا من الصحابة والتابعين وتابعيهم وعلماء الأمصار، وأئمة أهل الحديث ومن تبعهم، رضي الله عنهم أجمعين.»

عده ای تلاش نموده اند که این هماهنگی غیر رسمی را تحت عنوان «اجماع سکوتی» تعریف کنند، اما اینهم برآن توافقی وجود ندارد و کسانی چون امام مالک و امام شافعی و تمام علمای شافعی مذهب آن را نپذیرفته اند، پس به کاربردن این اصطلاح هم نمی تواند صحیح باشد. شایسته تر این است در چنین مواردی گفته شود: «قول ارجح علماء این است» یا «مسلمین در این مورد اتفاق نظر دارند» و... «اجماع» تنها در «شوری» معنی پیدا می کند و بدون شوری «امتی» وجود ندارد و بدون امت «اجماع» بی معنی است.

نکته ای که شایسته است به آن پرداخته شود این است که در صورت عدم شورای اولی الامر و اجماع، چنانچه آرائی جدید متناسب با «وضع موجود» مسلمین ارائه گردد که در کتب گذشتگان وجود ندارد، و حتی با آنچه علمای گذشته در مورد «وضع موجود خود» گفته اند نیز ناسازگار است، شایسته نیست بدون استدلال، با چنین دیدگاهی مقابله شود. محصور نمودن استخراج از منابع شریعت در گذشتگان غیر از معصوم دانستن علماء گذشته، تقلید نابجا، جمودفکری، عدم درک وضع موجود و شکست ثمره ای در برنخواهد داشت. این بزرگان منابع تحقیق ما هستند نه مراجع تقلید.

### حجت بودن اجماع صحابه یا قول آنان؟

ابن مسعود درباره جایگاه صحابه می گوید: آنان در میان این امت از همه قلب پاک تر و از دانش عمیق تر برخوردار بودند و از همه کمتر گرفتار تشریفات و تکلفات بودند و رهنمودشان از همه افراد امت درست تر و بهتر است. مجموعه ای بودند که خداوند آنها را برای همراهی پیامبر خود و برپاداشتن دینش برگزیده بود، پس

فضل و مقام آنها را بشناسید و از آنان پیروی کنید، چون آنها رهروان راه راست بوده‌اند.<sup>۳۷</sup> شاطبی در مورد صحابه می‌گوید: آنان در فهم و درک شریعت و گام برداشتن در مسیر آن الگو هستند.<sup>۳۸</sup>

قبل از بیان نظر علماء در مورد قول صحابی نکاتی را یادآور می‌شویم :

۱- همه بر این اتفاق دارند که مذهب صحابی در مسایل اجتهادی بر دیگرانی که خواه امام یا حاکم یا مفتی باشند حجت نیست.

۲- هر گاه صحابی سخنی گفت و دیگران با او موافقت کردند، در آن نمی‌توان اختلاف کرد چون در آن اجماع شده‌است.

۳- اگر صحابی قوی گفت و پخش شد و کسی با آن مخالفت نکرد، این به منزله‌ی اجماع سکوتی است.

۴- علما اتفاق نظر دارند بر اینکه هرگاه یک صحابی با قول صحابی دیگری مخالفت کرد قول صحابی حجت نیست.

۵- علما اتفاق کرده‌اند که هرگاه قول صحابی به قرآن و سنت و یا اجماع برگردانده شد، حجت در آن وقت همان مرجع است.

۶- علما اتفاق نظر دارند که اگر صحابی دیدگاه و قولش را پس بگیرد، قول او حجت نیست و محل اختلاف زمانی است که صحابی در مسئله‌ای اجتهادی تکلیفی سخن بگوید و در آن مورد موافق یا مخالفی نداشته باشد و ما هم نمی‌دانیم که آیا قول او منتشر شده یا نه؟ کسی مخالفت کرده یا نه؟<sup>۳۹</sup>

با در نظر گرفتن این موارد علما در مورد حجت بودن قول صحابی مذاهب گوناگون و متفاوتی دارند:

- قول اوّل: اینکه قول صحابی حجت است و این نظریه مالک و شافعی در قول قدیم و رأی احمد است در یک روایت و اکثر اصولی‌ها و فقهای احناف و ابن عقیل از حنابل و علانی، خطیب بغدادی از شافعی‌ها نظرشان همین است و ابن قیم در اعلام الموقعین و شاطبی در الموافقات و ابن تیمیه نیز همین نظریه را دارند.<sup>۴۱</sup>

- قول دوّم: در چنین صورتی قول صحابی حجت نیست، این یکی از دو قول شافعی است و آمدی و رازی و غزالی و احمد در روایتی نظریه شان همین است.<sup>۴۲</sup>

- قول سوم: در چنین موردی قول صحابی حجت است، اگر مجالی برای رای در آن نباشد و این قول گروهی از احناف است.<sup>۴۳</sup>

- قول چهارم: قول ابوبکر و عمر حجت است، نه قول دیگر صحابه.<sup>۴۴</sup>

<sup>۳۷</sup> شرح السنة بغوی ۲۱۴، ۲۱۵/۱

<sup>۳۸</sup> الموافقات ۱۳۰/۴

<sup>۳۹</sup> مقاصد الشریعة ص ۵۹۴ و ۵۹۷

<sup>۴۰</sup> حقیقة البدعة و احکامها ۳۲۰/۱

<sup>۴۱</sup> مجموعة الفتاوی ۴۱۳/۵، اعلام الموقعین ۱۲۰/۴

<sup>۴۲</sup> مقاصد الشریعة ص ۵۹۷

<sup>۴۳</sup> حقیقة البدعة و احکامها ۳۲۱/۱

- قول پنجم: قول خلفای چهارگانه ابوبکر و عمر و عثمان و علی حجت است نه قول دیگران.<sup>۴۵</sup>

بر همین مبناء ابن القیم می‌گوید: ائمه‌ی چهارگانه بر این اجماع کرده‌اند که مذهب صحابی حجت است. پاره‌ای از اقوال ائمه و علما در این زمینه:

۱- قول امام شافعی: وقتی قرآن و سنت وجود دارد، هر کسی آنها را بشنود عذری ندارد و باید از آن دو اطاعت نماید و در مواردی که قرآن و سنت چیزی نگفته باشند، به گفته‌های اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و سلم یا به قول یکی از آنان مراجعه می‌کنیم،<sup>۴۷</sup> و همچنین فرمود: شما حق ندارید سخنی بگوئید مگر بر اساس یکی از اصول گفته باشید، یا بر اصل قیاس کرده باشید، که اصول کتاب خدا و سنت و یا قول یکی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و سلم یا اجماع مردم است.<sup>۴۸</sup>

۲- قول احمد بن حنبل: در مورد دین خود از هیچکدام این‌ها تقلید مکن، آنچه از پیامبر صلی الله علیه و سلم و اصحاب او آمده را بگیر، سپس در مورد اقوال تابعین انسان اختیار دارد.<sup>۴۹</sup>

۳- قول امام مالک: قول امام مالک و مذهب او در ترجیح عمل اهل مدینه معروف است، اما او فراتر از این رفته و قول صحابه را معتبر دانسته و قول ولی امرهای بعد از پیامبر صلی الله علیه و سلم را حجت قرار داده است.<sup>۵۰</sup>

ابن تیمیه در جمع بندی تمام این اقوال می‌گوید: آن دسته از علما که گفته‌اند قول صحابی حجت است، فقط زمانی آن را حجت دانسته‌اند که صحابی دیگر مخالف آن نباشند و نیز اگر قول او معروف شد و به آن اعتراض نکرده باشند، مثل این است که او را تائید کرده باشند و می‌توان گفت: اگر صحابه آن را تائید کرده باشند، اجماع اقرار به حساب می‌آید، چون آنها باطل را تائید نمی‌کنند، اما اگر قول او معروف نباشد، اگر مشخص شود که با آن مخالفت شده، به اتفاق همه حجت نیست.<sup>۵۱</sup>

امام ابوحنیفه در مورد قول صحابی خارج از اجماع می‌گوید: «ما جاء عن رسول الله - صلی الله علیه و سلم فعلی الرأس والعین و ما جاء عن الصحابه تخیرنا و ما جاء عن التابعین فهم رجال و نحن رجال». آنچه از رسول الله صلی الله علیه و سلم رسیده است بر سر و چشم قرار می‌دهیم و نسبت به آنچه از صحابه رسیده است (در قبول یا عدم پذیرفتن آن) مختاریم و درباره‌ی آنچه از تابعین رسیده است، آنها مردانی هستند و ما نیز مردانی هستیم».

<sup>۴۴</sup> الاحکام آمدی ۱۳۰/۴، حجة قول الصحابی ص ۴۰

<sup>۴۵</sup> حجة قول الصحابی ص ۴۰

<sup>۴۶</sup> اعلام الموقعین ۱۲۰/۴

<sup>۴۷</sup> الامام شافعی ۲۶۵/۷

<sup>۴۸</sup> مناقب الشافعی ص ۳۶۷

<sup>۴۹</sup> مسائل الامام احمد، ابی داود ص ۲۷۶

<sup>۵۰</sup> اعلام الموقعین ۱۲۳/۴ و ترتیب المدارک ۹۴/۱

<sup>۵۱</sup> مجموع الفتاوی ۲۸۳/۱

<sup>۵۲</sup> التفسیر والمفسرون دکتر حسین ذهبی ج ۱



محمدغزالی طوسی به صراحت حجیت قول صحابی در صورتی که به صورت اجماع نباشد را رد نموده و می گوید: "و قد ذهب قوم الى انه مذهب الصحابي حجه مطلقا و قوم الى انه حجه ان خالف القياس و قوم الى ان الحجه في قول ابي بكر و عمر خاصة... و قوم الى ان الحجه في قول الخلفاء الراشدين اذا اتفقوا، و الكل باطل عندنا فان من يجوز الغلط و السهو و لم تثبت عصمه عنه فلا حجه في قوله... "بِرْخِي معتقدند رأی و نظر یک فرد از صحابه به طور مطلق حجت است و بعضی، به حجیت آن به شرطی که مخالف قیاس باشد اعتقاد دارند و گروهی... رأی ابوبکر و حضرت عمر را حجت می دانند و بالاخره دسته ای رأی اتفاقی خلفای راشدین را حجت می دانند ولی به نظر ما همه ی این نظرها نادرست می باشند زیرا، رأی کسی که دچار خطا و اشتباه شود و معصوم نباشد حجت نیست.

ابن تیمیه نیز باز در جای دیگر می گوید: "قال شعبه بن الحجاج و غيره: اقوال التابعين ليست حجة فكيف تكون حجة في التفسير يعني انها لا تكون حجة على غيرهم ممن خالفهم و هذا صحيح اما اذا أجمعوا على الشيء فلا يرتاب في كونه حجة فان اختلفوا فلا يكون قول بعضهم حجة على بعض و لا من بعدهم". شعبه بن حجاج و دیگران گفته اند: سخنان تابعین حجت نیست. پس، چگونه در تفسیر قرآن حجت باشد، یعنی؛ آن سخنان بر کسانی که با ایشان مخالفت می کنند حجت نیست و این موضع درستی است و اگر آنها بر چیزی اجماع کرده باشند در حجت بودن آن تردید نمی خواهد بود اما در آن چه اختلاف کرده اند برای دیگران حجت نیست؛ در این صورت قول صحابی به تنهایی نمی تواند به عنوان دلیل مستقل در کنار سایر ادله احکام قرار گیرد.

بحث حجیت قول صحابی به پس از انهدام حکومت اسلامی و شورای اولی الامر یکپارچه ی مسلمین بر می گردد، چون در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم و حکومت خلفای راشدین جای طرح بحث حجیت گفتار صحابی نبود، بلکه آنچه در عصر نبوت مطرح بود شخص رسول الله صلی الله علیه وسلم به عنوان مرجع اصلی و پس از پیامبر صلی الله علیه وسلم شورای اولی الامر و اجماع ناشی از آن ارزشمند بود نه آراء متفرقه ی افراد.

در این صورت به قول ابن تیمیه: " جهت درک صحیح نصوص کتاب و سنت مراجعه به «اجماع» صحابه به عنوان یک منبع لازم است، زیرا آنان آگاهترین مردمان به شناخت مراد الله تعالی و رسولش صلی الله علیه وسلم بودند و با نزول قرآن هم عصر و پرورش یافته ی مکتب رسول الله صلی الله علیه وسلم و بیان کننده ی گفتار و رفتار او برای مردم و فصیحترین و شیواترین آنان بودند، از این رو قرآن به زبان آنان نازل شد و الله تعالی بارها در کتابش آنان و موضعشان را مورد مدح و ستایش قرار داد و رسولش صلی الله علیه وسلم شهادت داد

<sup>۵۳</sup> المستصفي ص ۱۶۸

<sup>۵۴</sup> در جای دیگری می گوید: وَأَمَّا أَقْوَالُ الصَّحَابَةِ ؛ فَإِنْ ائْتَسَرَتْ وَلَمْ تُنْكَرْ فِي زَمَانِهِمْ فَهِيَ حُجَّةٌ عِنْدَ جَمَاهِيرِ الْعُلَمَاءِ وَإِنْ تَنَازَعُوا رُدَّ مَا تَنَازَعُوا فِيهِ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ . وَلَمْ يَكُنْ قَوْلُ بَعْضِهِمْ حُجَّةً مَعَ مُخَالَفَةِ بَعْضِهِمْ لَهُ بِاتِّفَاقِ الْعُلَمَاءِ وَإِنْ قَالَ بَعْضُهُمْ قَوْلًا وَلَمْ يَقُلْ بَعْضُهُمْ بِخِلَافِهِ وَلَمْ يَنْتَسِرْ ؛ فَهَذَا فِيهِ نِزَاعٌ وَجُمْهُورُ الْعُلَمَاءِ يَحْتَجُّونَ بِهِ كَأَبِي حَنِيفَةَ . وَمَالِكٍ ؛ وَأَحْمَدَ فِي الْمَشْهُورِ عَنْهُ ؛ وَالشَّافِعِيَّ فِي أَحَدِ قَوْلَيْهِ وَفِي كِتَابِهِ الْجَبِيَّةِ الْاِحْتِجَاجَ بِمِثْلِ ذَلِكَ فِي غَيْرِ مَوْضِعٍ وَلَكِنْ مِنْ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ : هَذَا هُوَ الْقَوْلُ الْقَدِيمُ

که بهترین و فاضل‌ترین مردمانند، بنابراین کسانی که تا روز قیامت پس از ایشان می‌آیند لازم و ضروری است که به آنان اقتدا کنند و راه و روششان را در پیش گیرند" <sup>۵۵</sup>

### جایگاه اقامه ی حجت به نسبت زمان و مکان و اشخاص متغیر است

ارائه ی «دین» به مردم به این معنی نیست که در نسل‌های قبلی ارائه شده و همین برای سایر نسل‌های آینده نیز کفایت می‌کند، اگر چنین بود دیگر اهل دعوت و امر به معروف و نهی از منکر و علماء و فقها جایگاهی نداشته و امر تبلیغ دین نیز تعطیل شده و دین به آداب و رسوم آشفته تبدیل می‌گشت، که همچون سایر سنن محلی، نسل به نسل منتقل می‌شد؛ اما دستور شریعت چیزی غیر از این را می‌رساند و باید در هر جامعه ای متناسب با زمان و مکانی که در آن قرار گرفته اند، «دین» از کانال افرادی بومی و محلی (بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ) فهم شده و با زبان روز و متناسب با درجه ی فهم مردم بر اساس معیارهای شرعی «مجددا» ارائه گردد، حتی در شکل کلان آن و برای «امت»: «إِنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ عَلَى رَأْسِ كُلِّ مِائَةِ سَنَةٍ مَنْ يُجَدِّدُ لَهَا دِينَهَا»، خداوند برای این امت هر صد سال کسی که کار دینشان را تجدید نماید، برمی‌گزیند؛ به همین دلیل الله متعال جهت اتمام این ضرورت «دعوت» می‌فرماید: وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ (توبه/۱۲۲)

در این صورت «دین» ارثی نیست که از طریق مادر به طفل منتقل شود، بلکه نیاز افراد عاقل و بالغی است که باید متناسب با زبان و ادبیات روز جهت رفع نیازهایشان بر آنها عرضه گردد. زمانی که حکومت اسلامی بر منہاج نبوت و شورای اولی الامر فقهای اسلامی منهدم گردیدند پرداختن به امر بیدارگری و سازماندهی امر دعوت نیز مختل شد. به همین دلیل جوامع تعادل خود را از دست داده و به تدریج میزان آگاهی‌های آنها از دین نیز تغییر کرد. عده ای در سطح نسبتاً مناسب و عده ای در وضعیت قابل قبول و دسته‌هایی نیز در وضعیت‌های بد، خیلی بد و حتی تأسف انگیزی قرار گرفته اند.

این انسانها و جوامع مریض با آنکه بیماریهای مشترکی دارند، اما هر کدام به بیماری خاصی نیز گرفتار شده اند که راه درمان و مدت زمان معالجه ی آنها با دیگران متفاوت بوده و داروی متفاوتی را نیز می‌طلبند. داعیان اهل توحید باید متناسب با زمان و مکانی که در آن به درمان مسلمان مشغول شده اند دین الله را متناسب با وضع موجود مسلمان ارائه دهند که ممکن است با وضع موجود افراد و جوامع دیگر متفاوت باشد.

ابن تیمیه در مجموع الفتاوی در مورد چنین اشخاصی می‌گوید: " همه ی آنچه که نزد بعضی از مردم قطعی و یقینی است، واجب نیست پیش بقیه ی مردم هم قطعی و یقینی باشد و این طور نیست که همه ی فرموده‌های پیامبر صلی الله علیه وسلم را همه ی مردم درک کنند و بفهمند، اصلاً خیلی‌ها بسیاری از احادیث را نشنیده اند

یا فهم نکرده اند و خیلی ها مراد و مقصود پیامبر صلی الله علیه وسلم را اشتباهی گرفته اند، گر چه فرموده های ایشان روشن است و همراه قرآنی است که مقصود او را بیان می کند."

و در جای دیگر می گوید: «این طور نیست که هر کس با بعضی از موضوعات اعتقادی مخالفت ورزد، الزاماً (کافر شود و) هلاک گردد؛ زیرا شخص مخالف، یا مجتهد است و اشتباه می کند که خداوند اشتباه او را می بخشد، یا شخصی است که در آن مسائل در حدی علم و آگاهی به او داده نشده که حجت بر او تمام شده باشد و گاهی هم فرد مخالف، حسناتی دارد که به وسیله ی آن خداوند سیئات و گناهان او را پاک می کند.»

این مسلمین بیمار و جاهل گاه بدون علم و اطلاع کافی با بعضی از احکام شرعی که ممکن است برای دیگران روشن باشد مخالفت می کنند و اصولاً «المرء عدو لما جهل»: انسان با آن چه برایش مجهول باشد، مخالف است. این مخالفت افراد به نسبت آگاهیها و حتی شرایط جغرافیائی، مکان، اقوام و خلق و خواهی مختلف، گوناگون می گردد. به همین دلیل متخصصین خاصی را می طلبد که با شرایط و وضع موجود آن مکان (بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ) مسلط باشند.

زمانی که شخص بر اساس کتاب و سنت و اجماع دچار کفری می گردد، ایمان چنین شخصی با شک و گمان و بر اساس هوی و هوس افراد باطل نمی گردد و نمی توان به هر شخصی لفظ کافر را تحمیل کرد در حالی که در حق چنین شخصی شروط و موانع تکفیر به اجراء نیامده است.

- مانند کسی که در جاهلیت و کفر و شرک و بدعت رشد نموده و تازه از این مصیبت رها شده است اما هنوز مانند ابودر که رسول الله صلی الله علیه وسلم به وی فرمود: «إِنَّكَ أَمْرٌ فَبَيْنَكَ جَاهِلِيَّةٌ». گویا هنوز عادت های جاهلیت در تو وجود دارد» یا مسلمان زاده های کنونی پس مانده های جاهلیت و بخصوص جاهلیت دین سکولاریسم در آنها باقی مانده است و مثلاً بر این باور است که ممنوعیت خمر مال عصر نبوت بوده و الان مردم عاقل شده اند و... پس حرام نیست یا ربا را به دلایلی برای خود حلال نموده و به همین صورت هنوز احکام جاهلیت در آنها باقی مانده است و باید به صورت تدریجی پاک گردد.
- یا مانند کسی که در بادیه و کوههای پرت و صعب العبور و به دور از عقیده ی پاک رشد کرده باشد
- یا سخنی را که می شنود باور ندارد که متعلق به الله و رسولش صلی الله علیه وسلم باشد و به دلایلی چون عدم اعتماد به گوینده و... آن را انکار می کند.
- یا...

اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز که تازه از جاهلیت و شرک و کفر رها شده بودند و نسل اول محسوب می گشتند در مورد زیادی شک می کردند و شکشان را با پرسش از رسول الله صلی الله علیه وسلم به

عنوان منبع اصلی برطرف می کردند مثل رویت الله متعال و ... یا مانند کسی که گفت: إذا أنا مت فسحقوني، وذرني في اليم، لعلني أضل عن الله " "

چنین اشخاصی تکفیر نمی کردند مگر بعد از اقامه ی «حجت نبوی»<sup>۶۷</sup>. الله متعال می فرماید: «لئلا يكون للناس على الله حجة بعد الرسل» (النساء / ۱۶۵) و الله متعال خطاء و فراموشی را عفو نموده است.

و ابن قیم می گوید عذاب به دو دلیل شامل شخص می گردد :

۱- رویگردانی از حجت و بی ارادگی و عدم عمل متناسب با آن<sup>۶۹</sup>

۲- لجبازی بعد از قیام حجت و بی ارادگی در برابر آن<sup>۶۰</sup>

در این صورت اولی مشمول کفر اعراض و رویگردانی می شود و دومی نیز مشمول کفر عناد و لجبازی می گردد. اما کفری که بر اثر جهل و عدم اقامه ی حجت و عدم دسترسی به شناخت آن حاصل می گردد، الله متعال عذاب دادن چنین موردی را تا زمانی که حجت فرستاده ها اقامه نکرده نفی نموده است<sup>۶۱</sup>

ابن قیم باز می گوید: اگر گفته شود: آیا برای چنین ضلالت و سرگردانی که شخص خیال می کند بر هدایت است عذری وجود دارد؟ همچنانکه الله متعال می فرماید: و يحسبون أنهم مهتدون (الزخرف / ۳۲) گفته می شود: برای چنین مورد و موارد مشابهی که منشأ گمراهی آنها اعراض و رویگردانی از وحی است که رسول صلی الله علیه و سلم آن را آورده عذر نمی باشد هر چند که گمان برد که بر راه راست و هدایت یافته است چنین شخصی در رویگردانی از پیروان داعی حق راه افراط را پیموده و در این صورت گمراهی به دلیل اعراض و تفریطش می باشد. و این بر خلاف کسی است که گمراهی به دلیل عدم رسیدن پیام و ناتوانی در رسیدن به آن است، چنین موردی دارای حکم دیگری است و وعیدهای قرآن مشمول اولی می گردد. اما دومی: الله متعال کسی را قبل از اقامه ی حجت عذاب نمی دهد. همچنانکه می فرماید: «وما كنا معذبين حتى نبعث رسولا» و باز می فرماید: رسلاً مبشرين ومنذرين لئلا يكون للناس على الله حجة بعد الرسل (النساء / ۱۶۵) و باز در مورد اهل آتش می فرماید: «وما ظلمناهم ولكن كانوا هم الظالمين» (النحل / ۱۱۸)<sup>۶۲</sup>

همچنین می گوید: اقامه ی حجت چگونه صورت می گیرد؟ این امر در زمانی با زمان دیگر و در مکانی با مکان دیگر متفاوت است، اقامه ی حجت در زمانی که علم و دانش دینی در حال شکوفائی است و در میان مردم فراگیر است با زمانی که علم دینی در حال انحطاط و غریبی است متفاوت است. همچنین آنچه که در شهرهای

<sup>۶۶</sup> البخاري در الأنبياء ( ۳۴۷۸ ) و مسلم در التوبة ( ۲۷/۲۷۵۷ ) هر دو از أبي سعيد الخدري روايت کرده اند

<sup>۶۷</sup> اقامه ی حجت با فهم حجت تفاوت دارد. فهم حجت دست مبلغ نیست، وظیفه مبلغ رساندن پیام به سبک رسول الله صلی الله علیه و سلم و از کانل شرعی آن است؛ و فهم حجت به گیرندگی و اسبابی بستگی دارد که خود شخص جهت فهم پیام مبلغ فراهم نموده است.

<sup>۶۸</sup> مجموع الفتاوى: ۱۶۵/۳۵-۱۶۶

<sup>۶۹</sup> کفر اعراض که عده ای آن را مساوی تولى در کفر و ایمان گرفته اند: وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ (السجدة/۲۲)

<sup>۶۰</sup> کفر حجود و انکار که عبارت است از انکار با علم و زبان و قلب: قَدْ نَعَلِمُ إِنَّهُ لَيُخْزَنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يَكْتُمُونَكَ وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ (الأنعام: ۳۳)

<sup>۶۱</sup> طريق الهجرتين" ص ۴۱۴

<sup>۶۲</sup> مفتاح دار السعادة تحت فصل: (المعرضون عن الذكر) تحقيق الشيخ علي حسن الحلبي الأثري. ۲۰/۱

دارای عالم و علماء صدق می کند در مکانهای دور افتاده ای که از علم و علمایان دینی دور هستند متفاوت است. علاوه بر این اقامه ی حجت از شخصی به شخص دیگر به دلیل اختلاف در میزان علم و توانائی های آنها متفاوت است و هر کدام مستحق روشی خاص می باشند.

و نکته ی کلیدی در قیام حجت این است که شخص معین فهمی مجمل در حد بر طرف نمودن کفر و شرک و بدعت و جاهلیتی که در آن افتاده است پیدا کند و شرط نیست فهمی دقیق مانند اهل فقه و حکمت داشته باشد. همچنین شرط نیست که شخص به فهم مطلب اقرار کند بلکه این به قضاوت مبلغ بر می گردد که تشخیص دهد فرد مطلب را فهمیده است یا خیر؟! چون اکثر اهل کفر و نفاق با آنکه حجت را دانسته و فهم کرده اند اما آن را انکار می کنند، همچنانکه الله متعال این واقعیت را در مورد قوم فرعون ذکر کرده و می فرماید: «ووجدوا بها واستيقنتها أنفسهم» والله أعلم<sup>۶۳</sup>

همچنین می گوید: قیام حجت به نسبت زمانها و مکانها و اشخاص مختلف است، حجت الله بر کفار در زمانی با زمان دیگر و ناحیه ای با نواحی دیگر متفاوت است و قیام حجت شخصی با شخص دیگر نیز به دلیل نبود یا ضعف در عقل و شناخت مانند صغیر و دیوانه فرق دارد. ممکن است شخص به دلیل عدم فهمش مانند کسی که (بلسان قومه) صحبتها را نمی فهمد و مترجمی هم نیست که برایش ترجمه کند، چنین شخصی مانند انسان کری است که چیزی را نمی شنود و قدرت فهم نیز ندارد. چنین شخصی یکی از چهار موردی است که در روز قیامت عذر عدم رسیدن حجت دارند و بدلون علی الله بالحجة يوم القيامة "»

### إتمام حجت بر بندگان خدا به شرط علم وعمل

ابن تیمیه می گوید: «والحجة على العباد إنما تقوم بشيئين بشرط التمكن من العلم بما أنزل الله، والقدرة على العمل به، فأما العاجز عن العلم كالمجنون أو العاجز عن العمل فلا أمر عليه ولا نهى، وإذا انقطع العلم ببعض الدين أو حصل العجز عن بعضه، كان ذلك في حق العاجز عن العلم أو العمل بقوله كمن انقطع عن العلم بجميع الدين أو عجز عن جميعه كالمجنون مثلاً.»

كما أن الداخل في الإسلام لا يمكن حين دخوله أن يلحق جميع شرائعه ويؤمر بها كلها، وكذلك التائب من الذنوب، والمتعلم والمسترشد، لا يمكن في أول الأمر أن يؤمر بجميع الدين ويذكر له جميع العلم، فإنه لا يطبق ذلك وإذا لم يطقه لم يكن واجباً عليه في هذه الحال، وإذا لم يكن واجباً لم يكن للعالم والأمير أن يوجبه جميعه ابتداءً، بل يعفو عن الأمر والنهي بما لا يمكن علمه وعمله إلى وقت الإمكان، كما عفى الرسول عنه إلى وقت بيانه، ولا يكون ذلك من باب إقرار المحرمات وترك الأمر بالواجبات لأن الوجوب والتحريم مشروط بإمكان العلم والعمل، فإن العجز مسقط للأمر والنهي وإن كان واجباً في الأصل»<sup>۶۴</sup>

إتمام حجت بر بندگان خدا به دو شرط اقامه می شود:

<sup>۶۳</sup> طریق الهجرتین ص ۴۱۲-۴۱۳

<sup>۶۴</sup> مجموع الفتاوی ج: ۲۰/۵۹-۶۰

۱- توانایی و دسترسی به علم و آگاهی در باره ی آنچه خداوند نازل کرده است.

۲- قدرت و توانایی عمل به آن.

پس کسی که از دسترسی به علم و آگاهی (در باره ی آن) عاجز باشد مانند دیوانه و نیز کسی که از عمل کردن به آن ناتوان باشد، پس امر و نهی بر چنین کسانی نمی باشد؛ و هنگامی که علم نسبت به بعضی از امور دین قطع شود و یا عجز به بعضی از امور دین حاصل گردد، کسی که از علم و عمل به دین ناتوان است نیز همانند کسی است که از آگاهی نسبت به تمامی امور دین محروم بوده و یا از تمام امور دین عاجز گشته است. همانگونه که اگر کسی وارد اسلام شود، در حین وارد شدن به اسلام امکان ندارد که تمام شرائع اسلام به او إلقاء گردد یا به تمام امور دین امر شود. و همانطور که توبه کننده از گناهان و طلب و مسترشد امکان ندارد که در اول مرتبه به تمام امور دین دستور داده شود یا تمام علوم به او تدریس شود، زیرا توان آنرا ندارد. در نتیجه در این حال (آن موارد) بر آنها واجب نیست.

بنابراین دیگر برای عالم و امیرجایز نیست که (در آن حال) تمام موارد را بر آن تحمیل کند. بلکه بهتر است تاوقت امکان، از امر و نهی در مورد چیزهایی که امکان علم و عمل به آنها وجود ندارد چشم پوشی کند. همانگونه که پیامبر صلی الله علیه و سلم تا هنگام بیان (آن مورد) از آنها چشم پوشی کرد. و این حالت از باب اقرار کردن به محرمات و ترك واجبات به شمار نمی رود. زیرا واجب بودن و تحریم، مشروط هستند به شرط امکان علم و عمل. و عجز و ناتوانی ساقط کننده ی امر و نهی هستند اگر چه در اصل واجب باشد. "

### جایگاه اقامه ی حجت بر کفار و مرتدین پس از آمدن پیامبر خاتم

ابن تیمیه در مورد اتمام حجت بر غیر مسلمین با آمدن پیامبر صلی الله علیه و سلم و قرآن می گوید: «وَدَلِّكَ أَنَّ أُصُولَ الدِّينِ إِمَّا أَنْ تَكُونَ مَسْأَلٍ يَجِبُ اعْتِقَادُهَا قَوْلًا أَوْ قَوْلًا وَعَمَلًا كَمَسْأَلِ التَّوْحِيدِ وَالصِّفَاتِ وَالْقَدْرِ وَالنَّبُوَّةِ وَالْمَعَادِ. أَوْ دَلَائِلَ هَذِهِ الْمَسْأَلِ. أَمَّا الْفِسْمُ الْأَوَّلُ: فَكُلُّ مَا يَحْتَاجُ النَّاسُ إِلَى مَعْرِفَتِهِ وَاعْتِقَادِهِ وَالنَّصِيقِ بِهِ مِنْ هَذِهِ الْمَسْأَلِ فَقَدْ بَيَّنَّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ بَيَانًا شَافِيًا قَاطِعًا لِلْعُدْرِ. إِذْ هَذَا مِنْ أَعْظَمِ مَا بَلَّغَهُ الرَّسُولُ الْبَلَّغَ الْمُبِينِ، وَبَيَّنَّهُ لِلنَّاسِ وَهُوَ مِنْ أَعْظَمِ مَا أَقَامَ اللَّهُ بِهِ الْحُجَّةَ عَلَى عِبَادِهِ فِيهِ بِالرُّسُلِ الَّذِينَ بَيَّنُّوهُ وَبَلَّغُوهُ».<sup>۶۰</sup>

«و به همین خاطر اصول دین یا شامل مسائلی است که اعتقاد به آن با قول، یا قول و عمل واجب است، مانند مسائل توحید و صفات و قدر و نبوت و معاد؛ یا دلایل مربوط به این مسائل. اما دسته اول: پس همه آنچه که مردم برای شناخت و اعتقاد و تصدیق کردنش برای این مسائل به آن احتیاج دارند، خداوند و رسولش به تحقیق که آن را بیان کرده اند؛ بیانی شافی و قاطع که عذری در خود نمی گیرد. و این از بزرگترین اموری است که رسول آن را ابلاغی آشکار نموده است، و برای مردم آن را بیان نموده است و این موارد از بزرگترین مواردی است که خداوند با آن حجتش را بر مردم به وسیله رسولانش اقامه نموده و تبیین و ابلاغ کرده است.»

با این وصف مشخص است که رساندن و اقامه ی حجت نبوی برای مسلمان و کافر تفاوت‌های اساسی دارد. شخصی که بر باوری غیر از دین اسلام باشد، چه اقامه ی حجت شده باشد یا نه، در این دنیا بر وی حکم کفار صادر می‌گردد. این دسته همچون اهل فترت در قیامت عذاب داده نمی‌شوند مگر بعد از اقامه ی حجت.

اما مسلمین و کفاری که پس از آمدن رسول خاتم صلی الله علیه وسلم بر آنها حجت اقامه شده و آنها بعد از رد و انکار حق، مشمول کفری شده اند، این کفر آنها برای قیامت آنها بدون شک کفر معذب‌علیه است و در دنیا نیز مشمول احکام مختلف متعلق به کفار ۵ گانه ی اصلی : ۱- الَّذِينَ هَادُوا ۲- وَالصَّابِئِينَ ۳- وَالنَّصَارَى ۴- وَالْمَجُوسَ ۵- وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا (حج/۱۷) و ۶- کفار مرتد : وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ (بقره/۲۱۷) می‌شوند یعنی: اهل کتاب (یهود و نصارا) و شبه اهل کتاب (مجوس و صابئین) یا باید مسلمان شود یا جزیه دهد یا بجنگد، و کفار غیر اهل کتاب و سکولاریستها (مشرکین / احزاب) یا باید اسلام بیاورند یا کشته شوند. و قدیم مسلمانانی هم که بعد از تمام این مراحل باز آگاهانه و عمدا و به میل خودشان و اختیاری بر کفر و شرک خود اصرار دارند شامل حکم مرتدین گشته که یا باید دوباره به اسلام برگردند یا کشته شوند .

در این صورت مسأله اقامه حجت نبوی بر جامعه ی کفار و غیر مسلمانان به اجماع صحابه و رای بزرگان دین تمام شده است و با آمدن رسول الله صلی الله علیه وسلم و قرآن، دیگر مسأله اقامه حجت بر آنان خاتمه یافته است و مسأله عذر به جهل برای غیر مسلمانان باقی نمانده است. به همین دلیل هر کسی بگوید که آمدن رسول الله صلی الله علیه وسلم و قرآن برای غیر مسلمانان تا روز قیامت برای تنظیم چگونگی روابط مومنین با آنها در دنیا حجت نیست، پس آن شخص بر خلاف شریعت الله صحبت کرده است.

غیر مسلمان اگر هم از اصول شریعت پیامبر خاتم چیزی نداند و جاهل باشد باز بدون در نظر گرفتن اقامه حجت و شروط و موانع تکفیر، کافر می‌گردد. ابن قیم جوزی در مورد این دسته از «کفار» و مقلدین آنها می‌گوید: «طبقة المقلدين وجهال الكفرة وأتباعهم وحميرهم الذين هم معهم تبعاً لهم يقولون: إنا وجدنا آباءنا على أمة، ولنا أسوة بهم». <sup>۱</sup> «طبقة مقلدين و نادانان کافر و الاغان دنباله روی آنان می‌گویند: ما پدرانمان بر سر این منهج بوده اند و ما نیز اسوه مان آنان هستند (برای ما اسوه هستند).

همچنین امام ابن قیم در مورد این «کفار» می‌گوید: «وقد اتفقت الأمة على أن هذه الطبقة كفار وإن كانوا جهالاً مقلدين لرؤسائهم وأمتهم إلا ما يحكى عن بعض أهل البدع أنه لم يحكم لهؤلاء بالنار وجعلهم بمنزلة من لم تبلغه الدعوة، وهذا مذهب لم يقل به أحد من أئمة المسلمين لا الصحابة ولا التابعين ولا من بعدهم، وإنما يعرف عن بعض أهل الكلام المحدث في الإسلام». «امت متفق‌اند که این طبقه کافرند هر چند جاهل باشند و مقلد بزرگانشان و امامانشان باشند، هر چند که از بعضی از اهل بدعت آمده است که اینان را از اهل آتش به حساب نیاورده اند، بلکه به منزله آنانی قرار داده اند که دین به آنان نرسیده است!! این مذهب را هیچ کدام از امامان اینگونه نگفته

<sup>۱۱</sup> طریق الهجرتین و باب السعادتین ۱/۴۱۱-ناشر: دار السلفية، القاهرة، مصر).

است و نه از صحابه و نه تابعین و نه بعد از آن سخن اینگونه نگفته اند. آنانی که این سخن را گفته اند اهل کلام بوده اند».

در ادامه می گوید: «وصح عنه أنه قال صلى الله عليه وسلم: "إن الجنة لا يدخلها إلا نفس مسلمة"، وهذا المقلد ليس بمسلم، وهو عاقل مكلف، والعاقل المكلف لا يخرج عن الإسلام أو الكفر». «از پیامبر صلی الله علیه وسلم آمده است که فرموده است: وارد بهشت نمی‌رود مگر نفس مسلمان و این شخص مقلد هم مسلمان نیست؛ و او عاقل و مکلف است و عاقل مکلف، از کفر یا اسلام خارج نیست».

و امام ابن قیم در آخر به معرفی اسلام پرداخته و می گوید: «والإسلام هو توحيد الله وعبادته وحده لا شريك له، والإيمان بالله وبرسوله واتباعه فيما جاء به، فما لم يأت العبد بهذا فليس بمسلم وإن لم يكن كافراً معانداً فهو كافر جاهل. فغاية هذه الطبقة أنهم كفار جهال غير معاندين، وعدم عنادهم لا يخرجهم عن كونهم كفار». «آ و اسلام عبارت است از وحدانیت الله و عبادت کردنش به تنهایی و بدون شریک قرار دادن برایش. و ایمان آوردن به الله و پیامبرش و پیروی از دینی که آورده است، هر بنده ای این موارد در او نباشد مسلمان نیست و اگر کافری معاند نباشد، پس او کافری جاهل است. پس کمترین حکم این گونه اشخاص این است که آنها کافری جاهل هستند، که عناد ندارند، و عدم عناد آنها دلیل نمی‌شود که کافر نباشند».

دقت شود که ابن قیم این سخنان را در مورد «کفار» گفته است نه مسلمین، که متأسفانه عده ای از همان ۵۰ درصدی ها این حکمی که در مورد «کفار» داده شده است را با قیچی کاری های ناشیانه بر مسلمین تطبیق می دهند و سایبری های جنگ نرم و روانی دشمن نیز در ترویج و نشر این تحریفات به کمک این بخش از ۵۰ درصدی ها آمده اند.

### فرق میان رسیدن حجت با فهم آن<sup>۶۸</sup>

برای کفار تنها آمدن پیامبر و رسانیدن قرآن و پیام وی به آنها در حد شناختی که در حد «يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ» باشد اقامه ی حجت الله بر آنان است و همین شناخت ظاهری برایشان کافی است. با آنکه اکثر کفار با وجود اقامه ی حجت باز به دلایلی از فهم آن عاجز هستند، اما با این وجود این نفهمی آنها، که خودشان اسباب آن را فراهم نموده اند، برایشان عذر نمی‌گردد. الله متعال در این مورد می فرماید: "أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا" (فرقان/۴۴)

<sup>۶۷</sup> [۶۸] همان. نیز (۸۹۶/۲).

<sup>۶۸</sup> انظر في هذا: الجهل بمسائل الاعتقاد وحكمه لمعاش ص ۲۱۶، حقيقة البدعة وأحكامها للغامدي ۲/ ۲۴۲، موقف أهل السنة من أهل البدع للرحيلي ۱/ ۲۱۶، التبيان لعلاقة العمل بمسمى الإيمان لعلي سوف ص ۲۷۵، نواقض الإيمان القولية والعملية لعبد العزيز آل عبد اللطيف ص ۷۳،



در این صورت اصل عام در مورد حجت غیر مسلمین، رسیدن آن به شخص مکلف است، کسی که حکم شرع به وی برسد حجت بر وی اقامه شده است همچنانکه ابن عباس گفته است: "من بلغه القرآن فهو له نذیر" <sup>۶۹</sup> اما میان اهل علم در مورد فهم حجت و جزئیات این اصل و صدور حکم بر شخص مسلمان دو قول وجود دارد:

۷۰

۱- برای شخص شنونده یا بیننده تنها قرائت و خواندن حکم کافی نیست بلکه علاوه بر آن شخص باید توانایی فهم آنچه بر وی عرضه می شود را داشته باشد، منظور از این فهم فهمی است مجمل و کلی، به نحوی که شخص قادر باشد تصویری کلی از این امر جدید داشته باشد، نه فهمی جزئی و دقیق مثل متخصصین .

امام شافعی می گوید: "الله تعالی أسماء وصفات جاء بهاكتابه، وأخبر بها نبیه صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، لا يسع أحد من خلق الله تعالى قامت عليه الحجة ردها، لأن القرآن نزل بها، وصح عن رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ القول بها فيما روى عنه العدول، فإن خالف ذلك بعد ثبوت الحجة فهو كافر، فأما قبل ثبوت الحجة عليه فمعذور بالجهل .... ولا يكفر بالجهل بها أحد إلا بعد انتهاء الخبر إليه بها" <sup>۷۱</sup>.

از ظاهر گفتار امام شافعی فهمیده می شود که برای شخص جاهلی که این صفات الله متعال را رد می کند تنها قرائت آیات باعث اقامه ی حجت بر وی نمی گردد، بلکه باید حکم شرعی برای شخص آشکار و روشن گردد .

ابن العربي المالکي نیز می گوید: شخص جاهل و کسی که در این امت دچار خطاء می گردد چنانچه عملی کفرآمیز و شرکی را انجام دهد مشرک و کافر نمی گردد، او به واسطه ی جهل و خطأ دارای عذر است تا زمانی که حجت و دلیل برایش به گونه ای واضح و روشن بیان شود که با چیز دیگری اشتباهی گرفته نشود، و شخص با وجود چنین آگاهی، منکر امری ضروری در دین گردد که تمام مسلمانان بدون نظر و تأمل آن را می شناسند و برایشان آشکار و معلوم شده است. <sup>۷۲</sup>

ابن تیمیة نیز می گوید: کسی که به الله و رسولش ایمانی کلی و مطلق داشته باشد، و چنان آگاهی به وی نرسیده باشد که خوب و بد شریعت را تشخیص دهد، در این صورت حکم بر کفر وی داده نمی شود تا زمانی که حجتی بر وی اقامه گردد که اگر با آن مخالفت شود شخص کافر می گردد. در حالی که بسیاری از مردم در تأویل قرآن دچار خطاء و اشتباه می گردند و بسیاری نیز در معانی قرآن و سنت نا آگاه و جاهل هستند، و علاوه بر اینها،

<sup>۶۹</sup> تفسیر الطبري . ۱۶۳/۷

<sup>۷۰</sup> موقف أهل السنة من أهل البدع للرحيلي ۲۰۵ / ۱

<sup>۷۱</sup> رواه ابن قدامة في إثبات صفة العلو ص ۱۲۴ ، وابن أبي حاتم في مناقب الشافعي كما ذكر الحاف في الفتح ۴۱۷/۱۲ ، وأورده ابن القيم مسندا في اجتماع الجيوس الإسلامية ص ۹۴ وقال الألبانی في تضرر العلو ص ۹۴: رجاله ثقات.

<sup>۷۲</sup> نقله القاسمي في محاسن التأويل ۱۳۰۷/ ۵

خطا و فراموشی از این امت برداشته شده اند، در این صورت شخص کافر نمی گردد مگر بعد از روشنگری و آشکار شدن حکم.<sup>۷۳</sup>

۲- تنها با رسیدن حکم به شخص مسلمان، بر وی اقامه ی حجت شده است؛ حتی اگر آن را نیز نفهمد. عده ای از پیروان محمد بن عبدالوهاب و دعوت نجد و نجدیت دارای چنین دیدگاهی هستند.

چون إسحاق بن عبد الرحمن بن حسن گله پس از بیان چند جمله از محمد بن عبدالوهاب می گوید: حجت بر کسی که قرآن به وی رسیده و آن را شنیده اقامه شده است هر چند که قرآن را نفهمیده باشد. عابد الله أبو بطین نیز بر همین مطلب تأکید کرده و چنین اشخاصی را دارای عذر به جهل نمی داند.<sup>۷۶</sup>

حمد بن ناصر بن معمر حنبلی<sup>۷۷</sup> در مورد فهم حجت گفته است: منظور از قیام حجت این نیست که شخص آن را به گونه ای روشن و واضح بفهمد که انسانهای زاهد و پارسا آن را می فهمند.<sup>۷۸</sup>

رشید رضا<sup>۷۹</sup> در تعلیقی بر این کلام می گوید: این شرط و قید شیخ ابهامات سخنان قبلی وی که به ذهن خواننده می رسد را برطرف می کند، چون عده ای از علمای نجد بر این باورند که حجت تنها با رسیدن و ابلاغ قرآن به مردم اقامه می گردد هر چند که آن را نفهمیده باشند و این عاقلانه نیست... از این شرط و قید شیخ یادگرفتیم که فهمی که آن را شرط اقامه ی حجت نمی داند فهم درک عمیق و فقه نصوص است نه فهم لغوی .... و مشرکینی که الله آنها را به کرو لالی که بر قلبهایشان مهر نهاده شده است توصیف می کند، تمام اینها مدلول آیات قرآن در توحید و رسالت را می فهمیدند چون آنها اهل لغت و ادبیات بودند.<sup>۸۰</sup>

شیخ عبد اللطیف می گوید: و در قیام حجت شرط نیست که شخص از الله و رسولش فهمی همچون فهم کسانی داشته باشد که به آنچه که پیامبر صلی الله علیه و سلم آورده است ایمان، پذیرش و انقیاد خالصانه دارند.<sup>۸۱</sup>

محمد رشید رضا می گوید: "کسی که دعوت را نفهمد حجت بر وی اقامه نگشته است... و در این زمینه کبار علماء معاصر نجد در مجلس الإمام عبد العزیز بن فیصل دچار اختلاف شدند .... دلیل شیخ عبد الله بن بلیهد بزرگ این بود که مهم فهم حجت است نه فقط رساندن حجت بدون فهم، و برای آنها دلایل صریح و آشکاری از کلام

<sup>۷۳</sup> مجموع الفتاوی ۲۳-۲۴/۱۲ و له کلام کثیر یأتی عرض بعضه أثناء هذه المسألة.

<sup>۷۴</sup> برادر عبد اللطیف صاحب کتاب مصباح الظلام

<sup>۷۵</sup> حکم تکفیر المعین ص ۱۳/ أن الحجة قامت بالقرآن على كل من بلغه وسمعه ولو لم يفهمه .

<sup>۷۶</sup> الدرر السنية ۱۰، ۳۱۵/ وانظر تفصيلاً في قول الشيخ أبو بطين: نواقض الإيمان للوهبي ۲۵۳/۱، وأيضاً ۲۸۲/

<sup>۷۷</sup> حمد بن ناصر بن عثمان بن معمر، من فقهاء الحنابلة، ودعاة التوحيد في نجد، له مؤلفات ورسائل منها: الفواكه العذاب في الرد على من لم يحكم

السنة والكتاب، والنبذة الشرفية . توفي ۱۲۵۵ . ترجمته في: الدرر السنية . ۳۸۲ / ۱۶

<sup>۷۸</sup> النبذة الشريفة لابن معمر (ضمن مجموعة الرسائل والمسائل ۵ / ۶۳۸) وانظر: موقف أهل السنة للرحيلي ۲۱۹/۱

<sup>۷۹</sup> محمد رشيد رضا، بغدادی الأصل، وولد في مصر، مفسر وأديب، وسياسي ومؤرخ، تتلمذ على يد محمد عبده، وله مشاركات علمية من أبرزها مجلته:

المنار، وتفسيره: المنار. وله نصره للدعوة السلفية. توفي ۱۳۵۴ هـ . ترجمته في: الأعلام للزركلي . ۱۲۶/۶

<sup>۸۰</sup> مجموعة الرسائل والمسائل ۶۳۸/۵

<sup>۸۱</sup> منهاج التأسيس والتقديس في كشف شبهات داود بن جرجيس ص ۲۵۱

<sup>۸۲</sup> عبد الله بن سليمان بن سعود المعروف بابن بليهد. كان من العلماء المعروفين في نجد، وله اطلاع على علوم الشريعة والعصر، توفي: ۱۳۵۹ هـ . ترجمته في:

علماء نجد . ۵۴۲/۳

ابن قیم آورد و آنها را به این شیوه قانع نمود.<sup>۸۳</sup> و شیخ میان «فهم مجمل» از نص و سخن که مقصود و مراد شارع را به صورت اجمال درک می کند با «فهم مفصل» مثل فهم اهل علم از آن، فرق می گذارد. در این صورت فهم اول (فهم مجمل) یکی از شروط قیام حجت است و فهم دومی (فهم مفصل) یا فهم الهدایه شرط نیست.<sup>۸۴</sup>

شیخ سلیمان بن سحمان می گوید: کسی که به خوبی به وی اقامه ی حجت نشده است مانند جاهلی است که احکام دینش را نمی داند چنین شخصی در واقع به وی اقامه ی حجت نشده است. این حزم نیز می گوید: تمام آنچه گفتیم که انجام دهنده ی فلان عمل بعد از اقامه ی حجت فاسق یا کافر می گردد به این منظور است: کسی که بر وی اقامه ی حجت نشده است معذور و مأجور است هر چند انسان خطاکاری هم باشد.<sup>۸۵</sup>

یادآوری این نکته نیز لازم است: زمانی که از نعمت دارالاسلام که نماد «الجماعة» است و از نعمت شورای اولی الامر، امت و اجماع ناشی از آن محروم گشتیم در واقع پس از رسول الله صلی الله علیه وسلم که برای امت شاهد بود ما از نعمت شاهد و ارائه ی دین واحد در میان مردم نیز محروم شده ایم. در آن هنگام که مسلمین از تمام این نعمتها بر خوردار بودند الله متعال می فرماید: "يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ" (بقره / ۱۸۵) و رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز خطاب به معاذ بن جبل که رهسپار یمن بود چنین سیاستی را در روش برخورد با کفار امر می کند: "بَشِّرُوا وَلَا تُنْفَرُوا، وَيَسِّرُوا وَلَا تُعَسِّرُوا". آسان بگیرید و سخت نگیرید. مردم را امیدوار کنید و مژده بدهید و آن ها را متنفر نکنید. اگر این اسلوب در برخورد با کفار هم تطبیق شده است حالا که مسلمین در چنین گرداب و مصیبتی گیر کرده اند و بیشتر از هر زمان نیاز به این قاعده دارند، چگونه باید با آنها برخورد شود؟

### انواع احکام و ریشه های عدم عذر بالجهل در احکام و قوانین شریعت

هنگامی که شخص قصد دارد در مورد امور اساسی چون توحید، مسلمان و کافر و مسائل متعلق به ایمان و شرک و عذر به جهل و... وارد میدان روشنگری گردد باید تمام نصهای موجودی که به موضوع مرتبط هستند را مد نظر بگیرد و این نصوص را در مکان اصلی آن بدون کنار زدن نصی در نظر بگیرد. چون هیچ نصی وجود ندارد مگر اینکه نص دیگری آن را معین و مقید نساخته باشد، و هیچ نص مغلوق و پیچیده ای وجود ندارد، مگر اینکه نص دیگری آنرا گره گشائی و شرح نموده است، و هیچ معنی نص مخفی نمانده مگر اینکه نص

<sup>۸۳</sup> مجموعه الرسائل ۵۱۴/۵ حاشیه (۱)، ۵ / ۵۱۵ حاشیه (۲)

<sup>۸۴</sup> موقف أهل السنة للرحيلي ۲۱۹/۱

<sup>۸۵</sup> منهاج أهل الحق والاتباع ص ۶۸، وانظر: مصباح الظلام ص ۱۲۳-۱۲۴ ط. الهدایة، نواقض الإیمان للوهبي ۱/ ۲۴۳، شبهات التكفير لعمر قریشي ص ۳۶۶، الجهل لمعاش ص ۲۷۰، سعة رحمة رب العالمين ص ۷۳

<sup>۸۶</sup> الإحكام في أصول الأحكام ۷۱ / ۱

<sup>۸۷</sup> البخاري (۶۹)، ومسلم (۱۷۳۴)

دیگری آنرا آشکار ساخته و توضیح داده است، و هیچ نص و امری نیست که يك نص آن را حرام دانسته باشد، و نص دیگری آنرا جایز و حلال قرار داده باشد...

اما آگاهانه و به هر دلیل نفسانی یا برتری دادن یک تفسیر و مذهب خاص و... و گرفتن نصی بدون بیان و اخذ سایر نصوص مرتبط با همان مسأله، امکان اینکه خود شخص را به دلیل کتمان حق به دایره ی کفر و شرک بکشاند و اسباب گمراهی و تفرق و ذلیلی سایرین را فراهم نماید افزایش می دهد. پس آگاهانه استفاده ی ابزاری کردن از شریعت، که یک نص را در راستای اهدافی غیر شرعی حجت قرار داده و بر این روش غیر شرعی مسائل ایمان و کفر، وعده و وعید را بدون در نظر داشت ده ها حدیث و نصوص دیگر و بدون در نظر داشت، شروط، لوازم و مطالبات آن به کار برد در حالیکه معنی و مفهوم اصلی آن کاملاً چیز دیگری می باشد؛ نه نشان از فقاقت است نه امانتداری نسبت به دین الله و بندگان الله .

در این زمینه می توان به تمایز میان احکام مختص به فرد داخل اسلام شده و اصطلاحاً اهل قبله و غیر مسلمین اشاره کرد . احکامی چون :

- ۱- احکام عقیده : کفر به طاغوت و برائت از سکولاریستها(مشرکین/احزاب) و ایمان به الله = توحید
- ۲- احکام نماز و روابط فی ما بین انسان و خالقش
- ۳- احکام معاملات: تنظیم روابط بین انسانها در هر دو عرصه فردی و اجتماعی چون:
- احکام حکومتی: مباحث مربوط به دولت اسلامی، قدرت حکومتی و حقوق مردم، شوراهای اولی الامر، حدود و تعزیرات و چگونگی روابط با دیگر ملل غیر اسلامی و دارالکفر
- احکام مالی و اقتصادی: تجارت ، بیع، زکات، صدقات و....
- احکام احوال شخصیه: (مسائل مختص به پیامبر، زن، مرد، جوان، کودک، فامیل، ازدواج، ارث، طلاق و...)...
- احکام جزایی: یا فقه العقوبات.
- احکام محاکمات مدنی و جزایی: (قضا، دعوا، اثبات دعوا، شهادت و قسم و کفاره و...)
- ۴- احکام مربوط به آداب عمومی مسجد ، روزه ی ماه رمضان ، حج، جهاد، زکات، ارث و...
- ۵- و مطالبی چون گناهان کبیره و صغیره، شرک اکبر و اصغر و....
- ۶- و مواردی چون ظوابط تکفیر و ۴ فیلتر اصلی
- ۷- و....

اینها مختص مسلمین بوده و شامل غیر مسلمین نمی گردد . اما احکامی نیز هستند که مختص کفار اصلی و کفار مرتد است و شامل مسلمین نمی گردد .

ذکر تمایز این احکام و قوانین، روشنگری در چگونگی تعامل و برخورد با انسان‌ها است. یعنی زمانی که گفته می‌شود کسی که شهادتین آورد و نماز خواند وی به اصطلاح اهل قبله و مسلمان می‌باشد، اما این به این معنی نیست که او حتماً در همین دایره‌ی اسلام باقی می‌ماند و یا وارد بهشت می‌گردد؛ چون ممکن است مرتد گردد یا منافقی باشد در لباس اهل قبله. بر این مبنا شریعت الله جهت برداشتن مشقت و زحمت در تعامل با دیگران در جامعه‌ای که مسلمانان در آن زندگی می‌کنند این قواعد را بیان نموده و اعتبار دنیوی آن در حد تنظیم روابط و برخورد با دیگران فراتر نمی‌رود.

در راستای شناخت و آگاهی بر این احکام، در میان مسلمین، دارالاسلام که نماینده‌ی الجامعة است و شورای اولی الامر و اجماع ناشی از امت، و به دنبال آن نمازهای جمعه، جلسات سخنرانیها و مکانهای رسمی پرورشی و آموزشی ابزارهای آموزش این احکام به مردم هستند، در صورتی که مردم به احکام علم و آگاهی پیدا کردند دیگر نمی‌توانند در مورد ضمانت اجراء عذری داشته باشند. با این وجود باز می‌بینیم که تعداد زیادی از مسلمین در دارالاسلام نیز مخاطب «ما لا یعلمون» قرار می‌گیرند و یا «اکثرهم لا یعلمون» و... و به آنها سفارش می‌شود که به اهل حکمت و فقه مراجعه کنند اگر نمی‌دانند. یا مشمول: *إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى وَضَعَ عَن أُمَّتِي الْخَطَأَ، وَ النِّسْيَانَ، وَ مَا اسْتُكْرِهُوا عَلَيْهِ؛ وَ مَشْمُول: رَبَّنَا لَا تَأْخُذْنَا إِن نَّسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِيْرَا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ (بقره/ ۲۸۶)* و مشمول: *وليس عليكم جناح فيما أخطأتم به ولكن ما تعمدت قلوبكم وكان الله غفوراً رحيماً (أحزاب/ ۵)* می‌گردند.

امروزه علاوه بر نمازهای جمعه و مجالس سخنرانی، آموزشی که از حقوق فردی یک مسلمان جهت غلبه بر جهل است از کانالهای زیر نیز می‌تواند اداء شود:

- ۱- پرورش و آموزش همگانی در مدارس و مکانهای تحصیلی
- ۲- آموزش از طریق کانالهای رادیویی، تلویزیونی و ماهواره ای
- ۳- آموزش از طریق کانالهای اجتماعی و اینترنت
- ۴- آموزش از طریق انجمنها و گروههای مستقل حرفه ای
- ۵- آموزش از طریق روزنامه ها، مجلات و تراکتهای تبلیغی
- ۶- و....

حالا اگر چنین اماکن و امکاناتی وجود نداشتند که این شناخت را طبق آنچه رسول صلی الله علیه و سلم آورده به مسلمین داد، و یا اینکه چنین اماکنی در اختیار دشمنان دین اسلام و دین فروشان خائن و الروبیضه بودند و آنها را به انواع بیماریها و میکروبها آلوده و فاسد نموده باشند، آیا باز در تعامل با مسلمین خطاکار و مجرمی که به احکام جاهلشان کرده اند نمی‌توان تجدید نظر نمود؟ آیا این مسلمین را نمی‌توان به دلیل جهلشان به احکام و قوانین شریعت معذور دانست؟

سکولاریستها با استناد به وجود «قانون» قائل به عذر به جهل نیستند و عده ای از همان ۵۰ درصدی ها نیز با استناد به قول ابن عباس در مورد «غیر مسلمین» مبنی بر اینکه: "من بلغه القرآن فهو له نذیر"<sup>۸۸</sup> وجود «قرآن» را برای «مسلمین» اتمام حجت دانسته و کسی را معذور به جهل نمی دانند.

سکولاریستها جهت توضیح رفتارهای نابهنجار و تخلفات «جاهلانه» ی شهروندان خود از ابزارهایی چون فیزیولوژی، روانشناسی، روانشناسی اجتماعی و جامعه شناسی سکولاریستی بهره گرفته اند. از کانال روانشناسی اجتماعی رفتار ناشی از جهل افراد را قانون گریزی و ناشی از کاستی های شخصیتی وی تفسیر نموده اند که این هم از ویژگی های خاص زندگی از قبیل سن، سوابق تحصیلی و حرفه ای و وضعیت خانوادگی و دیگر خصوصیات فردی متأثر می گردد. از کانال جامعه شناسی سکولاریستی هم قانون گریزی در شکل کلان را مورد بررسی قرار می دهند. در چنین جوامعی باید ها و ارزشها از طریق ساختار قانونی جامعه و فشارهای اجتماعی وضعیت و رفتار خاصی بر شخص تحمیل می گردد. شخص ناچار است حداقل در ظاهر تابع شرایط موجود باشد و عذر به جهل برایش قابل تصور نیست. دُر این زمینه به بررسی پیشینه ی این دیدگاه می پردازیم.

امروزه در قوانین بسیاری از کشورها می خوانیم که «جهل به قانون عذر نیست» و «جهل به حکم رافع مسئولیت کیفری نیست». ریشه ی عدم پذیرش جهل در سه قرن گذشته در میان سکولاریستهای جهان و بخصوص سرزمینهای تحت اشغال سکولاریستها را می توان در تفسیرهای ویلیام بلکستون<sup>۸۹</sup>

رد یابی کرد که در این زمینه می گوید: «همه نسبت به قانون، در امور کیفری عالم فرض شده و جهل به آن عذر محسوب نمی شود و در حقوق رم نیز این چنین است».

این ادعای بلکستون لااقل دارای دو اشکال است:

- ۱- او در نسبت این قاعده به حقوق رم اشتباه کرده است چون نویسندگان حقوق رم هم این قاعده را تنها در حقوق خصوصی جاری می دانستند.
- ۲- از نظر بلکستون قاعده «جهل عذر نیست» مستقل نمی باشد، بلکه مبتنی بر پیش فرض عالم بودن مردم است که در زمان او چنین بوده؛ اما در حال حاضر، که شاهد انبوهی از قوانین کیفری هستیم، این فرض به دور از واقعیت است و آنچه هم که مبتنی بر این فرض است (جهل عذر نیست) حقیقت نخواهد داشت.

<sup>۸۸</sup> تفسیر الطبری . ۱۶۳/۷

<sup>۸۹</sup> اخیراً دادگاه های فرانسه با شرایطی ادعای جهل را می پذیرند و غالب نویسندگان فرانسوی از این رویه طرفداری کرده اند.

<sup>۹۰</sup> ویلیام بلکستون ( ۱۴ فوریه ۱۷۸۰م. / ۱۰ جولای . ۱۸۲۳م ) بازمانده پارچه فروشی در شهر لندن است که در آکسفورد درس خوانده و در سال ۱۷۴۳ دستیار آموزشی و در سال ۱۷۴۶ به عنوان وکیل به عضویت کانون وکلای در آمد و بعد از سالها کار اجرایی و وکالت در سال ۱۷۵۸ هنگامی که حقوقدان دیگری به نام چارلز ونیز کرسی داوطلبانه سخنرانی در موضوع حقوق را در دانشگاه به راه انداخته بود به آکسفورد برگشت. سخنرانیهای بلکستون به عنوان تفسیر حقوق انگلستان در آنجا ایراد شده و آن کرسی همچنان باقی است.

به تبعیت از بلکستون سکولاریستها و التقاطی های سرزمینهای مسلمان نشین که از طرفداران ابقای قاعده ی «جهل به حکم عزرنیست» گشته اند دلایلی را ذکر کرده اند که مهمترین آنها از این قرار است:

۱- «ادعاهای جهل به قانون باعث می گردد راست و دروغ گفته های افراد با مشکلاتی روبرو شده و روند رسیدگی به پرونده ها را کند یا حتی متوقف می کند». اما این به ناتوانی مجریان بر می گردد و توجیه گرحق و عدالت نیست. بلکه قاضی یا حاکم باید از چنان علم و زیرکی برخوردار باشد که یا ادعای جهل را بپذیرد یا کذب آنرا ثابت کند.

۲- «قبول ادعای جهل مردم باعث می شود مردم به جاهل ماندن تشویق شده و ارزش جهل بیشتر از علم شود.» اما این نیز این توهم را می رساند که تنها راه آموزش مردم اجرای حدود و مجازات می باشد.

۳- «زمانی که امری را قانونی اعلام کردیم قاعده این است که در اجرای آن خللی ایجاد نشود و در تمام شرایط به آن عمل شود.» در این مورد نیز قبول جهل جاهلین خللی بر قوانین وارد نمی کند. چون مجازات فرد سالمی که اصلا در فکر انجام جرم نبوده ظالمانه است، و هدف قانون از اجرای حدود بر مردم: اتمام حجت بر مجرم جهت تأدیب و پاک نمودن مجرم و تربیت مجرم و دیگران است، نه بر انسان غیر مجرم.

اما باید تأکید کرد که ریشه های حقیقی «عدم پذیرش جهل» به شریعت یهود بر می گردد. در این شریعت مردم هر هفته موظف به شرکت در کلاس آموزش قانون بودند، یعنی چیزی داشتند چون نماز جمعه ی مسلمین. این قوانین هر هفته آموزش داده می شد و برای مردم قانون و احکام شریعت امری آشنا و شناخته شده بود. در این صورت صحیح و طبیعی بود که عذری پذیرفته نشود چون مردم واقعا آگاه بودند.

اما در وضع موجود که همه ی مسلمین از یک حکومت اسلامی واحدی برخوردار نبوده که نه آموزش قانون شریعت الله برای آنها در شکل صحیح و امروزی آن وجود دارد و نه تطبیق و اجرائی نمودن آن، و از طرق مختلف نیز با آموزش و تحکیم قوانین شریعت الله مبارزه می شود و تقریباً آموزش در تمام سرزمینهای تحت حاکمیت کفار سکولار حالت حاشیه ای و حتی زیر زمینی به خود گرفته و در پناه دموکراسی سکولاریستها صدها تفسیر و فرقه از آن منشعب شده و جنگ روانی وحشتناکی بر علیه مسلمین شریعت گرا در جریان بوده و تطبیق آن نیز در سرزمینهای محدود به اجرا درآمده و در برابر همین گروه اندک نیز هزاران ملای دین فروش سوء و الرویبه با در اختیار داشتن تمام رسانه های تلویزیونی و ماهواره ای و منابر مساجد مشغول بدگمان کردن مسلمین به این عده ی قلیل و «الجماعة» و دارالاسلام بوده و علاوه بر آن روزانه صدها مسلمان به طرق مختلف قتل عام می شوند و تفرق، فقر، نا امنی، آوارگی و ویرانی و... گریبانگیر مسلمین شده است چه؟

هنگامی که مسلمین دارای حکومت یکپارچه ی اسلامی بودند و حس عمومی مسلمین باقانون شریعت الله همراه بود، به این معنا که هرگاه مسلمین با مسئله ای مواجه می شدند می توانستند از اهل فقه سؤال کنند و آنها

نیز بدون ترس قادر به پاسخ «کامل و واحد» بودند و بر وجوب علم آموزی و اهمیت آن نیز پی برده بودند، و به دلیل سرپیچی از علم آموزی مورد مجازات و تهدید قرار می گرفتند و... تحت این شرایط، امام شافعی علم دین را به دو قسم خاص و عام تقسیم کرده و در قسم اول، همچون احکام ضروری مثل نمازهای پنجگانه تحصیل علم را لازم و جاهل را معذور ندانسته است، در مقابل، نسبت به احکامی که اختلافی است و نص خاصی نسبت به آنها وجود ندارد جهل را عذر می داند.<sup>۹۲</sup>

اما اکنون مسلمین به ندرت با قانون شریعت الله و اولویتهای آن آشنا هستند، حتی اکثر شیوخ و ملاها نیز بخش اندکی از قوانین و تفسیرهای مربوط به آن را که قفسه های متعددی از کتابخانه ها را به خود اختصاص داده است می دانند. مزید بر آن، کثرت قوانین شریعت در امور روز و شبها و تفاسیر دست و پاگیر سکولاریستها و التقاطی های سکولار زده چون اخوان الشیاطین و نجدیت آل سعود و دجالان منتسب به تصوف و عرفان و.. و نبود دولت یکپارچه ی اسلامی این امکان را حتی به دانشجویان قانون شریعت الله نیز نمی دهد که بر تمام قوانین شریعت مسلط گردند. پس در زمان ما به دلیل نبود قدرت حکومتی این امکان رفع جهل و شبهه به آسانی برای تمام مسلمین وجود ندارد، جهل به قانون شریعت باید پذیرفته شود؛ و در این شرایط مسئول دانستن جاهل خلاف عدالت است و نوعی ناعدالتی آشکاری در برداشتن عذر به جهل در اموری که به واسطه ی این موانع برای مردم پنهان مانده اند دیده می شود.

حتی قانون دانان سکولاری که همچنان نسبت به قاعده ی «جهل به قانون عذر نیست» اصرار دارند، به غیر منطقی بودن آن اعتراف درند و سعی کرده اند که با پیش کشیدن مواردی چون دسترس بودن «قانون» برای عموم، عطف بما سبق نشدن، مجمل نبودن، بآثبات بودن و فراگیری، تا حدی آن را به عدالت نزدیک کنند.

عده ای از مسلمین نیز که در قرون اخیر در معرض این جریان سکولاریستها (مشرکین/احزاب) قرار گرفته اند، و بدون تمایز میان مسلمان و غیر مسلمان، تنها به جای «قانون» کلمه ی «قرآن» را قرار داده اند، با ادبیاتی ویژه آنرا با استناد به سخن کسانی چون محمد بن عبدالوهاب چنین فرموله می کنند که: «فإن حجة الله هي القرآن؛ فمن بلغه فقد بلغته الحجة» آیس حجت خداوند قرآن است؛ کسی که به او قرآن رسیده باشد، در این صورت حجت به او رسیده است». در حالی که این قاعده مختص غیر مسلمین است.

<sup>۹۱</sup> الإمام الشافعي - رحمة الله تعالى - بعبارة موجزة فقال :

- إِنَّمَا الْعِلْمُ عِلْمَانِ: عِلْمُ الدُّنْيَا، وَعِلْمُ الدُّنْيَا، فَالْعِلْمُ الَّذِي لِلدُّنْيَا هُوَ: الْفِقْهُ، وَالْعِلْمُ الَّذِي لِلدُّنْيَا هُوَ: الطَّبُّ. وَمَا سِوَى ذَلِكَ مِنَ الشَّعْرِ وَنَحْوِهِ، فَهُوَ عَنَاءٌ أَوْ عَيْبٌ

- لَا تَسْكُنَنَّ بَلَدًا لَا يَكُونُ فِيهِ عَالِمٌ يُفْتِيكَ عَنْ دِينِكَ، وَلَا طَبِيبٌ يُبْنِيكَ عَنْ أَمْرِ بَدَنِكَ

- لَا أَعْلَمُ بَعْدَ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ أَنْبُلَ مِنَ الطَّبِّ، إِلَّا أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ غَلَبُونَا عَلَيْهِ .

- وفي رواية عنه أنه كان يتلهف على ما ضيع المسلمون من الطب ويقول: ضيعوا ثلث العلم ووكلوا إلى اليهود والنصارى (آداب الشافعي

ومناقبه للرازي).

إمام رحمة الله چنین دیدگاه شاملی داشت که انسان مسلمان به دو نوع علم نیاز دارد: علمی که دینش را برایش روش نماید و علوم دیگری که در امر فنی دنیا به او یاری رساند که پیش قراول آن علم پزشکی است.

<sup>۹۲</sup> شافعی، بیبا

<sup>۹۳</sup> فتاوی و مسائل (مطبوع ضمن مؤلفات الشیخ محمد بن عبد الوهاب، الجزء الرابع) ۱۲/۱



با این وجود این طیف با آوردن استثنائاتی در مورد عذر به جهل می گویند :

- ۱- کسی که در سرزمینی دور از مسلمین زندگی می کند و قرآن و سنت به او نرسیده است عذر دارد
  - ۲- تازه مسلمانی که هنوز احکام اسلام را نمی داند تا رسیدن حکم به وی عذر دارد
  - ۳- و جاهل در دارالاسلام در امور خفیه که احتیاج به روشنگری و بیان دارد معذور است، اما در امور آشکاری چون توحید و شرک و محرمات قطعیه چون زنا و ربا و خوردن گوشت مردار و گوشت خوک و شراب پذیرفته نمی شود. چون جهل به واسطه ی بعثت پیامبر صلی الله علیه وسلم و قرآن و سنت از بین رفته و کسب علم برای کسی که بخواهد آسان گشته است.
- این طیف که در واقع همان بخش از ۵ درصدی ها هستند، به تبعیت از جریان جهانی رایج، چنین استدلال کرده اند که اشکالی ندارد منافع فرد در برابر منافع جمع قربانی گردد و اینکه عمل طبق قانون به نحو یکسان به نفع جامعه است، با آنکه این را نیز می دانند که نادیده گرفتن جهل برای افراد جامعه صدمات بیشتری را به دنبال دارد.

هرگاه مسلمانی کسی را به دلیل عملی که جرم بودن آن روشن و آشکار نگشته مجازات نماید، در همان قدم اول احترام به قانون شریعت الله ضعیف خواهد شد. تنها نزول وحی و وجود قانون شریعت کافی نیست بلکه وصول وحی و قانون شریعت نیز لازم است. بسیاری از صحابه زمانی که به حبشه هجرت کرده بودند از نزول بسیاری از احکام و دستورات شریعت بی خبر بودند به همین دلیل راحت دچار اشتباه هم می شدند و بدون آنکه شامل حکم مجرمین گردند عذر به جهل آنها پذیرفته می شد .

**تأکید بر جاهل بودن کفار مشرک و کفار اهل کتاب و شبه اهل کتاب اما باز جهل این کفار مانع از تکفیر آنها نمی گردد**

با آنکه عصر قبل از اسلام به عصر جاهلیت و احکام کفار قبل از اسلام به احکام جاهلیت مشهور بوده است، و الله متعال به جاهل بودن این اشخاص گواهی می دهد؛ اما باز جهل این کفار مانع از تکفیر آنها و مجازات دنیوی آنها، در صورت سرپیچی از قوانین شریعت الله، نمی گردد. سعی می شود به صورت خلاصه به جایگاه عذر به جهل در میان کفار با وجود جهل آنها به حجت نبوی پرداخته شود و اینکه در دنیا و قیامت شامل چه احکامی می گردند .

الله متعال گواهی می دهد که عموم کفار و بخصوص کفار مشرک افرادی جاهل و نادان هستند :

• هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (الجمعه/۲)

- أَوْلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا وَيُتَخَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَكْفُرُونَ \* وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ ۗ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ (عنكبوت/۶۷-۶۸)
- فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا لِّيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ ۗ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (انعام/ ۱۴۴)
- قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ وَحَرَمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ افْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ (انعام/ ۱۴۰)
- وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ يَنْزَلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَا لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ (الحج/ ۷۱)
- كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ (الروم/ ۵۹)
- ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ مِنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ \* إِنَّهُمْ لَنْ يُغْنُوا عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَإِنَّ الظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ (الجاثية/ ۱۸/ ۱۹)
- يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ وَمَا أُنزِلَتِ التَّوْرَةُ وَالْإِنْجِيلُ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ حَاجِبُونَ فِيْمَا لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِيْمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ. (ال عمران/ ۶۶/ ۶۵)
- وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ مَآذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ ۗ قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ \* لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ ۗ وَمَنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ ۗ أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ (نحل/ ۲۴-۲۵)
- وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّىٰ يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ۚ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ (توبه/ ۶)

این آیه ی مبارکه ی سوره ی توبه، به جرات می توان گفت : یکی از محکم ترین دلایل قرآنی است که به وضوح حکم کافر بودن شخص مشرک را همراه با جهل شدید ثابت می کند. در این آیه دو وصف برای یک فرد آمد است:

- وصف شرک (أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ)
- جهل (أَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ)

پس در این آیه جهل نسبت اسلام و قرآن و رسالت خاتم الانبیاء از جانب کفار مشرک مانع ثبوت اسم مشرکین بر وی نمی شود. امام طبری در تفسیر این آیه می گوید: خداوند به نبی اش محمد (صلی الله علیه و سلم) متذکر می شود که ای محمد (صلی الله علیه و سلم) اگر یکی از مشرکین همان کسانی که دستور قتال و کشتن آنها را بعد از به پایان رسیدن ماه های حرام داده ام از تو پناه خواست برای اینکه کلام خدا را بشنود که کلام خدا همان قرآنی است که بر تو نازل کردیم،

فَأَجِرْهُ : پس او را امان بده تا کلام خدا (قرآن) را بشنود و بر او تلاوت کنی

ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ: سپس بعد از شنیدن کلام خدا اگر تسلیم فرمان خدا نشد او را به مکانی امن برسان

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ: این کار را انجام بده و آنها را امان ده تا کلام خدا را بشنوند و آنها را به مکان امنی برسان به این خاطر که آنها قومی جاهل هستند».

با دقت در کلام امام طبری در می یابیم: که خداوند با صراحت کامل آن شخص کافر مشرک را جزو مشرکین محسوب می کند در حالی که تا به حال کلام خدا (قرآن) را نشنیده است و با پیامبر اسلام نیز سخنی نگفته است و خود آیه تصریح می کند که آنها جاهلند. این شخص کافری مشرک نامیده شده است در حالی که بر او حجتی از قرآن اقامه نشده است؛ چون این شخص مشرک قبلاً هم به شریعتهای یهودیت و نصرانیت و غیره باز کافر بوده و قبل از بعثت پیامبر خاتم صلی الله علیه وسلم نیز جزو کفار مشرک بوده است.

ابن تیمیه چنین واضح گفته اند: فَاسْمُ الْمُشْرِكِ ثَبَتَ قَبْلَ الرَّسَالَةِ فَإِنَّهُ يُشْرِكُ بِرَبِّهِ وَيَعْدُلُ بِهِ وَ... وَكَذَلِكَ اسْمُ الْجَاهِلِ وَالْجَاهِلِيَّةُ يُقَالُ: جَاهِلِيَّةٌ وَجَاهِلًا قَبْلَ مَجِيءِ الرَّسُولِ<sup>۴</sup>. اسم و عنوان مشرک قبل از رسیدن پیام الهی در حق فاعل شرک ثابت است چونکه وی قبل از آمدن رسول الله برای خداوند شریک و همتا قرار داده است... و همینگونه قبل از آمدن رسول الله در مورد اسمهای جهل و جاهلیت گفته می شود جاهل و جاهلیت نکته ی اساسی تر اینکه الله متعال حتی قبل از آمدن بینه(قرآن) و پیامبر خاتم صلی الله علیه وسلم از کفاری در میان «مشرکین و اهل کتاب» معاصر با رسول الله صلی الله علیه وسلم صحبت به میان آورده و می فرماید: لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ \* رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ يَتْلُو صُحُفًا مُطَهَّرَةً \* فِيهَا كُتِبَ قَيِّمَةٌ (بینه/۱-۳). کافران اهل کتاب و مشرکان دست بردار نبودند تا دلیلی آشکار بر ایشان آید... .

کفار مشرک که به مسلمین دور تر و نسبت به شناخت اسلام نا آشناتر از کفار اهل کتاب بودند، طبیعی بود که مخالفتهای بیشتری داشته باشند، اما اهل کتاب نیز از روی جهالت مخالفت خود را پنهان نکردند. در این صورت الله متعال جهل اهل کتاب را نیز مانعی برای تکفیر آنها نمی داند و به صراحت تمام آنها را کافر می داند:

- لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ (مائده/۷۲)
- لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثُ ثَلَاثَةٍ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (مائده/۷۳)

مشرکین (سکولاریستهای کنونی) در هر صورت در زمان وجود شریعتهای تحریف شده ی یهودیت و نصرانیت و قبل از بعثت رسول الله صلی الله علیه وسلم کافر شمرده شده اند.

اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم ابتدا با کفر به طاغوت و برائت از تمام قوانین و برنامه ها و خدایان دروغینی که توسط این طاغوت‌های ۵ گانه ی « ۱- الَّذِينَ هَادُوا ۲- وَالصَّابِئِينَ ۳- وَالنَّصَارَى ۴- وَالْمَجُوسَ ۵- وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا » میان انسانها به وجود آمده بود به توحید و یگانگی الله ایمان آوردند، اما خیلی از واجبات و فرایضی که بعدها بر آنها آشکار شد را انجام نمی دادند؛ با این وجود جهل آنها به این موارد کفر به شمار نمی رود.

اطلاق جامعه جاهلی، قوانین جاهلی، حکم جاهلی و جاهل قبل از آمدن پیامبر خاتم صلی الله علیه وسلم دال بر وجود کفار قبل از بعثت است. الله متعال رسولی را با دلایلی روشن فرستاده و در کنار اینها هر کسی که «ظاهراً» دینی غیر از دین اسلام برگزیده باشد در این دنیا کافر است و به آنها دو یا سه راه سفارش می شود که انتخاب هر یک از راهها با این کفار است.

### جایگاه عذر به جهل اهل فتره و اهل کتاب در قیامت

گفته شد که اسم مشرک قبل از ابلاغ پیام اسلام وجود داشته و چنین افرادی در دنیا مشمول قانون کفار مشرک می گردند، اما در صورتی که «حجت نبوی» بر وی اقامه نشده باشد در قیامت مشمول آیه ی: «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا (اسراء/ ۱۵)» می گردد.

امام ابن حزم در مورد این آیه می گوید: «فَنَصَّ اللهُ تَعَالَى عَلَى أَنْ النَّذَارَةَ إِنَّمَا تَلْزَمُ مَنْ بَلَغَتْهُ وَأَنَّهُ تَعَالَى لَا يَعْذِبُ أَحَدًا إِلَّا بَعْدَ إِرْسَالِ الرِّسَالِ. فَصَحَّ بِهَذَا أَنَّ مَنْ لَمْ يَبْلُغْهُ الدَّعْوَةُ إِنَّمَا لَا تَنْقِرُاحُ مَكَانَهُ وَإِنَّمَا لِقَصْرِ مَدَّتِهِ إِثْرُ مَبْعَثِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَإِنَّهُ لَا عَذَابَ عَلَيْهِ وَلَا يَلْزِمُهُ شَيْءٌ، وَهَذَا قَوْلُ جَمْهُورِ أَصْحَابِنَا»<sup>۹۵</sup> از جانب خداوند چنین مقرر شده که اذار پیامبران بر کسی واقع می شود که (اذار) به آنها رسیده باشد، و خداوند متعال کسی را عذاب نمی دهد مگر بعد از فرستادن پیامبران. پس بر این مبنا بر کسی که دعوت (پیامبران)، خواه به سبب دور افتادگی مکان او یا کوتاه بودن فاصله ی زمانی او با بعثت پیامبر صلی الله علیه وسلم، به او نرسیده باشد عذابی نیست و چیزی بر او لازم نمی باشد و این قوال جمهور علمای ماست.

و یا در حدیث نبوی آمده است: وَلَا أَحَدٌ أَحَبُّ إِلَيْهِ الْعُذْرُ مِنَ اللَّهِ، وَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ بَعَثَ الْمُبَشِّرِينَ وَالْمُنذِرِينَ...<sup>۹۶</sup> هیچ کسی به اندازه پروردگار عذر را دوست ندارد و به همین سبب است که پیامبران را به عنوان بشارت دهندگان و بیم دهندگان فرستاده است.

<sup>۹۵</sup> پذیرش اسلام، پرداخت جزیه، شروع جنگ برای اهل کتاب و پذیرش اسلام، شروع جنگ برای مشرکین یا سکولاریست‌های کنونی

<sup>۹۶</sup> الأصول والفروع، ص ۱۳۱

<sup>۹۷</sup> متفق علیه

امام بغوی در تفسیر آیه ۶ سوره ی توبه می گوید : (حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ) : تنها جنبه ی اخروی یعنی اقامه ی حجت را دارد به عبارتی دیگر هدف از آن تعیین عقاب و ثواب آخرت است . ( ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ ) : نسبت به دین خدا و توحید آن جاهلند و آنها نیاز مند شنیدن کلام خدا هستند.

امام طبری گوش فرادادن به قرآن را برای آنها جنبه ی اقامه ی حجت دانسته اند، یعنی آن شخص قبل از اقامه ی حجت کافر است و تنها عذابی در کار نیست همانطور که الله جل جلاله می فرماید : «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا» (اسراء / ۱۵)

رسول الله صلی الله علیه وسلم در این زمینه می فرماید : "والذي نفس محمد بيده لا يسمع بي أحد من هذه الأمة يهودي ولا نصراني ثم يموت ولم يؤمن بالذي أرسلت به إلا كان من أصحاب النار" <sup>۹۸</sup>

بر این ساس، کفاری که در مجاورت پیروان آخرین شریعت آسمانی زیسته اند و چنین پیامی به آنها رسیده، اما به آن ایمان نیاورده اند جزو کفار مشرک محسوب می شوند و چه قبل و چه بعد از آمدن پیامبر جدید، دارای عذر به جهل نیستند و در هر حال در برابر پیام یکی از شریعتهای آسمانی ایستاده اند، در حالی که می بایست به آن ایمان می آوردند؛ و در صورت مرگ مشمول این حکم می گردند : «وَأَذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ» (آل عمران / ۱۰۳) «یاد کنید نعمت خدا را هنگامی که شما با هم دشمن بودید، پس خدا در دلهاي شما ألفت و مهربانی انداخت و به لطف خداوند برادر یکدیگر شدید و در حالی که بر لبه ی پرتگاه آتش بودید، شما را از آن نجات داد.» در مورد قول خداوند که می فرماید : «شما بر لبه حفره آتش بودید.»

ابن عباس می فرماید: "یعنی شما بر لبه گودال جهنم قرار داشتید در حالی که بین شما و آن ، فاصله ای جز مرگ نبود؛ «پس خداوند شما را از آن نجات داد» یعنی به وسیله پیامبر صلی الله علیه وسلم . "وَأَمَامَ سُؤْيِي مِي فرماید: «کنتم على طرف النار من مات منكم أوبق في النار، فبعث الله محمداً صلى الله عليه وسلم فاستنقذكم به من تلك الحفرة» "شما بر لبه آتش بودید که اگر هر يك از شما در آن حال می مرد در آتش می افتاد؛ پس خداوند محمداً صلى الله عليه وسلم را روانه کرد و شما را به سبب او، از آن آتش نجات داد."

امام شافعی می فرماید: «فكانوا قبل إنفاذه إياهم بمحمد صلى الله عليه وسلم ، أهل كفر في تفرقهم واجتماعهم، يجمعهم أعظم الأمور: الكفر بالله، وابتداع ما لم يأذن به الله، تعالى عما يقولون علواً كبيراً، لا إله غيره، وسبحانه وبحمده رب كل شيء وخالقه، من حي منهم فكما وصف حاله حياً: عاملاً قائلاً بسخط ربه، مزداداً من معصيته، ومن مات فكما وصف قوله وعمله: صار إلى عذابه» "آنها قبل از نجاتشان به وسیله محمداً صلى الله عليه وسلم ، در تفرقه و اجتماعشان اهل کفر بودند؛ بزرگترین مواردی که آنها را دور هم جمع می کرد عبارت بودند از:

<sup>۹۸</sup> رواه مسلم.

<sup>۹۹</sup> تفسیر روح المعانی آلوسی ۲۰/۴

<sup>۱۰۰</sup> جامع البیان: ۳۶/۴-۳۸

<sup>۱۰۱</sup> الرسالة، مکتب دار التراث: ص ۱۱-۱۲

کفر به خدا، وابتداع واحداث چیزی که خداوند به آن اجازه نداده بود. خداوند بسیار بلند مرتبه تر از آن است که آنها می گویند؛ غیر از او معبود دیگری وجود ندارد، پاك و منزّه است و هم اوست پروردگار هر چیزی. هر که از آنها در قید حیات است، حال و وصف او هم آنگونه است که خداوند توصیف کرده و او عامل و گوینده چیزی است که خشم خداوند را برانگیخته است و بر معصیت خود می افزاید؛ و هر کس از آنها می میرد، حالش همان گونه است که خداوند قول و عمل او را وصف کرده است، یعنی مسیر عذاب خداوند را در پیش گرفته است".

امام ابن کثیر در تفسیرش می فرماید: «كانوا على شفا حفرة من النار بسبب كفرهم فأنقذهم الله منها أن هداهم للإيمان»<sup>۱۰۲</sup> آنها به سبب کفرشان بر لبه گودال جهنم قرار داشتند؛ پس خداوند از طریق هدایتشان به راه ایمان، آنها را نجات داد.

بنابراین در می یابیم که سکولاریستها (= مشرکین = احزاب) قبل از بعثت پیامبر صلی الله علیه وسلم بر کفر قرار داشتند و در بین آنها و داخل شدن به آتش جهنم فاصله ای جز مرگ وجود نداشت؛ و این دلیل کافی است بر اینکه پیام و هشدار پیامبران پیشین به آنها رسیده است، زیرا هر کس که پیام پیامبران به او نرسیده باشد، داخل آتش نمی شود.

در روایت انس عنه آمده است که: پیامبر صلی الله علیه وسلم از کنار نخلستان بنی النجار گذر کرد و صدایی شنید و فرمودند: "لولا أن تدافنوا لدعوت الله أن يسمعكم من عذاب القبر ما أسمعني"<sup>۱۰۳</sup> اگر مرده ها را دفن نمی کردید، از خداوند عزوجل می خواستم که عذاب قبر را به شما بشنوایاند، همانگونه که من را از آن شنوا کرد". شیخ ناصر الدین البانی می گوید: «من فوائد الحديث أن أهل الجاهلية الذين ماتوا قبل بعثته عليه الصلاة والسلام معذبون بشركهم وكفرهم، وذلك يدل على أنهم ليسوا من أهل الفترة الذين لم تبلغهم دعوة نبي، خلافاً لما يظنه بعض المتأخرين، إذ لو كانوا كذلك لم يستحقوا العذاب لقوله تعالى: «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولاً»<sup>۱۰۴</sup> از جمله فوائد این حدیث آن است که همانا اهل جاهلیتی که قبل از بعثت پیامبر صلی الله علیه وسلم مرده بودند، بسبب کفر و شرکشان مورد عذاب واقع شده اند و این دلیل است بر اینکه آنها بر خلاف آنچه بعضی از معاصرین می پندارند، از آن اهل فتره ای به شمار نمی روند که دعوت پیامبری، به آنها نرسیده است. چون در آن صورت (آن مردم جاهلیت) به دلیل این فرموده خداوند که می فرماید: «ما تا هنگامی که پیامبری نفرستیم کسی را عذاب نمی دهیم» مستحق عذاب واقع نمی شدند.

بر این اساس دریافت پیام آخرین فرستاده ی الله «معیار» می شود. در حدیثی آمده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «والذي نفسي محمد بيده لا يسمع بي أحد من هذه الأمة يهودي ولا نصراني ثم يموت ولم يؤمن بالذي أرسلت به إلا كان من أهل النار»<sup>۱۰۵</sup> سوگند به کسی که جان محمد صلی الله علیه وسلم در دست اوست

<sup>۱۰۲</sup> تفسیر ابن کثیر: ۳۷۹/۱

<sup>۱۰۳</sup> سلسله احادیث صحیح، رقم ۱۵۸

<sup>۱۰۴</sup> السلسلة الصحيحة: ۲۴۷/۱

، هرکس از این امت، چه یهودی چه نصرانی، نام مرا بشنود و سپس بدون ایمان آوردن به آنچه من با آن فرستاده شده ام (قرآن) بمیرد، بدون شك از اصحاب آتش می باشد.

و همچنین در حدیث مسلم، انس روایت می کند که مردی گفت: "ای رسول خدا! پدرم کجاست؟" پیامبر صلی الله علیه وسلم: "در آتش است" پس هنگامی که آن مرد رفت، او را صدا زد و فرمود: "همانا پدر من و پدر تو در آتش جهنم می باشند." امام نووی در شرح این حدیث می گوید: «فیه أن من مات على الكفر فهو في النار ولا تنفعه قرابة المقربين . وفيه أن من مات في الفترة على ما كانت عليه العرب من عبادة الأوثان فهو من أهل النار، وليس هذا مؤاخذه قبل بلوغ الدعوة فإن هؤلاء كانت قد بلغتهم دعوة إبراهيم وغيره من الأنبياء صلوات الله وسلامه عليهم» "این حدیث بر این امر دلالت می کند که هرکس بر کفر بمیرد، در آتش است و خویشاوندی هیچ کسی برایش سودی ندارد؛ و همچنین به این مطلب اشاره می کند که هرکس در زمان فتره و بر کیش اعراب که عبادت بت ها را اختیار کرده بودند مرده باشد، پس او نیز اهل آتش است و این عقاب از نوع عقاب مربوط به قبل از رسیدن و ابلاغ دعوت پیامبران نیست؛ زیرا چنین کسانی (اهل جاهلیت) دعوت و پیام ابراهیم و غیر او از پیامبران به ایشان رسیده بود." پس بنا بر این، این حالتی را که ترجیح می دهیم و قرافی اجماع را بر آن نقل کرده است<sup>۱۰۶</sup>

### کفار اعم از علماء و مقلدین عذر به جهل ندارند و همگی شامل یک حکم می گردند

در این صورت، آن عده که پیام آخرین رسول را دریافت نکرده اند شامل حکم: «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا» (اسراء/ ۱۵) می گردند. قول علماء بر آن است که در قیامت مورد آزمایش و امتحان قرار می گیرند. اما در دنیا در صف کفار سکولار (مشرک) قرار می گیرند.

آن عده که رسول و پیام آور را دیده و در برابرش ایستاده اند، با آنکه در دنیا جزو کفار به حساب می آیند، در قیامت نیز وضع دردناکی دارند. زمانی که عده ای از پیروان و روسای کافر خبر جهنمی بودن خود را می شنوند همدیگر را مورد ملامت قرار داده و می گویند:

- وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِهَذَا الْقُرْآنِ وَ لَا بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ لَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْفُوقُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ الْقَوْلِ يَقُولُ الَّذِينَ اسْتَضَعُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْ لَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ» (سبا/ ۳۱)
- «وَ إِذْ يَتَحَاجُّونَ فِي النَّارِ فَيَقُولُ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُعْتَدُونَ عَنَّا نَصِيبًا مِنَ النَّارِ» (غافر/ ۴۷)

<sup>۱۰۵</sup> شرح مسلم: ج ۴۵/۷

<sup>۱۰۶</sup> أضواء البيان: ۳۳۸/۲

<sup>۱۰۷</sup> ابن تیمیة: درء التعارض ۴۰۱/۸ و غیره / وابن القيم: طریق الھجرتین ص ۳۹۶ / وابن کثیر: تفسیر ابن کثیر، ۲۸/۳ که اقوال مختلفی را در مورد آنها به تفصیل بیان نموده است. همچنین جهت شناخت قولهای دیگر از اهل علم به این دو منبع مراجعه شود: التمهید ۱۲۷/۱۸ و نواقض الإیمان اثر وهیبی ۲۹۴/۱

- «قَالَ ادْخُلُوا فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ فِي النَّارِ كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعْنَتْ أُخْتَهَا حَتَّىٰ إِذَا دَارَكُوا فِيهَا جَمِيعًا قَالَتْ أُخْرَاهُمْ لِأَوْلِهِمْ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا فَآتِهِمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِنَ النَّارِ قَالَ لِكُلِّ ضِعْفٍ وَ لَكِنَّ لَا تَعْلَمُونَ \* وَ قَالَتْ أُولَهُمْ لِأَخْرَاهُمْ فَمَا كَانَ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ فذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ» (اعراف/۳۸-۳۹)

و مریدان و پیروان دلیل می آورند برای پرودگار و اشتباهات خود را توجیه می کنند و به گردن دیگران می اندازند که:

- وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا.
- إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوُا الْعَذَابَ وَتَقَطَعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّا كَرَّرْنَا فَتَنَّا رَبَّنَا كَمَا تَبَرَّأُوا مِنَّا كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ (البقرة/۱۶۶-۱۶۷)

هنگامی که تبعیت شده ها (رؤسا) از تبعیت کننده ها (پیروان) بیزاری جویند و عذاب را مشاهده کنند و هرگونه رابطه بین آنها قطع شود، آنگاه تبعیت کننده ها و پیروها می گویند: ای کاش بار دیگر به دنیا برمی گشتیم و از اطاعت و پیروی آنها برائت و بیزاری می جستیم همانگونه که آنها (رؤسا) از ما بیزاری جستند. اینگونه خداوند کردارشان را مایه ی حسرت و پشیمانی آنها قرار می دهد و آنها از آتش خارج نمی شوند.

ابن قیم در مورد این کفار می گوید: «طَبَقَةُ الْمُقَلِّدِينَ وَجَهَالِ الْكُفْرَةِ وَأَتْبَاعِهِمْ وَحَمِيرِهِمُ الَّذِينَ هُمْ مَعَهُمْ تَبَعًا لَهُمْ، يَقُولُونَ: إِنَّا وَجَدْنَا آبَانَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ أَسْوَةٍ بِهِمْ، وَمَعَ هَذَا فَهَمْ تَارِكُونَ لِأَهْلِ الْإِسْلَامِ غَيْرِ مُحَارِبِينَ لَهُمْ، كُنُسَاءَ الْمُحَارِبِينَ وَخَدْمَهُمْ وَأَتْبَاعَهُمُ الَّذِينَ لَمْ يَنْصِبُوا أَنْفُسَهُمْ لِمَا نَصَبَ لَهُ أَوْلِيَاؤُهُمْ مِنْ السَّعْيِ فِي إِطْفَاءِ نُورِ اللَّهِ وَهَدْمِ دِينِهِ وَإِخْمَادِ كَلِمَاتِهِ، بَلْ هُمْ بِمَنْزِلَةِ الدَّوَابِّ. وَقَدْ اتَّفَقَتْ الْأُمَّةُ عَلَىٰ أَنَّ هَذِهِ الطَّبَقَةُ كُفَّارٌ وَإِنْ كَانُوا جَهَالًا مُقَلِّدِينَ لِرؤسَائِهِمْ وَأُمَّتِهِمْ، إِلَّا مَا يَحْكِي عَنْ بَعْضِ أَهْلِ الْبِدْعِ أَنَّهُ لَمْ يَحْكَمْ لَهُؤُلَاءِ بِالنَّارِ وَجَعَلَهُمْ بِمَنْزِلَةِ مَنْ لَمْ تَبْلُغْهُ الدَّعْوَةُ، وَهَذَا مَذْهَبٌ لَمْ يَقُلْ بِهِ أَحَدٌ مِنْ أُمَّةِ الْمُسْلِمِينَ لَا الصَّحَابَةَ وَلَا التَّابِعِينَ وَلَا مِنْ بَعْدِهِمْ، وَإِنَّمَا يَعْرِفُ عَنْ بَعْضِ أَهْلِ الْكَلَامِ الْمُحَدِّثِ فِي الْإِسْلَامِ.»

فغایة هذه الطبقة أنهم كفار جهال غير معاندين، وعدم عنادهم لا يخرجهم عن كونهم كفاراً، فإن الكافر من جحد الله وكذب رسوله إما عناداً أو جهلاً وتقليداً لأهل العناد. فهذا وإن كان غايته أنه غير معاند فهو متبع لأهل العناد، وقد أخبر الله في القرآن في غير موضع بعذاب المقلدين لأسلافهم من الكفار، وأن الأتباع مع متبوعيهم وأنهم يحتاجون في النار وأن الاتباع يقولون: رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا فَآتِهِمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِنَ النَّارِ قَالَ لِكُلِّ ضِعْفٍ وَ لَكِنَّ لَا تَعْلَمُونَ [الأعراف: ۳۸، وقال تعالى:] وَإِذْ يَتَحَاجُّونَ فِي النَّارِ فَيَقُولُ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُعْتَدُونَ عَنَّا نَصِيبًا مِنَ النَّارِ قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُلٌّ فِيهَا إِنَّ اللَّهَ قَدْ حَكَمَ بَيْنَ الْعِبَادِ (غافر/۴۸)



فهذا إخبار من الله وتحذير بأن المتبوعين والتابعين اشتركوا في العذاب، ولم يغن عنهم تقليدهم شيئاً. وصح عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال: من دعا إلى ضلالة كان عليه من الإثم مثل أوزار من اتبعه، لا ينقص من أوزارهم شيئاً. وهذا يدل على أن كفر من اتبعهم إنما هو بمجرد اتباعهم وتقليدهم.<sup>۱۰۸</sup>

«قشر مقلّدين وجاهلان کافران وپیروانشان ونفهم هایی که با آنها بوده اندو پیرو آنها بوده اند می گویند: ما نیاکان واجداد خود را با این راه و مسلك یافته و از راه و مسلك آنها پیروی می کنیم. با این وصف، چنین کسانی با اینکه دشمن اسلام نیستند تارك اهل اسلام به شمار می روند؛ از جمله زنان محاربان و خدمه ی آنها و اتباعشان؛ هر چند مانند آنهايي که خود را دشمن اسلام قرار داده و سعی در خاموش کردن نور خداوندواز هم پاشي دين و از بين بردن کلامش دارند، خود را دشمن اسلام قرار نداده باشند.

بلکه چنین کسانی به منزله ی حیوان می باشند و امت محمد صلی الله علیه وسلم بر این امر اتفاق دارند که این قشر (مقلدان کفار) اگر چه جاهل هستند. از رؤسا و بزرگان خود تقلید می کنند، از کفار به شمار می روند؛ به استثنای برخی از اهل بدعت که حکایت می کنند که چنین کسانی حکم به آتش آنها نمی شود و آنها را به منزله ی کسانی قرار می دهند که دعوت (اسلام) به آنها نرسیده است. و این نظریه ای است که هیچ کدام از ائمه ی مسلمان چه از صحابه و چه از تابعین و بعد از آنها، چنین چیزی را نگفته اند و تنها برخی از اهل کلام چنین سخنانی را بیان می کنند.

پس نتیجه اینکه این قشر (پیروان رؤسای کفار)، از کافران جاهل غیر مُعاند بشمار می روند و مُعاند نبودن آنها کافر بودنشان را نفي نمی کند. زیرا کافر کسی است که خدواند را جحد و پیامبرش را رد کند؛ حال چه از روی عناد باشد و چه از روی جهل و تقلید از اهل عناد.

چنین کسانی اگر چه معاند نیستند، اما پیرو و تابع اهل عناد هستند و خداوند در چند جای قرآن از عذاب مقلّدين کفار خبر داده است و همچنین خبر داده که با متبوعان و سران خود با هم هستند و در آتش جهنم به مقابله و سرزنش یکدیگر می پردازند و اتباع و پیروان می گویند: «خداوندا! آنها ما را گمراه کردند. پس تونیز عذابي چند برابر از آتش به آنها برسان.

خداوند می فرماید: برای هر يك از شما چند برابر عذاب وجود دارد اما شما نمی دانید.» (أعراف/۳۸) و خداوند می فرماید: «جهنمیان با هم به نزاع می پردازند و ضعفا و پیروها به مستکبران و به بزرگان خود می گویند: ما از شما پیروی و تبعیت کردیم. آیا شما می توانید بخشی از عذاب ما را دور کنید؟ مستکبران در جواب می گویند: ما همگی در عذاب خواهیم بود. همانا خداوند بین بندگانش حکم خود را به اتمام رسانده است.» (غافر/۴۷-۴۸)

و این خبری است از جانب پروردگار مبني بر این که متبوع و تابع در عذاب مشترك هستند و تقلیدشان هیچ نفعی برایشان ندارد (عذر واقع نمی شود). و در حدیث صحیح از پیامبر صلی الله علیه وسلم آمده که فرمود: "هر کس به

سوی گمراهی دعوت کند، گناه هرکس که از او تبعیت کند بر دوش اوست بدون اینکه از گناه آنها کم شود. " و این دلالت دارد که کفر پیروان، تنها به دلیل اتباع و تقلیدشان از آنها (رؤسا) بوده است. "

در صحیح مسلم آمده است که: « وَأَهْلُ النَّارِ خَمْسَةٌ: الضَّعِيفُ الَّذِي لَا زَبْرَ لَهُ، الَّذِينَ هُمْ فِيكُمْ تَبَعًا، لَا يَبْتَغُونَ أَهْلًا وَلَا مَالًا، وَالْخَائِنُ الَّذِي لَا يَخْفَى لَهُ طَمَعٌ، وَإِنْ دَقَّ إِلَّا خَانَهُ، وَرَجُلٌ لَا يُصْبِحُ وَلَا يُمَسِي إِلَّا وَهُوَ يُخَادِعُكَ عَنْ أَهْلِكَ وَمَالِكَ، وَذَكَرَ الْبُخْلُ - أَوْ الْكُذِبُ - وَالشَّنْطِيرُ الْفَاحِشُ » " اهل آتش پنج دسته هستند (دسته ای از آنها) کسانی که پیرو و تابع شما (سران کفر و گمراهی) بوده اند. "

الله متعال در مورد عدم پذیرش عذر به جهل این افراد کافر آشکارا اعلام می دارد :

- فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحَدَهُ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا (غافر/ ۸۴ و ۸۵)
- يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا (انعام/ ۱۵۸)
- إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ (البينة/ ۶)
- إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنَادُونَ لِمَقْتُ اللَّهِ أَكْبَرُ مِنْ مَقْتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ إِذْ تُدْعَوْنَ إِلَى الْإِيمَانِ فَتَكْفُرُونَ (غافر/ ۱۰)
- إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ مَاتُوا وَ هُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ (محمد/ ۳۴)
- إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ مَاتُوا وَ هُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ (بقره / ۱۶۱)
- إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ مَاتُوا وَ هُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلءُ الْأَرْضِ ذَهَبًا وَ لَوْ أَفْتَدَى بِهِ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ» (آل عمران/ ۹۱)

### چرا کفار عذر به جهل ندادند؟

خداوند اعلام می دارد که «ای مردم» پیامبری برای همه ی شما ارسال شده است :

- قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (اعراف/ ۱۵۸)

و بدون پیرایه و آشکارا اعلام می دارد که:

- إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ (آل عمران/ ۱۹)
- وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ (آل عمران/ ۸۵)

اما با این وجود و با وجود آیات روشن، اهل کتاب به عنوان نزدیکترین و آشناترین افراد به دین اسلام، از پذیرش آخرین پیامبر الله و قوانینش که در آیات بیان شده شانه خالی کرده و این حقایق را می پوشانند به همین دلیل الله متعال می فرماید:

- يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ (آل عمران / ۷۰)
- قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا تَعْمَلُونَ (آل عمران / ۹۸)

در این صورت عدم ایمان کفار به «تمام» رسالت پیامبر خاتم و «کل» قوانینی که با خودش آورده است به منزله ی تکذیب الله متعال بوده و تکذیب الله متعال نیز کفر آشکاری است . بر این اساس الله متعال دین ناقص را نیز از کسی نپذیرفته و می فرماید:

- إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا \* أُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا (نساء / ۱۵۰-۱۵۱)

این بخشی از واکنش کفار اهل کتابی است که عضو فاسد خانواده ی اسلام به شمار می روند . بر این اساس، آنها به دلایل زیر از امتیاز عذر به جهل برخوردار نیستند :

۱- انذار و پیام آخرین فرستاده به آنها رسیده است .

در صحیح مسلم آمده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «والذي نفسي محمد بيده لا يسمع بي أحد من هذه الأمة يهودي ولا نصراني ثم يموت ولم يؤمن بالذي أرسلت به إلا كان من أهل النار» "سوگند به کسی که جان محمد صلی الله علیه وسلم در دست اوست ، هرکس از این امت، چه یهودی چه نصرانی، نام مرا بشنود و سپس بدون ایمان آوردن به آنچه من با آن فرستاده شده ام (قرآن) بمیرد، بدون شك از اصحاب آتش می باشد."

۲- توان تحقیق و سوال دارند اما در شناخت دعوت آخرین فرستاده کوتاهی و سهل انگاری می کنند .

امام ابن حزم در مورد این کفار می فرماید: "من بلغه أن محمداً صلى الله عليه وسلم دعا إلى أشياء ذكر أن ربه تعالى أمره بها، فواجب عليه حيث ما كان البحث عما دعا إليه. فإذا أخبره مخبر بأنه صلى الله عليه وسلم أخبر بأنه رسول لزمه الإقرار، فإن لم يفعل فقد حقت عليه كلمة العذاب ولا عذر بشيء من أشغال الدنيا لمن بلغه ذلك في اشتغاله عن البحث" "هنا كس بشنود که پیامبر صلی الله علیه وسلم، مردم را به سوي چیزهایی فرا می خواند و می فرماید که خداوند، او (پیامبر صلی الله علیه وسلم) را به آن چیزها امر کرده است، تحقیق و بحث در باره آن چیزها در هرکجا که باشد بر آن کس واجب است. و هرگاه خبر دهنده ای به او گفت که پیامبر صلی الله علیه

وسلم خبر داده که او پیامبر خداست، براو واجب است که اقرار کند؛ در غیر اینصورت، عذاب براو محقق می شود و مشغول بودن به کار و بار دنیا برای کسی که آن خبر به او رسیده باشد، عذر محسوب نمی شود. "

این افراد جاهل هستند اما به قول رسول الله صلی الله علیه وسلم شفای جهل و ندانستن پرسیدن و سوال کردن است «أَلَا سَأَلُوا إِذْ لَمْ يَعْلَمُوا فَإِنَّمَا شِفَاءُ الْعِيِّ السُّؤَالُ» اما از اینکار امتناع نموده و دنبال درمان بیماری خود نمی روند .

۳- در میان کفار، مشرکین در تمام ادوار تاریخ قوانین شریعتهای آسمانی را نپذیرفته اند و در تمام ادوار جزو کفار محسوب شده اند، چه قبل از رسالت آخرین پیامبر و چه بعد از آن تا کنون . و هیچ دلیل و برهانی از جانب الله برای اعمال خود ندارند.

۴- در برابر قانون شریعت الله رویگرانی و اعراض می کنند. "وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهَا وَنَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ" (الکهف/۵۷) غفلت از توحید به عنوان شناخت و علمی فطری (جایگاه الله به عنوان خالق و قانونگذار و جایگاه بنده به عنوان مخلوق و مطیع)

امام ابن جریر در تفسیرش می گوید: « سیئب الله الذي يعرضون عن آياته وحججه ولا يتدبرونها ولا يتعرفون حقيقتها فيؤمنوا بما دلتهم عليه من توحيد الله وحقيقة نبوة نبيه، وصدق ما جاء به من عند ربهم سوء العذاب»<sup>۱۱</sup> "خداوند کسانی را که از آیات و حجّت های او روی می گردانند و در آن (آیات او) تدبیر و تفکر نمی کنند و حقیقت آنرا نمی شناسد تا اینکه بتواند به مدلولات آن از توحید خدا و حقیقت نبوت پیامبرش و نیز به صدق آنچه از جانب پروردگارش آمده ایمان بیاورند، دچار عذاب بدی می کند."

و خداوند در آیه ی دیگر می فرماید: " وَقَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا\* مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَإِنَّهُ يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وِزْرًا\* خَالِدِينَ فِيهِ وَسَاءَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حِمْلًا" (طه/۹۹-۱۰۱) از جانب خودمان ذکر می (قرآن) را به تو عطا کردیم. هر که از آن روی بگرداند، پس او در روز قیامت گناه آنرا بر دوش می کشد، که جاودانه در آن (آتش) می ماند و در روز آخرت چه بار بدی بر دوش می کشند.

و در جای دیگر می فرماید: وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ (السجدة/۲۲) چه کسی ستم کار تر است از آن کس که به آیات خدا متذکر و یادآور می شود سپس از آن روی می گرداند برآستی ما از مجرمان انتقام می گیریم.

۵- تقلید از آداب و رسوم فاسد گذشته و نیاکان و بزرگان گمراه خود را بر قانون شریعت الله ترجیح می دهند.

<sup>۱۱</sup> احمد (۳۳۰/۱) دارمی (۷۵۲) ابوداود (۳۳۶، ۳۳۷) ابن ماجه (۵۷۲) حاکم (۱۷۸/۱) (۶۳۰، ۶۳۱) . وحسنه الألبانی فی صحیح ابی داود (۳۲۶، ۳۲۵).  
وقتی که نمی دانستند چرا سوال نکردند؛ همانا شفای جاهل پرسیدن است.  
<sup>۱۱</sup> جامع البیان: ۹۵ / ۸

الله متعال می فرماید: وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا ؕ أُولَٰئِكَ كَانُوا لَآ يَلْمِزُونَ أَبَاؤَهُمْ لَآ يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ (مائده/۱۰۴) و باز می فرماید: وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أُولَٰئِكَ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ (لقمان/۲۱)

۶- راه خود را بهتر از شریعت اسلام می دانند و خیال می کنند که در حال انجام کار نیک هستند.

الله متعال می فرماید: "قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا \* الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا \* أُولَٰئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا" (الکهف/۱۰۵-۱۰۳) «(ای پیامبر!) بگو آیا (می خواهید) شما را از زیانکارترین مردم با خبر کنیم؟ آنهایی که سعی و تلاششان در زندگی دنیا تباه گشت و به گمان خود می پنداشتند که کار نیک انجام می دهند. کسانی که به آیات خدا و لقاء او کافر شدند، پس اعمالشان نابود گشت و در روز قیامت هیچ وزنی برای اعمالشان نیست.»

امام ابن جریر طبری در تفسیرش می گوید: «یقول هم الذین لم یکن عملهم الذی عملوه فی حیاتهم الدنیا علی هدی واستقامة، بل کان علی جور و ضلاله، و ذلك أنهم عملوا بغير ما أمرهم الله به بل علی کفر منهم به، و هم یحسبون أنهم یحسنون صنعاً» «خداوند می فرماید: این افراد کسانی هستند که اعمالی که در طول زندگی انجام داده اند، بر طریق هدایت و مستقیم نبوده بلکه بر راه جور و گمراهی بوده است؛ و اینکه اعمال آنها بر راه کفر و به غیر از آنچه بوده است که خداوند نازل فرموده؛ در حالی که آنها به گمان خود می پنداشتند که کار نیک انجام می دهند».

و امام شنیطی در تفسیرش می گوید: هذه النصوص القرآنية تدل علی أن الکافر لا ینفعه ظنه أنه علی هدی لأن الأدلة التي جاءت بها الرسل لم تترك في الحق لبساً ولا شبهة. ولكن الکافر لشدة تعصبه للکفر لا یکاد في الأدلة التي هي كالشمس، فلذلك کان غیر معذور. «<sup>۳</sup> (این نصوص قرآنی بر این امر دلالت دارد که گمان و پندار کافر مبنی بر اینکه بر راه هدایت است، هیچ نفعی برایش ندارد. زیرا دلایلی که پیامبران ارائه کرده اند، جایی هیچ شک و شبهه ای در حق بجا نگذاشته اند. اما فرد کافر به دلیل شدت تعصبش برای کفر، در آن ادله و براهین که مانند آفتاب در خشان است، تفکری نمی کند. پس به همین دلیل چنین کسی معذور نیست.»

کفار اهل کتاب و شبه اهل کتاب به همراه کفار مشرک باورها و عقاید و قوانین و برنامه های خود را برتر و بهتر از رسالت آخرین شریعت الله می دانستند. اصولاً منبع و سرچشمه ی کفر و شرک اعتقاد است بر خلاف گناه و معصیت که منبع و سرچشمه اش شهوت و هوس محض است. بر این اساس نمی توان شخصی را یافت که همچون زدها و قاتلین و زناکاران بر زشتی و حرام بودن کار خود آگاه بوده و باز این کار را جهت نزدیکی به الله انجام دهد.

<sup>۱۱۲</sup> جامع البیان: ۳۴/۱۱۶ - ۳۵

<sup>۱۱۳</sup> أضواء البیان: ۲/۲۹۸

شخص کافر و بخصوص شخص کافر مشرک (سکولار) در هر کجای دنیا باشد خیال می کند آنچه او به عنوان عقیده و قانون و برنامه زندگی پذیرفته است حق بوده و حتی دسته هایی از آنها معتقدند چنین اعتقادی آنها را به الله نزدیک می گرداند. چگونه ممکن است شخصی خودش را با امری به الله نزدیک گرداند که آنرا باطل می داند؟ در این صورت جهل لازمه و پیش شرط عقاید کفار مشرک و سایر کفار است و غیر قابل انفکاک است؛ به همان صورت توحید نیز قرینه علم است و از آن جدا نمی گردد.

۷- با تکبر و خودخواهی در برابر پیام شریعت الله عناد و لجبازی می کنند.

الله متعال می فرماید: «الَّذِينَ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ» (مؤمنون/۷۵)، «لَجُوفِي عُتُوٍّ وَ نُفُورٍ» (ملك/۲۱)، «وَأَصْرُوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا» (نوح/۷)

۸- به دنیا دل بسته اند و امیدی به قیامت موجود در قرآن ندارند.

خداوند متعال می فرماید: ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ \* أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ سَمِعِهِمْ وَ أَبْصَارِهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ (نحل/۱۰۷-۱۰۸) این بدان سبب است که آنها زندگی دنیا را بر آخرت برگزیده و خداوند مردم کافر را هدایت نمی کند. ایشان کسانی هستند که خداوند بر دل‌هایشان و گوش‌هایشان و چشم‌هایشان مهر نهاده و همانا آنها غافل و بی خبرند.

همچنین می فرماید: إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَ رَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ اطْمَأَنَّنُوا بِهَا وَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ أُولَئِكَ مَاؤَاهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (یونس/۷-۸) آنهایی که به لقاء و دیدار ما امیدوار نیستند و به زندگی دنیا دل بسته اند و به آن خشنودند و کسانی که از آیات ما غافل و بی خبر هستند، به سبب کردارشان جایگاهشان آتش است.

در تفسیر ابن کثیر، حسن بصری می گوید: «والله ما زینوها ولا رفعوها حتى رضوا بها وهم غافلون عن آیات الله الكونية فلا يتفكرون فيها، والشرعية فلا يأترون بها، فإن ماؤاهم يوم معادهم النار جزاء على ما كانوا يكسبون في دنياهم من الآثام والخطايا والإجرام مع ما هم فيه من الكفر بالله ورسوله واليوم الآخر»<sup>۱۱۴</sup>؛ لئوگند به خدا چنین کسانی (زندگی دنیا را) آنقدر زینت دادند و بزرگش شمردند تا اینکه به آن راضی و خشنود شدند؛ در حالی که از آیات شرعی و گونی (هستی) خداوند غافل گشته و در نتیجه، تفکری در آن نمی کنند و به آن (آیات) ملتزم نمی شوند. در نتیجه در روز معاد، به سزای آنچه در دنیا از گناه و خطا و جرم به همراه کفر به خدا و پیامبرش و روز آخرت انجام داده اند، مأوا و جایگاهشان آتش است.

۹- انجام گناه آنها را سنگ دل کرده به نحوی که پیام شریعت الله در آن نفوذ نکرده و آن را اسطوره و

داستانهای کهنه ی قدیمی می دانند.

خداوند متعال می فرماید: وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آدَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ يَرَوْا كَلِمًا آيَةً لَا يُؤْمِنُوا بِهَا (الأنعام/۲۵) «کسانی از آنها به تو گوش فرا می دهند ولی ما بر دل‌هایشان پوششی قرار داده ایم که مانع شده تا آن (آیات قرآن) را بفهمند و نیز در گوش‌هایشان سنگینی ای قرار داده ایم و اگر هر آیه ای را ببینند باز هم ایمان نمی آورند.» و می فرماید: فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (الزمر/۲۲) «وای بر کسانی که به سبب قساوت و سختی قلبشان از یاد خدا غافل هستند. ایشان در گمراهی آشکاری قرار دارند.» . و در آیه ی دیگر می فرماید: " إِذَا تَتْلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ \* كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ " (المطففين/۱۴-۱۳) «هنگامی که آیات ما بر او تلاوت می شود، می گوید: این افسانه های پیشینیان است. چنین نیست؛ بلکه آنچه که از اعمال (بد) انجام داده اند، بر دل‌هایشان چیره و غالب گشته است.»

۱۰- در برابر پیام شریعت الله دچار حجود می گردند . الله متعال می فرماید: وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا

أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ (نمل/۱۴)

۱۱- خدا و رسول و آیات و احکامش را مسخره می کنند :

- وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَيَجَادِلِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَمَا أَنْذَرُوا هُزُوعًا

- وَيَوْمَ لِكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ يَسْمَعُ آيَاتِ اللَّهِ تُنْزَلَى عَلَيْهِ ثُمَّ يُصِرُّ مُسْتَكْبِرًا كَأَنْ لَمْ يَسْمَعْهَا فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ وَإِذَا عَلِمَ مِنْ آيَاتِنَا شَيْئًا اتَّخَذَهَا هُزُوعًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ

۱۲- به خدا وند دروغ می بندند:

- قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ هُوَ الْغَنِيُّ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ إِنْ عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بِهَذَا أَنْقُلُونْ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ قُلْ إِنْ الَّذِينَ يُفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ (يونس/۶۸/۶۹)

- وَيُنذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِآبَائِهِمْ كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا (الكهف/۴،۵)

- وَقَالُوا لَنْ نَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (البقرة/۸۰)

۱۳- از شک و گمان تبعیت می کنند :

- إِنْ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيَسْمُونَ الْمَلَائِكَةَ تَسْمِيَةً الْأُنثَى وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا (النجم/۲۷/۲۸)

- سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّى دَافُوا بِأَسْنَانِهِمْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ (الأنعام/۱۴۸/۱۴۹)
- وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا (النساء/ ۱۵۷/۱۵۸)
- وَإِنْ تُطِيعُوا أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ لِيُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ (الأنعام/ ۱۱۶)"

۱۴- و دلایل دیگری که در حوصله ی این رساله نیست.

با این وصف عده ای از این جامعه ی کفار با وجود آمدن پیامبران و رسیدن دعوت به آنها ، اسباب هدایت خود را فراهم نمی کنند و مسلمان نمی گردند تا کار به جایی می رسد که در قیامت خودشان بر کافر بودن خود گواهی می دهند:

- فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ (نعام/۱۲۵)
- يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا شَهِدْنَا عَلَى أَنْفُسِنَا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَشَهِدُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ (انعام / ۱۳۰)

نکته ی جالب اینکه حتی در قیامت نیز حکم بر آنها اجرا نمی گردد مگر بعد از اقرار و گواهی شاهدین و این انتهای عدل است .

### اهل فتره در گذشته و حال و عذر به جهل

الله متعال می فرماید: وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى تَبْعَثَ رَسُولًا (اسراء/۱۵) ما عذاب را بر هیچ کسی نمی فرستیم تا اینکه پیامبری را برای آنها روانه نکنیم.»

امام ابن حزم می گوید: « فنص الله تعالى على أن النذارة إنما تلزم من بلغته وأنه تعالى لا يعذب أحداً إلا بعد إرسال الرسل. فصح بهذا أن من لم تبلغه الدعوة إما لانقزاح مكانه وإما لقصر مدته إثر مبعث النبي صلى الله عليه وسلم ، فإنه لا عذاب عليه ولا يلزمه شيء، وهذا قول جمهور أصحابنا» " از جانب خداوند چنین مقرر شده که اذارِ پیامبران بر کسی واقع می شود که (اذار) به آنها رسیده باشد ، و خداوند متعال کسی را عذاب نمی دهد مگر



بعد از فرستادن پیامبران. پس بر این مبنا بر کسی که دعوت (پیامبران)، خواه به سبب دور افتادگی مکان او یا کوتاه بودن فاصله ی زمانی او با بعثت پیامبر صلی الله علیه وسلم ، به او نرسیده باشد عذابی نیست و چیزی بر او لازم نمی باشد و این قوال جمهور علمای ماست."

در این صورت اهل فتره کسانی هستند که «إنذار و دعوت» پیامبران به آنها نرسیده باشد. چنین کسانی حتی اگر بین آنها و فرستادن پیامبران فاصله زمانی کوتاهی باشد، معذور به جهل هستند. بنابراین وجه اعتبار درباره اهل فتره ای که معذور به جهل است «عدم رسیدن پیام پیامبران» است نه طول زمان فتره بین پیامبری با پیامبر دیگر.

شکی نیست کسانی قبل از بعثت پیامبر صلی الله علیه وسلم وجود داشته اند که از اهل فتره به شمار می رفتند، الله متعال در این زمینه می فرماید: «بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ» (سجده/۳) بلکه آن (قرآن) حقّ و از جانب پروردگارت است تا اینکه قومی را بیم دهد که پیش از تو بیم دهنده ای به سوی آنها نیامده بود؛ باشد که هدایت شوند.» و مراد از قوم، اهل فتره ی بین عیسی و محمد علیهما السلام می باشد که ابن عباس و مقاتل آنرا ذکر کرده اند یعنی تمام کسانی که قبل از رسول خاتم صلی الله علیه وسلم «پیام» سیدنا عیسی علیه السلام به آنها نرسیده است جزو اهل فتره به حساب می آیند.

امام ابن حزم می گوید: «من بلغه أن محمداً صلى الله عليه وسلم دعا إلى أشياء ذكر أن ربه تعالى أمره بها، فوجب عليه حيث ما كان البحث عما دعا إليه. فإذا أخبره مخبر بأنه صلى الله عليه وسلم أخبر بأنه رسول لزمه الإقرار، فإن لم يفعل فقد حقت عليه كلمة العذاب ولا عذر بشيء من أشغال الدنيا لمن بلغه ذلك في اشتغاله عن البحث»

هر کس بشنود که پیامبر صلی الله علیه وسلم ، مردم را به سوی چیزهایی فرا می خواند و می فرماید که خداوند، او (پیامبر صلی الله علیه وسلم) را به آن چیزها امر کرده است، تحقیق و بحث در باره آن چیزها در هر کجا که باشد بر آن کس واجب است. و هرگاه خبر دهنده ای به او گفت که پیامبر صلی الله علیه وسلم خبر داده که او پیامبر خداست ، بر او واجب است که اقرار کند؛ در غیر این صورت، عذاب بر او محقق می شود و مشغول بودن به کار و بار دنیا برای کسی که آن خبر به او رسیده باشد، عذر محسوب نمی شود. "

و امام ابن قیم در مورد عذر به جهل، اهل فتره را به دو دسته تقسیم کرده و حتی دسته هایی از مسلمین را نیز در عذر به جهل همچون اهل فتره می داند و می گوید: « وأما العاجز عن السؤال والعلم الذي لا يتمكن من العلم بوجه فهم قسمان أيضاً: أحدهما مرید للهدى مؤثر له محب له، غير قادر عليه وعلى طلبه لعدم من يرشده، فهذا حكمه حكم أرباب الفترات ومن لم تبلغه الدعوة. الثاني: معرض لا إرادة له ولا يحدث نفسه بغير ما هو عليه. فالأول يقول: يا رب لو أعلم لك ديناً خيراً مما أنا عليه لدنت به وتركت ما أنا عليه، ولكن لا أعرف سوى ما أنا عليه ولا أقدر على غيره، فهو غاية جهدي ونهاية معرفتي. والثاني: راضٍ بما هو عليه لا يؤثر غيره عليه ولا

تطلب نفسه سواه، ولا فرق عنده بين حال عجزه و قدرته، وكلاهما عاجز، وهذا لا يجب أن يلحق بالأول لما بينهما من الفرق. فالأول كمن طلب الدين في الفترة ولم يظفر به فعدل عنه بعد استقراغ الوسع في طلبه عجزاً وجهلاً، والثاني كمن لم يطلبه بل مات على شركه وإن كان لو طلبه لعجز عنه، ففرق بين عجز الطالب وعجز المعرض فتأمل هذا الموضوع»<sup>۱۱۶</sup>

"کسانی که از سؤال و علم عاجز هستند و نمی توانند کسب آگاهی کنند، به دو دسته تقسیم می شوند:

- دسته اول: اراده و قصد هدایت را دارد و آن را دوست دارد. اما به دلیل نبودن کسی که او را راهنمایی کند قادر به فراگیری و بدست آوردن آن نیست پس حکم چنین اشخاصی مانند حکم اهل فتره و کسانی که دعوت به آنها نرسیده است می باشد.

- دسته دوم: کسی که (از طلب حق) اعراض روی گردانی می کند و قصد آن را ندارد و غیر از آنچه نفسش بر آن است، به خود نمی گوید.

اولی می گوید: پروردگارا! اگر می دانستم که نزد تو دینی بهتر از آنچه که من بر آن وجود دارم هست، آن دین را برمی گزیدم و آنچه را که خود بر آن بودم ترک می کردم. اما غیر از آنچه که خود بر آن هستم، چیز دیگری نمی دانم و قادر به شناختن غیر از آن نیستم و این نهایت تلاش و کوشش من است.

و دومی حالش اینگونه است: برای آن راهی که خودش برگزیده راضی و خشنود است به غیر از آن هیچ چیز در او تاثیر نمی گذارد و نفسش غیر از آن طلب نمی کند و تفاوتی در زمان توانایی و زمان ناتوانی او (در جستجو بدست آوردن حق) وجود ندارد. بنا بر این نفر اولی مانند کسی است که در زمان فتره قصد اختیار دین را کرده و آن را جستجو کرده است اما به آن دست نیافته است. و به دلیل عجز و ناآگاهی (ناآگاهی که امکان دفع آن نباشد) پس از بکارگیری تمام تلاش خود از راه دین منحرف شده است. اما دومی مانند کسی است که قصد اختیار دین را نکرده و دین را طلب نکرده بلکه بر شریک خود مرده باشد و اگر این دین را طلب می کرد، (از بدست آوردن آن) ناتوان می بود. پس بین ناتوانی کسی که طالب دین است با کسی که از آن روی گردان است تفاوت وجود دارد.

### اهل قبله و دلایلی در عذر به جهل در تکمیل عقاید و احکام دین

اینکه تصور شود که رسول الله صلی الله علیه وسلم هر کسی که ایمان می آورد را می نشاند و او را از تمام زیر و بمهای توحید الوهیت و ربوبیت و اسماء و صفات و حاکمیت و امور مربوط به قبر و رستاخیز و بهشت و

جهنم و سایر امور اعتقادی آگاه می گردانید، بدون شک کسی که چنین تصویری داشته باشد، در اشتباه فاحشی افتاده است.

به همین دلیل است که مسلمین با گرفتن کلیات دین و تسلیم شدن در برابر کلیات اسلام به صورت تدریجی با مسائل جزئی عقیده و احکام مربوط به آن آشنا می شدند و حتی در این زمینه دچار اشتباهات فاحشی نیز می گشتند که توسط رسول الله صلی علیه وسلم و پس از آن توسط حکومت اسلامی و شورای حاکم بر آن اصلاح می گشتند. پس وجود خطاء و اشتباه در عقیده تا زمانی که برای شخص آشکار و معلوم و کاملاً روشن نگشته باشد امری اجتناب ناپذیر بوده است. گذر از مرحله ی مسلمان بودن به مرحله ایمان نمادی از این حرکت تدریجی آمیخته با اشتباه برای اهل قبله می باشد هر چند مومنین نیز خالی از این اشتباهات نبوده اند.

حالا با وجود این زمینه و پس از گذشت یک دوره ی نسبتاً طولانی از حاکمیت جهل و خرافات بر مسلمین و نبود حکومت شورای اسلامی و تفرق حاصل از نبود شورای اولی الامر اهل فقه جهان اسلام، عده ی بسیاری از مسلمین در امور اعتقادی جاهل شدند و هم اکنون نیز عده ای از مسنین باورهای خود را از علمای غیر درباری و مستقلی گرفته اند که در صداقت و ایمان آنها شک نداشتند اما امروزه بیشتر کسانی که در اختیار کفار اشغالگر خارجی و طاغوت‌های ظالم محلی قرار گرفته اند یا از مشتقات اخوان الشیاطین هستند یا از مشتقات نجدیت آل سعود یا از مشتقات منتسبین به تصوف و عرفان. بر همین اساس بسیاری از مباحث این اشخاص در مورد توحید و .... نیز مورد پذیرش واقع نمی گردد، در نتیجه هم اکنون نسلی جدید از مجاهدین فرقه ی ناجیه در راهند که با پدر و مادر و اقوامی روبرو هستند که از لحاظ سن در رتبه ی بالائی قرار گرفته اند اما در علم و آگاهیهای لازم شرعی در زمینه ی شاسائی طاغوت و کفر به طاغوت و برائت از مشرکین و توحید و امور مربوط به آن در رتبه ی بسیار نازلی به سر می برند؛ به همین دلیل بسیاری از اموری که قبلاً برای اجداد اینها و حتی برای بسیاری از ملل دیگر واضح و آشکار است برای این دسته از مسلمین پنهان و گنگ مانده است.

بسیاری از مسلمین به دلیل عدم آگاهیهای لازم در مورد گنا‌هانی که آنها را از دایره ی اسلام خارج می سازد دچار اعمال و گفتاری به نام اسلام می گردند که اگر این اعمال را در عصر صحابه و یا خیر القرون و حتی سده های بعد از آنها نیز مرتکب می شدند کسی از اطرافیان وی در کفر آنها شک نمی کرد چه رسد به اهل فقه آن دوره. به همین دلیل در عصر حاضر به دلیل نبود حکومت واحد اسلامی و شورای موحد علمای اسلامی شاهد بیماریهای عقیدتی و عملی هستیم که تنها پس از تشکیل دوباره ی حکومت اسلامی بر منهای نبوت و ایجاد «الجماعة» واحد و شورای اولی الامر دانشمندان اسلامی رفع می گردند چون تمام این بیماریها بر اثر از دست دادن این نعمت بزرگ به وجود آمده اند.

نکته ی مهمی که در همین ابتدا باید به آن اشاره نمود تقسیم دین به اصول و فروع است که هیچ ریشه و اصلی در شریعت الله و سیره ی رسول الله صلی علیه وسلم و کارنامه ی صحابه و تابعین ندارد. با این وجود در میان کسانی که دین را به اصول و فروع تقسیم کرده اند تنها خوارج و معتزله قائل به این بوده‌اند که عذر فقط در

فروع دین و احکام می‌باشد؛ ابن تیمیه در برابر این دسته هم می‌گوید: «وَمَا فَسَّمُوا الْمَسَائِلَ إِلَى مَسَائِلِ أُصُولٍ يَكْفُرُ بِإِنْكَارِهَا وَمَسَائِلِ فُرُوعٍ لَا يَكْفُرُ بِإِنْكَارِهَا. فَأَمَّا التَّفْرِيقُ بَيْنَ نَوْعٍ وَتَسْمِيَّتِهِ مَسَائِلِ الْأُصُولِ وَبَيْنَ نَوْعٍ آخَرَ وَتَسْمِيَّتِهِ مَسَائِلِ الْفُرُوعِ فَهَذَا الْفَرْقُ لَيْسَ لَهُ أَصْلٌ لَا عَنِ الصَّحَابَةِ وَلَا عَنِ التَّابِعِينَ لَهُمْ بِإِحْسَانٍ وَلَا أُنْمَةَ الْإِسْلَامِ وَإِنَّمَا هُوَ مَأْخُودٌ عَنِ الْمُعْتَزِلَةِ وَأَمْثَالِهِمْ مِنْ أَهْلِ الْبِدْعِ وَعَنْهُمْ تَلَقَّاهُ مَنْ ذَكَرَهُ مِنَ الْفُقَهَاءِ فِي كُتُبِهِمْ».<sup>۱۱۷</sup>

و این که مسائل و امور دین را به دو دسته تقسیم کرده‌اند، اول " اصول دین که هرکس آن را انکار کند (یعنی در اصول و عقیده مشکلی داشته باشد) کافر می‌شود و در فروع چنین نمی‌باشد، (منظور این است که در اصول عذر نمی‌باشد ولی در فروع هست) این دسته‌بندی و نام‌گذاری دین به دو بخش اصول و فروع، برای این دسته‌بندی دلیلی از صحابه و تابعین و امامان اسلام نمی‌باشد بلکه این گرفته شده از فرقه‌های گمراه مانند معتزله و بقیه فرقه‌های گمراه دیگر است.

و ادامه می‌دهد: همانا نصوص و عیدی که در کتاب و سنت آمده است و همچنین نصوصی که از جانب ائمه بزرگوار نسبت به کافر یا فاسق بودن کسی صادر شده است نمی‌توان آنها را در حق یک شخص معین ثابت کرد تا زمانی که شروط مستحق شدن چنین عذاب یا تکفیر و تفسیقی به جا نیامده و موانع آن از چنین شخصی برداشته نشده باشد و در این مسئله بین اصول و فروع دین هیچ فرق و تمایزی وجود ندارد (یعنی مهم نیست جهل در مسائل عقیدتی باشد یا در مسائل فقهی و احکام)

همچنین ابن تیمیه در جایی دیگر در فتاوی خود می‌گوید: و هكذا الأقوال التي يكفر فائلها قد يكون الرجل لم تبلغه النصوص الموجبة لمعرفة الحق وقد تكون عنده ولم تثبت عنده أو لم يتمكن من فهمها وقد يكون قد عرضت له شبهات يعذره الله بها فمن كان من المؤمنين مجتهدا في طلب الحق وأخطأ فإن الله يغفر له خطأه كائنا ما كان سواء كان في المسائل النظرية (اي العقدية) أو العملية (اي الاحكام) هذا الذي عليه أصحاب النبي صلى الله عليه وسلم . و جماهير أئمة الإسلام "

از جمله سخنان و اقوال کفرآمیز که گوینده آن باگفتن آن کافر می‌شود این است که ممکن است گوینده چنین اقوال و سخنان کفری و یا شرک‌آلودی بر نصوص قرآن و سنت واقف نبوده و نسبت به آنها ناآگاه و دارای عدم شناخت است، یا اینکه در نزد او چنین نصوصی از قرآن و سنت وجود دارد ولی برای او ثابت نشده و به مرحله تفهیم و تثبیت نرسیده است، یا ممکن است چنین فردی از نزد خود دارای شبهاتی باشد که سبب عدم رسیدن او به حقیقت گشته است؛ به همین دلیل می‌توان گفت خداوند از چنین شخص و یا اشخاصی عذر را می‌پذیرد و آنها را معذور قلمداد می‌کند. پس چنین کسانی که از مؤمنین طالب و جویای حق باشند و در این مسائل به خطا رفته باشند خداوند آنها را مورد بخشش و عفو خود قرار می‌دهد و حال آنکه خطا و اشتباه او هر چه که می‌خواهد باشد چه خطا کردن و در اشتباه افتادن در مسائل عقیدتی و چه در مسائل فقه و احکام و این گفته‌ها همه اصحاب پیامبر و جمهور امامان و پیشوایان اسلام بر آن اتفاق نظر دارند ."

<sup>۱۱۷</sup> مجموع الفتاوی ۲۳/۳۴۶ . و فتاوی ج ۱۰ ص ۳۷۲

<sup>۱۱۸</sup> الفتاوی ۲۳/۳۴۶

ابن تیمیه در جای دیگری می گوید: شواهد تاریخی آشکار می سازند که قاعده ی کلی در میان اهل علم و کسانی که به اصول و فروع در دین هم اعتقاد داشته اند این بوده است که در عقیده و اصول دین هم تا زمانی که «حجت نبوی» به شخص نرسیده باشد جهل می تواند عذر باشد، حالا مهم نیست این جهل به دلیل دوری شخص از دیار مسلمین باشد یا به دلیل اینکه کسی به او یاد نداده باشد یا .... ابن ابي حاتم در مناقب الشافعي در مورد عذر به جهل در عقیده از یونس بن عبد الأعلى آورده است که می گوید: شنیدم که شافعی می گوید: «الله أسماء و صفات لا یسع أحدا ردها، و من خالف بعد ثبوت الحجة علیه فقد كفر، و أما قبل قيام الحجة فإنه يعذر بالجهل لأن علم ذلك لا يدرك بالعقل و لا الرؤية و الفكر» اسماء و صفات الله متعال جزو عقیده و اصول دین هستند اما اگر کسی قبل از قیام حجت و ثبوت حجت دچار انحرافی گردید به دلیل جهلش کافر نمی گردد. چون این موارد با عقل و دیدن و فکر درک نمی گردند.

ابن حزم نیز با تأکید بر این مهم می گوید: لا يجوز أن يكفر أحد إلا من بلغه أمر عن رسول الله - صلى الله عليه وسلم، و صح عنده، فاستجاز مخالفته .. وأما من لم يبلغه الأمر عن النبي - صلى الله عليه وسلم - فليس كافراً باعتقاده أي شيء اعتقده<sup>۱۱۹</sup>

تمام علمای اهل توحید متفق هستند که عذر به جهل در «شُرک اصغر» قابل پذیرش است، اما در مورد مسلمانی که «جاهلان» و بدون عناد و لجاجتی در «شُرک اکبر» می افتد اختلاف وجود دارد. ذرّا کل عقیده را نمی توان از راه تقلید و توارث کسب کرد، بلکه باید تحقیقی و از روی علم و آگاهی باشد. زمانی که این اصل را پذیرفته ایم باید این را نیز بپذیریم که کسب علم از راه آزمایش و خطاء و حرکت تدریجی از جهل به سوی علم حاصل می گردد و آنی نیست و احتمال خطاء در آن نیز وجود دارد. در این زمینه بازگو نمودن آراء اهل فقه گذشته می تواند آموزنده باشد که در زیر به بخشی از این دیدگاهها اشاره می شود:

- ابن عبد البر (۳۶۸-۴۶۳ق) می گوید: «من جهل بعض الصفات وأمن بسائرها لم يكن بجهل البعض كافراً لأن الكافر من عاند لا من جهل، و هذا قول المتقدمين من العلماء و من سلك سبيلهم من المتأخرين» «کسی که نسبت به بعضی از صفات الله متعال جاهل باشد اما به سایر صفات ایمان داشته باشد به واسطه ی جهل به بعضی از این صفات کافر نمی گردد چون کافر کسی است که لجاجتی کند نه کسی که جاهل باشد، و این قول علمای گذشته و کسانی از متأخرین است که راه آنها را پیموده اند.

<sup>۱۱۹</sup> الدرّة فيما يجب اعتقاده / ۴۱۳

<sup>۱۲۰</sup> بیانیه رسمی دفتر مرکزی دیوان شرعی دولت اسلامی با شماره ۱۵۵ مورخ ۲۹/۵/۲۰۱۶ درباره تکفیر، «تکفیر متوقف در تکفیر مشرکین». ترکی بن مبارک البنعلی در مقاله «رد الردود الشنیعة، عن شیخنا المقدسی فی حکم الشیعة» با ذکر نقل قول های مختلفی از شیخ الاسلام ابن تیمیه، ابو محمد المقدسی و غیره عوام غلات شیعه را نیز صاحب عذر دانسته و منتسب به اسلام می داند امری که با بیانیه ی دیوان شرعی دولت اسلامی مغایرت هائی دارد.

<sup>۱۲۱</sup> التمهید : ۴۲/۱۸

• امام ابن حزم الظاهري نیز بر همین مبناء حرکت کرده و می گوید: «وقال سائر أهل الإسلام؛ كل من اعتقد بقلبه اعتقاداً لا يشك فيه، وقال بلسانه "لا إله إلا الله وأن محمداً رسول الله"، وأن كل ما جاء به حق، وبرئ من كل دين سوى دين محمد صلى الله عليه وسلم؛ فإنه مسلم مؤمن ليس عليه غير ذلك»<sup>۱۲۲</sup>

• ابن تیمیة نیز بر همین مسیر رفته و می گوید: «فإنه بعد معرفة ماجاء به الرسول نعلم بالضرورة أنه لم يشرع لأمة أن يدعو أحداً من الأموات و لا الصالحين و لا غيرهم لا بلفظ الاستغاثة و لا بغيرها و لا بلفظ الاستعاذة و لا بغيرها ، كما أنه لم يشرع لأمة السجود لميت و لا إلى ميت و نحو ذلك بل نعلم أنه نهى عن كل هذه الأمور و أن ذلك من الشرك الذي حرمه الله و رسوله ، لكن لغلبة الجهل و قلة العلم بآثار الرسالة في كثير من المتأخرين لم يمكن تكفيرهم بذلك حتى يتبين لهم ما جاء به الرسول مما يخالفه»<sup>۱۲۳</sup>

ابن تیمیة می گوید: کسی که تازه وارد دین اسلام شده است و از مسائل و جزئیات این دین به خوبی مطلع نیست و یا کسی که در مکانی دور زندگی می کند و بر احکام عقیدتی و فقهی به صورت پسندیده و شرعی اطلاع نیافته است «یا اینکه سخنی را شنیده است و آن را ندانسته انکار نماید» و به این دلیل که معتقد باشد که این سخن از قرآن و یا از فرمایشات رسول الله صلی الله علیه وسلم نیست چنین کسی اگر مرتکب چنین انکاری شود و مثلاً اینکه بگوئید ربا حلال است و یا شراب حلال است (تحلیل و تحریم کار الله می باشد) یا مثلاً همچون سلف صالح ما از روی عدم آگاهی چیزهایی را انکار می کردند و از قبول آن سرباز می زدند چرا که برایشان ثابت نشده بود که این سخن و این مسئله گفته و قول رسول خداست و یا اینکه می بینم که صحابه گرامی از چیزهایی مانند دیدن خدا شك می کنند تا جائیکه آن را از رسول اکرم سوال می کنند (که آیا خدا را در قیامت می بینیم یا نه) و همانند آن مردی که گفت مرا بسوزانید و خاکسترم را در هوا پخش نمائید تا شاید خداوند بر جمع آوری و زنده کردن من قدرت و توانایی نیابد (که کار این مرد کفر اکبر بوده) و همانند اینها را تا زمانی که دلایل و حجت های قرآن و سنت بر آنها به صورت واضح عرضه نشود نمی توان تکفیر کرد.<sup>۱۲۴</sup>

و باز ابن تیمیة در جای دیگری با تصریح به شرط قیام حجت بر جاهل قبل از حکم به کفرش می گوید: «و الاستغاثة بالرسول ؛ بمعنى أن يطلب من الرسول ما هو اللائق بمنصبه لا ينازع فيها مسلم كما أنه يستغاث بغيره بمعنى أن يطلب منه ما يليق به ، و من نازع في هذا المعنى فهو إما كافر إن أنكر ما يكفر به و إما مخطئ ضال و أما بالمعنى الذي نفاه الرسول عليه الصلاة و السلام فهي أيضاً مما يجب نفيها ، و من أثبت لغير الله ما لا يكون إلا لله فهو كافر إذا قامت عليه الحجة التي يكفر تاركها » بَلْ هُمِين دَلِيلٌ مِي بَيْنِيْم كِه شَيْخِ الْإِسْلَامِ عَوَامِ غَلَاةِ شَيْعِهِ إِسْمَاعِيلِي رَا تَكْفِيرِ نَمِي كَنْد أَنَّهُمْ تَنَهَا بِه دَلِيلِ «جَهْل» و عذر به جهل در شرک اکبر و عقیده.<sup>۱۲۵</sup>

<sup>۱۲۲</sup> الفصل: ۳۵،/۴

<sup>۱۲۳</sup> مختصراً من : الاستغاثة الكبرى : ۶۲۹/۱ و ما بعدها

<sup>۱۲۴</sup> فتاوي جلد /ص ۱۰۱

<sup>۱۲۵</sup> الاستغاثة الكبرى : ۲۹۸ / ۱

<sup>۱۲۶</sup> أبو محمد مقدسی در جواب گزارشگر الجزیره که از او می پرسد حکمتان در باره شیعه چیست؟ جواب می دهد که در این مسئله بر مذهب شیخ الاسلام ابن تیمیة است که عوام شیعه را نمی توان تکفیر کرد. در این صورت مقدسی هم مثل ابن تیمیة آنان را همچون عوام اهل سنت در شرک اکبر و ... معذور می داند.

ابن تیمیه در مجموع ابن قاسم می گوید: کسانی که با من مجالست نموده اند می دانند که من همیشه از اینکه کسی را به طور معین به کفر یا فسق و یا معصیت نسبت دهند نهی کرده ام مگر اینکه دانسته شود که «حجت نبوی» (یتبین لهم ما جاء به الرسول) بر او اقامه شده طوری که دانسته شود مخالفت با آن گاه کفر و گاه فسق و گاه معصیت است. و من اقرار می کنم که خداوند به تحقیق از خطاهای این امت بطور عام چه در مسائل خبری و قولی یا مسائل علمی می گذرد و سلف همیشه در بسیاری از مسائل با همدیگر اختلاف و نزاع داشته اند و مشاهده نشده که هیچ فردی از آنها بر علیه دیگری حکم کفر و یا فسق و یا معصیت صادر نماید - تا اینکه می گوید- من اعلان می کنم چیزی را هم که از سلف و امامان در مورد اطلاق کردن کفر بر کسی که فلان و فلان را بگوید، حق است اما واجب است که بین اطلاق و تعیین فرق نهاد - تا اینکه می گوید- تکفیر از جنس و عید است به درستی گر چه آن تکذیب فرموده رسول الله صلی الله علیه و سلم است اما چه بسا فرد مورد نظر تازه مسلمان شده یا در بادیه و مناطق دور افتاده نشو و نما کرده باشد که امثال این افراد بواسطه تکذیب و انکار تکفیر نمی شوند تا زمانیکه حجت بر آنها اقامه نگردد. و گاهی نفری این نصوص را نشنیده یا اینکه شنیده ولی نزد او ثابت نیست یا پیش او نصوص دیگری که با آن معارض است وجود دارد و باعث شده که آن را تأویل نماید هر چند در این کار نیز دچار خطا شده باشد. (در چنین مواردی تکفیر نمی شود).<sup>۱۲۷</sup>

- شیخ عمر عبدالرحمن نیز در خصوص عذر به جهل در شرک اکبر می گوید: «ويعرف ابن القيم الشرك الأكبر بأنه اتخاذ ند من دون الله يحبه كما يحب الله عزوجل وهو مثل شرك مشركي العرب الذين اتخذوا آلهة سووها برب العالمين مع الإقرار بأن الله تعالى هو خالق كل شيء. فمن هذا الذي ذكرنا يظهر بوضوح وجلاء أن الكفر الأكبر لا يقتصر على الشرك بل الكفر يحوي الشرك وغيره.. فكل من فعل فعلا يخرج من الملة يصير كافراً بهذا بعد انتفاء الموانع من جهل وإكراه
- وخطأ سواء أكان فعله شركاً أم لا...»

ابن قیم شرک اکبر را اینگونه تعریف می کند: اتخاذ یک همانند برای الله و آن را همانند الله دوست داشتن مانند شرک مشرکان عرب که خدایی را انتخاب و آن را با پروردگار جهانیان مساوی دانستند ولی با این وجود اقرار نمودند که الله تعالی خالق همه چیز است. از آنچه که بیان گردید به خوبی در می یابیم که کفر اکبر منحصر به شرک نیست بلکه کفر شامل شرک و غیره نیز می شود... بنابراین هرکس مرتکب فعلی شود که موجب خروج او از امت گردد به واسطه آن کافر خواهد بود پس از اینکه موانع از جمله جهل، اکراه و خطاء منتفی گردد خواه فعل او شرک باشد یا خیر.<sup>۱۲۸</sup>

- شیخ اسامه بن لادن در خصوص عذر به جهل در عقیده در پاسخی به سوالی درباره تکفیر می گوید: «فإننا نعتقد أن المسلمين مسلمون ولا نكفر أحداً إلا إذا ارتكب ناقضاً من نواقض الإسلام المعلومة من

الدين بالضرورة، إن كان عالماً بأن هذا ناقض للإسلام، أو من معلوم من نواقض الدين بالضرورة. « ما معتقدیم مسلمانان مسلمانند، ما احدى را تكفير نمی‌کنیم مگر آنکه مرتکب نواقض اسلام یا منکر ضروریات دین شود به شرط آنکه بداند و عالم باشد به این که این امر ناقض اسلام یا ضروری دین است.»

• شیخ عطیه الله لیبی در خصوص عذر به جهل در عقیده و الشرك الأكبر می‌گوید: «المسلم الذي ثبت له عندنا عقد الإسلام، إذا ارتكب شيئاً من الشرك الأكبر جاهلاً، وصحَّ الجهلُ، أنه لا يكفر (أي لا نحكم عليه بالكفر والخروج من الملة) بمجرد ذلك، بل حتى تقام عليه الحجة فيخالفها» مسلمانانی که در نزد ما عمل به اسلام او ثابت شده باشد در صورتی که مرتکب شرک اکبر گردد و این شرک از روی جهل وی بود و جهل نیز صحیح باشد، بنابر این تکفیر نمی‌شود یعنی نمی‌توان حکم تکفیر او و خروج از دایره اسلام را صادر کرد بلکه برای تکفیر باید حجت بر وی اقامه گردد و چینی شخصی بعد از اقامه ی حجت با آن مخالفت نماید.

• شیخ رشید رضا نیز که به عنوان پرچدار سلفیت جهادی یکی دو قرن اخیر شناخته شده در مورد عذر به جهل معتقد است که :

انکار هر یک از مؤلفه‌های شرعی، مستقیم یا غیرمستقیم، اگر از روی ناآگاهی محقق شود، سبب خروج شخص از اسلام نمی‌شود. وی می‌گوید: «اگر کسی یکی از مؤلفه‌های یادشده را پس از آنکه ادله آن به‌درستی به او عرضه شد، از روی دشمنی یا بی‌توجهی یا تمسخر انکار کند، کافر محسوب می‌شود»<sup>۱۲۹</sup> بنابراین، انکار قبل از ابلاغ «حجت نبوی» سبب کفر نمی‌شود. به نظر وی: «اگر فرد عامی و کم‌سوادی برخی از مسائل فرعی و غیرضروری را، که غالباً افراد عامی آگاهی از آن یا توجهی به آن ندارند، انکار کند، مرتد نمی‌شود؛ اما انکار همین مسائل از جانب کسی که می‌داند این مسئله در قرآن یا سنت رسول خدا صلی الله علیه وسلم ثابت شده، یا صحابه بر اثبات آن اجماع دارند، و در این انکار متأول نیز نباشد، سبب ارتداد او می‌شود»<sup>۱۳۰</sup> او بر اساس همین شرط، به مصادیقی اشاره می‌کند که انکار ضروری دین سبب ارتداد نمی‌شود. مثلاً می‌گوید: «اگر تازه‌مسلمانی که هنوز فرصت یادگیری احکام اسلام را پیدا نکرده یا کسی که دور از دارالاسلام زندگی می‌کند، از سر جهل یکی از ضروریات را انکار کند، تکفیر نمی‌شود»<sup>۱۳۱</sup>.

در حقیقت، او مطابق نظر مشهور فقهای مسلمان، جاهل قاصر را معذور می‌داند و ارتداد منکر ضروری را مقید به عالم و جاهل مقصر می‌کند. ولی معتقد است با در نظر گرفتن این قید مصادیق کافر در میان مسلمین کم خواهد بود. رشید رضا به نقل از استادش، محمد عبده، می‌نویسد: «انکار حق با علم و یقین به آن بین مردم

<sup>۱۲۹</sup> مصاحبه مطبوعاتی در تاریخ ۴ شعبان ۱۴۲۲ مصادف با ۲۱ اکتبر ۲۰۰۱ / مقاله شبهات و تساؤلات حول الجهاد في جزيرة العرب لشيخ اسامه بن لادن

<sup>۱۳۰</sup> مقاله: جواب سؤال في جهاد الدفع شيخ عطيه الله الليبي

<sup>۱۳۱</sup> رشيد رضا حسيني قلموني، محمد (۱۹۹۰). تفسير القرآن الحكيم (تفسير المنار)، مصر: الهيئة المصرية العامة للكتاب. ۱۱۸/۱

<sup>۱۳۲</sup> رشيد رضا حسيني قلموني، محمد (بی‌تا). مجلة المنار، بی‌جا: بی‌نا (نرم‌افزار مکتبه الشاملة). ۲۷۶/۱۹

<sup>۱۳۳</sup> همان: ۲۷۶/۱۹ و ۱۱۹/۲۲

<sup>۱۳۴</sup> همان: ۶۲۰/۱۴



کم است»<sup>۱۳۵</sup> او دلیل خود بر اشتراط این شرط را این‌گونه بیان می‌کند: «انکار از سر جهل عذر محسوب می‌شود. زیرا تکلیف فرع بر علم است»<sup>۱۳۶</sup>

کسانی چون: دکتر عبدالله عزام، ابو انس شامی، عبدالقادر بن عبدالعزیز، ناصر علوان، ابوحمزه المهاجر مصری و... قائل به عذر به جهل در شرک اکبر بودند. این بخشی از آراء علمای بزرگوار اهل جهاد مسلمین در مورد عذر به جهل در عقیده و به اصطلاح در اصول دین است حالا چه رسد به فروع دین که مشهور است: کسی که به خاطر تازه مسلمان شدن یا اینکه در غیر بلاد اسلامی نشو و نما کرده یا اهل بادیه و دور از شهر زندگی می‌کند، اهل علم به سبب نشناختن واجبات آنها را تکفیر نمی‌کنند.<sup>۱۳۷</sup>

• ابن تیمیة می‌گوید: كذلك من دعا غير الله وحج إلى غير الله هو أيضًا مشرك، والذي فعله كفر، لكن قد لا يكون عالمًا بأن هذا شرك محرم. كما أن كثيرًا من الناس دخلوا في الإسلام من التتار وغيرهم وعندهم أصنام لهم صغار من لبد وغيره وهم يتقربون إليها ويعظمونها ولا يعلمون أن ذلك محرم في دين الإسلام، ويتقربون إلى النار أيضًا ولا يعلمون أن ذلك محرم، فكثير من أنواع الشرك قد يخفى على بعض من دخل في الإسلام ولا يعلم أنه شرك، فهذا ضال، وعمله الذي أشرك فيه باطل، لكن لا يستحق العقوبة حتى تقوم عليه الحجة، قال تعالى: (فلا تجعلوا لله أندادًا وأنتم تعلمون)<sup>۱۳۸</sup>

و ابن القيم نیز می‌گوید: "الأحكام إنما تثبت في حق العبد بعد بلوغه هو، وبلوغها إليه، فكما لا يترتب في حقه قبل بلوغه هو، كذلك لا يترتب في حقه قبل بلوغها إليه."

در این صورت عذر به جهل برای مسلمان در تمام امور عبادی وی اعم از مسائل اعتقادی و توحید و شرک یا مسائل احکام فقهی ثابت و وارد است.

### بخشی از دلایل قرآن و سنت موجود در زمینه عذر المسلم بالجهل در مسائل العقيدة :

۱- رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِنَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا (النساء/۱۶۵).

۲- وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ (التوبة/۱۱۵)

این آیات و آیات مشابه دلالت دارند بر اینکه از مکلف تکالیف شرعی خواسته نمی‌شود مگر بعد از آگاهی پیدا کردن بر آن، و زمانی که بر آن آگاهی پیدا نکرد در این صورت معذور می‌باشد. ابن عثیمین در مورد فوائد این آیه «رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ ...» می‌گوید: "الفائدة العظيمة الكبرى وهي العذر بالجهل، حتى في أصول

<sup>۱۳۵</sup> رشید رضا حسینی قلمونی، محمد (۱۹۹۰) .. ۱۱۸/۱

<sup>۱۳۶</sup> رشید رضا حسینی قلمونی، محمد (بی‌تا). ۱۱۹/۲۲

<sup>۱۳۷</sup> المغنی: ج ۸ ص ۱۳۱

<sup>۱۳۸</sup> الرد علی الإخناتی "تحقیق العزیز ص ۲۰۶

<sup>۱۳۹</sup> بدائع الفوائد " (۱۶۸/۴) .

الدين ؛ لأن الرسل يأتون بالأصول والفروع ، فإذا كان الإنسان جاهلاً لم يأت به رسول ، فله حجة على الله ، ولا يمكن أن تثبت الحجة على الله إلا إذا كان معذوراً " ١٤٠

٣- " رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا " (بقرة/ ٢٨٦) و الله متعال در پاسخ فرموده است: "قَدْ فَعَلْتُمْ"١ .  
وقوله تعالى : وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَلَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا)  
(الأحزاب/٥)

٤- وقوله صلى الله عليه وسلم : إِنَّ اللَّهَ قَدْ تَجَاوَزَ عَنَّا أُمَّتِي الْخَطَا، وَالنَّسِيَانَ، وَمَا اسْتُكْرِهُوا عَلَيْهِ١.

این نصوص بیانگر آن است که هر مسلمانی که به دلیل فراموشی یا خطاء بر خلاف آنچه به آن مکلف شده است عملی انجام داد مورد عفو قرار می گیرد؛ مخطئ شامل جاهل می گردد، چون مخطئ کسی است که بدون قصد و به صورت غیر عمدی با حق مخالفت می کند .

ابن تیمیة می گوید: " وَقَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى فِي الْقُرْآنِ ) : «رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا» قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ( قَدْ فَعَلْتُمْ ) ، وَلَمْ يُفَرِّقْ بَيْنَ الْخَطَا الْقَطْعِيِّ فِي مَسْأَلَةِ قَطْعِيَّةٍ أَوْ ظَنِّيَّةٍ ... فَمَنْ قَالَ : إِنَّ الْمُخْطِئَ فِي مَسْأَلَةِ قَطْعِيَّةٍ أَوْ ظَنِّيَّةٍ يَأْتُمْ ، فَقَدْ خَالَفَ الْكِتَابَ وَالسُّنَّةَ وَالْإِجْمَاعَ الْقَدِيمَ "١٤٣

و ابن العربي هم می گوید : " فالجاهل والمخطئ من هذه الأمة ، ولو عمل من الكفر والشرك ما يكون صاحبه مشركاً أو كافراً ، فإنه يعذر بالجهل والخطأ ، حتى تتبين له الحجة ، التي يكفر تاركها ، بياناً واضحاً ما يلتبس على مثله "١٤٤

الشيخ عبد الرحمن السعدي می گوید: " وهذا عام في كل ما أخطأ فيه المؤمنون من الأمور العملية والأمور الخبرية "١٤٥

و ابن عثيمين نیز می گوید : " والجهل - بلا شك - من الخطأ ، فعلى هذا نقول : إذا فعل الإنسان ما يُوجب الكفر ، من قول أو فعل ، جاهلاً بأنه كفر ، أي : جاهلاً بدليله الشرعي ، فإنه لا يكفر "١٤٦

٥- ما رواه الشيخان عَنْ أَبِي سَعِيدٍ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّ رَجُلًا كَانَ قَبْلَكُمْ رَعَسَهُ - أَي رَزَقَهُ - اللَّهُ مَالًا فَقَالَ لِبَنِيهِ لَمَّا حُضِرَ : أَيُّ أَبٍ كُنْتُمْ لَكُمْ ؟ قَالُوا : خَيْرَ أَبٍ . قَالَ : فَإِنِّي لَمْ أَعْمَلْ خَيْرًا قَطُّ ؛ فَإِذَا مِتُّ فَأَحْرَقُونِي ثُمَّ اسْحَقُونِي ثُمَّ ذَرُونِي فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ فَفَعَلُوا فَجَمَعَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَقَالَ مَا حَمَلَكَ قَالَ مَخَافَتَكَ فَتَلَقَاهُ بِرَحْمَتِهِ.

١٤٠ تفسير سورة النساء " (٢/٤٨٥)

١٤١ همچنین در "صحیح مسلم" (١٢٦)

١٤٢ رواه ابن ماجه (٢٠٤٣) وحسنه الألباني .

١٤٣ [١٥٢] مجموع الفتاوى " (٢١٠/١٩)

١٤٤ همچنانکه القاسمی در "محاسن التأویل" از وی نقل کرده است ١٦١/٣

١٤٥ الإرشاد إلى معرفة الاحكام: ص ٢٠٨،

١٤٦ الشرح الممتع " ٤٤/١٤

• و في رواية عند مسلم ، عن أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ : ( أَسْرَفَ رَجُلٌ عَلَى نَفْسِهِ ، فَلَمَّا حَضَرَهُ الْمَوْتُ أَوْصَى بِنَبِيهِ فَقَالَ : إِذَا أَنَا مُتُّ فَأَحْرِقُونِي ، ثُمَّ اسْحُقُونِي ، ثُمَّ انْزُونِي فِي الرِّيحِ فِي الْبَحْرِ ، فَوَاللَّهِ لَئِن قَدَرَ عَلَيَّ رَبِّي ، لَيُعَذِّبُنِي عَذَابًا مَا عَذَّبَهُ أَحَدًا ، قَالَ : فَفَعَلُوا ذَلِكَ بِهِ ، فَقَالَ لِلْأَرْضِ : أَدَّ مَا أَخَذْتَ ، فَإِذَا هُوَ قَائِمٌ . فَقَالَ لَهُ : مَا حَمَلَكَ عَلَى مَا صَنَعْتَ ؟ فَقَالَ : خَشِيتُكَ يَا رَبَّ ! أَوْ قَالَ : مَخَافَتُكَ ! فَغَفَرَ لَهُ بِذَلِكَ ) .<sup>١٤٧</sup>

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: ( كَانَ رَجُلٌ يُسْرِفُ عَلَى نَفْسِهِ فَلَمَّا حَضَرَهُ الْمَوْتُ قَالَ لِنَبِيهِ : إِذَا أَنَا مُتُّ فَأَحْرِقُونِي ، ثُمَّ أَطْحَنُونِي ، ثُمَّ ذَرُونِي فِي الرِّيحِ ، فَوَاللَّهِ لَئِن قَدَرَ عَلَيَّ رَبِّي لَيُعَذِّبُنِي عَذَابًا مَا عَذَّبَهُ أَحَدًا . فَلَمَّا مَاتَ فُعِلَ بِهِ ذَلِكَ ، فَأَمَرَ اللَّهُ الْأَرْضَ فَقَالَ : اجْمَعِي مَا فِيكَ مِنْهُ ، فَفَعَلَتْ ، فَإِذَا هُوَ قَائِمٌ . فَقَالَ : مَا حَمَلَكَ عَلَى مَا صَنَعْتَ ؟ قَالَ : يَا رَبَّ خَشِيتُكَ ، فَغَفَرَ لَهُ )

ابوهريره از رسول الله صلى الله عليه وسلم روايت مي‌کند که رسول اکرم مي‌فرمايد: مردی بود که بسيار گناهکار بود و معصيت و نافرمانی خداوند را بسيار کرده بود به همين دليل زمانی که در حال جان دادن بود و داشت نفس‌هاي آخر زندگيش را مي‌کشيد به فرزندانش گفت: هنگامی که من مردم جسد مرا بسوزانيد سپس مرا به خاکستر تبديل نماييد و بعد از آن خاکستم را در هوا پخش کنيد تا باد آنها را از هم دور بريزد و خاکستري از من باقي نماند. چون قسم به خدا اگر پروردگارم بر من دست يابد من را عذاب سختي مي‌دهد، عذابي که تا بحال هيچ کس را با آن عذاب نداده است، پس زمانیکه اين شخص مرد و فرزندانش در حقش چنين وصيتي را عملي کردند و سپس خداوند به زمين دستور داد که خاکستر آن مرد را جمع کند و او دوباره به اذن خداوند زنده شد و در برابر خداوند ايستاد و بعد از اين زنده شدن و ايستادن در مقابل پروردگار، خداوند از او پرسيد چه چيزي سبب شده که مرتکب چنين کاري شدي و چنين وصيتی کردی؟ اين مرد هم در جواب فرمود اي پروردگار ترس از تو مرا وادار به انجام چنين کاري کرد خداوند هم او را بخاطر ترس و خشيتی کی داشت بخشيد و او را عفو کرد ."

گفته ای که از اين شخص صادر شده است کفر اکبری است که او را از ملت اسلام خارج می گرداند، به دليل انکار قدرت الله بر جمع کردنش بعد از مرگ، و "صفة القدرة" از روشن ترين و آشکار ترين صفاتی به شمار می رود که از لوازم ربوبيت و الوهيت الله متعال به شمار می رود، بلکه از صفا ويژه ی الله متعال به شمار می رود، اما کافر نگشت، چون به دليل جهلش معذور بود . اين شخص مسلمانی است که جاهلانه در قدرت الله و معاد شک کرده و در کفر افتاده است . تمام مسلمين اتفاق دارند که اگر کسی عالمانه در قدرت الله در زنده کردن انسانها شک کند و يا عقیده داشته باشد که می تواند از قدرت الله خارج گردد کافر می گردد اما جهل اين شخص مسلمان برایش عذر گرديد و باعث بخشش وی گرديد .

و ابن تیمیة نیز می گوید : " فَهَذَا رَجُلٌ شَكَّ فِي قُدْرَةِ اللَّهِ وَفِي إِعَادَتِهِ إِذَا دُرِّيَ ، بَلْ اعْتَقَدَ أَنَّهُ لَا يُعَادُ ، وَهَذَا كُفْرٌ بِاتِّفَاقِ الْمُسْلِمِينَ ، لَكِنْ كَانَ جَاهِلًا لَا يَعْلَمُ ذَلِكَ ، وَكَانَ مُؤْمِنًا يَخَافُ اللَّهَ أَنْ يُعَاقِبَهُ : فَغَفَرَ لَهُ بِذَلِكَ " ۱۴۸

وقال أيضا : " فَهَذَا الرَّجُلُ اعْتَقَدَ أَنَّ اللَّهَ لَا يَقْدِرُ عَلَى جَمْعِهِ إِذَا فَعَلَ ذَلِكَ ، أَوْ شَكَّ ، وَأَنَّهُ لَا يَبْعَثُهُ ؛ وَكُلٌّ مِنْ هَذَيْنِ الْإِعْتِقَادَيْنِ كُفْرٌ ، يَكْفِرُ مَنْ قَامَتْ عَلَيْهِ الْحُجَّةُ ، لَكِنَّهُ كَانَ يَجْهَلُ ذَلِكَ ، وَلَمْ يَبْلُغْهُ الْعِلْمُ بِمَا يَرُدُّهُ عَنِ جَهْلِهِ ، وَكَانَ عِنْدَهُ إِيمَانٌ بِاللَّهِ وَبِأَمْرِهِ وَنَهْيِهِ وَوَعْدِهِ وَوَعِيدِهِ ، فَخَافَ مِنْ عِقَابِهِ ، فَغَفَرَ اللَّهُ لَهُ بِخَشْيَتِهِ. فَمَنْ أَخْطَأَ فِي بَعْضِ مَسَائِلِ الْإِعْتِقَادِ مِنْ أَهْلِ الْإِيمَانِ بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْعَمَلِ الصَّالِحِ ، لَمْ يَكُنْ أَسْوَأَ حَالًا مِنَ الرَّجُلِ ، فَيَغْفِرُ اللَّهُ خَطَأَهُ ، أَوْ يَعْذِبُهُ إِنْ كَانَ مِنْهُ تَفْرِيطٌ فِي اتِّبَاعِ الْحَقِّ عَلَى قَدْرِ دِينِهِ . وَأَمَّا تَكْفِيرُ شَخْصٍ عُلِمَ إِيمَانُهُ بِمُجَرَّدِ الْعَلَطِ فِي ذَلِكَ : فَعَظِيمٌ " ۱۴۹

ابن تیمیہ راجع به این مرد می گوید: این مرد گمان کرد خداوند قادر نیست که او را بعد از این عملش دوباره زنده کند و او را به حالت اول بازگرداند و این در حالیست که انکار قدرت خداوند متعال و «انکار دوباره زنده شدن انسان در قیامت کفر است» (و درجایی دیگر میگوید: به اتفاق مسلمانان کفر است) ولی این مرد باوجود اینکه به خداوند ایمان داشت و به توانایی و امر و دستور خداوند باور داشت و ترس از خداوند در دلش جای گرفته بود به قدرت خداوند جاهل بود و در این زعم و گمان خود گمراه و همچنین در خطا و اشتباه بود ولی با این همه خداوند او را بخشید چرا که او جاهل بود در گمان خود به خطا رفته بود. و این حدیث به صراحت بیان می‌دارد که این مرد امیدوار بود که با انجام چنین کاری خداوند او را دوباره زنده نکند و بدتر از این اینکه در امر معاد و زنده شدن دوباره شک کرده بود که این کفر است و این کفر زمانی در حق کسی صادر می‌شود که حجت نبوت بر آن شخص اقامه شود در این صورت می‌توان دست به تکفیر چنین شخصی زد.

ونظر این قیم در مورد این حدیث چنین است که می‌گوید: هر کس از روی جهل و ناآگاهی و یا اینکه از روی تأویل خاصی مسئله‌ای را انکار نماید بخاطر این جهل و ناآگاه بودن و همچنین به دلیل تأویل خاصی که از این مسئله دارد تکفیر نمی‌شود و نمی‌توان او را کافر خواند. مانند حدیث مردی که قدرت خداوند را بر جمع‌آوری خاکستر خود انکار کرد و به خانواده‌اش دستور داد که او را بسوزانند و خاکسترش را در باد پخش کنند ولی با این وجود خداوند او را بخشید و او را مورد مرحمت خود قرار داد چرا که این شخص جاهل و ناآگاه از واقعیت مسئله بود، چرا که این کار را از روی انکار قدرت خداوند و تکذیب قدرت او انجام نداد بلکه آن را از روی جهل و نادانی انجام داد.

و این حزم در رابطه با حدیث این مرد که در قدرت خداوند شک کرد و منکر آن شد می‌فرماید: این مرد نسبت به اینکه خداوند قادر است خاکستر او را جمع نماید و دوباره او را زنده کند جاهل بود این در حالیست که خداوند او

۱۴۸ مجموع الفتاوی " (۳/۲۳۱)

۱۴۹ الاستقامة " (۱/۱۶۴)

۱۵۰ فتاوی ج ۱ ص ۴۰۹

۱۵۱ مدارج السالکین ص ۳۳۹

را به خاطر «عدم آگاهی» و همچنین اقرار به وجود خداوند و ترس از ذات رب العالمین مورد عفو و بخشش قرار داد. ۱۵۲

ابن عبد البر می گوید: «اختلف العلماء في معناه، فقال منهم قائلون: هذا رجل جهل بعض صفات الله عز وجل وهي القدرة، فلم يعلم أن الله على كل ما يشاء قدير، قالوا: ومن جهل صفة من صفات الله عز وجل وآمن بسائر صفاته وعرفها، لم يكن بجهله بعض صفات الله كافرًا، قالوا: وإنما الكافر من عاند الحق لا من جهله. وهذا قول المتقدمين من العلماء ومن سلك سبيلهم من المتأخرين.» ۱۵۳

امام الشافعی نیز می گوید: «لله أسماء وصفات، جاء بها كتابه، وأخبر بها نبيه صلى الله عليه وسلم أمته، لا يسع أحدًا قامت عليه الحجة ردها، لأن القرآن نزل بها، وصح عن رسول الله صلى الله عليه وسلم القول بها. فإن خالف ذلك بعد ثبوت الحجة عليه: فهو كافر، فأما قبل ثبوت الحجة، فمعدور بالجهل، لأن علم ذلك لا يدرك بالعقل، ولا بالروية والفكر، ولا نكفر بالجهل بها أحدًا إلا بعد انتهاء الخبر إليه بها» ۱۵۴

الحافظ در کتاب الفتح می گوید: «قال الخطابي: قد يستشكل هذا فيقال: كيف يغفر له وهو منكر للبعث والقدرة على إحياء الموتى؟ والجواب: أنه لم ينكر البعث وإنما جهل فطن أنه إذا فعل به ذلك لا يعاد فلا يعذب، وقد ظهر إيمانه باعترافه بأنه إنما فعل ذلك من خشية الله. قال ابن قتيبة: قد يغلط في بعض الصفات قوم من المسلمين فلا يكفرون بذلك.»

أبو محمد بن حزم نیز می گوید: «فهذا إنسان جهل إلى أن مات أن الله عز وجل يقدر على جمع رماده وإحيائه، وقد غفر الله له لإقراره، و خوفه، و جهله» ۱۵۵

عده ای بر آن بوده اند که این روایت را به شیوه ای تأویل کنند که مسأله ای عذر به جهل این مسلمان در آن کم رنگ گردد. امام ابن حزم بر چنین اشخاصی سخت می تازد و آنها را مورد هجوم قرار می دهد، هر چند که نامی از آنها نمی برد، و در این باره می گوید: تأویل کلمه قدر و معنا نمودن آن به ضیق در حقیقت تحریف کردن کلام از جایگاه اصلی خودش می باشد و این تأویل، تأویل باطلی است که به هیچ وجه ممکن نمی باشد چون «اگر چنین می بود این شخص دستور نمی داد که خانواده اش او را بسوزانند و خاکسترش را در هوا پخش نمایند بلکه به همان مردن و در قبر گذاشته شدن اکتفا می نمود» و شکی نیست که امر و دستور این مرد به فرزندانش برای انجام دادن این وصیت در حقیقت این بوده که با این وسیله از عذاب خداوند رهایی یابد و خداوند نتواند او را دوباره زنده نماید و مورد بازخواست قرار دهد. ۱۵۶

۱۵۲ کتاب: الفصل في الملل والاهواء والنحل ج ۳ ص ۱۴۱ / ابن ابی العز حنفی در شرح عقیده طحاوی ص ۲۵۸ چاپ المكتبة الاسلامی و امام ابن الوزیر یمانی در کتاب ایتار الحق علی الخلق ص ۴۳۶ چاپ دار لکتب العلمیه، در مورد این حدیث با ابن تیمیه و ابن قییم و ابن حزم هم نظر میباشند

۱۵۳ التمهيد لما في الموطأ من المعاني والأسانيد" (۴۲/۱۸)

۱۵۴ سير أعلام النبلاء" (۷۹/۱۰)

۱۵۵ الفصل في الملل والاهواء والنحل: ۳ / ۱۴۱

۱۵۶ الفصل جلد ۳ ص ۱۴۱

عده ای نیز می گویند که این مرد نسبت به قدرت بازگرداندن خداوند (معاد) شك داشته که این مسئله از مسائل صفات خداوند می باشد و کفر در اسماء و صفات کفر اصغر است. اما علماء در کتابهای عقیده ذکر کرده اند اصل در انکار و تأویل صفاتی از صفات خداوند کفر اکبر است، مگر در جایی که زمینه تأویل آن باشد و بعضی آن را به غلط تأویل کنند؛ مانند معتزله مثلاً (ید) را به قدرت و یا سمع و بصر را به علم که در این جا چون در لغت عربی این الفاظ تأویل بردار می باشند گفته شده اگر کسی آن را تأویل کرد نمی توان او را فوراً تکفیر کرد زیرا این نوع کفرها تأویل بردار می باشند. و صفاتی مانند «ید»، «وجه»، «عین» اگر کسی در مورد آنها تأویل غلط به تحریف معانی آن پرداخت نمی توان او را تکفیر کرد. مثلاً تأویل (ید) دست خداوند به قدرت و یا امثال این نوع تأویلها و منظور علماء از این نمی توان کسی را که در بحث اسماء و صفات که در آن به خطا رفته است تکفیر کرد این نوع تأویلات می باشد نه شک و انکار صفتی مانند معاد که به اجماع اهل اسلام کفر اکبر است.

در این صورت انکار و شك در صفاتی همچون «خالق»، «رازق»، «سمیع»، «علیم»، «حکیم»، «شدیدالعقاب» و... کفر اکبر می باشد نه اصغر؛ و چنانچه ابن تیمیه می گوید: انکار صفتی مانند معاد (یعنی قدرت بازگرداندن مردگان) به اتفاق مسلمانان کفر اکبر است "و گفته این مرد بنی اسرائیلی هم همانطور که آشکار است شك صفت معاد خداوندی بود.

ابن تیمیه در مورد جاهلانی که در اشخاص و قبور غلو می کنند می گوید: بعضی می گویند: "هر گاه محتاج چیزی بودید اگر فلان شیخ را فرا بخوانید، او به یاری شما خواهد آمد، یا اگر چند گام را به سوی بارگاهش بردارید و او را به فریاد بطلبید، حاجت شما را برآورده می سازد. این عقیده نادرست است و اقدام به آن حرام است." یعنی کسی که چنین می کند، کار حرامی را مرتکب شده، اما مشرک نمی شود.<sup>۱۰۷</sup>

امام غزالی طوسی پس از اظهار نظر در مورد «معتزله و مشبهه» و دیگر فرقه های اهل بدعت در دین و کسانی که در تأویل به خطا رفته اند، می گوید: "آنان در مقام اجتهاد در دین قرار داشته اند. اما آنچه که ضرورت دارد مورد توجه قرار گیرد- البته تا جایی که راهی و توجیهی برای آن وجود داشته باشد- پرهیز از تکفیر ایشان است. زیرا مباح نمودن قتل و مصادره اموال اهل نماز و قبله که به صراحت به «لا اله الا الله» اقرار می نمایند، خطاست. زیرا رسول خدا (ص) فرموده اند: «به من فرمان داده شده با مردم تا زمانی که می گویند: "لا اله الا الله و محمد رسول الله" بجنگم، اما هر گاه آن را گفتند: جان و مال ایشان مگر مستحق آن باشند- در مصونیت قرار می گیرند!»<sup>۱۰۸</sup>

۶- سؤال حواریین عیسی علیه و علی نبینا الصلاة والسلام، و سخنان آنها که الله متعال در قرآن ذکر کرده است: **إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنَزِّلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنْتُمْ (مائدة/ ۱۱۲)**

همانطور که در ظاهر آیه مشاهده می‌کنید حواریون که اصحاب عیسی علیه السلام بودند به عیسی گفتند: آیا پروردگار ما می‌تواند سفره‌ای از آسمان برای ما بفرستد و وقتی عیسی گفت: اگر ایمان دارید از خداوند بترسید. حواریون در جواب گفتند می‌خواهیم از آن بخوریم و اطمینان پیدا کنیم که تو راست می‌گویی و بعد از آن عیسی دعا کرد و از آسمان سفره‌ای آمد.

آیا در گفته‌های حواریون که این درخواست را کردند، آنها به قدرت خدا که بتواند سفره‌ای از آسمان نازل کند شك داشتند یا نه؟ درباره این مطلب باتوجه به این که کلمه (هل يستطيع ربك) <sup>۱۰۹</sup> امام طبري (مشهور به امام المفسرين در میان فرقه‌های معروف به اهل سنت) و همچنین ابن حزم از علمای مشهور قرن پنجم و تمام دنباله روان آنها تا کنون به این نظریه رأی می‌دهند که حواریون در قدرت خداوند شك داشتند و با این وجود کافر نشدند.

امام طبري اشاره می‌کند که در گفته حواریون که در جواب عیسی گفتند: این درخواست ما برای این است که دل‌هایمان آرامش یابد و بدانیم که تو با ما راست گفته‌ای: امام طبري می‌فرماید: که این جمله حواریون: کاملاً این مطلب را می‌رساند که مرض شك و تردید در دین و شك در تصدیق پیامبرشان در دل‌های آنان وجود داشته و این سؤال حواریون برای آزمایش عیسی بوده است.

و همچنین ابن حزم این گفته‌ی حواریون را ناشی از جهل آنها دانسته و این جهل مانع باطل شدن ایمانشان گشته و می‌گوید: «فهؤلاء الحواریون الذین أثنی الله عز وجل علیهم قد قالوا بالجهل لعیسی علیه السلام هل يستطيع ربك أن ينزل علینا مائدة من السماء؟ و لم يبطل بذلك إیمانهم ، و هذا ما لا مخلص منه ، و إنما كانوا یكفرون لو قالوا ذلك بعد قیام الحجة و تبیینهم لها»<sup>۱۱۰</sup> حواریون باوجود شك در قدرت خدا که این خود کفر می‌باشد کافر نشدند و در واقع همانطور که ابن حزم اشاره می‌کند این قول آنان به خاطر جهلشان بود و برای حواریون عذری حساب می‌شود.

نظریه امام طبري و ابن حزم و کسانی که شش قرائت مشهور آیه را پذیرفته اند همین است اما کسانی هم هستند که بر اساس قرائت «هل يستطيع ربك» دیدگاه دیگری دارند. و<sup>۱۱۱</sup> عذر به جهل در این آیه برخلاف ادعای کسانی که می‌گویند تمام علمای امت دارای يك نظریه هستند، مسئله اختلافی و فقهی است.

۷- داستان بني إسرائيل با موسى. الله متعال می فرماید : ( وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ \* إِنَّ هَؤُلَاءِ مُتَّبِعُونَ مَا هُم فِيهِ وَبِاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ \* قَالَ أَغَيْرَ اللَّهِ أَبْغِيكُمْ إِلَهًا وَهُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ (أعراف/۱۳۸-۱۴۱)

<sup>۱۰۹</sup> آیه به يك قرائت دیگر هم خوانده شده «هل يستطيع ربك» «با تاء نه با یاء» قراءه علي و عائشة و ابن عباس و مجاهد . مفسرين در تفسير آیه اختلاف کرده‌اند. قرائت مشهور همان «هل يستطيع ربك» می‌باشد که در شش قرائت از هفت قرائت ذکر شده و قرائت دومی فقط در یک قرائت آمده است.

<sup>۱۱۰</sup> الفصل في الملل والأهواء والنحل : ۳ / ۱۴۲

<sup>۱۱۱</sup> تفسير القرطبي : ۳۶۵/۶ و الطبري : ۱۲۹/۷ و ابن كثير : ۱۱۷/۲ و فتح القدير : ۹۳/۲

از موسی خواستند که برایشان بتی قرار دهد که به واسطه ی عبادت آن به الله نزدیک شوند و تقرب جویند همچنانکه مشرکین چنین بتهایی داشتند. ابن جوزی می گوید: " و هذا إخبار عن عظیم جهلم حيث توهما جواز عبادة غير الله ، بعد ما رأوا الآيات " ۱۶۲

الشیخ عبد الرحمن المعلمی می گوید: " يظهر من جواب موسی علیه السلام أنه وإن أنكر عليهم جهلم : لم يجعل طلبهم ارتدادا عن الدين ، ويشهد لذلك أنهم لم يؤخذوا هنا ، كما أخذوا به عند اتخاذهم العجل ، فكأنهم هنا - والله أعلم - عذروا بقرب عهدهم. "

#### ۸- داستان ذات انواط.

عَنْ أَبِي وَاقِدٍ اللَّيْثِيِّ، قَالَ: " حَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَبْلَ حُنَيْنٍ، فَمَرَرْنَا بِسِدْرَةٍ ، فَقُلْنَا : يَا نَبِيَّ اللَّهِ ، اجْعَلْ لَنَا هَذِهِ ذَاتُ أَنْوَاطٍ كَمَا لِلْكَفَّارِ ذَاتُ أَنْوَاطٍ ، وَكَانَ الْكُفَّارُ يَنْوُطُونَ سِلَاحَهُمْ بِسِدْرَةٍ ، وَيَعْكُفُونَ حَوْلَهَا. فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: ( اللَّهُ أَكْبَرُ ، هَذَا كَمَا قَالَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ لِمُوسَى : (اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ) إِنَّكُمْ تَرَكُّبُونَ سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ " ۱۶۴

واقد لیثی می گوید: ما همراه رسول خدا برای غزوه حنین از شهر بیرون رفتیم این در حالی بود که ما تازه مسلمان شده بودیم - واقد از جمله کسانی می باشد که در روز فتح مکه ایمان آورده بود - واقد می گوید در کنار درختی گذر کردیم و در همین حال به رسول اکرم گفتیم برای ما یک درخت برای آویختن اسلحه ها و وسایلمان قرار بده (ذات انواط) همچنانکه کافران چنین درختی را دارند ما این سخن را گفتیم چرا که کفار درختی داشتند که کنار آن می نشستند همچون شیء با برکت اسلحه ها و وسایلشان را بدان آویزان می نمودند (این کار کفار به خاطر تبرک و جلب نفع و دفع ضرر بود) و آن درخت را ذات انواط نامیده بودند. پس واقد می گوید زمانی که ما این درخواست را از رسول الله نمودیم، رسول الله فرمود: الله اکبر؛ قسم به آنکس که جانم در دست اوست چیزی را گفتید که بنی اسرائیل آن را به موسی گفتند برای ما اله و خدای همچون اله و خدای قوم فرعون قرار بده و موسی هم در جواب آنها گفت واقعا شما قوم جاهلی هستید و پس رسول اکرم فرمودند شما در واقع با گفتن این سخن پیرو سنتهای اقوام قبل از خود شدید.

نکته مهم در روایت طبرانی (۱۳۵۰۴) در مورد این درخت این است که «و كانت تعبد من دون الله» مشرکین برای این درخت عبادت می کردند و در روایتی که بیهقی در دلایل النبوه آورده اینکه «یذبحون عندها» مشرکین در کنار آن درخت ذبح و قربانی می کردند. و از جمع روایات معلوم می شود که مشرکین این درخت را مانند بتی عبادت می کردند. در این صورت چیزی از رسول الله صلی اله علیه وسلم خواستند شرک اکبر بود و بر همین اساس رسول الله صلی اله علیه وسلم گفتار اینها را مانند گفتار قوم بنی اسرائیل در برابر موسی دانست .

۱۶۲ "زاد المسیر" (۱۵۰/۲)

۱۶۳ مجموع رسائل المعلمی" (۱۴۲/۱)

۱۶۴ رواه الترمذی (۲۱۸۰) و صححه ، ورواه الإمام أحمد (۲۱۹۰۰) واللفظ له ، و صححه الألبانی.



محمد رشید رضا می گوید: "إن الذين قالوا للنبي صلى الله عليه وسلم ما ذكر، كانوا حديثي عهد بالشرك، فظنوا أن ما يجعله لهم النبي من ذلك يكون مشروعاً، لا ينافي الإسلام."<sup>۱۶۵</sup>

و ابن تیمیة نیز می گوید: "فإننا بعد معرفة ما جاء به الرسول صلى الله عليه وسلم، نعلم بالضرورة أنه لم يشرع لأمته أن تدعو أحداً من الأموات، لا الأنبياء ولا الصالحين ولا غيرهم، لا بلفظ الاستغاثة ولا بغيرها، ولا بلفظ الاستعاذة ولا بغيرها. كما أنه لم يشرع لأمته السجود لميت ولا لغير ميت، ونحو ذلك، بل نعلم أنه نهى عن كل هذه الأمور، وأن ذلك من الشرك الذي حرمه الله ورسوله. لكن لغلبة الجهل، وقلة العلم بآثار الرسالة في كثير من المتأخرين، لم يمكن تكفيرهم بذلك، حتى يتبين لهم ما جاء به الرسول صلى الله عليه وسلم، مما يخالفه."

در مورد کسانی که «آگاهانه» مرتکب جرم استهزاء شده بودند الله متعال بدون قبول عذر آنها را تکفیر نموده و فرمود « لَا تَعْتَدِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ » (توبه/۶۶). این تکفیر کسانی بود که «آگاهانه» تنها در حد سخن و کلام مرتکب جرم شده بودند. در صورت «آگاهی و علم» فرق ندارد شخص با دلش دچار کفر شود یا با قول و عمل؛ چون خواستن و طلب جرم و شرک مانند انجام دادن آن است. همچنانکه قاعده ی مشهوری است که «أن من نوي الكفر في المال كفر في الحال» یعنی هرکس اراده و نیت کند که در زمان آینده کفری را انجام دهد (با وجود شروط و رفع موانع) آن شخص در زمان حال کافر میگردد.

مانند کسی که بخواهد در آینده بر علیه مسلمین وارد یکی از احزاب سکولار و مرتد و یا ارتش کفار سکولار جهانی گردد، اگر شروط تکفیر در او وجود داشت و موانعی در تکفیر وی وجود نداشت، این شخص در همین زمان حال کافر میشود. صحابه هم این درخواست شرک آمیز را از رسول الله صلى الله عليه وسلم نمودند، اما به دلیل مانع جهل و تازه مسلمان بودنشان کافر نشدند و رسول الله صلى الله عليه وسلم با آنکه کار آنها را به شرک اکبر قوم بنی اسرائیل تشبیه نمود اما به آنان نگفت که مرتد شده اید و تکفیر شان نکرد و درخواست توبه هم از آنها ننمود.

#### ۹- روایت جمع آوری صدقه از مسلمین اللیثیین

"عروة عن عائشة أن النبي صلى الله عليه وسلم بعث أبا جهم بن حذيفة مصدقاً فلاجه رجل في صدقته فضربه أبو جهم فشجه فأتوا النبي صلى الله عليه وسلم فقالوا القود يا رسول الله فقال النبي صلى الله عليه وسلم لكم كذا وكذا فلم يرضوا فقال لكم كذا وكذا فلم يرضوا فقال لكم كذا وكذا فرضوا فقال النبي صلى الله عليه وسلم إنني خاطب العشية على الناس ومخبرهم برضاكم فقالوا نعم فخطب رسول الله صلى الله عليه وسلم إن هؤلاء اللیثیین أتوني يريدون القود فعرضت عليهم كذا وكذا فرضوا أرضيتم قالوا لا فهم المهاجرون بهم فأمرهم رسول الله صلى الله

<sup>۱۶۵</sup> تعلیقه علی "مجموع الرسائل والمسائل النجدية" (۳۹/۴).  
<sup>۱۶۶</sup> "الرد علی البکری" (۲/۷۳۱).

علیه وسلم آن یکفوا عنهم فکفوا ثم دعاهم فزادهم فقال أرضیتم فقالوا نعم قال إني خاطب علی الناس ومخبرهم برضاکم قالوا نعم فخطب النبی صلی الله علیه وسلم فقال أرضیتم قالوا نعم .<sup>۱۶۷</sup>

حدیث به این شرح می‌باشد که رسول الله صلی الله علیه وسلم ابوجهم بن حذیفه را برای جمع‌آوری زکات پیش قوم لیبیین (قومی بودند مسلمان که در مدینه زندگی می‌کردند، چون جمع زکات مختص مسلمین است) فرستاد و وقتی داشت زکات را جمع‌آوری می‌کرد مردی در امر زکات با او درگیر شد و با هم دعوایشان شد تا اینکه ابوجهم او را زد و سرش را شکست و این قوم که یکی از آنها بوسیله ابوجهم سرش شکسته شده بود پیش رسول الله صلی الله علیه وسلم آمدند و گفتند: ای رسول الله ما در مقابل شکسته‌شدن سر این شخص از شما قصاص می‌خواهیم و رسول الله هم به آنها گفت در مقابل شکسته‌شدن سر این شخص فلان چیز و فلان چیز برای شما. و سپس فرمود آیا راضی شدید؟ گفتند نه و دوباره رسول الله فرمودند فلان چیز و فلان چیز هم برای شما، آیا راضی شدید؟ آن قوم گفتند نه، سپس دوباره رسول الله به آنها فرمودند فلان چیز و فلان چیز برای شما حالا راضی شدید؟ آنها در جواب رسول الله گفتند: بله راضی شدیم؛ سپس رسول الله فرمودند: من برای مردم بعد از عصر خطبه می‌خوانم و از رضایت شما به مردم خبر می‌دهم.

آن قوم گفتند: این کار را انجام بده. پس رسول الله بعد از عصر برای مردم خطبه خواند و فرمودند: ای مردم این قوم لیبیین نزد من آمدند و از من طلب قصاص کردند من هم چیزهایی را به عنوان قصاص به آنها دادم و آنها هم از من راضی شدند پس رسول الله رو به آن قوم کردند و گفتند: «مگر اینطور نیست و مگر شما از من راضی نشدید؟ ولی آنها در جواب رسول الله گفتند: نه اینطور نیست و راضی نشدیم.»

در اینجا این قوم پیامبر خدا را تکذیب کردند و به او نسبت دروغ دادند که این کفر است. و به دلیل اینکه رسول الله را تکذیب کردند مهاجرین به آنها حمله کردند و رسول الله به مهاجرین دستور داد تا از آنها دست بردارند و مهاجرین هم از آنها دست بردار شدند پس رسول الله آن قوم را فراخواند و برای بار چهارم به مقدار پیشنهاد شده قبلی افزود پس به آنها فرمود آیا شما راضی شدید؟ گفتند بله ای رسول الله راضی شدیم. و سپس رسول الله دوباره فرمودند من برای مردم خطبه می‌خوانم و از رضایت شما به آنها خبر می‌دهم. گفتند: این کار را انجام دهید. پس رسول الله خطبه خواند و فرمود آیا راضی شدید آنها اینبار گفتند بله راضی شدیم.

ابن حزم در توضیح این حدیث می‌گوید: "در این حدیث این نکته دریافت می‌شود که انسان جاهل معذور است و اینکه انسان جاهل با «انجام کفر از روی جهل از اسلام خارج نمی‌شود» همانند کسی که عالم بوده و اقامه حجه بر او شده که اگر کفري از او سرزند کافر می‌شود چرا که این قوم لیبیین رسول الله را تکذیب کردند و

<sup>۱۶۷</sup> حدیث صحیح و عبدالرزاق و ابوداد و ابن ماجه و بیهقی و احمد بن حنبل آن را روایت کرده و صححه آلبانی فی ابوداد. کتاب السنن الکبری - النفقات/ سنن أبي داود - الديات/ سنن النسائي - القسامة/ مسند الإمام أحمد - باقي مسند الأنصار/ مصنف عبد الرزاق - العقول

تکذیب رسول الله بدون هیچ اختلافی کفر محض می‌باشد ولی آنها بخاطر جاهل بودنشان و بخاطر اینکه بیابان نشین بودند معذور بودند و از جانب صحابه و رسول الله تکفیر نشدند. " ۱۶۸

۱۰- حدیث قومی که غیر از لا اله الا الله از اسلام چیزی نداشتند:

عَنْ حُدَيْفَةَ بْنِ الْيَمَانِ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: يَذْرُسُ الْإِسْلَامُ كَمَا يَذْرُسُ وَشْيُ الثَّوْبِ، حَتَّى لَا يَذْرَى مَا صِيَامٌ، وَلَا صَلَاةٌ، وَلَا نُسُكٌ، وَلَا صَدَقَةٌ، وَلَيْسَرَى عَلَى كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي لَيْلَةٍ، فَلَا يَبْقَى فِي الْأَرْضِ مِنْهُ آيَةٌ، وَتَبْقَى طَوَائِفُ مِنَ النَّاسِ الشَّيْخِ الْكَبِيرِ وَالْعَجُوزِ، يَقُولُونَ: أَدْرَكْنَا آبَاءَنَا عَلَى هَذِهِ الْكَلِمَةِ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، فَحَنُّ نَقُولُهَا. فَقَالَ لَهُ صَلَّةٌ: مَا تُعْنِي عَنْهُمْ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَهُمْ لَا يَذْرُونَ مَا صَلَاةٌ، وَلَا صِيَامٌ، وَلَا نُسُكٌ، وَلَا صَدَقَةٌ؟ فَأَعْرَضَ عَنْهُ حُدَيْفَةُ، ثُمَّ رَدَّهَا عَلَيْهِ ثَلَاثًا، كُلَّ ذَلِكَ يُعْرِضُ عَنْهُ حُدَيْفَةُ. ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْهِ فِي الثَّلَاثَةِ، فَقَالَ: ( يَا صَلَّةُ ، تُنَجِّهِمْ مِنَ النَّارِ ) ثَلَاثًا. ۱۶۹

حذیفه بن یمان می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: همانگونه که بندها و نقشهای لباس کهنه می‌شود و پاره می‌شود و از بین می‌رود دین اسلام هم به کهنگی می‌گراید و رو به سوی زوال و نابودی می‌گیرد تا جائیکه دانسته نمی‌شود که روزه و نماز و عبادت و صدقه چیست؟ و به چه معناست، و شکی به ناگاه کتاب خداوند (یعنی قرآن عظیم) از میان مردم برداشته می‌شود و بر روی زمین اثری از آن باقی نمی‌ماند و آیه‌ای از آن را نمی‌توان در میان مردم یافت این در حالیست که دسته‌ای از مردمان باقیمانده از جمله پیران و بزرگسالان زن و مرد می‌گویند: ما همان کلمه لا اله الا الله را که پدران و مادرانمان را بر آن یافتیم و می‌شنیدیم که آن کلمات را بر زبان می‌آوردند، تکرار می‌کنیم و بر زبان می‌آوریم در حالی که حذیفه این حدیث را روایت می‌کند صحابی دیگر به نام صله می‌گوید: «گفتن این کلمه هیچ سودی به حالشان ندارد چرا که آنها آن را فهم نکرده و به مفهوم آن کلمه و دیگر مسائل دین از جمله نماز و روزه و صدقه و غیره عمل نمی‌کنند»، پس حذیفه با شنیدن این سخن از صله روی برمی‌گرداند و صله این جمله را پشت سر هم سه بار تکرار کرد و هر سه بار هم حذیفه از او روی برگرداند تا اینکه حذیفه به او روی کرد و فرمود: ای صله گفتن همان جمله آنها را از آتش جهنم نجات می‌دهد؛ حذیفه این جمله را سه بار تکرار نمودند.

این حدیث دلالت دارد بر اینکه این قوم هیچ چیزی غیر از «ایمان مجمل» به توحید و شهادتین نداشتند و از اسلام چیزی غیر از اقراری که از نیاکان خود به آنها رسیده است نداشتند. در واقع این دسته از «مسلمین» «عمل» را که از ارکان اسلام است کاملاً ترک کرده‌اند و ترک کلی اعمال به عقیده اهل سنت کفر اکبر می‌باشد، اما این مسلمین به سبب جهلشان نسبت به وجوب این اعمال تنها به دلیل حداقل ایمانی که دارند از آتش جهنم نجات می‌یابند و این هم آشکار است که فقط مسلمین اهل نجات‌اند و اگر جهل برای اینان عذر نبود چگونه با داشتن چنین کفر بزرگی (یعنی ترک عمل به طور کلی) اهل نجات محسوب می‌شوند؟

ابن تیمیه در مورد افرادی که در چنین موقعیتهائی می افتند می گوید: " وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ قَدْ يَنْشَأُ فِي الْأَمَكِنَةِ وَالْأَزْمِنَةِ الَّذِي يَنْدَرُسُ فِيهَا كَثِيرٌ مِنْ عُلُومِ النُّبُوتِ ، حَتَّى لَا يَبْقَى مَنْ يُبَلِّغُ مَا بَعَثَ اللَّهُ بِهِ رَسُولَهُ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ ، فَلَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِمَّا بَيَّعَتْهُ اللَّهُ بِهِ رَسُولَهُ ، وَلَا يَكُونُ هُنَاكَ مَنْ يُبَلِّغُهُ ذَلِكَ ، وَمِثْلُ هَذَا لَا يَكْفُرُ ؛ وَلِهَذَا اتَّفَقَ الْأَيْمَةُ عَلَى أَنَّ مَنْ نَشَأَ بِنَادِيَةٍ بَعِيدَةٍ عَنْ أَهْلِ الْعِلْمِ وَالْإِيمَانِ ، وَكَانَ حَدِيثَ الْعَهْدِ بِالْإِسْلَامِ ، فَأَنْكَرَ شَيْئًا مِنْ هَذِهِ الْأَحْكَامِ الظَّاهِرَةِ الْمُتَوَاتِرَةِ : فَإِنَّهُ لَا يُحْكَمُ بِكُفْرِهِ حَتَّى يَعْرِفَ مَا جَاءَ بِهِ الرَّسُولُ. "

بسیاری از مردم در مکان و زمان هایی نشأت می گیرند و زندگی می کنند که در آن مکان و زمان علوم دینی کهنه شده و بسیاری از علوم نبوت و مسائل دینی به شیوه ای با نابودی روبرو شده است تا جایی که کسی باقی نمی ماند که آنچه را خدا و رسولش بدان امر نموده اند از روی کتاب و حکمت برای آن مردم تبیین کنند پس بسیاری از این علوم دانسته نمی شود و در نتیجه نمی توان چنین مردمانی را در چنین وضعیت و حالی «تکفیر نمود و به مجرد اینکه کفر و یا شرکی از آنها دیده و یا شنیده شد آنها را کافر به حساب آورد» به همین دلیل ائمه بزرگوار بر این مسئله اتفاق نظر دارند که هر کس که در مکانی دور از اهل علم و ایمان زندگی کند و یا اینکه تازه وارد اسلام شده باشد و به همین جهت و از روی ناآگاهی دست به انکار بعضی از مسائل و احکام آشکار و متواتر اسلام بزند نمی توان او را تکفیر نمود تا زمانی که آگاهی و علم پیدا کند بر آنچه که پیامبر در این مورد آورده است.

#### ۱۱- مسلمانی که از روی جهل برای غیر الله سجده کند

عن عبد الله بن أبي أوفى قال: لما قدم معاذ بن جبل من الشام سجد لرسول الله صلى الله عليه وسلم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم "ما هذا يا معاذ؟". فقال: يا رسول الله صلى الله عليه وسلم أتيت الشام فوافيتهم يسجدون لبطارقتهم وأساقفتهم فوددت في نفسي أن أفعل ذلك لك، فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم: "لو كنت أمراً أحداً أن يسجد لأحد لأمرت الزوجة أن تسجد لزوجها والذي نفس محمد بيده لا تؤدي المرأة حق ربها حتى تؤدي حق زوجها ولو سألتها نفسها وهي على قتب لم تمنعه"<sup>۱۷۱</sup>

امام شوکانی در کتاب نیل الأوطار در زمینه ی این حدیث می آورد: «وفي هذا الحديث دليل على أن من سجد جاهلاً لغير الله لم يكفر.» در این حدیث دلیلی است مبنی بر اینکه هر کسی که از روی جهل برای غیر الله سجده کند کافر نمی گردد .

#### ۱۲- ادعای علم غیب داشتن برای رسول الله صلى الله عليه وسلم

عَنْ الرَّبِيعِ بْنِ مَعُوذٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: دَخَلَ عَلَيَّ النَّبِيُّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - غَدَاةَ بُنَيَّ عَلِيٍّ، فَجَلَسَ عَلَيَّ فِرَاشِي كَمَا جَلَسَ مِنِّي، وَجَوَّيْرِيَّاتٍ يَضْرِبْنَ بِالْدَّفِّ، يَنْدُبْنَ مَنْ قَتَلَ مِنْ آبَائِهِنَّ يَوْمَ بَدْرٍ، حَتَّى قَالَتْ جَارِيَةٌ: وَفِينَا نَبِيُّ

<sup>۱۷۰</sup> مجموع فتاوی؛ ۴۰۷/۱۱ و ۱۶۱/۲۱ و ۴۱/۲۲ و ۱۲۱/۲۲  
<sup>۱۷۱</sup> رواه ابن ماجه وابن حبان وأحمد والبيهقي في صحيحه وقال في الزوائد رجاله رجال الصحيح

يَعْلَمُ مَا فِي عَدِيٍّ، فَقَالَ النَّبِيُّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - : «لَا تَقُولِي هَكَذَا، وَقُولِي مَا كُنْتِ تَقُولِينَ». وَقُلِي رَوَايَةَ قَامَ إِلَيْهِ فَقَالَ سَبْحَانَ اللَّهِ لَا يَعْلَمُ مَا فِي عَدِيٍّ إِلَّا اللَّهُ

از رُبَيْعِ دختر معوذ روایت است که می گوید: رسول الله صلی الله علیه وسلم صبح شب عروسی ام نزد من آمد و همین طور که تو نشسته ای، بر فرش نشست در حالی که چند کنیز مشغول دف زدن بودند و برای پدرانشان که در جنگ بدر کشته شده بودند، مرثیه می خواندند. در آن اثنا، یکی از کنیزان گفت: «در میان ما پیامبری وجود دارد که می داند فردا چه پیش خواهد آمد». رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «چنین نگو. بلکه همان سرود گذشته ات را بخوان». و در روایت دیگر آمده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: سبحان الله از آنچه که فردا اتفاق می افتد فقط خداوند آن را می داند.

ادعای علم غیب برای غیر الله کفر اکبر می باشد، اما این مسلمان به دلیل جهل یا فراموشی یا خطاء مشمول قاعده ی عذر می گردد؛ در حالی که انحصار علم غیب برای الله از مفاهیم بسیار روشن و آشکار قرآنی است و هرکس غیر از خدا ادعای غیب کند او کافر است. اما این مفهوم «در چنان جامعه ی اسلامی» و با حضور رسول الله صلی الله علیه وسلم و آن همه سابقون الاولون باز برای عده ای از مسلمین آشکار و روشن نیست و در چنان جامعه ای برای چنین اشخاصی عذر به جهل قائل می گردند و رسول الله صلی الله علیه وسلم در واکنش به این کفر آشکار اقدام به تکفیر این مسلمان نمی کند بلکه با گفته ی : این رانگو و غیب را فقط خدا می داند به این مسلمان اقامه ی حجت می کند.

۱۳- مسلمانانی که در زمان عمر بن خطاب از روی جهل حرامی را حلال می گرداند

قدامة بن مظعون جُمَحِيّ در مورد تحریم خمر دیدگاهی بر خلاف عموم مسلمین داشت . عمر بن خطاب با اقامه ی حجت بر او از این مسلمان درخواست توبه نمود و او را از دایره ی اسلام خارج نکرد و حکم به کفرش نداد بلکه اگر این شخص بعد از اقامه ی حجت در چنان حکومت اسلامی باز بر کفر خود اصرار می نمود در این صورت از دایره ی اسلام خارج می گردید.

۱۴- استدلال به الإجماع صحابه و موافقت عموم مسلمین .

إمام ابن حزم الظاهري در این زمینه می گوید: «برهان ضروری لا خلاف فيه : و هو أن الأمة مجمعة كلها بلا خلاف من أحد منهم ، و هو أن كل من بدل آية من القرآن عامداً ، و هو يدري أنها في المصاحف بخلاف ذلك ، و أسقط كلمة عمداً كذلك ، أو زاد فيها كلمة عامداً ، فإنه كافر بإجماع الأمة كلها ، ثم إن المرء يخطئ في التلاوة ، فيزيد كلمة و ينقص أخرى ، و يبديل كلامه جاهلاً ، مقدراً أنه مصيب ، و يكابر في ذلك ، و يناظر قبل أن يتبين له الحق ، و لا يكون بذلك عند أحد من الأمة كافراً ، و لا فاسقاً و لا آثماً ، فإذا وقف على المصاحف أو أخبره بذلك من القراء من تقوم الحجة بخبره ، فإن تمادى على خطئه فهو عند الأمة كلها كافر بذلك لا محالة ، و هذا هو الحكم

الجاري في جميع الديانة»<sup>۱۷۳</sup> این قول در مورد کسی صادر شده است که در چیز آشکار و روشنی چون قرآنی که در دسترس تمام انسانها و آنهاه معلم، آموزش و آگاهی در مورد آن در تمام زمانها و مکانها وجود دارد و تنها کسانی عذر به جهل ندارند که به تغییر یا کم و زیاد نمودن آگاهانه و عمدی آیات اقدام نموده اند، اما کسی که به دلیل غیر عمد و بر اثر جهل، فراموشی یا خطاء دچار این اعمال می گردد علاوه بر آنکه حکم کافر یا فاسق بودن او صادر نمی گردد بلکه چنین شخصی اصلاً گناه کار هم نیست.

اگر در مورد قرآنی که اینهمه آگاهی در مورد آن وجود دارد باز عذر به جهل در مواردی قابل پذیرش است در این صورت در مورد سایر علوم شرعی در حالی که کسانی نبوده اند که این آگاهی ها را به مسلمانان بدهند و اینهمه فرق و مذاهب و تفاسیر گوناگون هم وجود دارد پذیرش عذر به جهل امری به دور از انصاف نیست. اما این پذیرش جهل به این دلیل نیست که جهل بهتر از علم است، بلکه به این دلیل است که تبلیغ و تمکینی وجود ندارد تا حجت بر مردم تکمیل گردد. امام شافعی می فرماید: «لو عُذِرَ الجاهل؛ لأجل جهله لكان الجهل خيراً من العلم إذ كان يحط عن العبد أعباء التكليف و يريح قلبه من ضروب التعنيف؛ فلا حجة للعبد في جهله بالحكم بعد التبليغ و التمكين؛ لئلا يكون للناس على الله حجة بعد الرُّسل»<sup>۱۷۴</sup>

### کسانی که در شرک اکبر قائل به عذر به جهل نیستند

در چنین حالاتی که ذکر شد و موارد مشابه، شخص با وجود جهلش به دین اسلام، مسلمان باقی می ماند و سعی می شود اشتباهش برطرف شود هر چند که بزرگ هم باشد. اما فرزندان شیخ محمد بن عبدالوهاب و حمد بن ناصر آل معمر و نجدیت پیرو اینها به نکته ی عجیب و تازه ای اشاره می کنند که سابقه ای در میان مسلمین نداشته است و آن اینکه: إذا كان يعمل بالكفر والشرك لجهله أو عدم من ينبهه لا نحكم بكفره حتى تقوم عليه الحجة ولكن لانحکم بأنه مسلم.. زمانی که شخص به دلیل جهلش یا عدم وجود کسی که برایش روشن گری کند دچار عملی کفرآمیز یا شرک آمیز گردد ما به کفر وی حکم نمی دهیم تا زمانی که بر وی اقامه ی حجت گردد، اما با این وجود بر مسلمان بودن وی نیز حکم نمی دهیم!

انسان یا مسلمان است یا فتری یا کافر، پس این خط فکری خاص چه حکمی بر این مسلمین جاهل می دهند در حالی که فتری ها نیز در دنیا جزو جامعه ی کفار محسوب می گردند و در دنیا شخص یا مسلمان است یا جزو جامعه ی کفار؟ چنانچه الله تعالی می در جایی به صورت کلی فرماید: هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ<sup>۱۷۵</sup> (تغابن/۲) او کسی است که شما را آفریده است (و به شما آزادی و اختیار داده است). گروهی از شما کافر و گروهی از شما مؤمن می گردید. و در جای دیگری نیز به صورت جزئی این آیه را تفسیر می کند و می فرماید: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

<sup>۱۷۳</sup> الفصل في الملل والأهواء والنحل: ۳ / ۱۴۲

<sup>۱۷۴</sup> المنتور في القواعد، للزركشي: ۲ / ۱۷

<sup>۱۷۵</sup> الدرر السنية: ص ۱۰

إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (حج/۱۷) قطعاً خداوند روز قیامت داوری خواهد کرد در میان مؤمنان و یهودیان و ستاره‌پرستان (مندائیان) و مسیحیان (نصرانی‌ها) و زردشتیان و سکولاریستها (مشرکان). مسلماً خداوند حاضر و ناظر بر هر چیزی است.

این خط فکری خاص در جاهایی با رد عذر به جهل در شرک اکبر می‌گویند: ... اگر برای مرتکبین شرک اکبر جهل و یا تأویل را بعنوان عذر قرار دهیم و بعد بگوییم که آنها با وجود این مسلمان می‌باشند، در واقع این امر منجر به اجتماع دو چیز ضد همدیگر یعنی شرک و اسلام شده که آنهم محال و غیر ممکن می‌باشد.<sup>۱۷۶</sup>

اما شرک در برابر ایمان قرار می‌گیرد نه در برابر اسلام، و ممکن است کسی مسلمان باشد اما نشانه‌هایی از جاهلیت و شرک هنوز در او باقی مانده باشد؛ یا مرتکب عملی شرک آمیز شود که به دلایلی از دایره‌ی اسلام خارج نشده و باز مسلمان محسوب گردد.

عده‌ای از ادامه‌دهندگان خط فکری محمد بن عبدالوهاب در جزیره العرب برای جاهل به «زیارت قبور» عذر به جهل قائل نیستند، چرا؟ چون در آن زمان و مکان بر اثر سالها تلاش و کوشش در امر قبور برای کسی جهل باقی نمانده است و در این «مکان و زمان مشخص» همه‌ی مردم نسبت به امر آگاهی‌های لازم و ضروری را داشتند در نتیجه طبیعی بود که برای مردمان آنجا عذر قائل نباشند. در حالی که در سایر مجتمعات مسلمان نشین آگاهی و شناخت مردم در این سطح نبود. درک مسئله‌ی زمان و مکان در مسأله‌ی عذر به جهل از ضروریات قضاوت است.

احمد فرید در این زمینه می‌گوید: "وإذا تفررت هذه المسألة زال التعجب إذا وجدنا الشيوخ والعلماء في الديار السعودية لا يعذرون الجاهل بالتوحيد، لأن أمور التوحيد قد استفاض العلم بها، وقامت الحجة على أهلالجزيرة، بدعوة شيخ الإسلام -يقصد ابن عبد الوهاب- وممنقام بالدعوة من بعده من العلماء، وأين نحن في ديارنا من مثل ذلك، وقد لبس كثير من العلماء على الناس دينهم، وزينوا لهم الشرك، وأتوا عليه من البراهين التي تبرر وقوعهم في الحنث العظيم".<sup>۱۷۷</sup>

در بسیاری از سرزمینهای مسلمان نشین مسلمین اموری را به دلیل جهل، شبهه، تأویل، خطاء و اکراه انجام می‌دهند که «وضع موجود» بر آنها تحمیل کرده است.

به عنوان مثال زمانی که این مسلمین جاهل مردگان را می‌طلبند هدفشان عبادت غیر الله نیست، اما زمانی که از مشرکین عرب در مورد عبادتشان از آنها سوال می‌شد می‌گفتند: وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى (زمر/۳)، کسانی که جز خدا سرپرستان و یاوران دیگری را برمی‌گیرند (می‌گویند): ما آنان را عبادت نمی‌کنیم مگر بدان خاطر که ما را به خداوند نزدیک گردانند. بر خلاف مسلمان جاهل که اگر همان سوال را از وی بپرسید می‌گوید: پناه بر الله، ما آنها را عبادت نمی‌کنیم. این مورد دومی التزام مجملی به

<sup>۱۷۶</sup> [۱۸۹] فتاوی ائمه‌ی نجدیه: ۱۹۵/۳ - ۶۹۱

<sup>۱۷۷</sup> العذر بالجهل لأحمد فرید ص ۱۸

اسلام دارد و برائت مجملی هم از عبادت غیر الله دارد، بر خلاف بت پرستی که عبادت را بین الله و بتها تقسیم کرده است. <sup>۱۷۷</sup> بر اساس همین اسلام مجمل و برائت مجمل است که ما جهل کسانی چون صحابه رسول الله صلی الله علیه وسلم در مسائلی چون «ذاتناوط» و سایر موارد را عذری برایشان محسوب نموده و آنها را خارج از دایره ی اسلام نمی دانیم .

ما بسیاری از احکام و قواعد علمی خود را از کسانی چون السبکی، ابن حجر الهیتمی المکی<sup>۱۷۹</sup> و علمای دیگر می گیریم در حالی که چنین علمائی از اموات طلب می کردند و به آنها متوسل می شدند.<sup>۱۸۰</sup>

السبکی می گوید: "إعلم أنه يجوز ويحسن التوسل والاستغاثة والتشفع بالنبی صلی الله علیہ وسلم إلى ربه... ولم ينكر أحد ذلك ... حتى جاء ابن تيمية فتكلم في ذلك بكلام يلبس فيه على الضعفاء" <sup>۱۸۱</sup> و ابن حجر الهیتمی نیز می گوید: "من خرافات ابن تيمية التي لم يقلها عالم قبله، وصار بها بيناهل الإسلام مثلة: أنه أنكر الاستغاثة والتوسل به صلی الله علیه وسلم".<sup>۱۸۲</sup>

در اینجا هدف کوچک نمودن اشتباهات رایج مسلمین و مجوز دادن به انجام این اشتباهات نیست، بلکه منظور این است که گاه بعضی از مسلمین به دلایلی دچار جهل و شبهه می گردند که همین جهل و شبهه مانع از حکم بر افراد می گردد. عده ای حتی در انجام اشتباهات خود همچون خوارج به آیات و احادیثی استدلال می کنند و اهل تاویل هم هستند.

مانند حدیث مالک الدار که در آن طلب از انبیاء وجود دارد و ابن کثیر و ابن حجر آن را صحیح دانسته اند. یا شبهه ی زنده بودن انبیاء در قبرهایشان و آنچه از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است که: "... ووفاتي خير لكم، تعرض علي أعمالكم، فما رأيت من خير حمدت الله عليه، وما رأيت من شر استغفرت الله لكم" با اینکه این روایت از لحاظ سند ضعیف است اما عده ای آن را صحیح دانسته اند . همین دسته از روایات شبهاتی را در اذهان مسلمین قرار داده است.

در نتیجه زمانی که به دلیل جهل، شبهه و تأویل برای کسانی چون السبکی و ابن حجر هیتمی که از آنها علم و آگاهی برخوردار بودند عذر قائل هستیم، باید برای مسلمینی که از چنین علمی برخوردار نبوده و به نحوی دنباله روان این افراد هستند قائل به عذر به جهل در تمام امور نظری (عقیدتی) و ظاهری (عملی) باشیم . کسانی چون السبکی و ابن حجر هیتمی شخصیت‌هایی هستند که تمام علمای جهان اسلام به میزان علم و آگاهی وسیع آنها بر علوم دینی گواهی داده اند و در تأیید گفته های خود به آنها استناد نموده اند.

<sup>۱۷۸</sup> الجهل بمسائل الاعتقاد وحكمه لمعاش ص ۴۲ ، شبهات التكفير لعمر قرشي ص ۸۷

<sup>۱۷۹</sup> أحمد بن محمد بن محمد بن علي بن حجر الهیتمی الشافعي، كان واسع المعرفة في العلوم، كثير التصنيف، ومن أشهر مؤلفاته: الزواجر عن اقتراف الكبائر، الصواعق المحرقة. توفي: ۹۷۳ ترجمته في: شذرات الذهب لابن العماد . ۳۷۰/۸

<sup>۱۸۰</sup> انظر مثلاً ما ذكره صاحب عارض الجهل وفقه الله عن ابن حجر الهیتمی أنه "لا يعذر أحد في الكفر بالجهالة إلا من قرب عهده بالإسلام، أو بعد عن العلماء". انظر: عارض الجهل ص ۲۹۵ ، وانظر ص ۲۱۶

<sup>۱۸۱</sup> شفاء السقام للسبكي ص ۱۷۱ ط.

<sup>۱۸۲</sup> الجوهر المنظم ص ۶۱



ابن تیمیه می گوید: "نعم بالضرورة أنه لم يشرع لأمته أن تدعو أحداً من الأموات، لا الأنبياء ولا الصالحين ولا غيرهم، لا بلفظ الاستغاثة ولا بغيرها، ولا بلفظ الاستعاذة ولا بغيرها، كما أنه لم يشرع لأمته السجود لميت ولا لغير ميت ونحو ذلك، بل نعلم أنه نهى عن كل هذه الأمور، وأندك من الشرك الذي حرمه الله تعالى ورسوله، لكن لغلبة الجهل وقلة العلم بآثار الرسالة فيكثير من المتأخرين لم يمكن تكفيرهم بذلك حتى يتبين لهم ما جاء به الرسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مما يخالفه<sup>۱۸۳</sup>"

در اینجا به اهمیت وجود حکومت اسلامی یا «جماعت» و شورای اولی الامر پی میبریم. رأی علماء هر کدام حجت مطلق نیست بلکه تنها اجماع شوری چنین شایستگی را دارد و چون شورای اولی الامر فقها وجود ندارد پس عذر به جهل هم در مورد چنین اشخاصی که در زمانها و مکانهای خاص به حیات خود ادامه می دهند به قوت خود باقی می ماند. حالا عده ای قائل به عذر به جهل برای مسلمان نمی شوند، اینهم ناشی از اجتهاد آنهاست و نباید آنها را تکفیری نامید؛ و عده ای هم قائل به عذر به جهل برای مسلمان در شرایطی خاص هستند باز اینهم امری اجتهادی ست و نباید آنها را مرجئه نامید و با مشغول نمودن مسلمین به همدیگر از امر مهم جهاد فی سبیل الله و قتال با دشمن سکولار مهاجم و نوکران محلی آن و تشکیل حکومت اسلامی بر منهای نبوت و شورای اولی الامر فقهای اسلامی که تنها درمان بیماریهای موجود است غافل گردیم.

زمانی که اجماع مسلمین بر اثر نبود شورای اولی الامر واحد و اجماعی که از این امت حاصل می شود از میان می رود عده ای آیات، احادیث، رویدادهای تاریخی و تفاسیر علماء از این منابع را به صورت منفرد و مستقل از سایر موارد نقل می کنند که با بسیاری از نقل قولهای سایرین از همان مطلب تفاوت فاحش دارد. در حالی که برای این حالت اضطراری که هم اکنون مسلمین با آن دست به گریبان هستند باز قاعده ی صحیح این است که در برخورد با آراء و تفاسیر مختلف از اسلام و حتی نقل قولهایی که در مورد اندیشه های یک فرد یا رویداد تاریخی یا اتفاقی مربوط به روز صورت می گیرد باید قدر مشترک، روح مطلب و حقیقت ماجرا را از مجموع گفته های شخص و روایات و نقل قولهای مختلف موجود در مورد آن رویداد به دست آورد و بر این اساس به امر ارزیابی اقدام نمود.

### جایگاه عذر به جهل در آثار علماء

مسلمین در مورد اهل قبله ی جاهلی که مرتکب جرمی بزرگ در زمینه ی عقیده یا سایر احکام ظاهری و عملی مرتکب شده و برایش عذر قائل هستند اختلافی ندارند اما به دلیل نبود شورای واحد مسلمین اختلافات بیشتر بر سر این است که :

- در فلان زمان و مکان مشخص چه چیزی برای اهل قبله ظاهر و آشکار است تا برای شخصی که آگاهانه مرتکب جرم می شود عذر قائل نباشند و چه چیزی پوشیده و خفیه مانده است تا برای مرتکب جرم عذر و بهانه بیاورند.
- عده ای با تقسیم اسلام به اصول و فروع بر این باورند که در اصول نمی توان برای شخص عذر آورد مگر کسی که در مکانی متروک یا دارالکفر زندگی کند یا تازه مسلمان باشد.
- عده ای نیز بر این باورند که اسلام اصل و فرع ندارد و عذر به جهل برای هر کسی که شایسته ی عذر باشد آورده می شود چه در بیابان باشد یا شهر یا هر مکان دیگری.
- عده ای بر این باورند در مواردی که کفار عذر به جهل ندارند مسلمین نیز از آن محروم می گردند و به این شکل حکمی که مختص کفار است را بر مسلمین تطبیق می دهند.
- عده ای دیگر بر این باورند که عذر به جهل امتیازی است که به مسلمان داده شده است و با کفار بسیار متمایزند ...
- و....

رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرماید: «أَنَّه لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا نَفْسٌ مُسْلِمَةٌ»<sup>۱۸۴</sup>؛ «جز شخص مسلمان کسی داخل بهشت نمی گردد. و باز در جای دیگری می فرماید: «يَا ابْنَ الْخَطَّابِ، أَذْهَبَ فَنَادِ فِي النَّاسِ، أَنَّهُ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا الْمُؤْمِنُونَ، قَالَ: فَخَرَجْتُ فَنَادَيْتُ: أَلَا إِنَّه لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا الْمُؤْمِنُونَ.»<sup>۱۸۵</sup> و فی روایة عند أبي داود: "یا ابن عوف! اركب فرسك، ثم ناد: إن الجنة لا تحل إلا لمؤمن؛"؛ «ای پسر خطاب! برو و بر مردم ابلاغ کن: هیچ فردی بجز مؤمنین داخل بهشت نمی گردند. و در روایت دیگر از ابو داود می آید: ای پسر عوف! بر اسب سوار شو، باز با صدای بلند اعلان کن: که - ورد به - بهشت بغیر از مؤمن-یعنی مؤحد- بر کسی دیگری- حلال نیست.

ایمان شامل تصدیق قلبی و اقرار به زبان و عمل می باشد اما کسانی هستند که در موقعیتهائی نادر قرار می گیرند که تنها نشانه ی ایمان آنها شهادتین است. به همین ترتیب احادیث زیادی دلالت به این امر دارد که هر گاه در قلب شخص مسلمان به اندازه - يك ذره - ایمان وجود داشته باشد، داخل بهشت می گردد، ولو هیچ عمل خیری را انجام نداده باشد، طوری که این احادیث صحیح نزد بخاری و غیره ثابت می باشد، در این صورت لازم است که این حکم را بر هر آن که، در قلبش ذره ای از ایمان زاید بر حفظ اصل توحید باشد حمل نمود، زیرا صاحبش را بجز این چیزی نجات نمی دهد.

در روایتی رسول الله صلی الله علیه وسلم می گوید: «يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: «أَخْرَجُوا مِنَ النَّارِ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ إِيْمَانٍ.....»<sup>۱۸۶</sup> الله تعالی می فرماید، هر کسی که در قلبش به اندازه يك ذره ایمان باشد، از آتش بروینش می آورد.....؛ این حجر در الفتح می گوید: مراد از دانه اسپند اینجا تمام اعمالی شخص است که مازاد

<sup>۱۸۴</sup> أخرجه البخاري (۴۲۰۳)، ومسلم (۱۱۱)

<sup>۱۸۵</sup> مسلم ۱۱۴

<sup>۱۸۶</sup> بخاری ۲۲

بر اصل توحید انجام داده است. رسول الله صلی الله علیه وسلم در قول دیگری می فرماید: «أَخْرِجُوا مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ عَمِلَ مِنَ الْخَيْرِ مَا يَزَنُ ذَرَّةً»، - کسی که لا إله إلا الله می گوید، و عمل خیری انجام داده باشد که وزن آن به اندازه يك ذره باشد - از آتش جهنم - خارجش می کنند.<sup>۱۸۷</sup>

مسلمان در نزد الله دارای چنین جایگاهی است و الله متعال دوست دارد که برای بندگان عذر آورده شود. حالا اگر یکی از اهل قبله از روی جهل معتبر مرتکب کفری گشت بدون آوردن عذر و اقامه ی «حجت نبوی» فوراً او را از دایره ی اسلام خارج نمی کنیم؛ این عدم تکفیر به معنی جمع نمودن کفر و ایمان در یک شخص نیست و اصلاً چنین شخصی کافر نگشته است تا در صورت عدم تکفیر وی ما نیز کافر گردیم. چون هنگامی که گفته می شود جهل معتبر مانع از تکفیر است، این جهل او مانع رسیدن کفر به ایمان او شده و او در این حالت کافر نیست.

زمانی که ما با چنین مسلمان ناآگاهی که به دلیل عدم اقامه ی «حجت نبوی» دچار مصیبتی شده دلسوزانه و برادرانه برخورد می کنیم، مشرک کافری را برادر خود نکرده ایم؛ بلکه ما این خواهر یا برادر مریض خود را مشمول قاعده ی عذر به جهل دانسته و اصلاً کافر نمی دانیم.

قبلاً در مورد عدم عذر به جهل انسانی که وارد دین اسلام نشده و اصطلاحاً اهل قبله نمی باشد، صحبت شد؛ این قواعد که علماء آن را در مبحث عذر به جهل ذکر کرده اند شامل آنها نمی شود، یعنی «۴ فیلتر اصلی» و مسئله ظوابط و شرایط و موانع تکفیر ربطی به این گروه ندارد؛ دوباره تأکید می گردد که همه اقوالی که از علماء در مورد عذر به جهل نقل می شود منظور آنان کسی است که داخل اسلام شده و اصطلاحاً اهل قبله می باشد و منظور ۱- الَّذِينَ هَادُوا ۲- وَالصَّابِئِينَ ۳- وَالنَّصَارَى ۴- وَالْمَجُوسَ ۵- وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا نیست و همچنین مریضی که دارو «حجت نبوی» از قرآن و سنت به اورسیده اما باز از قبول درمان اعراض و رویگردانی می کند.

در زیر به نقل قولهایی می پردازیم که در زمانی گفته شده اند که اکثر مناطق مسکونی زمین در تحت امپراتوری مسلمانان بوده و دنیای اسلام آن روز مملوء از دانشگاه ها و مدارس دینی بوده و هر کجا که مسجدی بود جماعتی از اهل علم و محدثین و داعیان دین وجود داشته و بسیاری از امور ضروری زندگی برای مردم همچون خورشید در آسمان صاف، آشکار و معلوم گشته بود، اما علمای آن روزگار با این وجود هم قائل به عذر به جهل بوده اند:

- ابن تیمیه حنبلی مذهب می گوید:

- "اهل سنت و جماعت در این مورد اتفاق نظر دارند که گناهان صغیره یا کبیره در ذات خود باعث کفر و ارتداد مسلمان نمی شود، زمانی مسلمانی کافر و مرتد می شود که، عقیده و یا حکم شرعی ثابت و

مورد اجماع و اتفاقی را «عالماً و عامداً» انکار کند. این موضوعی است که حتی دو عالم در مورد آن اختلاف نظر ندارند.<sup>۱۸۸</sup>

- ابن عربی مالکی مذهب می گوید:

همانطور که اطاعت از دستورات خداوند ایمان نامیده می شود نافرمانی و عصیان در برابر خداوند نیز کفر نامیده می شود، ولی هرکاری که بر آن کفر اطلاق می شود و هر وقت نام کفر برده می شود مراد کفری نیست که انسان را از دایره اسلام خارج می کند، بلکه انسان جاهل و انسان خطاکار در مسائل دین و در دایره اسلام «هر چند مرتکب اعمال کفری و شرکی شود نمی توان انجام دهنده چنین کفر و شرکی را کافر و مشرک خواند» و او را تکفیر نمود چرا که او بخاطر «جاهل بودن و خطایش» در چنین مسئله ای معذور می باشد و این تکفیر تا زمانی که دلایل و حجت ها بصورت واضح و روشن برای انسان جاهل و خطاکار روشن نشود صورت نمی گیرد و در صورت روشن شدن دلایل و حجت ها برای شخص جاهل و خطاکار اگر باز هم بر کفر و شرک خود اصرار ورزد در این صورت است که تکفیر می شود و این روشن شدن باید به شیوه ای باشد که هیچ گونه التباس و شک و شبهه ای در آن باقی نماند و این قضیه ای است (یعنی معذور بودن جاهل) که «هیچ کس جز اهل بدعت» در آن دارای اختلاف نیستند و اهل سنت بر آن اتفاق نظر و اجماع قطعی دارند.<sup>۱۸۹</sup>

- ابن حزم ظاهری مذهب در کتاب الفصل می گوید:

" و همچنین هرکس که بگوید خداوند جسم است و برای خداوند جسم قائل شده باشد چنین شخصی اگر «جاهل» باشد و یا نزد خود تأویلی داشته باشد در واقع او «معذور» است و بر او هیچ ملامتی نیست و تعلیم دادن این مسائل بر او بر مسلمین «واجب» است ولی اگر بر او بوسیله کتاب و سنت اقامه حجت شد و از روی عناد و ستیز با آن دو منبع و با آن حجت مخالفت نمود در واقع او کافر است و حکم مرتد را دارد .

و هرکس که بگوید که خداوند مثلاً فلان شخص است یا مثلاً بگوید خداوند در جسمی از اجسام خلق کرده خود حلول می کند یا اینکه معتقد باشد که بعد از محمد پیامبری بجز عیسی بن مریم ظهور می کند مرتکب اقوال و اعتقادهایی شده است که هیچ دوفری در تکفیر او اختلاف نظر ندارند زیرا در این موارد بر همگان اقامه حجه شده است و اگر امکان این باشد که کسی این اعتقادات بالا را داشته باشد و اصلاً خلاف این مطلب به وی نرسیده باشد حکم تکفیر او داده نمی شود تا اینکه بر او اقامه حجت شود»

- امام شوکانی در یکی از فتاوی خویش می گوید:

" و أما شأن المتقدمین علی هذه الدعوة النجدية، فكما قال تعالى «تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (بقره/۱۳۴) و لم نكلف معرفة اعتقادهم ، فما وجدنا في كلامهم من الشرك فهو

<sup>۱۸۸</sup> مجموع الفتاوی ابن تیمیہ ج ۷ ص ۵۰۱  
<sup>۱۸۹</sup> تفسیر جمال الدین قاسمی

شرک ، قال به مَنْ قال به ، و لا نقول فی قائله إنه مشرک ، بل نحسن به الظن " واما در مورد حال کسانی که زمان آنها قبل از زمان دعوت علمای نجد بوده همانطور که خداوند می فرماید : ایشان قومی بودند که مردند و رفتند . آنچه به دست آوردند متعلق به خودشان است، و آنچه شما به دست آورده‌اید، از آن شما است، و درباره آنچه آنها انجام داده اند از شما پرسیده نمی‌شودو هیچ کس مسؤول اعمال دیگری نیست و کسی را به گناه دیگری نمی‌گیرند .

در ادامه امام شوکانی می گوید: ما در مورد این افراد که پیش از ما بوده اند بر ماتکلیف نشده است که تحقیق کنیم که اعتقادشان چه بوده و هرچه در کلامشان یافتیم که شرک بوده است ما هم می گویم شرک است و گوینده این شرک هر کس که بوده باشد مهم نیست (یعنی مهم نیست عالمی بوده یا عوامی) «وما به گوینده این شرک نمی گویم که او مشرک است» و به او حسن ظن داریم.

- اقوالی دیگر از ابن تیمیه:

ابن تیمیه در کتاب الایمان می گوید: " و هولاء یعنی من معهم ایمان مجمل «یتایون علی اسلامهم» و اقرار بالرسول مجملاً وقد لا «يعرفون انه جاء بكتاب» وقد لا يعرفون انه جاء ملك ولا انه اخبر بكذا واذا لم يبلغه ان الرسول صلى الله عليه وسلم اخبر بذلك لم يكن عليهم الاقرار المفصل به ولكن لا بد من الاقرار بانه رسول الله صلى الله عليه وسلم وانه صادق في كل ما يخبر به عن الله " ۱۹۱

کسانی که ایمان مجمل و ابتدائی دارند و به پیامبری رسول الله صلى الله عليه وسلم هم اقرار می‌کنند «آنها مسلمان محسوب می شوند» هر چند که ندانند که رسول الله صلى الله عليه وسلم قرآن را آورده است و ندانند که جبرئیل نزد او آمده است و به او از وقایع خبر داده است و هر چند ندانند که رسول الله صلى الله عليه وسلم از این چیزها خبر داده است و آنها هر چند اقرار مفصل و کاملی از مسائل و عقاید نداشته باشند و تنها بر این باور باشند که رسول الله صلى الله عليه وسلم، رسول خدا است و هر آنچه را بگوید حق است و او صادق است و راستگو و در چنین حد اقلی از ایمان مختصر و غیرمکمل نیز قرار گرفته باشند باز هم مأجور بوده و مسلمان محسوب شده و بر این عقاید خود ثواب می‌برند و کافر نیستند. "

ابن حزم و ابن تیمیه فرض محالهایی را تصور نموده اند که حتی، در کنار هم، نزدیک است چنین اشخاصی وجود نداشته باشند «یعنی کسی وجود نداشته باشد که از این مسائل بی‌خبر باشد» اما باز هم بخاطر این اقرار مجمل به رسول الله صلى الله عليه وسلم، و ایمان مختصر، ابن تیمیه صراحتاً می‌گوید او به خاطر جهلش مسلمان است .

- همچنین ابن تیمیه در کتاب الایمان می گوید :

<sup>۱۹۰</sup> فتح الربانی من فتاوی الامام الشوکانی جلد ۱ ص ۱۴۷

<sup>۱۹۱</sup> کتاب الایمان/ فتاوی ج ۷ ص ۲۷۰

همانا هفتاد و دو فرقه دیگری که غیر از فرقه برحق وجود دارند؛ هرکس از آنها در ظاهر واقعاً مغرض و منافق باشد همانا او در باطن کافر محسوب می‌شود و اما کسی که منافق نبوده بلکه به خدا و رسولش در باطن خویشتن ایمان داشته باشد او کافر محسوب نمی‌شود و هرچند که به نوعی به خطا و اشتباه افتاده باشد و برای خودش تأویل خاصی داشته باشد و هرچند که خطاء و اشتباه او هم بزرگ باشد.... تا اینکه ابن تیمیه ادامه می‌دهد می‌گوید: در حالیکه (یعنی به این شرط که) چنین شخصی در قلبش به طور محکم و جازمانه بر این باور است که هر آنچه رسول الله صلی الله علیه وسلم از آن خبر می‌دهد راست است و هر آنچه که رسول الله صلی الله علیه وسلم به آن امر می‌نماید حق است حال اگر چنین شخصی که دوستدار رسول الله صلی الله علیه وسلم و دین اوست آیهای را بشنود و یا حدیثی به او برسد و در این آیه و حدیث تدبر و تعقل نماید و یا تفسیر آن آیه برای او روشن شود و یا خلاصه به شیوه‌ای برای او معنا و مفهوم مسئله‌ای روشن گردد پس اگر در این صورت این شخص آنچه را که قبلاً دروغ می‌شمرد راست پندارد و نسبت بدانچه جاهل بوده علم پیدا کند و آن را تصدیق نماید «این تصدیق او تصدیقی جدید است که ایمان جدیدی در پی دارد که ایمان قبلی را که در باطن خویش داشته است با آن افزایش می‌دهد چرا که او از قبل کافر نبوده است بلکه به این مسئله جاهل و ناآگاه بوده است»<sup>۱۹۲</sup>

ابن تیمیه چنین شخصی را با وجود اینکه کفر و شرک داشته به خاطر نرسیدن دلیل به او تکفیر نمی‌کند و می‌گوید که این ایمان جدید بر ایمان قدیم این مسلمان افزوده می‌شود پس معلوم است که این مسلمان آفت زده را کافر نمی‌داند و باز در جای دیگری می‌گوید: "تکفیر معین در مورد آن جاهلان از آن جهت که بر آنان حکم شود که کافر هستند، اقدام به چنین عملی جائز نیست (یعنی تکفیر فردی و معین آن) مگر بعد از ارائه دلایل و اقامه حجت که پس از این اقامه حجت روشن می‌شود که آنان و مخالفان رسالت پیامبران می‌باشند و «هرچند این گفته که آنان گفته‌اند هیچ شکی در آن نباشد که آن گفته کفر است»، او در مورد همه تکفیرهای معین به این شکل عمل می‌شود.<sup>۱۹۳</sup>

- ابن تیمیه نسبت به جهمی‌ها و حلولی‌ها که اقوالشان کاملاً کفرآمیز می‌باشد می‌گوید:

"و همچنین من خطاب به جهمی‌هایی که حلولی می‌باشند و کسانی که قرار گرفتن خداوند بر عرش را انکار می‌کنند می‌گویم اگر من در این عقاید با شما همراهی کنم کافر محسوب می‌شوم چرا که من می‌دانم آنچه که شما برآنید و بدان عقیده دارید کفر است و لی شما نزد من کافر نیستید و شما را تکفیر نمی‌کنم چرا که شما جاهل هستید و جهل شما مانع از تکفیر شماست."<sup>۱۹۴</sup>

- ابن تیمیه در جایی دیگر از فتاوی می‌گوید:

<sup>۱۹۲</sup> فتاوی ج ۷ ص ۲۳۷  
<sup>۱۹۳</sup> مجموعه فتاوی ج ۱۲ ص ۵۰۰  
<sup>۱۹۴</sup> کتاب ردعی البکری ج ۲ ص ۴۹۴

" و ليس لأحد أن يكفر أحدا من المسلمين وإن أخطأ وغلط حتى تقام عليه الحجة وتبين له المحجة , ومن ثبت إسلامه بيقين لم يزل ذلك عنه بالشك , بل لا يزول إلا بعد إقامة الحجة وإزالة الشبهة " بزّاي هيچ کس جایز نیست که دست به تکفیر انسان مسلمانی بزند (که از روی خطا و اشتباه دچار کفر و یا شرکی شده است) و تا بر چنین شخصی اقامه حجت نشده و دلایل از کتاب و سنت برای او تبیین نگردد همچنان معذور است و هرکس صفت اسلام و مسلمان بودن به یقین برای او ثابت شده باشد از روی شک و گمان نمی‌شود او را تکفیر نمود بلکه تنها زمانی می‌توان صفت مسلمان بودن را از او زدود که بر او «اقامه حجت شده و شک و شبهه‌هایش» برطرف شده و از بین برود.

امام ذهبی گفته است:

«فلا ياتم احدا لا بعد العلم و بعد القيام الحجة و قد كان سادة الصحابة بالحيشه ينزل الواجب والتحريم على النبي (صلى الله عليه وسلم) فلا يبلغهم الا بعد اشهر فهم في تلك الامور معذرون بالجهل حتى يبلغهم النص "تهليلج" کس گناهکار نمی‌شود مگر بعد از کسب علم و اقامت حجت و ارائه دلایل در حالی که بزرگان صحابه در حیشه بودند و آن جاهجرت کرده بودند و در این زمان که صحابه در آنجا بودند حلال و حرام بر پیامبر نازل می‌شد و این در حالی بود که حکم این حلال و حرامها بعد از چندین ماه خبر آن به صحابه میرسد و به این دلیل «این صحابه‌ها نسبت به این احکام معذوره جهل بودند تا زمانی که حکم به آنان میرسد»

- ابن‌قدمه مقدسی در مورد کسی که نماز را ترك می‌کند می‌گوید:

" اگر کسی از روی جحد و انکار نماز را ترك کند در حالیکه نسبت به واجب بودن آن ناآگاه باشد و نسبت به اینکه خداوند آن را بر انسان واجب نموده است جاهل باشد و «به خاطر این جهل و ناآگاهی و جوب آن را انکار نماید چنین شخصی به اتفاق امت کافر محسوب نمی‌شود» چرا که شاید این شخص تازه مسلمان شده باشد و یا اینکه کسی باشد که تاکنون در «دارالاسلام زندگی نکرده» است یا در مکانی دور از اهل علم قرار گرفته است و به سبب چنین عواملی هنوز حقیقت مسئله برای او روشن نشده است. و اگر این شخص بعد از مسلمان شدن بر وجوب نماز اطلاع پیدا کرد و آن را شناخت و دلایل واجب بودن نماز برای او ثابت شد و او با این وجود باز هم آن را انکار کرد در این صورت است که او کافر می‌شود و «حکم دادن در تمام دیگر اصول و مبانی اسلام بدین شیوه است» ۱۹۷

۱۹۵ الفتاوی ۴۶۶ / ۱۲

۱۹۶ سیرت نبوی صلابی ج ۱ ص ۲۹۴ / تاریخ هجرت صحابه به حیشه سال ۵ پنجم بعثت بود تقریباً گروهی از آنان بعد از ۱۵ پانزده سال هنگام فتح خیبر برگشتند. و قطعاً تمام امور عقیده و دین در مدت این ۵ سالی که صحابه در مکه بودن نازل نشده بود و به علت دوری راه صحابه گرامی نسبت به بخشهای زیادی از قرآن بی‌خبر بودند که بیشتر آن بخشها هم که صحابه از آن بی‌خبر بودند مسائل مهم عقیده و ارکانهای دین بوده و در گفته‌های امام ذهبی و امام ابن حزم مشاهده کردید که می‌گویند این دسته از صحابه به علت ندانستن معذور به جهل بوده‌اند.

۱۹۷ المغنی در بخش (کتاب المرتد)

در اینجا این قدامه مقدسی عواملی چون نبود در میان اهل علم و یا نبود در دارالاسلام را مانع تکفیر کردن ذکر می‌کند و آن را برای عذر به جهل دلیل می‌گیرد و در آخر می‌گوید « و كذلك الحكم في مباني الاسلام كلها » و حکم دادن در تمام اصول و مبانی اسلام بدین شیوه است.

- ابن‌قیم با توضیحی در مورد کفر جحد مساله ی عذر به جهل را اینگونه توضیح می‌دهد:

" کفر جحد دو نوع است: ۱- کفر مطلق عام ۲- کفر مقید خاص

کفر مطلق عام: به معنای انکار تمامی آنچه که از طرف خدا و رسولش است می‌باشد. «چنین شخصی کافر است و برایش عذری نیست»

کفر مقید خاص: بدین معنا که کسی فرضی از فرائض اسلام را انکار نماید و یا اینکه حرامی را حلال کند و یا صفتی از صفات خداوند را انکار کند و یا اینکه اخباری از خداوند را از روی عمد انکار کند، چنین شخصی اگر از روی جهل و یا تأویل دست به چنین افعال و کارهایی زد در آن معذور است و نمی‌توان او را تکفیر کرد؛ همچون مردی که به خانواده‌اش وصیت کرد که او را بسوزانند و... که چنین شخصی قدرت خداوند را نادانسته انکار نمود و با این وجود خداوند بخاطر جهلش او را بخشید و مورد لطف قرارداد چرا که او از روی عناد و تکذیب دست به انکار قدرت خداوند نزده بود بلکه نسبت به آن جاهل بود "

ابن‌قیم وقتی که درباره اصنافی چون فرقه معتزله و خوارج و جهمیه و غلام شیعیه صحبت می‌کند می‌گوید : گروهی از آنان کسانی می‌باشند که جاهل و مقلدانند که اهل تحقیق نمی‌باشند پس چنین اشخاصی تکفیر نمی‌شوند و به آنان نسبت فسق هم داده نمی‌شود و شهادت‌شان هم رد نمی‌شود و حکم اینان حکم مردان و زنان ضعیفی می‌باشد که قادر به انجام کاری نمی‌باشند .

### عذر به جهل در اموری چون فراموشی، خطاء، اکراه و... که مختص مسلمین است

اعمالی که انسان انجام می‌دهد از دو حالت خارج نیست : یا از روی عمد و اختیار است یا غیر عمدی و عدم اختیار است. که فراموشی و خطاء و از روی شادی، ترس، خشم و... بیش از اندازه و مرتکب عملی شدن، در این دسته ی اخیر جا یی گرفته که ناشی از جهل می‌باشد و شخص به صورت غیر عمدی از حق دور می‌گردد. اکراه نیز غیر اختیاری است .

الله متعال در مورد اموری که مسلمین از روی اشتباه و خطاء مرتکب آن می‌شوند می‌فرماید:

<sup>۱۹۸</sup> ابن‌قیم در کتاب الطرق الحکمیة ج ۱ ص ۵۶ و اطلاع بیشتر تفسیر قاسمی در تفسیر آیه ۴۸ سوره نساء / خود ابن‌قیم در جاهای دیگر مثلاً در مورد جهمیه می‌گوید که جهمی‌ها به عموم کافر هستند و این هم از امام احمد و دیگر ائمه مشهور است در حالی که می‌بینید ابن‌قیم در دسته‌بندی این اشخاص از گروهی نام می‌برد که برای آنان جهل قائل می‌شود و تکفیرشان هم نمی‌کند.



- \*لَا يُكْفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا... (بقره/۲۸۶)
- لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَ لَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً (احزاب / ۵)

پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز در تبیین این آیات و آیات مشابه می فرماید:

- إِذَا حَكَمَ الْحَاكِمُ فَاجْتَهَدَ ثُمَّ أَصَابَ فَلَهُ أَجْرَانِ، وَإِذَا حَكَمَ فَاجْتَهَدَ ثُمَّ أَخْطَأَ فَلَهُ أَجْرٌ. ۱۹۹

- إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى وَضِعَ عَنْ أُمَّتِي الْخَطَأَ، وَ النِّسْيَانَ، وَ مَا اسْتُكْرِهُوا عَلَيْهِ. ۲۰۰

حدیث اخیر شکلی از مظاهر رفع پاره ای مسئولیتها از امت رسول الله صلی الله علیه وسلم است که بسیاری از احکام شرعی را در ابواب مختلف علم در بر می گیرد، تا جائی که امام نووی می گوید: " وهذا الحديث اشتمل على فوائد وأمور مهمة، لو جمعت لبلغت مصنفنا ". این حدیث فوائد و امور مهمی را در بر می گیرد که چنانچه جمع شود در حد یک کتاب خواهد شد .

بر همین اساس رسول الله صلی الله علیه وسلم با اقرار به اینکه ممکن است خودش هم در خطاء ، جهل و... بیافند از الله متعال طلب غفران نموده و می فرماید: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي خَطِيئَتِي، وَجَهْلِي، وَإِسْرَافِي فِي أَمْرِي، وَمَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي هَزْلِي وَجِدِّي، وَخَطِيئِي، وَعَمْدِي، وَكُلُّ ذَلِكَ عِنْدِي ". بار الها اشتباهات و ندانم کاری هایم و زیاده روی ام در کارها و آنچه را تو بهتر از من می دانی، بیامرز؛ بار الها گناهانی را که به جدی، شوخی و به عمد و خطا انجام داده ام، ببخشای؛ و خود معترفم که همه ی این گناهان در من وجود دارد.

خطاء یعنی شخص می خواهد کاری انجام دهد اما نتیجه ی کارش چیزی می شود غیر از آنچه مورد نظرش بود . مثل:

- ۱- در غزوه ی خیبر صحابی گرانقدر عامر بن اکوع قصد کشتن سرباز دشمن را داشت اما ضربه اش به خودش برگشت و خودش به قتل رسید. یکی از اصحاب گفت: عامر خودکشی کرد و این باعث باطل شدن اعمالش گردید. سلمه برادر اکوع با چشمانی گریان خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم رسید و گفت: «مالک؟» و افزود : گفتند که عامر اعمالش باطل شدند؛ پیامبر فرمود: کی این سخن را گفته؟ جواب داد: یکی از یارانم. پیامبر فرمود : كذب أولئك، بل ل له الأجر مرتين. آنها دروغ گفتند، بلکه برای او دوبرابر پاداش وجود دارد. ۲۰۲

۱۹۹ بخاری ۷۳۵۲ (۱۹۹) مسلم: (۱۷۱۶) أبو داود في سننه أبي داود: (۳۵۷۴)

۲۰۰ أخرجه ابن ماجه (۲۰۴۵) واللفظ له، والطبراني في ((المعجم الأوسط)) (۸۲۷۳)، والبيهقي (۱۱۷۸۷)

۲۰۱ متفق عليه: البخاري، كتاب الدعوات، باب قول النبي صلى الله عليه وسلم ((اللهم اغفر لي ما قدمت وما أخرت))، برقم ۶۳۹۸، ومسلم، كتاب الذكر والدعاء والتوبة والاستغفار، باب التعود من شر ما عمل، وشر ما لم يعمل، برقم ۲۷۱۹،

۲۰۲ متفق عليه

در این حدیث صحابی گرانقدر رسول الله صلی الله علیه وسلم قصد کشتن خودش را نداشت و رسول الله صلی الله علیه وسلم روشن نمود که چون عملش از روی اشتباه و خطاء بوده مورد عفو قرار می گیرد .

البته برداشتن گناه و سخت گیری بر شخص خطاکار یا فراموش کار به معنی عدم اجرای احکام بر وی نیست. مخصوصا اگر به حق بندگان الله ربط داشته باشد. مانند قتل غیر عمد که در برابر باید دیه و کفاره اشتباهش را بدهد. (نساء/ ۹۲) یا مانند کسی که وضو گرفتن را فراموش می کند و بدون وضوء نماز می خواند اما پس از نماز یادش می آید در این صورت باید نمازش را دوباره بخواند، یا کسی که وقت یک فرض تمام می شود و فراموش می کند نماز بخواند، پس از آنکه یادش می آید دوباره آن را می خواند.

در حالت اکراه نیز شخص کاری را از روی اجبار انجام می دهد و چنانچه این جبر برداشته شود چنین عملی را مرتکب نمی گردد. مانند زمانی که سکولاریستهای قریش عمارین یاسر را مجبور به گفتارهایی کردند که از دل به آن اعتقادی نداشت و الله متعال در مورد وی و افرادی که شبیه وی در دام چنین مصیبتی قرار می گیرند می فرماید: *مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ (نحل/ ۱۰۶)*

این آیه دلالت دارد بر این که کسی که کلمه کفر را بر زبان راند در حالی که بر آن مجبور و بدان معتقد نباشد و تنها برای نجات از اجبار و اکراه آن را بر زبان آورد، چنین فردی معذور است؛ چنان که در سرگذشت عمار بن یاسر آمده است؛ آنگاه که مشرکین او را مجبور می نمایند به رسول خدا دشنام دهد و او را آزار دهد پس از شکنجه او خودداری کردند و آن را مشروط به سب و دشنام دادن به رسول خدا صلی الله علیه وسلم کردند. لذا او چیزی را که بدان معتقد نبود بر زبان آورد، پیش رسول خدا آمد و رسول خدا صلی الله علیه وسلم نیز از او پرسید دلت را چگونه می یابی؟ جواب داد: ایمان به خدا و رسولش را در دلم می یابم، آن وقت این آیات نازل شد.

بنابراین اگر مسلمانی در شرایطی بیافتد که مجبور به انجام عمل یا گفتاری کفر آمیز گردد و تنها قصدش با انجام آن کار کفری یا گفتن آن کلمه کفری نجات از آن اجبار و اکراه باشد و قلبش با زبانش موافق نباشد، این امر را پروردگار متعال برای نجات از اکراه و اجبار «رخصت» قرار داده است و این مسئله تنها اختصاص به اکراه و اجبار دارد و باز الله متعال در این زمینه می فرماید: *إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ (ال عمران/ ۲۸)*. یعنی؛ مگر آنکه از کافران در حالت اکراه به نوعی تقیه کند، و خود را در امان دارد، خداوند شما را از خودش برحذر می دارد که سرانجام شما بازگشت به سوی اوست. اما در غیر اکراه و اجبار نباید با کافران موافقت کرد و به درخواست آن ها، اعم از کلام یا عمل کفری انجام داد. علمای اسلام مواردی چون قتل و زنا را از این قاعده مستثنی کرده اند و بر این باورند در هر صورتی مسلمان نمی تواند آن را انجام دهد حتی اگر به قیمت جاننش تمام شود .

در مورد این آیه که مختص رسول الله صلی الله علیه وسلم است و الله متعال می فرماید: *يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ*

(حجرات ۲) باید آن را همچون بسیاری از مختصات رسول الله صلی الله علیه وسلم بازمختص یاران ایشان دانست. یعنی چنانچه بعد از این آگاهی موجود در آیه اگر کسی پیدا شود و به قیمت از میان رفتن تمام اعمالش دوباره دچار چنان ریسک و جرمی گردد باید نتیجه ی عملش را نیز ببیند اما ندانسته و از روی جهل تمام اعمال یک مسلمان برباد نمی رود.<sup>۲۰۳</sup> تصور کنید خطای به آن بزرگی خوارج باز آنها را از دایره ی اسلام خارج نمی کند و مستحق «أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ» نمی گردند.

در این زمینه باز مسلمین «آگاهانه» کلماتی بر خلاف شریعت الله بر زبان می آورند که با آنکه از میزان مجازات آن با خبر نیستند اما صدمات زیادی را برایشان در بر دارد. در این زمینه به گفته ای از ام المومنین عایشه استناد می کنیم که به خواهرش صفیه گفت: «قصيرة» فقط همین کلمه نه بیشتر. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «لَقَدْ قَلَّتْ كَلِمَةً لَوْ مُزِجَتْ بِمَاءِ الْبَحْرِ لَمَزَجَتْهُ»؛<sup>۲۰۴</sup> ذکر اینجاست که باید مواظب کلماتی باشیم که در مورد مسلمین بر زبان می رانیم.

حالا کسانی هستند که همچون علمای سوء و الرویضه «آگاهانه» کلماتی چون مرتد، اهل بدعت، خوارج، رافضی، فاسق، مشرک و... را در مورد مسلمین و در خدمت طاغوتهای محلی و کفار سکولار جهانی بر زبان می رانند و بر اثر آن خون هزاران مسلمان بی گناه ریخته شده و ... اینها مشمول خطاء و نسیان نمی گردند بلکه مشمول حدیث زیر می گردند: «إِنَّ الْعَبْدَ لَيَتَكَلَّمُ بِالْكَلِمَةِ مِنْ رِضْوَانِ اللَّهِ لَا يُقْبِي لَهَا بَالًا يَرْفَعُهُ اللَّهُ بِهَا دَرَجَاتٍ، وَإِنَّ الْعَبْدَ لَيَتَكَلَّمُ بِالْكَلِمَةِ مِنْ سَخَطِ اللَّهِ لَا يُقْبِي لَهَا بَالًا يَهْوِي بِهَا فِي جَهَنَّمَ»<sup>۲۰۵</sup>

هر چند که چنین اشخاصی آگاهند که از روی هوا و هوس حکمی را صادر نموده اند و می دانند که چنین کاری «جرم» است اما به سنگینی «مجازات» آن در قیامت آگاه نیستند. این عدم آگاهی به میزان مجازات در صورت آگاهی بر جرم باعث تبرئه شدن آنها و عذر برایشان نمی گردد. باز رسول الله صلی الله علیه وسلم در میزات مجازات این مجرمین می گوید: «إِنَّ الْعَبْدَ لَيَتَكَلَّمُ بِالْكَلِمَةِ مَا يَبَيِّنُ فِيهَا يَزِلُّ بِهَا فِي النَّارِ أَبَدًا مِمَّا بَيْنَ الْمَشْرِقِ»<sup>۲۰۶</sup>

حافظ ابن حجر می گوید: در مورد «لا یقبی لها بالاً» یعنی: در میزان خطر آن تأمل نمی کند و به عاقبت آن نمی اندیشد و گمان نمی کند که تأثیری داشته باشد؛ و این در راستای قول رسول الله صلی الله علیه وسلم است که «وتحسبونه هینا وهو عند الله عظیم» که در حدیث بلال بن حارث مزنی آمده که مالک و اصحاب سنن آن را تخریج نموده و ترمذی و ابن حبان و حاکم آن را با لفظ «إِنْ أَحَدَكُمْ لَيَتَكَلَّمُ بِالْكَلِمَةِ مِنْ رِضْوَانِ اللَّهِ مَا يَبَيِّنُ فِيهَا يَزِلُّ بِهَا فِي النَّارِ أَبَدًا مِمَّا بَيْنَ الْمَشْرِقِ»<sup>۲۰۷</sup>

<sup>۲۰۳</sup> جاء ثابت بن قيس بن الشماس إلى رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وهو محزون، فقال: يا ثابت ما الذي أرى بك؟ فقال: آية قرأتها الليلة، فأخشى أن يكون قد حبط عملي (يا أيها الذين آمنوا لا ترفعوا أصواتكم فوق صوت النبي) وكان في أذنه صمم، فقال: يا نبي الله أخشى أن أكون قد رفعت صوتي، وجهرت لك بالقول، وأن أكون قد حبط عملي، وأنا لا أشعر: فقال النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أمش على الأرض نشيطاً فإِنَّكَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ».

<sup>۲۰۴</sup> أبو داود (۴۸۷۵) واللفظ له، والترمذي (۲۵۰۲)

<sup>۲۰۵</sup> رواه البخاري (۶۴۸۷) أخرجه البخاري ومسلم في الصحيح، ومالك في الموطأ وأحمد (۱۵۴۲۵) والترمذي (۲۳۱۹) وابن ماجه (۳۹۶۹)

<sup>۲۰۶</sup> رواه البخاري (۶۴۷۷) ومسلم (۲۹۸۸).

ما بلغت یکتب الله له بها رضوانه إلى يوم القيامة» صحیح دانسته اند که در خشم و نارضایتی از چنان چیزی گفت.<sup>۲۰۷</sup>

و اکثر اهل علم مخاطب این حدیث را کسانی دانسته اند که در نزد حکمرانان ظالم کلماتی را بر زبان می رانند که مستحق چنین پیامدی می گردند. ابن عبد البر می گوید:

" خبر ندارم که خلاقی در قول رسول الله صلی الله علیه وسلم در حدیث «إن الرجل لیتکلم بالكلمة» میان علماء وجود داشته باشد که مراد از آن گفتن کلماتی نزد حاکم ستمگر ظالمی است که به واسطه ی آن حاکم را از خود راضی گرداند در حالی که ما به خشم الله متعال می گردد و با این کلمات امور باطلی چون ریختن خون مسلمین یا ظلم به مسلمین و مواردی اینچنینی را برای حاکم زینت می دهد و با اینکار دردم هوای خود گرفتار شده و از الله متعال دور گشته و مورد خشم الله قرار می گیرد؛ همچنین کلمه ای که الله متعال به آن راضی است عبارت است از کلمه ای که در نزد حاکم گفته شود و طبق این کلمه حاکم را از هوای نفس و گناه باز دارد و به واسطه ی این کار الله متعال با رضایت خود چنان پاداشی به وی می دهد که انتظارش را نداشت. و ابن عیینه و دیگران چنین تفسیرش کرده اند.<sup>۲۰۸</sup>

در مراقبت از حفظ زبان و مراقبت از اعمال صالحه (چون نماز، جهاد، روزه، حج، زکات و...) مومن ناچار است نکاتی را از رسول الله صلی الله علیه وسلم متذکر شود که فرمود: *أَتَدْرُونَ مَا الْمُفْلِسُ؟ قَالُوا: الْمُفْلِسُ فِينَا مَنْ لَا دِرْهَمَ لَهُ وَلَا مَتَاعَ، فَقَالَ: إِنَّ الْمُفْلِسَ مِنْ أُمَّتِي يَأْتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِصَلَاةٍ، وَصِيَامٍ، وَزَكَاةٍ، وَيَأْتِي قَدْ شَتَمَ هَذَا، وَقَذَفَ هَذَا، وَأَكَلَ مَالَ هَذَا، وَسَفَكَ دَمَ هَذَا، وَضَرَبَ هَذَا، فَيُعْطَى هَذَا مِنْ حَسَنَاتِهِ، وَهَذَا مِنْ حَسَنَاتِهِ، فَإِنْ فَنَيْتَ حَسَنَاتُهُ قَبْلَ أَنْ يُقْضَى مَا عَلَيْهِ أَخَذَ مِنْ خَطَايَاهُمْ فَطَرِحَتْ عَلَيْهِ، ثُمَّ طُرِحَ فِي النَّارِ.*<sup>۲۰۹</sup>

آیا می دانید مفلس کیست؟ صحابه گفتند: مفلس نزد ما کسی است که پول و دارایی نداشته باشد. فرمود: به راستی مفلس کسی است که در روز قیامت با نماز و روزه و زکات می آید در حالی که به یکی توهین کرده و به یکی تهمت زده و مال دیگری را خورده و خون شخصی را ریخته و دیگری را زده، تمام اینها از حسناتش گرفته می شود؛ اگر حسناتش تمام شود قبل از اینکه خطاهایش قضا شود، از خطاهای آنها گرفته می شود و به او منتقل می شود و در آتش افکنده می شود.

در تمامی این موارد شخص «نمی داند» که میزان سنگینی کلامش چقدر است اما «می داند و آگاه» است که کلامش غیر شرعی و جرم است. در این صورت در مورد ناپسند بودن گفتار و عمل آگاهی وجود دارد، اما در مورد میزان پاداش یا عقاب اخروی آن آگاهی وجود ندارد. و این عدم آگاهی باعث رفع جزاء در قیامت نمی گردد. در دنیا آگاهی وجود دارد که فلان کلام خوب یا جرم است. همین آگاهی برای دنیا کافی است. در این

<sup>۲۰۷</sup> الفتح (۱۱ / ۳۱۱)

<sup>۲۰۸</sup> التمهید (۱۳ / ۵۱)

<sup>۲۰۹</sup> أخرجه مسلم (۲۵۸۱) صحیح مسلم ۱۹۹۷/۴

زمینه می توان از میزان خیلی از پاداشها مثل پاداش روزه و غیره نیز بی خبر بود و به همین دلیل از میزان عذاب بسیاری از جرماها . اما....

یا مانند همان رخدادی که برای یاران تازه مسلمان رسول الله صلی الله علیه وسلم در مورد ذات أنواط اتفاق افتاد گفتند: يَا رَسُولَ اللَّهِ، اجْعَلْ لَنَا ذَاتَ أَنْوَاطٍ كَمَا لَهُمْ ذَاتُ أَنْوَاطٍ؛ شلوکانی می گوید قصد آنها این نبود که آن درخت را بپرستند، اما رسول الله صلی الله علیه وسلم به آنها خبر داد که این مانند شرک آشکار و مانند درخواست از اله ای غیر از الله متعال می باشد.<sup>۲۱۱</sup>

اینها در شرک صریح و آشکار و در پایه های توحید و عقیده و به اصطلاح در اصول دین جهل داشتند و این جهل برایشان عذر شد، چون در عقیده و توحید باید به صورت تدریجی و آگاهانه و بدون تقلید از جهل به آگاهی رسید و این مسیر ممکن است طول بکشد تا خالص گردد و شخص با آزمایش و خطاء و تصحیح آن توسط دلسوز مشفق به تکامل برسد. در نتیجه چنین خطای بزرگی در حد یک تذکر روشنگرانه خاتمه یافت؛ اما زمانی که آگاه شدند و با وجود چنین آگاهی دچار همان جرم می گشتند در این صورت عذری نداشتند .

همین مورد همچنانکه در مورد بنی اسرائیل رخ داده بود،<sup>۲</sup> لزر مورد شک حواریون در قدرت الله متعال و صدق نبوت پیامبرش علیه السلام نیز رخ داد.<sup>۳</sup> باز چنین موردی را در قضیه ی یونس علیه السلام می بینیم که بدون اجازه ی پروردگار کار دعوت را رها می کند و فرار می کند؛<sup>۴</sup> یونس به این شکل دچار خطا شد و کار بدانجا کشیده شد که خود را جزو ظالمین نام می برد؛<sup>۵</sup> اما حکم ظالمین خیلی خطرناک است و الله متعال با تأکید بر مومن بودن وی می فرماید: فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ (انبیاء/۸۸)

علاوه بر این دقت شود که صحابه ای که رسول الله صلی الله علیه وسلم در میان آنها بود و در جنگهای بدر و احد و خندق و سایر غزوات و سریه ها شرکت کرده بودند و مال و جان خود را در راه الله فداء نموده و آنچنانکه مستحق جهاد بود جهاد کردند و تبدیل به نخبه های بشریت گشتند که در زمان حیاتشان الله متعال از آنها راضی گشت، با این وجود کلمه ای را بر زبان راندند که بسیار سنگین بود .

گفتند: تعداد ما زیاد است و به دلیل کمی نفر شکست نمی خوریم . الله متعال در این زمینه می فرماید: وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمْ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُم مُّدْبِرِينَ (توبه/۲۵)

<sup>۲۱۱</sup> أخرجه الترمذی (۲۱۸۰) وقال حسن صحيح وأحمد (۲۱۸/۵) مرتين والنسائي في الكبرى كما في تحفة الأشراف (۱۱۲/۱۱) والشافعي (۲۳: بدائع المنن) وعبد الرزاق في المصنف (۲۰۷۶۳) والحميدي في مسنده (۸۴۸) والطبرانی في المعجم (۱۳۴۶) بسند صحيح رجاله رجال الشيخين والبيهقي في المعرفة (۱۰۸/۱) واليعقوبي ، > (۲۸۱ ، ۲۸۰/۲) وابن هشام في السيرة (۸۴/۴ - ۸۵) واللائكاني (۲۰۵) وابن أبي عاصم (۷۶) وحسنه الأستاذ الألباني وابن جرير (۳۲ - ۳۱/۹).

<sup>۲۱۲</sup> الدر النضيد للشوكاني ص ۹

<sup>۲۱۳</sup> اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ (الأعراف/ ۱۳۸)

<sup>۲۱۴</sup> وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَبِرَسُولِي قَالُوا آمَنَّا وَاشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ \* إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنْزِلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنْتُمْ مَوَّءِنِينَ \* قَالُوا نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا وَنَطْمِئِنَّ فُلُوبِنَا وَنَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَّقْتَنَا وَنَكُونَ عَلَيْهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ (مائده/ ۱۱۱-۱۱۳)

<sup>۲۱۵</sup> وَإِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ \* إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ \* فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ \* فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَهُوَ مُلِيمٌ (صافات/ ۱۳۹-۱۴۲) أصل الإيبياق: برای فرار از سرور و رئیس گفته می شود . زمانی که گفته می شود: عِبْدُ أَبِقٍ يَعْنِي: از رئیسش فرار کرده ، و چون یونس -صلی الله علیه وسلم- بدون اجازه ی پروردگار بیرون رفت چنین کلمه ای در موردش بکار رفته است: أَبِقٌ «إِذْ أَبَقَ»

<sup>۲۱۶</sup> وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ (انبیاء/۸۷)

زمانی که الله متعال از این اشتباه و گفتار صحابه ای که رسول الله صلی الله علیه وسلم در میان آنها بود درگذشت و زمانی که چنین الگوها و بزرگوارانی از مسلمین دچار چنان اشتباهات فاحش و خطرناکی می گردند و این روش قرآنی در اصلاح خطاهای فاحش عقیدتی و راهبردی بهترین مخلوقات پرودگار بوده؛ این معنی را می رساند که: توقع اشتباه آنهم در چنان حدی برای دیگران، امر غیر طبیعی و غیر منتظره نیست؛ و روش برخورد با آن نیز باید تابع همان روش قرآنی و تبعیت از سیره ی رسول الله صلی الله علیه وسلم باشد .

جای دیگری که امکان خطاء و اشتباه در آن بسیار وجود دارد اجتهاد افراد است که در زیر به ذکر نمونه هائی پرداخته می شود:

۱- عمرو بن عاص گفته است: به جنگ «ذات السلاسل» فرستاده شده بودم، شبی که هوا خیلی سرد بود محتلم شدم، از ترس اینکه مبدا تلف شوم، غسل نکردم، بلکه تیمم نمودم و نماز صبح را با یاران خود، گزاردم ( در نماز صبح به امامت یاران خود ایستادم و نماز صبح را خواندیم)، وقتی که به حضور پیامبر صلی الله علیه و سلم رسیدیم، آنرا برای وی بازگو کردند، فرمود: ” «یا عمرو صلّیت بأصحابک وأنت جنب؟» ای عمرو درحالی که جنب بودی به امامت نماز یاران خود ایستادی؟ “، عمرو در جواب ایشان می گوید: به یاد سخن خداوند افتادم که فرماید: ” «وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا» (نسا/۲۹) خود را به هلاکت نیندازید بیگمان خداوند نسبت به شما مهربان است. “، لذا تیمم کردم سپس نماز گزاردم، پیامبر صلی الله علیه و سلم، خندید و چیزی نفرمود... اللّکوٰت پیامبر نشانه ی رضایت اجتهاد یکی از اصحابش در برابر اجتهاد غلط سایر اصحابش که با عمرو بودند می باشد . نکته ی زیبای این روایت روش برخورد سربازان عمرو با وی و حفظ وحدت است، با آنکه با وی مخالف بودند، تا اینکه به مقام برطرف کننده ی اجتهاد غلط رسیدند؛ که رسول الله صلی الله علیه بود و در زمان ما رهبر «الجماعة» تابع شورا است .

۲- جابر گفته است: به سفر رفته بودیم، به یکی از ما سنگی اصابت کرد و سر او را زخمی ساخت، سپس محتلم شده بود از یاران خود پرسید: آیا رخصت تیمم دارم؟ گفتند: به رای ما، تو رخصت تیمم کردن نداری، زیرا به آب دسترسی داری، آن شخص غسل کرد و مرد. هنگامی که بر پیامبر صلی الله علیه و سلم وارد شدیم، از آن اطلاع پیدا کرد و فرمود: ” « قَتَلُوهُ قَتَلَهُمُ اللَّهُ، أَلَا سَأَلُوا إِذْ لَمْ يَعْلَمُوا؛ فَإِنَّمَا شِفَاءُ الْعِيِّ السُّؤَالُ، إِنَّمَا كَانَ يَكْفِيهِ أَنْ يَتَيَمَّمَ وَيَعَصِرَ أَوْ يَعَصِبَ - شَكَ مُوسَى - عَلَي جُرْحِهِ خِرْقَةً، ثُمَّ يَمَسَحُ عَلَيْهَا وَيَغْسِلُ سَائِرَ جَسَدِهِ. «<sup>۱</sup> او راکشتند، خدا آنان را بکشد، چرا سوال نکردند وقتی که نمی دانستند؟ تنها چاره و علاج نادانی، پرسش است، فقط کافی بود که او تیمم کند و با کهنه ای، یا پارچه ای، زخم خود را ببندد و روی آن مسح کند و بقیه اندامش را

<sup>۲۱۶</sup> احمد و ابوداود و حاکم و دارقطنی و ابن حبان و بخاری آنرا روایت کرده اند.  
<sup>۲۱۷</sup> أخرجه أبو داود (۳۳۶) واللفظ له، والدارقطني (۱۸۹/۱)، والبيهقي (۱۱۵).

بشوید." <sup>۸</sup> لذل اینجا به صورت واضح می بینیم که اجتهاد غلط باعث مرگ یک مسلمان گردید اما باز به دلیل خطاء و جهل مجازات نگریدند.

۳- از عمّار روایت نشده است که گفته است: "جنب شدم و آبی نیافتم، لذا خود را در خاک غلطاندم و نماز گزاردم، سپس آنرا برای پیامبر صلی الله علیه و سلم، بازگو کردم، فرمود: "«إِنَّمَا كَانَ يَكْفِيكَ هَكَذَا» [اینگونه تیمم کنید که برای تو کفایت می‌کند]"، که پیامبر صلی الله علیه و سلم، هر دو کف دست خود را بر زمین زد و بر آنها دمید، سپس با آنها، صورت و هر دو دست را مسح کرد <sup>۲۱۸</sup> روایت دیگری آمده که: "إِنَّمَا كَانَ يَكْفِيكَ أَنْ تَضْرِبَ بِكَفَيْكَ فِي التُّرَابِ، ثُمَّ تَنْفِخَ فِيهِمَا، ثُمَّ تَمْسَحَ بِهِمَا وَجْهَكَ وَكَفَيْكَ إِلَى الرَّسْغِينِ" تنها کافی است که کف هر دو دست خود را به خاک بمالید، سپس در آنها بدمید و بعد از آن، چهره و هر دو دست تا مچ را، بدانها، مسح بکنید." <sup>۲۲۰</sup>

۴- اجتهاد خود رسول الله صلی الله علیه و سلم در فاجعه ی «رجیع» و <sup>۲۱۹</sup> «بئر معونه» <sup>۲۲۰</sup> که باعث کشته شدن آن همه صحابی گردید .

۵- اجتهاد رسول الله صلی الله علیه و سلم که باعث از میان رفتن ثمره ی درختان خرما گردید. <sup>۲۲۳</sup>

۶- اجتهاد رسول الله صلی الله علیه و سلم در تعیین مکان استقرار لشکر در جنگ بدر و عوض کردن رای خود به نفع رای <sup>۲۲۱</sup> حُباب بن مُنذر .

<sup>۲۱۸</sup> ابوداود و ابن ماجه و دارقطنی آنرا روایت کرده‌اند. و ابن السکین آنرا صحیح دانسته است.

<sup>۲۱۹</sup> متفق علیه

<sup>۲۲۰</sup> دارقطنی آنرا روایت کرده است

<sup>۲۲۱</sup> رجیع فاجعه‌ای بود که گروهی از عضل و قاره نزد پیامبر آمدند و درخواست کردند که کسانی را پیش آنان بفرستد تا دین اسلام را به آنان یاد دهند. پیامبر به روایتی شش تن و به روایت دیگر ده تن از یاران بزرگوارش را همراه آنان فرستاد... همین‌که به منطقه‌ی رجیع رسیدند، پرده از توطئه‌ی خود برداشتند، کسانی را که در کمین نهشته بودند به فریاد خواندند، معلمان هدایت به محاصره‌ی یکصد نفر از جنگجویان هذیل و بنی‌لحیان در آمدند... همگی یاران بجز زید و خبیب شهید شدند. زید و خبیب را تسلیم مشرکان قریش کردند که آنان را زیر شکنجه کشتند...

<sup>۲۲۲</sup> فاجعه‌ی بئر معونه به مراتب تکان دهنده‌تر از رجیع بود. پیامبر در مقابل درخواست پدر براء بن مالک، هفتاد یا چهل تن از بهترین یاران و قاریان قرآن را به نجد فرستاد تا مردم نجد را به اسلام دعوت کنند. پدر براء پیمان داد که از آنان حمایت کند، اما چون به بئر معونه رسیدند و نامه‌ی پیامبر را تسلیم عامر بن طفیل کردند، عامر بدون این‌که نامه را بگشاید حامل آن را به قتل رساند و بنی‌عامر را به کشتار دیگر یاران پیامبر فرا خواند. بنی‌عامر از پیمانی که ابوبراء داده بود اطلاع داشتند و پناهندگی او را محترم شمرده و از جنگ با افراد تحت حمایت او خودداری کردند. عامر که از کمک بنی‌عامر ناامید شد قبایل عسویه و رعل و زکوان را به کشتار مسلمانان فرا خواند، آنان نیز بی‌رحمانه یاران پیامبر را محاصره کردند و تمام آنان را یکی پس از دیگری به شهادت رساندند.

<sup>۲۲۳</sup> پیامبر روزی نزد اصحابش تشریف آوردند و آنها را در حالت تلقیح درختان خرما دیدند از آنها پرسیدند شما چکار می‌کنید؟ صحابه در پاسخ عرض کردند ما گرد افشانی و عمل تلقیح را انجام می‌دهیم پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: اگر خدا بخواهد به شما خرما بدهد بدون عمل تلقیح خرما می‌دهد، لذا نیازی به این عمل نیست. صحابه نیز این عمل را ترک کردند، از قضا درختان خرما در آن سال بی بار و ثمر شدند پس از مدتی آنحضرت نزد اصحاب تشریف آوردند؛ صحابه فرمودند: یا رسول الله شما گفتید این عمل را ترک کنید ما آنرا ترک کردیم ولی درختان ثمری ندادند. در اینجا بود که پیامبر فرمودند: «آیا عمل تلقیح فایده هم دارد؟ عرض کردند: آری یا رسول الله. پیامبر دستور به عمل تلقیح دادند و فرمودند: «انتم اعلم بامور دنیاکم منی» (صحیح مسلم باب الفضائل: ۱۴۱، کنز العمال: ۳۲۱۸۲، الشفا للقاضی عیاض: ۴۱۷/۲، الاسرار المرفوعة لعلى القاری: ص ۴۵۵)

<sup>۲۲۴</sup> رسول خدا -صلی الله علیه و سلم- لشکرشان را حرکت دادند تا بیش از مشرکان به آبهای بدر برسند، و نگذارند که آنان به مخازن آب وادی بدر دست بیازند. هنگام عشاء پاسی از شب گذشته، به نزدیکترین چاه آب در وادی بدر رسیدند و منزل کردند. حُباب بن مُنذر به عنوان یک کارشناس نظامی گفت: ای رسول خدا -صلی الله علیه و سلم- اینجا که منزل کرده‌اید، آیا منزلی است که خداوند برای شما تعیین کرده است که ما حق نداریم پیشتر از آن برویم یا به عقبتر از آن بازپس رویم؟ یا اینکه اندیشه است و جنگ است و نیرنگ؟ فرمودند: «بل هو الرأی والحربُ والمیکده» نه، اندیشه است و جنگ است و نیرنگ!

۷- و اجتهادات صدها امام و بزرگوار در این چند قرن که در مسیر خطا و اشتباه افتاده اند .

هم اکنون نیز در مبارزه «الجماعة» با کفار سکولار خارجی به رهبری امریکا و مرتدین محلی اجتهادات مختلفی در عین کفر به طاغوت و ولاء برای مومنین و برائت از سکولاریستها (مشرکین/احزاب) وجود دارد و شایسته است اسلامی با آن برخورد شود.

این تیمیه در ممنوعیت حکم کفر و ارتداد مسلمان خطاکار و مجتهدی که دچار اشتباه فاحش و سنگینی شده است می گوید: «حکم کفر و ارتداد مسلمانی که گناهی را مرتکب شده و یا دچار خطا و اشتباهی (اجتهادی) در مورد مسایل مورد نزاع و اختلاف میان اهل قبله گردیده، جایز نیست.»<sup>۲۲۰</sup>

مورد دیگری که در آن عذر مسلمان در ارتکاب گناه مورد پذیرش است زمانی است که شادی، ترس، غم، خشم و... چنان بر مسلمان غلبه پیدا می کند که اراده او را سست، و وعده عذاب را بر انجام دادن آن گناه فراموش می کند . چنین حالتی باعث انسداد تفکر و از میان رفتن اختیار می گردد به نحوی که نمی داند چه می گوید و دچار خطا می گردد. این حالت به خاطر شدت خوشحالی و یا نارحتی و خشم و ترس و امثال اینها روی می دهد.

الله متعال می فرماید: \*وَأَيُّسَ عَلَيكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَلَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (احزاب/ ۵) در آنچه که خطا کردید گناهی بر شما نیست بلکه گناه آن است که دلهای شما آن را قصد کند و خداوند آمرزنده مهربان است.

همچنین انس بن مالک از رسول الله صلی الله علیه و سلم روایت نموده که فرمود: **لَلَّهِ أَشَدُّ فَرَحًا بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ حِينَ يَتُوبُ إِلَيْهِ مِنْ أَحَدِكُمْ كَانَ عَلَى رَاحِلَتِهِ بِأَرْضِ فَلَاةٍ فَأَنْفَلَتْ مِنْهُ وَعَلَيْهَا طَعَامُهُ وَشَرَابُهُ فَأَيِسَ مِنْهَا فَأَتَى شَجَرَةً فَاصْطَبَعَ فِي ظِلِّهَا قَدْ أَيِسَ مِنْ رَاحِلَتِهِ فَبَيَّنَّا هُوَ كَذَلِكَ إِذَا هُوَ بِهَا قَائِمَةً عِنْدَهُ فَأَخَذَ بِخَطْمِهَا ثُمَّ قَالَ مِنْ شِدَّةِ الْفَرَحِ اللَّهُمَّ أَنْتَ عَبْدِي وَأَنَا رَبُّكَ أَخْطَأَ مِنْ شِدَّةِ الْفَرَحِ.** ” .<sup>۲۲۱</sup> خداوند نسبت به توبه بنده اش هنگامی که به سوی او برمی گردد شادتر از هر کدام از شماست. هنگامی که در یک بیابان دور از آبادی وسیله سواری اش را که حامل طعام و خوراکش نیز بوده گم می کند و آنگاه که از یافتنش مأیوس می شود زیر سایه درختی دراز می کشد تا بیاساید در همان حال پریشانی ناگاه آن را بر بالین خود می یابد آنگاه افسارش را گرفته و از شدت خوشحالی گوید: پروردگارا تو بنده و من پروردگار تو هستم. به خاطر نهایت خوشحالی دچار خطا و اشتباه گردید.

گفت: ای رسول خدا، اینجا جای منزل کردن نیست! لشکریان را حرکت دهید تا به نزدیکترین چاه به طرف مقابل- قریش- برسیم. آنجا منزل کنیم، و چاههای آنطرفتر را کور کنیم و بر آنها حوضی بسازیم و آن حوض را از آب پر کنیم؛ آنگاه با حریفان بجنگیم، ما آب داشته باشیم و آنان آب نداشته باشند! رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمودند: «لَقَدْ أَشْرَبْتُ بِالرَّأْيِ» اندیشه درست را تو ارائه کرده‌ای!

<sup>۲۲۰</sup> مجموع الفتاوی: ج ۵ ص ۱۹۹-۲۰۱

<sup>۲۲۱</sup> صحیح مسلم حدیث ۲۱۰۴ - ۲۷۴۴



هیچ شکی وجود ندارد که خداوند را بعنوان بنده مورد خطاب قرار دادن کفری آشکار است و چنانچه آگاهانه و عمدی باشد باعث خروج از دایره ی اسلام می گردد اما هنگامی که بدین شیوه شخص از روی خطاء و اشتباه سخن گفت به خاطر خطایش معذور می گردد.

به اعتقاد اهل فقه مذاهب معروف به اهل سنت و جماعت، اگر ارتکاب گناه بدین سبب باشد که شهوت یا غضب به طوری بر شخص غلبه کرده، که اراده او را سست، و وعده عذاب را بر انجام دادن آن گناه فراموش کند، اما با فروکش کردن این حالت، توبه کند، این رفتار منافاتی با ایمان ندارد و شخص کافر نمی شود.<sup>۲۲۷</sup>

### در صورت وجود شبهه راجع به فرد معین، حد کفر و احکام آن برداشته می شود

رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرماید: «حَدُّ يُعْمَلُ فِي الْأَرْضِ؛ خَيْرٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ مِنْ أَنْ يُمَطَّرُوا أَرْبَعِينَ صَبَاحًا»<sup>۲۲۸</sup> در این صورت و بدون شک، حکم بر بیمار بودن بیماران مسری که بیماری آنها سلامت خود و مردم را مورد تهدید قرار می دهد و مجازات کردن مجرمین، هرگاه عادلانه و از روی قطع و یقین باشد، در ایحای جامعه، همانند بارش ۴۰ شب باران رحمت باعث طراوت و سرسبزی و بارور شدن جامعه خواهد بود؛ اما این دلیل نمی شود تا اجرای حد از روی شك و تردید و ظن و گمان، به همراه ظلم و بیداد صورت پذیرد و توجیه شود.

تحقق عدالت اسلامی بیش از آنکه مرهون اعمال عقوبت باشد و امدار و وابسته به دادرسی و رسیدگی عادلانه به حقوق افراد جامعه است. پاسداری از حقوق شخصی که متهم به جرمی شده بیش از هر چیز دیگری مهم و مشکل می باشد. نظامهای حقوقی غیر مسلمین کوشیده اند با عناوینی چون «تفسیر شک به نفع متهم» این وظیفه را در حق شهروندان خود به انجام برسانند.

الله متعال جهت جلوگیری از اینکه خون، آبرو، عزت و مال مسلمان بی گناهی پایمال شود و مسلمانی به ناحق مورد ستم قرار بگیرد راهنمایی هایی را جهت پرهیز از شبهه و حکم مشکوک در امر فتوا و قضاوت از طریق پیامبرش صلی الله علیه وسلم ارائه داده است.

رسول الله صلی الله علیه وسلم در روایت: «ادْرءُوا الْحُدُودَ عَنِ الْمُسْلِمِينَ مَا اسْتَطَعْتُمْ فَإِنْ كَانَ لَهُ مَخْرَجٌ فَخَلُّوا سَبِيلَهُ فَإِنَّ الْإِمَامَ أَنْ يُخْطِئَ فِي الْعَفْوِ خَيْرٌ مِنْ أَنْ يُخْطِئَ فِي الْعُقُوبَةِ»<sup>۲۲۹</sup> اصرار دارد، تا سرحد امکان از مسلمانان حدود را بر دارید و مجازاتها را متوقف کنید و اگر راهی برای خلاصی آنان وجود دارد، رهایشان

<sup>۲۲۷</sup> رشید رضا حسینی قلمونی، محمد (بی تا) ۲۲۴/۳۳

<sup>۲۲۸</sup> أخرجه النسائي (۴۹۰۴)، وابن ماجه (۲۵۳۸) واللفظ له، وأحمد (۹۲۱۵)

<sup>۲۲۹</sup> الترمذي، محمد بن عيسى بن سورة بن موسى بن الضحاك، أبو عيسى، سنن الترمذي، موقع الإسلام، ح ۱۳۴۴، ج ۵، ص ۳۲۲

کنید؛ زیرا اگر امام مسلمین در عفو و بخشش، راه خطا و اشتباه پیماید، بهتر است از اینکه در مجازات و عقوبت اشتباه کند.

در این صورت می توان دریافت که در قانون شریعت الله نفس مجازات چندان مطلوب نیست، بلکه تأکید بر رعایت حقوق متهم با آسان گیری در قضاوت و صیانت از حقوق مسلمین تا زمان یقین و ثبوت جرم است؛ و صدور حکم و مجازات تنها در صورت ناچاری و آخرین مرحله و به عنوان یک ضرورت به آن پرداخته می شود.

این قاعده در فقه اسلامی و قوانین جزایی، خصوصاً در حقوق کیفری اسلام، کاربرد چشم گیری داشته است در این مجال روشنگری در مورد تمام جوانب این قاعده کار گسترده و مشکلی است که نیاز به زمان و تحقیق وسیعتری دارد بر این اساس نوشته ی حاضر نیز ظرفیت و تحمل بحث از تمام جوانب آن را ندارد؛ امید است در زمان و مکان مناسبی بار دیگر چنین مفاهیمی همچون فقه مآل و مقاصد شریعت و.... وارد ادبیات مجاهدین مبارز فرقه ی ناجیه گردد.

**شبهه در لغت و اصطلاح شرعی:** واژه ی «شبهه» (شبهات)، در لغت به معنای التباس و اشتباه درست با نادرست و حق با ناحق و یا واقع با موهوم و در هم آمیختگی و پوشیدن حقیقت است؛ به طوری که آدمی نتواند آن را دریابد. به معنای شك و گمان نیز به کار رفته است. ذرّاً حالی که ظن و گمان دروغترین سخن است، «يَاكُمُ وَالظَّنَّ فَإِنَّ الظَّنَّ أَكْذَبُ الْحَدِيثِ»

کلمه شبهه در معنای عام بکار رفته و شامل هر شبهه ای می شود. پس به لحاظ عام بودن، هم شبهات عارض بر متهم را در برمی گیرد و هم شبهات عارض بر قاضی را، و حکم و جوب دفع مجازات بر نفس طبیعت شبهه بار شده است و نظر به صنف خاص (متهم یا قاضی) ندارد. بنابراین خواه برای متهم شبهه عارض شود و خواه برای قاضی، مجازات ساقط می شود.<sup>۲۳۱</sup>

### معنی حدود و «درء»:

- الشبهة لغة: من أشبه الشيء الشيء؛ أي: ماثله في صفاته، والشبهة: المأخذ الملبس، والأمور المشتبهة؛ أي المشكلة لشبه بعضها ببعض. (لسان العرب ۱۳/ ۵۰۳، وتاج العروس/ ۸۲۲۴)
  - قال الزركشي: "قال ابن سريج في الودائع: أما الشبهة فهي الشيء المجهول تحليله على الحقيقة، وتحريمه على الحقيقة (المنثور في القواعد ۲/ ۲۲۸،
  - وقال الحافظ ابن حجر: "المشتبه ما ليس بواضح الحل أو الحرمة، مما تنازعت الأدلة، وتجاذبت المعاني والأسباب، فبعضها يعضده دليل الحرام، وبعضها يعضده دليل الحلال (عن القاموس الفقهي/ ۱۹۰)
  - وفي التعريفات: والشبهة ما لم يتيقن كونه حراماً أو حلالاً، وفي الصحاح: الشبهة الالتباس، والمشبهات من الأمور المشكولات، والمتشابهات المتماتلات (أنيس الفقهاء / ۲۸۱)
  - وقال إمام الحرمين الجويني: "والشبهات إنما تنشأ من فرض أمر يقدر للجاني عذراً على قرب أو على بعد؛ وهو منشأ الشبهات (البرهان في أصول الفقه ۲/ ۷۹۰)
  - وقد اعتبر الشافعية انتفاء الشبهة من شروط إقامة الحد، قال الرملي في تعدادها: "وهي تكليف، وعلم تحريم، وعدم شبهة، وإذن، والتزام أحكام، واختيار"، (تحفة المحتاج ۷/ ۴۴۸) واعتبار الشبهة دارنة للحد "لخبر ادعاء الحدود بالشبهات، وفي رواية صحيحة: "عن المسلمين ما استطعتم"؛ أي وذكرهم ليس بقيد كما مرت نظائره (نهاية المحتاج للرملي ۷/ ۴۴۴)
  - قال السيوطي: "علم أن قاعدة الفقه: أن النسيان والجهل مسقط للإثم مطلقاً، وأما الحكم فإن وقع في ترك مأمور لم يسقط، بل يجب تداركه، ولا يحصل الثواب لمرتتب عليه لعدم الانتمار، أو فعل منهي ليس من باب الإلتلاف فلا شيء فيه، أو فيه إلتلاف لم يسقط للضمان، فإن كان يوجب عقوبة كان شبهة في إسقاطها، وخرج عن ذلك صور نادرة (الأشباه والنظائر للسيوطي ۱/ ۱۸۸)
- <sup>۲۳۱</sup> در این صورت آیا طاغوتها و علمای سوء و الرویضه که تمام رسانه ها و منابر مساجد و کتب درسی و... را در اختیار گرفته اند قاضی در مورد باورها و عقاید مسلمین سرگردان مصیبت زده ی ذلیل می دانید؟! ما لکم کیف تحکمون؟) اصلاح گردد

حد در لغت به معنای منع است و در شریعت، مجازاتی با اندازه معین است<sup>۲۳۲</sup> لفظ «الحدود» در «الحدود تدرء بالشبهات» به معنای مطلق مجازات است. و هیچ شاهد قرآنی و روایی وجود ندارد که ثابت کند لفظ حد در معنای مجازات معین حقیقت است و در دیگر معانی مجازی است. بدلیل معین و محدود بودن تمام جوانب اوامر و دستورات الهی، به آنها حدود گفته می شود.

واژه «درء»، در لغت، به معنای دور کردن، رد کردن، دفع کردن، ممانعت و جلوگیری، آمده است. نخستین واژه ای که در «ادروا الحدود بالشبهات» به کار رفته، «درء» است. «درء» در لغت به معنای «دفع» است. همه نویسندگان کتب مشهور لغت عرب، «دفع» را اولین معنای «درء» ذکر کرده اند.<sup>۲۳۳</sup>

در قرآن کریم نیز، واژه «درء» و مشتقات آن به معنای دفع عذاب و سقوط مجازات آمده است، از جمله آیات قرآن:

- وَ الَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَدْرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةِ أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ (رعد/۲۲)
- الَّذِينَ قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ وَقَعَدُوا لَوْ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُوا قُلْ فَادْرُوا عَنْ أَنفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ( آل عمران/۱۶۸)

#### در مورد قاعده ی «ادروا الحدود بالشبهات» احادیث زیر روایت شده است :

- سفیان الثوري عن عاصم عن أبي وائل عن عبد الله بن مسعود قال: ادرووا الحدود بالشبهات ادفعوا القتل عن المسلمين ما استطعتم؛ خلّود را به شبهه دفع کنید و تا می توانید حکم قتل را از مسلمانان دفع کنید.
- ورواه ابن أبي شيبة من طريق إبراهيم النخعي عن عمر بلفظ: ( ادرووا الحدود بالشبهات) لأن أخطئ في الحدود بالشبهات أحب إليّ من أن أقيمها بالشبهات.
- في مسند أبي حنيفة للحارثي حديث رواه عبد الله ابن عباس عن الرسول صلى الله عليه وسلم: ادرووا الحدود بالشبهات
- ادرووا الحدود بالشبهات<sup>۲۳۵</sup>
- ادرووا الحدود عن المسلمين ما استطعتم<sup>۲۳۶</sup>

<sup>۲۳۲</sup> المصادر الفقهية، ج ۳۸، ص ۱۵۷

<sup>۲۳۳</sup> ابن منظور، بی تا، ج ۱، ص ۷۱؛ علائی، ۱۹۷۴م، ج ۱، ص ۳۹۳؛ زبیدی، ۱۳۰۶ق، ج ۱، ص ۶۳

<sup>۲۳۴</sup> وروي عن عقبة بن عامر ومعاذ أيضاً موقوفاً وروي منقطعاً وموقوفاً على عمر. ورواه ابن حزم في كتاب الاتصال عن عمر موقوفاً عليه. قال الحافظ: وإسناده صحيح

<sup>۲۳۵</sup> أخرجه الهندي في كنز العمال برقم ۱۲۹۵۷، ۱۲۹۷۲، وفي كشف الخفاء برقم ۱۶۶  
أخرجه الترمذي في كتاب الحدود، باب ما جاء في درء الحدود، والبيهقي في السنن الكبرى كتاب الحدود، باب ما جاء في درء الحدود بالشبهات  
۲۳۸،/۸

- جلال الدين سيوطى از رسول الله صلى الله عليه وسلم چنين نقل مى كند: «ادرتوا الحدود بالشبهات.» يا «ادرتوا الحدود و القتل عن عبادالله ما استطعتم».
- در نيل الاوطار شوكانى در بابى تحت عنوان «حد با تهمت واجب نمى شود و به شبهه دفع مى شود» آمده است: الزهرى عن عروة عن عائشة، قالت: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «ادرتوا الحدود عن المسلمين ما استطعتم فإن كان له مخرج فخلوا سبيله فإن الإمام أن يخطئ في العفو خير من أن يخطئ في العقوبة.»<sup>۲۳۷</sup> حد را تا جايي كه مي توانيد از مسلمين برداريد؛ پس اگر براي متهم، راهي براي دفع هست، آن راه را بر وي بگشايد؛ زيرا امام اگر در عفو، خطا كند بهتر است از اينكه در مجازات و عقوبت اشتباه نمايد.
- دع ما يريبك إلى ما لا يريبك .<sup>۲۳۸</sup>

معنى «يدراً بالشبهة» اينكه هنگامى شبهه اى محتمل براى حاكم و قاضى وجود داشته باشد كه بر اساس آن عدم ثبوت حد در وضع كسى كه متهم به جرمى شده است، در اين صورت به اين شبهه محتمل عمل مى كند و بر متهم حد را جارى نمى سازد. اگر حاكم و قاضى در عفو متهم اشتباه كند بهتر از آن است كه در جريمه كردن و اجراى حد دچار اشتباه شود همچنانكه در حديث ترمذى آمده است .

معمولاً تحقق «الإجماع» بسيار سخت است اما مى بينيم كه ابن المنذر «الإجماع» امت اسلامى و صحابه را در مورد قاعده ي «دفع الحدود بالشبهات» آورده است و بسيارى از محدثين چون الترمذى والبيهقى والهيثمى وابن ماجه وابن ابي شيبة و ديگران بابى در اين زمينه ايجاد کرده اند و كسى از سلف ديده نشده است كه خلاف اين «الإجماع» گفته اى بر زبان رانده باشد .

وحدت مضمون مدارك منقول و هماهنگى مفاد آنها با مقاصد شريعت اسلام سبب استقبال واستعمال عامه فقها از قاعده ي «ادرتوا الحدود بالشبهات» شده است. در اين قاعده مشروعيت درء حدود با شبهات احتمالى ثابت مى گردد نه مطلق شبهه .

در نيل الاوطار شوكانى در بابى تحت عنوان «حد با تهمت واجب نمى شود و به شبهه دفع مى شود» آمده است: عن عائشة، قالت: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: ادروا الحدود عن المسلمين ما استطعتم فان كان له مخرج فخلوا سبيله فان الامام ان يخطئ في العفو خير من ان يخطئ في العقوبة.<sup>۲۳۹</sup> عايشه مى گويد: پيامبر صلى الله

<sup>۲۳۷</sup> [۲۶۴] ترمذى، محمد بن عيسى، سنن الترمذى، تحقيق، تعليق، شاکر، أحمد محمد، عبد الباقي، محمد فواد، ج ۴، ص ۳۳، ح ۱۴۲۴، مصر، شركة مكتبة و مطبعة مصطفى البابى الحلبي، چاپ دوم، ۱۳۹۵ق؛ الدار قطنى، على بن عمر بن احمد، سنن الدار القطنى، ج ۷، ص ۴۰۶، ح ۳۱۴۱، مصر، وزارة الاوقاف المصرية، بی تا؛ حاکم نیشابورى، محمد بن عبدالله، المستدرک على الصحیحین، تحقيق، عطاء، مصطفى عبد القادر، ح ۸۲۷۶، بیروت، دار الکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۱۱ق.

<sup>۲۳۸</sup> أخرجه النسائي في سننه في كتاب الأشربة، باب الحث على ترك الشبهات، برقم ۵۶۱۵، و الترمذى في سننه في كتاب صفة القيامة والرقائق والورع، باب منه برقم ۲۴۸۸/ (۲۵۱۸)، و النسائي في "المجتبى" (۵۷۱۱)، و "الكبرى" (۵۲۲۰)، و أحمد (۱۷۲۳) و (۱۷۲۷)، و ابن حبان (۷۲۲)، و ابن خزيمة (۲۳۴۸)، و الدارمي (۲۵۳۲)، و البزار (۱۱۹۴)، و الطيالسي (۱۱۷۸)، و عبدالرزاق (۴۹۸۴)، و أبو يعلى (۶۷۶۲)، و الطبراني في "الكبير" (۲۷۰۸) و (۲۷۱۱)، و ابن أبي عاصم في "الأحاد والمثاني" (۴۱۶). كلهم من طريق بُريد بن أبي مریم عن أبي الحوراء السعدي عن الحسن بن علي عن النبي صلى الله عليه وسلم. وصححه: الإمام الترمذى. الألباني. ابن حبان. الحاكم -ابن خزيمة. الذهبي.

<sup>۲۳۹</sup> رواه الترمذى

علیه وسلم فرمود: حد را از مسلمانان تمامی توانید دفع کنید. اگر راهی برای دفع حد وجود دارد، او [متهم] را رها کنید، چرا که اگر امام در عفو کسی اشتباه کند، بهتر است که در عقوبت کسی اشتباه کند.

در کتاب الفقه علی المذاهب الاربعه آمده است: برخی از فقها گفته اند: این حدیث متفق علیه است و تمامی امت آن را پذیرفته است... " عن معاذ و عبدالله بن مسعود و عقبه بن عامر، قالوا: اذا اشتبه عليك الحد فادراه". از معاذ و عبدالله بن مسعود و عقبه بن عامر روایت شده است که: هرگاه حد بر تو مشتبه شد، آن را دفع کن. ائمه اربعه اتفاق نظر دارند که حدود به شبهه دفع می شود، ولی موارد این شبهات با هم اختلاف دارد.<sup>۲۴۰</sup>

البته این قاعده مخالفینی نیز داشته است. ظاهر کلام این حزم در کتاب محلی عدم وثوق وی را می رساندوی می گوید: آیا حدود به شبهات دفع می شود؟ برخی قائلند که حدود به شبهه دفع می شود. ابوحنیفه و اصحاب او از سرسخت ترین طرفداران این نظریه هستند و بیش از همه این قاعده را به کار برده اند. پس از ابوحنیفه و طرفدارانش مالکی ها و سپس شافعی ها طرفدار این قاعده اند. اما اصحاب ما [حنبلی ها] قائلند به این که حدود به شبهه دفع نمی شود و به شبهه نیز اقامه نمی شود.<sup>۲۴۱</sup>

در مورد این قاعده می توان به موارد زیر اشاره کرد:

- در شبهات ظاهری مانند تاریکی هوا، نداند که مایع در لیوان، شراب است و به گمان اینکه آب است بنوشد.
- در شبهات حکمی به این معنی که مکلف در شرایطی است که به هیچ وجه نمی تواند به قانون شریعت دسترسی و آگاهی پیدا کند و یا با امکان دسترسی، تفحص و تحقیق می کند؛ اما در عین حال به دلیل وجود موارد متعددی چون تفاسیر علمای سوء و الروبیضه و جنگ روانی وسیع منافقین از مفاد واقعی قانون شریعت الله اطلاع حاصل نمی کند؛ در این صورت چنین شخصی مشمول این قاعده می گردد.
- علمای فرقه های معروف به اهل سنت و الجماعة اتفاق دارند که قصاص با حصول شبهه، همانند حدود، ساقط می شود

جلال الدین سیوطی صریحا می گوید: « ویسقط القصاص أيضا بالشبهة فلو قد ملفوفا وزعم موته صدق الولي ولكن تجب الدية دون القصاص للشبهة» قصاص نیز با شبهه ساقط می شود، ولی دیه واجب می شود؛ مثلا هرگاه مریضی را در پارچه ای پیچیده باشند و شخصی به گمان اینکه او مرده است، ضربه ای بر او وارد سازد و بعد معلوم شود که به خاطر ضربه او، کشته شده است، چون قاتل قصد کشتن او را نداشته و حد اقل در این مورد شبهه حاصل شده است، از این رو قصاص بر داشته می شود؛ اما دیه او باید پرداخت شود.»

<sup>۲۴۰</sup> الفقه علی المذاهب الأربعة، ج ۵،  
<sup>۲۴۱</sup> المحلی، ج ۱۱، ص ۱۵۳

- «وَكَذَلِكَ وَطءُ امْرَأَةٍ تَرَوَّجَهَا بِغَيْرِ شُهُودٍ أَوْ بِغَيْرِ وَلِيٍّ عِنْدَ مَنْ لَا يُجِيزُهُ لَا يُوجِبُ الْحَدَّ لِأَنَّ الْعُلَمَاءَ اِخْتَلَفُوا مِنْهُمْ مَنْ قَالَ يَجُوزُ النِّكَاحُ بِدُونِ الشَّهَادَةِ وَالْوَلَايَةِ فَاخْتَلَفُوا فِيهِمْ يُورِثُ شُبُهَةً»<sup>۲۴۲</sup>

- بیهقی و عبدالرزاق آورده اند که عمر بن خطاب عذر کسی را در شام پذیرفت که ادعا داشت به اینکه نسبت به تحریم زنا جهل داشته به همین ترتیب از وی و از عثمان روایت شده است که عذر جاریه ای عجمی را پذیرفت که مرتکب زنا شده بود و ادعاء می کرد که حکم تحریم زنا را نمی دانست<sup>۲۴۳</sup>

سبحان الله ، اگر در عصر صحابه با وجود چنان سابقون الاولون و حکومت اسلامی چنین کسانی وجود داشته اند که به چنین احکام آشکاری جهل داشته اند و عذر به جهل آنها پذیرفته شده است در عصر ما که اینهمه جهل به واسطه ی نبود حکومت اسلامی و شورای علماء رایج شده است در امور مشابه باید چه میزان جاهل وجود داشته باشد ؟

امام ابن حزم اندلسی می گوید: حدود شرعی بر کسی لازم می شود که بداند حدی برای آن عمل وجود دارد یا نه. در این مورد اختلاف نظری وجود ندارد. اما کسی که نداند آنچه را که انجام داده حرام است، در آن چیز بر او حدی نیست. بدلیل قول خداوند که می فرماید: «واین قرآن به سوی من وحی شده تا به وسیله ی آن شما را بترسانم و هرکس دیگر که قرآن به ابلاغ می شود.» پس خداوند اتمام حجت را تنها در رسیدن انذار به مردم قرار داده است. "گنگسی که به تحریم یک امر شرعی جاهل باشد در این صورت حدی بر او اجراء نمی گردد. اما اگر کسی عالم باشد به حرام بودن امری اما به عقوبت و میزان جزای آن جاهل باشد باز حد بر وی اجراء می گردد.

- در مسأله ی عام المجاعة عمر حد سرقت را متوقف ساخته، در حقیقت حدی واجب نگشته تا ساقط گردد، یعنی اساساً حد شرعی وجود نداشته، چرا؟ زیرا حدود شرعی واجب نمی شود مگر اینکه همه ی شبهه ها برطرف گردد، پس هرگاه شبهه های وجود داشته باشد، حدی در کار نیست. «ادرووا الحدود بالشبهات»، در اینجا عمر می پندارند که گرسنگی یک نیاز عمومی گردیده و کسی که به سرقت اقدام می کند از روی نیاز و جهت حفظ جان است نه افساد فی الارض. حفظ جان بالاتر از حفظ مال است. پس این نیاز عمومی و به خطر افتادن جان به مثابه ی شبهه های عمومی است و حدود را از عمل بازمی دارد.

- ابن تیمیه با استناد به این روایت فتوا می دهد که هر گاه در خصوص گناه شخصی شبهه ای وجود داشته باشد، نباید مجازات شود؛ و در توضیح آن می گوید: «حقیقت امر از دو حال خارج نیست: یا آن شخص واقعاً گنهکار است یا بی گناه. اگر عقاب شود، ممکن است بی گناه باشد و عقاب خطا باشد، و اگر بخشوده شود، ممکن است گنهکار باشد و بخشش خطا باشد. بین این دو خطا، خطای در بخشش بهتر از خطای

<sup>۲۴۲</sup> [۲۶۹] علاء الدین الکاسانی، بدائع الصنائع فی ترتیب الشرائع، دار الکتب العربی، ۱۹۸۲، بیروت، ج ۷، ص ۳۵،  
<sup>۲۴۳</sup> وراجع للمزید فی تخریج الأحادیث التلخیص لابن حجر ونیل الأوطار للشوکانی، وراجع فی بحث کلام أهل العلم فی المسألة المغنی لابن قدامة، والمحلّی لابن حزم، والمجموع للنووی  
<sup>۲۴۴</sup> الأحکام: ۵/ ۱۱۱ و ۶۰/ ۱۱۴، ۱

در عقاب است، به خصوص در جایی که مجازات، باعث تفرقه بین اهل سنت و جماعت شود. در این صورت فساد ناشی از این تفرقه به مراتب بدتر است از خطای احتمالی در خصوص فردی در مسئله‌ای فرعی.<sup>۲۴۵</sup>

- در کتاب تاریخ بغداد نقل شده است که: اشعاری از صالح بن عبدالقدوس به مهدی عباسی عرضه شد که در آن به پیامبر صلی الله علیه وسلم توهین شده بود. مهدی عباسی او را حاضر کرد و به او گفت: این اشعار را تو سروده‌ای؟ گفت: نه، سپس صالح بن عبدالقدوس به مهدی عباسی می‌گوید: خون مرا به شبهه مریز چرا که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «ادرووا الحدود بالشبهات».<sup>۲۴۶</sup>

در حاشیه الروض المربع آمده است: " تنها حد بر کسی اجراء می‌گردد که به تحریم آن آگاه و عالم باشد. و کسی که به حکم تحریم زنا و... جاهل باشد به دلیل خبر «ادرووا الحدود بالشبهات ما استطعتم» حد بر وی اجراء نمی‌گردد. همچنین به دلیل قول عمر و عثمان و علی که: حدی نیست مگر بر کسی که به تحریم آن آگاه است. و کسی از صحابه دیده نشده است با آنها مخالف باشد، و الموفق می‌گوید: این قول تمام اهل علم است."

رشید رضا نیز می‌گوید: «در صورت وجود شبهه و تأویل، راجع به فرد معین حد کفر و احکام آن برداشته می‌شود»<sup>۲۴۷</sup> و با اشاره به مضمون احادیث درء می‌گوید: «ما امر شده‌ایم که حدود را با شبهات رفع کنیم؛ و شایسته‌ترین حدود به رفع، حد ارتداد و خروج از دین است»<sup>۲۴۸</sup>

### کسی که مسلمان بودنش با یقین ثابت شده است با شک، احتمال و شبهه از وی سلب نمی‌شود

رسول الله صلی الله علیه وسلم اسامه بن زید را امیر یکی از سربه‌ها برای جنگ با مشرکین گماشت. در حین جنگ یکی از مشرکین شجاعانه می‌جنگید و مسلمانان را ترساند اما دیری نگذشت که پیروزی نصیب لشکر مسمین گردید و مشرکین به سرعت راه گریز را در پیش گرفتند و اسامه آن کسی را که زیاد کشتار می‌کرد دنبال کرد تا به او رسید، آن مرد کلمه طیبه «لا اله الا الله» را بزبان راند، زیرا می‌دانست کسی که این کلمه را بگوید مال و جاننش در امان می‌باشد. اما اسامه اجتهاد کرد که این گفتار صادقانه نیست و در مسلمان بودن وی شک داشت به همین دلیل او را بدون تحقیق و یقین با ضربه نیزه به قتل رسانید.

اسامه با همراهانش به مدینه بازگشت، یکی از افراد لشکر ماجرا را به رسول الله صلی الله علیه وسلم خبر داد ایشان اسامه را مورد سرزنش قرار داده گفت: آیا بعد از گفتن کلمه «لا اله الا الله» او را کشتی؟ آیا او را کشتی تا

<sup>۲۴۵</sup> [۲۷۲] ابن تیمیه حرانی، أحمد بن عبد الحلیم (۱۴۱۶). مجموع الفتاوی، مدینه: مجمع الملك فهد لطباعة المصحف الشريف. / سقاف، علوی بن عبد القادر (۱۴۱۹). المنتخب من كتب شيخ الاسلام ابن تیمیه، ریاض: دار الهدی للنشر والتوزیع، الطبعة الاولى. / ۱۴۱۶: ۵۰۵/۶ و ۳۰۸/۱۵؛ سقاف، ۱۴۱۹: ۱۸۳

<sup>۲۴۶</sup> الجامع الصغير، باب الألف.

<sup>۲۴۷</sup> رشید رضا حسینی قلمونی، محمد (بی‌تا). / ۵۴۵/۳۲

<sup>۲۴۸</sup> [۲۷۵] همان ۲۲/

<sup>۲۴۹</sup> [۳۵۵] رشید رضا حسینی قلمونی، محمد (بی‌تا). مجله المنار، بی‌جا: بی‌نا (نرم‌افزار مکتبه الشاملة). ۱۰۹/۲۲

مالش را بگیری؟ اسامه گفت او کلمه را از ترس گفته بود. رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: آیا قلب او را شکافته بودی که گفته او از باور قلبی بود یا از فریب کاری؟

اسامه گفت: او در جنگ بسیار کشتار کرد و فلان و فلان مسلمان را بقتل رسانید. رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: بعد از گفتن «لا اله الا الله» او را کشتی؟ اسامه گفت ای رسول خدا برایم طلب آمرزش کن. رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: هرگاه روز رستاخیز «لا اله الا الله» بیاید و از تو حق خود را بخواهد چه جواب می دهی؟ اسامه گفت؟ ای رسول خدا از خداوند بخواه مرا ببخشد، رسول الله فرمود آنگاه که این کلمه در روز قیامت از تو شکایت کند چه خواهی گفت؟ همینطور اسامه در خواست آمرزش را تکرار می کرد و رسول الله صلی الله علیه و سلم آن سخن مبارک خود را می گفتند تا اینکه بالاخره اسامه آرزو کرد از همان روز اسلام خود را تازه نماید پس قسم یاد نمود که بعد از آن روز با مسلمان نجنگد.

أسامة بن زيد در مورد این واقعه می گوید: «بعثنا رسول الله صلى الله عليه وسلم إلى الحرة من جُهينة، قال: فصبحنا القوم فهزمناهم، قال: ولحقت أنا ورجل من الأنصار رجلا منهم، قال: فلما غشينا قال: لا إله إلا الله، فكف الأنصاري قطعته برمحي حتى قتلته، فلما قدمنا بلغ ذلك النبي صلى الله عليه وسلم، قال: فقال لي: يا أسامة أقتلته بعدما قال: لا إله إلا الله؟ قال: قلت: يا رسول الله إنه إنما كان متعوذا، قال: قتلته بعدما قال: لا إله إلا الله؟ فما زال يكررها حتى تمنيت أني لم أكن أسلمت قبل ذلك اليوم.»

و خداوند آیه ۹۴ سوره نساء را نازل فرمود: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَ لَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَىٰ إِلَيْكُمْ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمٌ كَثِيرَةٌ كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا.

در داستان اسامه دو نکته ی مربوط به بحث ما برجسته می گردد :

۱- با شبهه نمی توان کسی را کافر دانست زمانی با یقین اسلام او را درک کرده ای

۲- کسی که بر اثر شبهه مرتکب جرمی گردد مجازات ندارد. شبهه حد را بر وی ساقط می کند

الحافظ ابن حجر در مورد این حدیث می گوید: "ابن التین گفت: در این سرزنش آموزش و ابلاغی جهت پند و اندرز وجود دارد، تا کسی اقدام به قتل شخصی که لفظ توحید را بر زبان می آورد نکند." القرطبي نیز می گوید: در تکرار کردن آن و رویگردانی از قبول عذر، نهیب و ممانعت شدیدی از چنین اقداماتی وجود دارد.



## گفتار اهل علم : با شک و گمان و بدون اقامه حجت نمی توان مسلمانی را از دایره ی اسلام خارج نمود

• بر اساس قاعده ی «من دخل الإسلام بيقين لم يُخرج منه إلا بيقين» ابن تیمیة می گوید:

ولیس لأحد أن يكفر أحدا من المسلمين وإن أخطأ وغلط حتى تقام عليه الحجة وتبين له المحجة ومن ثبت إسلامه بيقين لم يزل ذلك عنه بالشك؛ بل لا يزول إلا بعد إقامة الحجة وإزالة الشبهة. ابن تیمیة اجازه نمی دهد کسی شخص مسلمان را با وجود خطاء و اشتباه تکفیر کند تا اینکه حجت بر وی اقامه شده و راه درست بر وی روشن و آشکار گردد، چون کسی که مسلمان بودن او با یقین به اثبات رسیده باشد (به واسطه ی شهادتین و ادای نماز و...) با شک و گمان از وی برداشته نمی شود؛ بلکه باید گفت برداشته نمی شود مگر بعد از اقامه ی حجت و از میان بردن شبهه . و می گوید: تکفیر بر اساس امر احتمالی صورت نمی گیرد.<sup>۲۰۳</sup>

ابن تیمیة در مورد علماء، قضات، شیوخ و بزرگان جهمیة (که در شرک تعطیل افتاده بودند) می گوید: به جهمیة و کسانی از آنها چون الحلولیة و النفاة می گویم: من اگر در این عقاید مثل شما شوم کافر می گردم، چون من می دانم که گفته ی شما کفر است؛ و شما نزد من کافر نمی گردید، چون شما جاهل هستید.

پس اگر تمام کسانی که از این امت در انواع شرک به الله جل شأنه بیافتند ما بر آنها حکم کافر بودن را نمی دهیم مگر زمانی که بر ایمان ثابت گردد که بر آنها اقامه ی حجت شده است و شبهه ی آنها پاک شده است؛ پس هر کسی از مسلمین که دچار شرک و کفر می گردد را نمی توان مشرک دانست – مگر آنچه که به صورت ضرورت باید از دین بداند- همچنانکه این از نصوص ائمه، ظاهر و آشکار است. فكل من وقع في هذه الأمة من أنواع من الشرك بالله جل شأنه لا نحكم عليهم بأنهم مشركون إلا إذا ثبت لنا أنه قد أقيمت عليهم الحجة، وأزيلت عنهم الشبهة، فليس كل من وجد عنده شرك يوصف بالمشرك – إلا إذا كان الشيء مما يعلم من الدين بالضرورة-، كما هو ظاهر من نصوص الأئمة.<sup>۲۰۴</sup>

ابن تیمیة باز می گوید: و اما کسی که حجت بر وی اقامه نگردیده است مثل تازه مسلمان یا کسی که در مکانهای پرت چون بادیه رشد کرده و پیام صحیح اسلام به او نرسیده و یا دیگر موارد اینچنینی، یا دچار اشتباه گردید و گمان برد که کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام می دهند از قاعده ی تحریم شراب مستثنی می گردند و بر آنها حلال می گردند(مثل کسی که در زمان عمر بن خطاب دچار اشتباه شد)، اینها توبه داده می شوند و حجت بر آنها اقامه می گردد اگر آنها بعد از اقامه ی حجت باز بر کفر و گمراهی خود اصرار ورزیدند در این صورت کافر می گردند و قبل از این بر آنها حکم کفر داده نمی شود .

الإمام الذهبي در مورد ابن تیمیة می گوید: و مذهب او توسعه ی عذر برای خلق است، و هیچ کسی را تکفیر نمی کند مگر بعد از اقامه ی دلیل و حجت بر وی و می گوید: این گفته کفر و گمراهی است و گوینده ی آن

<sup>۲۰۲</sup> مجموع الفتاوی ۱۲/۴۶۶))

<sup>۲۰۳</sup> الصارم المسلول لابن تیمیة ۳/۹۶،

<sup>۲۰۴</sup> الموسوعة العقدية ۱۱/۲ و((الرد على البكري)) (ص: ۴۶).

مجتهد جاهلی است که بر وی اقامه ی حجت نشده است و ممکن است از آن گفته پشیمان شده یا به سوی الله توبه نماید. و می گوید: ایمان او برایش ثابت شده است و ما وی را از اسلام خارج نمی گردانیم مگر با یقین، اما اگر کسی حق را شناخت و با آن عناد و لجبازی کرد و با حق دشمنی کرد در این صورت کافر ملعونی است چون ابلیس.<sup>۲۰۰</sup>

• ابن القیم می گوید: به دو دلیل شخص مستحق عذاب می گردد :

- ۱- رویگردانی و اعراض از حجت و عدم پذیرش و عمل متناسب با آن
- ۲- عناد و لجبازی با حجت بعد از آنکه بر وی اقامه می گردد و ترک عمل متناسب با آن

اولی کفر اعراض و رویگردانی است و دومی کفر عناد و لجبازی؛ اما اگر کسی با وجود جهل مرتکب کفر گردد و بر وی اقامه ی حجت هم نشده باشد و بر شناخت کفری که انجام داده است آگاه نگردد، الله متعال تعذیب بر چنین شخصی را نفی کرده است تا زمانی که دلیل موجه، ساکت کننده و دلیل قاطع اسلام بر وی اقامه گردد.<sup>۲۰۶</sup>

• شوکانی با دعوت مسلمین به پرهیز از عجله کردن در تکفیر مسلمین می گوید:

با پرهیز از چنین امری، از بدی و آزار خطر، نجات یافته و از افتادن در بلا و مصیبت سالم می ماند، در این صورت برای کسی که به دینش اهمیت می دهد به کاری که در آن چیزی از عذاب و ترس وجود داشته باشد اقدام نمی کند، و به آنچه در آن فایده ای وجود ندارد و چیزی عایدش نمی شود روی خوش نشان نمی دهد، پس چگونه در صورتی که اشتباه کرد در زمره ی کسانی قرار می گیرد که رسول الله صلی الله علیه وسلم آنها را کافر نامیده است بر خود ترس ندارد؟ علاوه بر شرع عقل هم این را در یافته است...<sup>۲۰۷</sup>

• غزالی طوسی می گوید:

آنچه شایسته و سزاوار است اینکه شخص تا آنجائی که برایش امکان دارد از تکفیر دوری کند، بدون شک مباح دانستن خون و اموال نمازگران به سوی قبله و کسانی که به «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ» اظهار و ابراز ایمان کرده اند خطاء و اشتباه می باشد؛ و خطاء در ترک هزار کافر در زندگی سبکتر از خطاء در ریختن خون یک مسلمان است حتی اگر به اندازه ی یک شاخ حجامت باشد.<sup>۲۰۸</sup>

<sup>۲۰۰</sup> الدرّة الیتیمة فی السیرة التیمیة للذهبی - ضمن کتاب : تکملة الجامع لسیرة شیخ الإسلام ابن تیمیة خلال سبعة قرون : للدكتور علي العمیران - (۴۹) .  
<sup>۲۰۶</sup> طریق الهجرتین . ص: ۵۴۶  
<sup>۲۰۷</sup> لتکفیر وضوابطه والسیل الجرار ( ۴ / ۵۷۸ - ۵۷۹ ) .  
<sup>۲۰۸</sup> الاقتصاد فی الاعتقاد ( ۲۲۳ - ۲۲۴ ) // والخطأ فی ترک ألف کافر فی الحیة أهون من الخطأ فی سفک محجمة من دم مسلم،

همچنین می گوید: وصیت: که تا جایی برایت امکان دارد زبانت را از اهل قبله نگه دار مادامی که می گوید: لاإله إلاالله، محمدرسول الله و آن را نقض نکرده اند؛ به راستی که در تکفیر خطر وجود دارد اما در سکوت خطری وجود ندارد.<sup>۲۵۹</sup>

• ابن نجیم از الطحاوی و غیره از علماء حنفیة نقل می کند که:

" ما تيقن أنه ردة يحكم بها، وما يشك أنه ردة لا يحكم بها، إذ الإسلام الثابت لا يزول بشك، مع أن الإسلام يعلو، وينبغي للعالم إذا رفع إليه هذا أن لا يبادر بتكفير أهل الإسلام؛ بر این اساس بر مبنای یقین حکم بر مرتد بودن داده می شود نه بر اساس شک، چون اسلام در شخص ثابت و محکم است و با شک و گمان پاک نمی گردد .

• ابن نجیم اشتیاق اهل علم در مورد عذر آوردن برای مسلمین در پرهیز از تکفیر آنها بر اساس شبهات را آورده و می گوید:"

در الفتاوی الصغری: کفر چیز بزرگی است، در این صورت زمانی که روایتی را یافتیم که مومن کافر نمی گردد وی را در جایگاه کفار قرار نمی دهیم. و اگر در مساله ای دلیلی بر واجب بودن تکفیر وجود داشته باشد و تنها یک دلیل وجود داشته باشد که از تکفیر منع می کند، بر مفتی واجب است که به سمت دلیلی میل پیدا کند که از تکفیر ممانعت می کند، جهت بهبود بخشیدن و اصلاح ظن به مسلمین.<sup>۲۶۰</sup>

• ابن بطال می گوید: هنگامی که در آن شک افتاد (یعنی در کفر خوارج) خروج از اسلام بر آنها قطعی نشد، چون کسی که قصد وی در ورود به اسلام تثبیت شد از آن خارج نمی گردد مگر با یقین.<sup>۲۶۱</sup>

• ابن تیمیه می گوید: کسی که ادعائی نموده که در مخالفت با تمام اهل علم افسار جهل را گرفته، سپس با وجود چنین مخالفتی می خواهد هر کسی که با وی موافق نباشد را تکفیر نموده و اهل ضلالت بداند؛ چنین کاری از بزرگترین کارهائی است که تمام جاهلان منحرف مرتکبش می شوند.<sup>۲۶۲</sup>

و باز می گوید: التکفیر حکمی شرعی است که در آن مباح شدن مال و ریختن خود و حکم با همیشه در جهنم ماندن وجود دارد، منبع آن همچون سایر احکام شرعی است، گاهی بر اساس یقین درک می گردد و گاهی بر اساس ظن غالب و بعضی اوقات نیز در آن تردید پیش می آید، هر گاه در آن شک و تردید پیش آمد توقف از تکفیر اولین گزینه است و تنها کسانی در چنین حالتی اقدام به تکفیر می کنند که جهل بر فطرت و خوی انسانی آنها غالب شده باشد.<sup>۲۶۳</sup>

<sup>۲۵۹</sup> فیصل التفرقة بین الإسلام والزندقة (۱۲۸).

<sup>۲۶۰</sup> أنظر التکفیر وضوابطه ۲۵

<sup>۲۶۱</sup> لفتح ۳۱۴/۱۲، وانظر كذلك كلام الزركشي كما في تحفة المحتاج ۸۴/۲

<sup>۲۶۲</sup> الرد على البكري (۱/ ۲۶۳)

<sup>۲۶۳</sup> بغية المرتاد ۳۴۵، وتسمى "الرد على الطوائف الملحدة" كما في الفتاوي الكبرى ۳۲۳/۶

## اسلام چگونه در شخصی تأیید و ثابت می‌گردد؟

این به «ظاهر» حال انسان بر می‌گردد که در نزد اهل علم به «اسلام حکمی» شناخته شده است که باعث نجات شخص در دنیا می‌گردد، اما در آخرت تنها راه نجات در «اسلام حقیقی» می‌باشد<sup>۲۶۴</sup>

ابن تیمیه در این زمینه می‌گوید: ایمان ظاهری که در دنیا احکام بر آن جریان می‌یابد لازم نیست که حتماً با ایمان باطنی همراه باشد که صاحبش را از اهل سعادت در قیامت می‌گرداند.<sup>۲۶۵</sup>

همچنین در تفسیر این قول الله تعالی: «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا» می‌گوید: و اعراب با اسلام ظاهری آمدند و به شهادتین اقرار کردند، خواه صادق بوده باشند خواه دروغگو، الله متعال اسلام را غیر از ایمان برایشان تأیید کرد.<sup>۲۶۶</sup> به همین دلیل علماء اتفاق دارند که اسم مسلمان بر منافقین هم جاری می‌گردد چون آنها در ظاهر اسلام آورده اند.<sup>۲۶۷</sup>

و قرطبی در مورد فرموده ی رسول الله صلی الله علیه وسلم به أسامة رضي الله عنه که: «أفلا شققت عن قلبه حتى تعلم أقالها أم لا؟» می‌گوید: و در این دلیلی است بر تهیه و ترتیب احکام بر اساس اسباب ظاهری غیر از امور باطنی.<sup>۲۶۸</sup>

الحافظ ابن رجب نیز می‌گوید: و بدون شک روشن است که رسول الله صلی الله علیه وسلم از هر کسی که قصد داشت وارد اسلام شود و تنها شهادتین را بر زبان می‌راند این اسلام او را قبول می‌نمود، و به واسطه ی آن جانش در امان بود و او را یک مسلمان می‌گردانید، به همین دلیل این کار اسامه را که کسی را کشته بود که گفته بود لا اله الا الله زشت شمرد<sup>۲۶۹</sup>

در این صورت حکم به مسلمان شدن تنها با گفتن شهادتین ثابت می‌گردد و این امریست که علماء بر آن اجماع کرده اند<sup>۲۷۰</sup> و این معنی گفتار الإمام الزهري است که: «الإسلام الكلمة، والإيمان العمل» اسلام گفتن کلمه (توحید) است و ایمان عمل.<sup>۲۷۱</sup>

شیخ الإسلام ابن تیمیه نیز می‌گوید: کسی مسلمان نمی‌گردد مگر آنکه شهادت دهد که «ألا إله إلا الله وأن محمدا عبده ورسوله» این کلمه انسان را وارد اسلام می‌گرداند، کسی که گفت: اسلام کلمه است و منظورش این بود راست گفته است.<sup>۲۷۲</sup>

<sup>۲۶۴</sup> انظر معارج القبول ۲/۲۰۸، وضوابط التكفير عند أهل السنة والجماعة، ۲۲

<sup>۲۶۵</sup> الفتاوي ۷/۱۳۳

<sup>۲۶۶</sup> الفتاوي ۷/۱۵۸، وانظر العقيدة الطحاوية مع شرحها، ۴۲۷

<sup>۲۶۷</sup> الف الفتح ۱۲/۲۴۳، تاوي ۷/۳۵۱

<sup>۲۶۸</sup>

<sup>۲۶۹</sup> جامع العلوم والحكم، ۸۳

<sup>۲۷۰</sup> العذر بالجهل لأحمد فرید، ۳۰

<sup>۲۷۱</sup> الإيمان لابن تیمية، ۲۸۰

<sup>۲۷۲</sup> الإيمان ۲۵۶

در این زمینه گفتار زیبایی بر جای مانده که ابن ابی شیبیه در کتابش الإیمان از سوار بن شیبیب نقل می کند که می گوید: مردی نزد ابن عمر آمد و گفت: در اینجا گروهی هستند که می گویند من کافر هستم، ابن عمر در جواب گفت: مگر نمی گوئی لا اله الا الله؟، پس دروغگو بودن آنها را ثابت کرده ای.<sup>۲۷۳</sup>

البغوي نیز می گوید: کافر زمانی که بت پرست یا مجوس دوگانه پرست باشد بر وحدانیت شهادت نمی دهد، اما اگر گفت لا اله الا الله، بر مسلمان بودنش حکم داده می شود.<sup>۲۷۴</sup>

البته نطق به شهادتین تنها شیوه جهت حکم بر مسلمان بودن شخص نیست. ابن ابی العز می گوید: در اینجا مسأله ای وجود دارد که فقهاء در موردش صحبت کرده اند و آن اینکه: کسی که نماز خواند و شهادتین را بر زبان نراند یا با یکی دیگر از ویژگیها و خصلتهای خاص مسلمین ظاهر شد و باز شهادتین بر زبان نراند آیا مسلمان به حساب می آید یا نه؟ بله او اگر با هر یک از خصلتهای خاص مسلمین ظاهر گردد مسلمان محسوب می گردد.<sup>۲۷۵</sup> و برای ما کافی است که بر وی حکم مسلمان بودن دهیم زمانی که مثلاً بگوید: من مسلمان هستم یا با نماز خواندنش و اموری اینچنینی؛ همچنانکه نزد فقهاء شناخته شده است.<sup>۲۷۶</sup>

البته این معنی در عمل رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز ثابت شده است که تنها با گفتن شهادتین، اسلام شخص ثابت می گردد. زمانی که رسول الله صلی الله علیه وسلم آن جوان یهودی را در حین احتضار ملاقات نمود و به او فرمود: به یکتایی خدا و رسالت من از جانب خدا گواهی بده. جوان به پدرش که در کنارش بود، نگاه کرد و به خاطر رعایت پدرش که یهودی بود، چیزی نگفت. رسول الله صلی الله علیه وسلم برای بار دوم او را به یکتایی خدا و رسالت خود دعوت کرد او باز پدر خود را دید و چیزی نگفت. برای بار سوم نیز این کار تکرار شد. پدرش به زبان آمد و گفت: فرزندم ملاحظه مرا نکن؛ اختیار با خودت است، هر چه می خواهی بگو. در این هنگام جوان گفت: «اشهد ان لا اله الا الله و اشهد انک رسول الله» سپس جان به جان آفرین تسلیم کرد. رسول الله صلی الله علیه وسلم شهادتین و مسلمان بودن این جوان را مورد تأیید قرار داد هر چند که پس از آن فرصت انجام دستوری از دستورات اسلام را نداشت.

حالا اگر مسلمانی از چنین آگاهیهای بر خوردار گردید و باز آگاهانه اقدام به تکرار اشتباه اسامه بن زید کرد در چه وضعیتی قرار می گیرد؟ در این زمینه به روشنگری رسول الله صلی الله علیه وسلم در پاسخ به سوالات مقداد بن الاسود الکندی می پردازیم که: **أَنَّه قَالَ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَرَأَيْتَ إِنْ لَقِيتُ رَجُلًا مِنَ الْكُفَّارِ، فَأَقْتَتْنَا، فَضَرَبَ إِحْدَى يَدَيَّ بِالسَّيْفِ فَقَطَعَهَا، ثُمَّ لَادَ مِنِّي بِشَجْرَةٍ، فَقَالَ أَسَلَمْتُ لِلَّهِ، أَأَقْتُلُهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ بَعْدَ أَنْ قَالَهَا فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: (لَا تَقْتُلُهُ، فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّهُ قَطَعَ إِحْدَى يَدَيَّ ثُمَّ قَالَ ذَلِكَ بَعْدَ مَا**

<sup>۲۷۳</sup> و سنده صحیح كما حکم بذلك الشيخ الألبانی فی تحقیقه لکتاب الإیمان لابن ابی شیبیه ص: ۲۲.

<sup>۲۷۴</sup> نیل الأوطار ۱۲،/۸

<sup>۲۷۵</sup> شرح للطحاویة، ۷۵.

<sup>۲۷۶</sup> انظر إعلان التکبیر علی غلاة التکفیر ۶۲ فما بعدها

قَطَعَهَا؛ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: لَا تَقْتُلُهُ، فَإِنْ قَتَلْتَهُ فَإِنَّهُ بِمَنْزِلَتِكَ قَبْلَ أَنْ تَقْتُلَهُ، وَإِنَّكَ بِمَنْزِلَتِهِ قَبْلَ أَنْ يَقُولَ كَلِمَتَهُ الَّتِي قَالَ .

یا رسول الله ، هنگامی که من با کفار می‌جنگم، یکی از کفار با من مبارزه میکند و دست مرا قطع میکند، از من فرار کند و به درخت پناه ببرد و اسلام می‌آورد (لا إله إلا الله را می‌گوید). یا رسول الله ، آیا من او را بعد از اسلام آوردنش بکشم؟ رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: نباید او را بکشی. گفتیم: یا رسول الله ، او بعد از اینکه دست مرا قطع کرد و من خواستم او را بکشم، اسلام آورد، آیا او را بکشم؟ رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: او را نباید بکشی، قبل از اینکه او را بکشی مانند تو است و تو هم مانند او شده ای قبل از اینکه او آن را (اسلام آوردم) بگوید.

امام نووی در شرحش بر این حدیث می‌نویسد: "أحسن ما قيل فيه وأظهره ما قاله الامام الشافعي وبين القصار المالكي وغيرهما أن معناه فإنه معصوم الدم محرم قتله بعد قوله لا إله إلا الله". نیکوترین چیز و قول اظهري که در باره ی این حدیث گفته شده این فرموده ی امام شافعی و ابن قسار مالکی و غیر ایشان می‌باشد که مفهوم آن به این صورت است که این [شخص کافر مقرر به اسلام]، معصوم الدم، و قتلش بعد از گفتن لا اله الا الله حرام است.<sup>۲۷۸</sup>

این حدیث هم، همچون حدیث اسامه، دلیلی بر عدم حکم بر اساس شک و گمان بر نیت شخصی است که اسلام خود را ظاهر نموده است با این تفاوت که حدیث اسامه و احکام ناشی از آن متعلق به زمانی است که شخص مجاهد از حکم صریح بی بهره بوده و اقدام به اجتهاد کرده و تأویل دارد، اما در حدیث مقدار عنصر «آگاهی» و حکم صریح وارد شده و در این زمینه جایی برای اجتهاد و شک باقی نمانده است.

این واکنش یک مسلمان «آگاه و دارای علم» به شهادتین یک کافر حربی است، که حتی یکی از دستهای این مجاهد را نیز قطع کرده است، گناه بر این اساس مشمول حقوق مسلمین می‌گردد، فرقی نمی‌کند که از روی ترس اقرار کرده (اجبار) و یا از روی اختیار، و مجاهدی که با این تازه مسلمان معلوم الحال مبارزه می‌کند نباید شک و گمان شخصی که مبتنی بر تکفیر است را حجت قرار بدهد. چون در این صورت با پیروی «آگاهانه» از ظن و گمان از دروغ‌ترین سخنان در قضاوت خود پیروی کرده است «إِيَّاكُمْ وَالظَّنَّ فَإِنَّ الظَّنَّ أَكْذَبُ الْحَدِيثِ ...». نه<sup>۲۸</sup> از راستترین سخنان «إِنَّ أَصْدَقَ الْحَدِيثِ كِتَابُ اللَّهِ»<sup>۲۸</sup> و پناه بر الله از این گمراهی آشکار که شخص را «آگاهانه» و «عمداً» و «بدون تأویل و شبهه» به سمت قتل مومنی بی گناه می‌کشاند؛ که الله

<sup>۲۷۷</sup> صحیح البخاری ۵ / ۸۵ ح ۴۰۱۹؛ الناشر: دار طوق النجاة الطبعة: الأولى، ۱۴۲۲ هـ % صحیح مسلم ۱ / ۹۵ ح ۹۵؛ الناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت.

<sup>۲۷۸</sup> المنهاج شرح صحیح مسلم بن الحجاج ۲ / ۱۰۶؛ الناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت الطبعة: الثانية، ۱۳۹۲ هـ.

<sup>۲۷۹</sup> به نظر شما واکنش یک مسلمان «آگاه» در برابر مسلمانانی که اهل نماز، روزه، حج، زکات، جمعه، جماعت، انکار، جهاد و... بوده و بارها و بارها به وحدانیت خداوند متعال اقرار کرده و «آگاهانه» مرتکب جرمی در حد ارتداد نگشته اند باید چگونه باشد؟ آیا انصاف است که مورد هجوم گروهی گردند که به قول سعد بن ابی وقاص در پی ایجاد فتنه هستند و...؟!

<sup>۲۸۰</sup> رواه البخاری / ۶۰۶۴

<sup>۲۸۱</sup> مسلم، أبو داود، النسائي، ابن ماجه، أحمد، الدارمي

متعالم عمق مصیبت ناشی از آن را چنین وصف نموده است: « وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَاً ... \* وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا (نساء/۹۲-۹۳) »

آیا ابتدا حکم به کفر داده می شود سپس به شروط و موانع نگریسته می شود یا اینکه ابتدا حکم به اسلام شخص داده می شود و سپس به شروط و موانع پرداخته می شود؟

قاعده ی مورد پذیرش نزد ما این است که اسلام شخص زمانی که با یقین ثابت شده است با شک و گمان برداشته نمی شود و تنها با دلیل و یقین از دایره ی اسلام اخراج می گردد و به همین شیوه کافر اصلی نیز اسلامش مورد پذیرش قرار نمی گیرد مگر با دلیل و یقین .

مذهب حنفی ها :

ملا علی القاری در شرح شفا می گوید: " علمای ما می گویند: اگر ۹۹ دلیل دلالت بر تکفیر یک مسلمان وجود داشته باشد و در برابر تنها یک دلیل برای ماندگاری او در اسلام وجود داشته باشد مفتی و قاضی باید بر همان یک دلیل عمل کنند؛ این هم بر گرفته از قول رسول الله صلی الله علیه وسلم است که: ادرءوا الحدود عن المسلمین ما استطعتم، فإن وجدتم للمسلم مخرجا فخلوا سبيله، فإن الإمام لأن یخطئ فی العفو خیر له من أن یخطئ فی العقوبة. رواه الترمذی والحاکم ."

مذهب مالکی ها :

الحافظ در الفتح با یادآوری آنچه که آورده شد از ابن بطلال روایت می کند که گفت: " لِأَنَّ مَنْ نَبَتَ لَهُ عَقْدُ الْإِسْلَامِ بِبَيِّنٍ لَمْ يَخْرُجْ مِنْهُ إِلَّا بِبَيِّنٍ "

و از قرطبی نیز در المفهم نقل شده است که می گوید: " باب التَّكْفِيرِ بابِ پرمخاطره و ریسک داری است، و هیچ چیزی را مانند سلامت (ایمان) خود ارزشمند نمی دانیم."

همچنین القاسمی از ابن عربی نقل می کند که می گوید : جاهل و خطاکار این امت، هر چند که مرتکب عمل کفر و شرک آمیزی گردد باز کافر نمی گردد؛ او عذر به جهل و خطاء دارد تا زمانی که حجت و دلیلی برایش روشن گردد که آشکارا و واضح به وی نشان می دهد که در صورت ارتکاب آگاهانه ی آن کافر می گردد؛ و یا اینکه اموری آشکار و معلوم و ضروری از دین را انکار کند که اجماع قطعی بر آن وجود دارد و هر مسلمانی بدون نظر و تأمل آنها را می شناسد.<sup>۲۸۲</sup>

مذهب شافعی ها :

ابن تیمیه می گوید: و همچنان هنگامی که حفص الفرد گفت قرآن مخلوق است و امام شافعی به وی گفت: «کفرت بالله العظیم» سوگند به خداوند بلند مرتبه کافر شدی؛ برای وی روشن نمود که این سخن وی کفر است اما صرفاً به خاطر این گفته، حکم به مرتد بودن حفص نداد، چون برای وی حجت و دلیلی که وی به واسطه ی آن کافر می گردد را روشن ننموده بود؛ و چنانچه اعتقاد داشت که او مرتد شده است تلاشی برای کشتن وی انجام می داد.<sup>۲۸۳</sup>

الحافظ از غزالی نقل می کند که: برای شخص سزاوار و شایسته است به هر طریقی که شده از تکفیر مسلمان پرهیز کند، به درستی که مباح کردن خون مسلمینی که به توحید اقرار نموده اند خطاست و خطا در ترک زندگی هزار کافر سبکتر از خطا در ریختن خون تنها یک مسلمان است.<sup>۲۸۴</sup>

و ابن حجر هیتمی می گوید: برای مفتی شایسته است که به دلیل خطر عظیم تکفیر، و چیره شدن شک و عدم اعتمادش، بویژه از شتاب کردن در تکفیر، تا آنجائی که برایش امکان دارد در تکفیر احتیاط کند؛ و این چیزی بوده است که بزرگان ما در گذشته و حال بر آن بوده اند .

مذهب أحمد بن حنبل :

ابن تیمیه می گوید: هر وقت آنها را می بینی می گویند «هر کسی این چنین گفت کافر است» شنونده خیال می کند که این لفظ شامل هر کسی می گردد که چنین سخنی را گفته است، و نمی اندیشند که تکفیر دارای شروط و مواعی است که این حکم را در حق شخص معین دور می کند، و تکفیر مطلق مستلزم تکفیر معین نیست مگر زمانی که شروط در آن یافت شده و مواعی نیز منتفی شده باشند؛ این را روشن کنم که امام احمد بن حنبل و تمام امامان اکثر کسانی را که چنین کلامی بر زبان رانده اند به صورت معین تکفیر نکرده اند. امام احمد جهمی که منکر صفات و اسماء الله بودند را تکفیر می کرد، چون رد کننده ی گفته هایشان از آنچه رسول الله صلی الله علیه و سلم آورده بود در میان مردم آشکار و روشن بود.... با این وجود علماء و بزرگان آنها را تکفیر می کرد نه پیروان آنها را.<sup>۲۸۵</sup>

عبد الرحمن بن ناصر السعدي می گوید: اهل تأویل در اهل قبله که گمراه گشته و در فهم آنچه در کتاب و سنت آمده است دچار خطاء شدند، با وجود ایمانشان به پیامبر و اعتقاد کامل به تمام آنچه گفته و هر آنچه که گفته است حق است و به آن پایبند شدند اما در پاره ای از مسائل خبری یا عملی دچار خطاء گشتند، چنین اشخاصی کتاب و سنت دلالت دارد بر اینکه آنها از دین خارج نمی شوند و نمی توان احکام کافرین را بر آنها تطبیق داد؛ و تمام صحابه و تابعین و تمام امامان پس از آنها بر این قاعده بوده اند .

مذهب زیدیه :

<sup>۲۸۳</sup> مجموع الفتاوی (۳/۴۴۸)

<sup>۲۸۴</sup> الفتوح: (۱۲ / ۳۰۰)

<sup>۲۸۵</sup> الفتاوی: ۴۸۷/۱۲



الشوکانی می گوید: بدان، برای مسلمانی که به الله و روز قیامت ایمان دارد شایسته نیست حکم خارج کردن مسلمان از دین اسلام و داخل شدن او در کفر را قبل از آنکه دلایلی روشنتر از خورشید برایش بیاورد صادر نماید؛ این با احادیثی که از طریق گروهی از صحابه روایت کرده اند ثبت شده است که «من قال لأخیه یا کافر فقد بآء بها أحدهما»<sup>۲۸۶</sup> این احادیث و آنچه در این رابطه آورده شده است عظیم ترین مانع و نهیب کننده و بزرگترین پند دهنده و واعظ در ممانعت از شتاب در تکفیر وجود دارد و الله متعال فرموده است: «مَنْ شَرَحَبِ الْكُفْرِ صَدْرًا» (نحل/۱۰۶) در این صورت باید سینه برای کفر گشاد و قلب به این کفر اطمینان و نفس انسان نیز بر این کفر آرام گرفته باشد. و چنانچه شخص مسلمان به واسطه ی جهل در مصیبت های عقاید فاسد بیافتد و به مخالفت با مسیر اسلام بپردازد، و یا اینکه به واسطه ی جهل مرتکب عملی کفر آمیز گردد و یا اینکه شخص مسلمان سخنی را بر زبان راند که دلالت بر کفر دارد اما به معنای آن اعتقاد ندارد در تمام این موارد حکم خروج او از اسلام اعتبار ندارد.<sup>۲۸۷</sup>

### در صورت وجود تأویل، راجع به فرد معین حد کفر و احکام آن برداشته می شود

اختلاف سنت و مقتضی حکمت الهی است که الله متعال در مورد آن می فرماید: «وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ إِلَّا مَن رَّحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ (هود/ ۱۱۸)»<sup>۲۸۸</sup> بالاین دیدگاه باید گفت که در دولت اسلامی یا «الجماعة» و شورای حاکم بر آن اختلاف نه تنها ضرورت بلکه به دلیل فربه کردن نفقه و توسعه آن، رحمت نیز به حساب می آید و نمی توان همه مردم را بدون اختلاف یافت و تنها ابزاری که آنها را جمع می کند شورای اولی الامر تحت پوشش دولت اسلامی است که نماد الجماعة است. ادعایی غیر از این جهت اتحاد آرای مختلف، با سنت الهی مغایر بوده و قطعا هر آنچه با سنت خداوند در تضاد باشد به شکست محکوم خواهد بود.

در این صورت زمانی که الله متعال می فرماید: «ان هذة امتکم امة واحدة و انا ربکم فاعبدون» (انبیاء، ۹۲). و «ان هذة امتکم امة واحدة و انا ربکم فاتقون» (مومنون/۵۲) تنها راه تبدیل شدن به امت واحده را عبادت الله متعال از کانال شریعت آخرین فرستاده اش معرفی نموده که این فرستاده نیز با پیروی از شریعت، شورای اولی الامر تحت پوشش الجماعة یا دارالاسلام را یگانه ابزار و ضامن حفظ این امت واحده معرفی می نماید.

قبل از انهدام الجماعة و شورای اولی الامر، اختلاف تنوع بود نه تضاد، و تنوع همیشه مصدر ثروت و برکت بوده و می باشد و زمانی که اختلافات مسلمین مسیر اشتباهی را می پیمود در همان دایره ی نسیان و خطاء باقی می ماند و با مراجعه به شورای مسلمین، اینهم رفع می گردید؛ به گونه ای که ام المؤمنین عایشه درباره ی برخی از صحابه که با آنان اختلاف داشت، فرمود: او دروغ نگفته است، ممکن است فراموش کرده یا اشتباه می

<sup>۲۸۶</sup> صحیح البخاری (۱۰/۵۱۴)، وفي لفظ آخر في الصحيحين، البخاري (۶۰۴۵)، مسلم (۶۱)، وغيرهما  
<sup>۲۸۷</sup> السيل الجرار المتدفق على حدائق الأزهار. ص: ۹۷۸

کند یا دچار توهم شده است. در چنین جامعه ای بعضی افراد در مسائلی قابل اجتهاد در حالی متفاوت به نظر می رسند که از جهت اعتقاد به حکم و صورت مسئله با دیگران اختلافی ندارند بلکه تنها تمایزشان با دیگری در شیوه بیان آن و عرضه کردنش است. در چنین جامعه ای حسن ظن به الله و بندگان الله از بزرگترین شعبه های ایمان و سلامت قلب اعضای آن است.

البته تأویل اشتباه نسبت به نصوص شرعی در عصر رسول الله صلی الله علیه وسلم و صحابه نیز رخ داده است، حتی تأویلی در حد تحلیل و تحریم. اما با وجود رسول الله صلی الله علیه وسلم و به دنبال آن با وجود حکومت اسلامی و حفظ الجماعة و شورای صحابه ، تازمانیکه «حجت نبوی» بر شخص اقامه نشده بود و از کانال شرعی آن جهلش رفع نشده و از او طلب توبه نشد شخص به واسطه ی خطای خود تکفیر نشد.

ابن القيم در بدائع الفوائد از أبي القاسم السهيلي در مورد گفته ی رسول الله صلی الله علیه وسلم در مورد براء بن معرور آورده است که: «قد كنت على قبلة لو صبرت عليها». یعنی براء قبل از تغییر قبله به سمت کعبه نماز می خواند در حالی که مسلمین به سمت بیت المقدس نماز می خواندند و رسول الله صلی الله علیه وسلم تنها به هماهنگی با مسلمین دستور داد و به وی دستور نداد که نماز هایش را اعاده کند چون تأویل کرده بود .

ابن قیم به دنبال ذکر این واقعه می افزاید : و مثل همین مورد:

- ونظيره هذا أنه لم يأمر من أكل في نهار رمضان والإعادة لما ربط الخيطين في رجليه وأكل حتى تبيناً له لأجل التأويل
- ونظيره أنه لم يأمر أبا ذر بإعادة ما ترك من الصلاة مع الجنابة إذ لم يعرف شرع التيمم للجنب . فقال : يا رسول الله إني تصيبني الجنابة فأمكت الشهر والشهرين . لا أصلي يعني في البداية . فقال : أين أنت عن التيمم .
- ونظيره أيضاً ، أنه لم يأمر المسيء في صلاته بإعادة ما تقدم له من الصلوات التي لم تكن صحيحة وإنما بالإعادة في الوقت ، لأنه لم يؤد فرض وقته مع بقائه بخلاف ما تقدم له.
- ونظيره أيضاً أنه لم يأمر المتمك في التراب كما تتمك الدابة لأجل التيمم بالإعادة مع أنه لم يصب فرض التيمم.
- ونظيره أيضاً ، أنه لم يأمر معاوية بن الحكم السلمي بإعادة الصلاة . وقد تكلم فيها بكلام أجنبي ليس من مصلحتها
- ونظيره أيضاً أنه لم يضمن أسامة قتيله بعد إسلامه بقصاص ولا دية ولا كفارة.

" در زمان حکومت عمر بن خطاب نیز صحابه ای به نام قدامه بن مظعون مرتکب تأیلی شد، از آن جهت که خمر را برای خود حلال کردند و این فرموده خداوند را تأویل کردند که می فرماید: لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعَمُوا (مائده/۹۳) «برای کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده اند گناهی نیست بر آنچه که خورده اند.» که عمر بن خطاب در مورد آن با «شوری» مشورت کرد و گفتند: ای امیرالمؤمنین! نظر ما

براین است که آنها بر خداوند دروغ بسته اند و در دین خداوند چیزی را تشریح کرده اند که خداوند اجازه آن را نداده است. پس گردنشان را بزن. و علی بن ابی طالب ساکت بود. عمر نظر او را پرسید. علی گفت: نظر من براین است که از آنها استتابه شود؛ اگر توبه کردند به خاطر نوشیدنشان هشتاد ضربه تازیانه می خورند و لی اگر توبه نکردند گردنشان زده می شود. زیرا بر خداوند دروغ بسته و در دینش تشریح کرده اند که خداوند این را نداده است.<sup>۲۸۸</sup>

این تیمیه می گوید: قدامه و جمعی دیگر خمر نوشیدند و این فرموده خداوند را تأویل کردند که می فرماید: «بر کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده اند گناهی نیست بر آنچه که خورده اند.» پس هنگامی که این جریان برای عمر بن خطاب ذکر شد او علی بن ابی طالب و سایر صحابه براین متفق شدند که اگر به حرام بودن (خمر) اعتراف کنند، مورد تازیانه قرار می گیرند. ولی اگر به حلال بودن آن مصرّ باشند کشته می شوند. و عمر به قدامه گفت: خطا کردی، به نشانه نزدی؛ اما اگر تو تقوا داشتی و ایمان آورده ای و عمل صالح انجام می دهی، خمر را نمی نوشیدی. و این آیه به سبب آن نازل شد که هنگامی که خداوند خمر را تحریم کرد و تحریم آن بعد از واقعه اُحد بود بعضی از صحابه گفتند: پس حال همراهان ما چگونه است در حالی که خمر می نوشیدند؟ و خداوند این آیه را نازل کرد در آن بیان می کند که خوردن و نوشیدن چیزی در حالتی که حرام نشده است، گناهی بر آن نیست اگر از مؤمنان متقی و صالح بوده باشند.<sup>۲۸۹</sup>

مورد آشکار دیگری که در عصر صحابه اتفاق افتاد ظهور خوارج بود. در کتاب المغنی آمده است:

اگر شخص کشتن بی گناهان و گرفتن اموالشان را بدون هیچگونه شبهه و تأویلی جایز بداند کافر می شود ولی اگر چون خوارج برای انجامش تأویل داشته باشند بیشتر فقهاء آنها را هر چند ریختن خون مسلمانان و گرفتن اموالشان را مباح دانسته و آن را به قصد نزدیکی به خدا انجام داده اند، تکفیر ننموده اند و در ادامه می گوید: از جمله موارد شناخته شده در مذهب خوارج، تکفیر بسیاری از اصحاب و تابعین و همچنین خون و مالشان را حلال و کشتن آنها را وسیله تقرب به خدا قرار داده بودند، ولی علی رغم همه این مسائل فقهاء به خاطر تأویلاتشان حکم به کفرشان صادر نکردند و همچنین از دایره حرام خارج می شود هر حرامی که بواسطه تأویل حلال گردد.<sup>۲۹۰</sup>

در فتاوی ابن تیمیه مجموع ابن قاسم آمده است: بدعت خوارج به خاطر بدفهمیشان از قرآن بود و قصد معارضه با آن را نداشتند و چیزی را از آن فهم می کردند که بر آن دلالت نمی نمود و گمان داشتند آن موجب تکفیر نمودن کسانی است که مرتکب گناه می شدند.<sup>۲۹۱</sup>

<sup>۲۸۸</sup> إكفار الملحدين في ضروريات الدين: ص ۹۵

<sup>۲۸۹</sup> مجموع الفتاوي: ۴۰۳/۱۱

<sup>۲۹۰</sup> در ج ۸، ص ۱۳۱ مغنی

<sup>۲۹۱</sup> ج ۱۳، ص ۳۰ مجموع ابن قاسم

و باز در همان جلد می گوید: خوارج با سنت که قرآن دستور به تبعیتش داده مخالفت کردند و مؤمنانی را که قرآن دستور به مولات و محبتشان داده، تکفیر کردند لذا دنباله رو متشابهات قرآن شدند و بدون آگاهی از معنایش آن را بر خلاف واقع تفسیر و تأویل کردند آنها راسخ در علم و تابع سنت نبودند و به جماعت مسلمانانی که قرآن را می فهمیدند رجوع نکردند.

و باز ایشان می گوید: در بین اصحاب کسی حتی علی بن ابی طالب و دیگران هم هیچکس از آنها را تکفیر ننموده بلکه در مورد آنها حکمشان این بود که ظلم و تعدی کرده اند چنانکه آثار، ما را به آن راهنمایی می کند و باز می گوید: مسئله مذکور همانطور که توضیح آن گذشت از امامان چون احمد بن حنبل و دیگران نقل شده است.<sup>۲۹۴</sup>

همچنین می گوید: خوارج مارقین که پیامبر صلی الله علیه و سلم دستور کشتنشان را داده بود، امیر المؤمنین علی بن ابی طالب که یکی از خلفای راشدین می باشد رهبری جنگیدن با آنها را متعهد شد و امامان دین از اصحاب و تابعین و بعد از آنها نیز، همگی بر جنگیدن با آنها اتفاق نمودند ولی با این حال علی بن ابی طالب و سعد بن ابی وقاص و باقی اصحاب آنها را تکفیر نکردند بلکه علی رغم دستور دادن به جنگیدنشان آنها را مسلمان می دانستند و امام علی تا زمانی که آنها خونی را به ناحق بر زمین نریختند و اقدام به غارت اموال مردم نکردند با آنها نجنگید؛ بنابراین نه بدان سبب که آنها را کافر می دانست بلکه به خاطر جلوگیری از ظلم و تجاوزشان به جان و مال مردم با آنها جنگید، به همین دلیل اسیران آنها را به عنوان برده و اموالشان را به غنیمت نگرفت و هنگامی که اینها به نص و اجماع گمراهی و ضلالتشان ثابت است علی رغم دستور خداوند و رسولش به کشتنشان، تکفیر نمی شدند چگونه در مورد گروههایی که در مورد مسائلی حق را نیافته و در آن دچار اشتباه شده اند حکم کفر صادر می شود؟ چه کسی از اصحاب آگاهتر است؟ برای هیچکدام از این گروهها درست نیست که دیگری را تکفیر نماید و یا خون و مالش را حلال بداند هر چند در آنها به طور قطعی بدعت وجود دارد و گاهاً کسی که دیگری را تکفیر می کند خود مبتدع است و چه بسا بدعتش از دیگری غلیظتر است در بیشتر موارد آنها نسبت به حقایقی که در موردش اختلاف دارند جاهل می باشند. و در ادامه می گوید: هرگاه مسلمانانی به سبب تأویل جنگید و یا دیگری را تکفیر نمود به سبب آن تکفیر نمی شود.<sup>۲۹۵</sup>

زمانی که شورای اولی الامر، به عنوان تنها مرجع وحدت بخش دیدگاههای مختلف، بر اثر انهدام حکومت اسلامی بر منہاج نبوت از بین رفت، ایجاد اختلاف ناپسند و به دنبال آن فرقه سازی و مذهب گرایی واقعی اجتناب ناپذیر می گردد. با انهدام حکومت اسلامی بر منہاج نبوت و شورای اولی الامر تابع آن، اکثر مسائل فقهی قابل اجتهاد مسیر دیگری تا حد مذهب سازی و حتی تفرق را پیموده و مواردی که مسلمین به نحوی در آن اجماع داشته باشند نابود گردید چون شورا که مصدر اجماع است از بین رفته بود و اجماع از هیچ به وجود نمی

<sup>۲۹۲</sup> ج ۱۳ ص ۲۱۰ مجموع ابن قاسم  
<sup>۲۹۳</sup> ج ۷ ص ۲۱۷ مجموع ابن قاسم  
<sup>۲۹۴</sup> ج ۲۸ ص ۱۸۵ مجموع ابن قاسم  
<sup>۲۹۵</sup> ج ۳ ص ۲۸۲ مجموع ابن قاسم

آید. بر این اساس علمای ربانی به حکم ضرورت در مواجهه با چنین مصیبتی آدابی را در زمینه اختلاف بیان نموده اند.

میان اختلاف و تفرقه تفاوت فاحشی وجود دارد. در هر صورتی تفرق ناپسند و مذموم است و هر اختلافی که به تفرق بیانجامد نیز ناپسند و نهی شده است. «وَلَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ \* وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (آل عمران/۱۰۵-۱۰۴) در اینجا آن مقامی که شایستگی امر به معروف و نهی از منکر را دارد «امت» است که وجود آن بستگی به وجود «شوری» دارد و از کانال همین شورای یک رای واحد را به عنوان «اجماع» به کسانی که قصد امر به معروف و نهی از منکر آنها را دارد ارائه می دهد نه آرای مختلف را.

حتی تفرق در جسمها نیز نهی شده است چه رسد به تفرق در باورهای یک مسلمان. در حدیثی از ابی ثعلبه خشنی آمده که فرمودند: صحابه عادت داشتند وقتی در محلی اردو می زدند در کوهپایه ها و بیابان پراکنده می شدند. رسول الله صلی الله علیه و سلم با مشاهده این حال فرمودند: پراکندگی شما در کوهپایه ها و بیابان را شیطان به وجود آورده است. از آن روز به بعد صحابه در همه مکانها پیوسته و در کنار هم بودند تا آنجا که گفته اند: اگر پارچه ای روی آنها پهن می شد همگی زیر آن قرار می گرفتند.

تفرق ویران نمودن اصل وحدتی است که بیشتر احکام شرعی فقط در صورت وحدت و اجتماع قابل اجرا هستند و با از بین رفتن وحدت علاوه بر آنکه در اجرای این احکام در میان عموم مسلمین خلل ایجاد می شود عامل «فَتَفَشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ» می گردد در حالی که امر است «وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ» (انفال/۴۶)

### در حالت اضطرار پیدایش اجتهادات متفاوت و متضاد غیر قابل اجتناب است

علماء می دانستند که وظیفه ی دعوت بر عهده ی «امت»ی از میان مسلمین می باشد که از «شوری» بر خواسته و این شورا که از قدرت حکومتی دارالاسلام یا الجماعة برخوردار است با «اجماع» خود یک رأی واحدی را به عموم مسلمین می رسانند که واجب الاطاعه بوده و مخالفت با آن حرام می باشد و همین قدرت حکومتی دارالاسلام ضامن اجرای این اجماع واحد است. در نتیجه تنها نهاد شورا است که در حالت عادی شایستگی حلال و حرام کردن مسائل مستحدثه را دارد.

حالا که حکومت اسلامی بر منهای نبوت از بین رفته و به دنبال این مصیبت بزرگ جماعت واحد و «امت واحد» نیز از میان رفته و جماعتها و امم کوچک و متفرقی ایجاد شده اند و «شورای واحد» اولی الامر نیز نابود شده و اجتهادات افراد جای آن را گرفته و «اجماع واحد» نیز به صورت طبیعی از میان رفته است، به حکم «الضرورات تبیح المحظورات» هر عالمی ناچاراً اقدام به روشننگری در مورد مسائل مورد نیاز مسلمین در

وضع موجود خود می نمودند، اما بر این نکته آگاه بودند که رای آنها مثل رای «اجماع» نیست و نمی تواند معیار حلال و حرام در امور اجتهادی روز برای همگان باشد. بر این مبناء، بر امام مالک بسیار سنگین بود که یک مفتی در مسائل اختلافی بگوید: این حرام است، بلکه باید بگوید: من آن را ناپسند می دانم.

ابن رشد در البیان و التحصیل می گوید: مالک گفته است: فتوا دادن برای مردم این گونه نیست که گفته شود این حلال است و آن حرام، بلکه گفته می شود من آن را نمی پسندم یا من چنین کاری نمی کنم. در گذشته مردم به این بسنده کرده و خشنود می شدند و می گفتند ما این را زشت می دانیم، یا باید از این پرهیز کرد، اما نمی گفتند این حلال است، این حرام است. و می گوید این برایم جالب است که در مناطق ما نیز رواج دارد.

محمدبن رشد می گوید: جمله‌ی (فتوا دادن برای مردم این گونه نیست که گفته شود این حلال و آن حرام است) بدین معناست: آنچه به نظر مجتهد می رسد که حلال یا حرام است، زیرا ممکن است عالمان مجتهد دیگر با او هم نظر نباشند. هرگاه مجتهد درباره‌ی یک مسأله‌ی اجتهادی بگوید این حلال یا حرام است، شنونده گمان می برد که همگان آن را حلال یا حرام می دانند، پس باید مجتهد در ادامه‌ی حکم بگوید: این نزد من حلال یا حرام است. این بر اساس دیدگاهی است که معتقد است هر مجتهدی به خاطر اجتهادش نزد خداوند به راه صواب و بر حق است. اما طبق دیدگاه کسی که معتقد است حق یکی است و مجتهد گاهی به آن می رسد و گاهی نمی رسد، درست نیست که به هیچ عنوان یک مجتهد در مسائل اجتهادی بگوید این حلال است و آن حرام است، چون نمی توان بگوید حتماً راهش درست است، شاید نزد خداوند حق با کس دیگری باشد، شایسته است بگوید: در آنچه خداوند مرا مأمور کرده و مسئولیت دارم فتوا می دهم که این به نظرم مباح یا آن ممنوع است. اگر می داند که پرسشگر به چیزی پایین تر از این بسنده می کند شایسته است بگوید: این را نمی پسندم یا من چنین کاری نمی کنم. تا بدین گونه مسائل را حلال و مباح شماره کرده باشد. مجتهد می تواند به همین مقدار اکتفا کند و بالله التوفیق.

علاوه بر آن در این حالت ضرورت و اضطراری که مسلمین به آن دچار شده اند ابن قیم می گوید: هنگامی که در یک مسئله آیه، حدیث یا اجماعی نباشد و قابل اجتهاد باشد، نباید به مجتهد یا مقلدی که به آن عمل کرده ایراد گرفت.

و سلطان العلماء عزبن عبدالسلام نیز می گوید: کسی که مرتکب کاری شود که در حرام بودنش اختلاف است و او آن را حلال می داند نباید به او ایراد گرفت مگر اینکه دلایلش ضعیف باشند.

امام الحرمین گفته است: مجتهد نباید در مسائل اختلافی به مجتهد دیگر تاخته و یا او را نکوهش کند زیرا به نظر ما هر مجتهدی در فروع به راه صواب است. و هر کس که معتقد است تنها یک مجتهد بر صواب است باز هم به نظرش آن مجتهد نامعین است، پس طبق هر دو دیدگاه نباید یک مجتهد، مجتهدان دیگر را نکوهش کند.

<sup>۲۹۶</sup> کتاب: صنعت فتوا و احکام اقلیتها / مؤلف: علامه شیخ عبدالله بن بیه  
<sup>۲۹۷</sup> «عز بن عبدالسلام» ملقب به «سلطان العلماء» کسی است که فرمود: «هر کس در سرزمینی که زنا در آن رواج یافته است از حرام بودن ربا برای مردم حرف بزند خیانت کرده است».

ابن تیمیه درباره‌ی امامان مذاهب گوید: هیچ کدامشان با احادیث صحیح رسول الله صلی الله علیه وسلم عمداً مخالف نکرده است، پس باید برای آنان در ترک حدیث صحیح توجیه و عذر بیابیم. او می‌افزاید: همه‌ی عذرهای سه‌گونه‌اند: یک- باور نداشتن به این که رسول الله صلی الله علیه وسلم آن سخن را گفته است. دو- باور نداشتن به این که هدف حدیث فلان موضوع است. سه- اعتقاد به منسوخ بودن حکم مسأله.

بیماری دیگری که بر اثر نبود حکومت اسلامی بر منهای نبوت و الجماعة واحد و شورای اولی الامر ظهور نمود پدیده‌ی تقلید مردم از این علمای متفرق است. ابن عبدالبر درباره‌ی معذور بودن مقلد در تقلید از مجتهد می‌گوید: علما اتفاق نظر دارند که عموم مردم باید از علما تقلید کنند. و این تیمیه نیز می‌گوید: جمهور معتقدند که فرد ناتوان از استدلال می‌تواند از عالم تقلید کند. با این وجود ابن قیم ماهیت مقلدین را اینگونه معرفی می‌کند: فرد عامی مذهب ندارد، زیرا کسی مذهب دارد که نوعی نظر و استدلال داشته باشد.

تا زمانی که بار دیگر با تشکیل حکومت اسلامی بر منهای نبوت شورای اولی الامر شکل نگیرد و جماعتی واحد با امتی واحد به وجود نیاید که با اجماعی واحد رسالت امر به معروف و نهی از منکر را بر عهده گیر این حالت ضرورت و اضطرار مثل خوردن گوشت مردار تارفع این آفت ادامه دارد.

### علمای اهل تأویل از نگاه اهل سنت

حدیث صحیحی وجود دارد که بر عدم کفر کسانی که در عقیده تأویل می‌کنند دلالت دارد، در صورتی که تأویلشان باعث ابطال و انکار اصل دین نشود و آن سخن رسول الله صلی الله علیه وسلم که می‌فرماید: «یهودیان بر هفتاد و یک فرقه متفرق شدند که یکی در بهشت است و هفتاد در آتش، و نصرانیان بر هفتاد و دو فرقه پراکنده شدند که هفتاد و یکی در آتش است و یکی در بهشت. قسم به آنکه جان محمد به دست اوست، بی‌شک امت من بر هفتاد و سه فرقه پراکنده خواهند شد؛ یکی در بهشت و هفتاد و دو در آتش» گفته شده: ای پیامبر خدا، آنان چه کسانی هستند؟ فرمود: «آنان جماعت هستند».<sup>۲۹۹</sup>

ابوسلیمان خطابی می‌گوید: این که فرموده «امت من به هفتاد و سه فرقه پراکنده می‌شوند» دلالت بر این دارد که همه‌ی این فرقه‌ها از دین خارج نیستند؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه وسلم همه را امت خود دانسته، و همچنین دال بر این است که تأویل کننده از دین خارج نمی‌شود اگرچه در تأویل خود دچار اشتباه شود».<sup>۳۰۰</sup>

ابن تیمیه می‌گوید: «و همینطور دیگر هفتاد و دو فرقه، کسانی از آنها که منافقند در باطن کافرند، و آنکه منافق نیست بلکه در دل به الله و پیامبرش مومن است در باطن کافر نیست هر چند در تأویل دچار اشتباه شود، حال این اشتباهش هر چه باشد...»

<sup>۲۹۸</sup> جامع بیان العلم و فضله

<sup>۲۹۹</sup> ابن ماجه (۳۹۹۲) و البانی آن را صحیح دانسته است

<sup>۳۰۰</sup> معالم السنن خطابی: ۴/ ۲۹۵. همچنین مراجعه نمایید به «السنن الكبرى» بیهقی (۲۰۸/۱۰).

و کسی که بگوید این هفتاد و دو فرقه همه‌شان کافر و خارج از ملتند با کتاب و سنت و اجماع صحابه و بلکه اجماع ائمه‌ی اربعه و دیگر امامان مخالفت کرده است، زیرا هیچ یک از آنان همه‌ی هفتاد و دو فرقه را کافر ندانسته و بلکه خود آنها بر اساس برخی عقاید یکدیگر را تکفیر می‌کنند»<sup>۳۰۱</sup>

نمونه‌های زیادی در این زمینه در تاریخ اسلام یافت می‌شود که کسی گروه‌هایی چون خوارج که تاویل نموده‌اند و معتزله‌ای که پیامبر صلی الله علیه وسلم را تکذیب کرده‌اند اما با بدعت خود راه را گم کرده‌اند و در گمان خویش برحق‌اند و گروه‌های اینچنینی را اهل تأویل دانسته و تکفیر کرده‌اند. به همین سبب صحابه در این که خوارج جزو سرگردانان و مارق هستند متفق بودند، چنانکه در این باره احادیث صحیحی وارد شده است، و همچنین بر این اتفاق نموده‌اند که آنان از اسلام خارج نشده‌اند با اینکه خون مسلمانان را حلال شمرده و مورد شفاعت قرار گرفتن اهل کبائر و بسیاری از اصول دینی را منکر شدند، اما تاویلشان مانع از تکفیر آنان شد.

ابن تیمیه می‌گوید: «تاویلگری که قصد پیروی از پیامبر - صلی الله علیه وسلم - داشته است تکفیر نمی‌شود، بلکه اگر تلاش خود را کرده و سپس دچار اشتباه شده حتی او را فاسق هم نمی‌دانیم و این نزد مردم در مورد مسائل عملی شناخته شده است. اما در مسائل عقیده بسیاری از مردم کسی را که در این زمینه اشتباه کرده کافر دانسته‌اند، اما چنین سخنی از هیچ یک از صحابه و کسانی که به نیکی از آنان متابعت نموده‌اند و نه هیچ یک از امامان مسلمان مشهور نیست، و بلکه در اصل از سخنان اهل بدعت است»<sup>۳۰۲</sup>

باز ابن تیمیه می‌گوید: «آنچه ذکر کردم در صورت ترک واجب یا انجام حرام توسط مسلمان به سبب تاویل از روی اجتهاد یا تقلید، نزد من واضح است، و حال چنین کسی بهتر از حال کافری است که تاویل کرده است، اما این مانع از آن نیست که با تاویلگر باغی بجنم و شارب خمر تاویلگر را تازیانه بزنم و مانند آن؛ زیرا تاویل مطلقاً باعث رفع مجازات دنیایی نمی‌شود، زیرا غرض از مجازات دفع فساد تجاوز [به احکام شرع] است»<sup>۳۰۳</sup>

وی همچنین می‌گوید: «اما کسی که زیانی را آشکار سازد، زیان وی دفع می‌شود اگر چه با مجازات او، هر چند مسلمان فاسق یا گناهکار، یا عادل و مجتهدی باشد که دچار اشتباه شده، بلکه حتی اگر صالح یا عالم باشد... همینطور کسی که به سوی بدعتی دعوت دهد که آن بدعت به دین مردم زیان برساند؛ اگر چه خود وی در آن مساله به سبب اجتهاد یا تقلید معذور باشد»<sup>۳۰۴</sup>

در این صورت عذر به تاویل به این معنا نیست که نمی‌توان در صورت مخالفت با قانون رایج اجرائی و آشکار شریعت «حد» را بر وی اجراء کرد، بلکه وی نیز همچون سایر مسلمین غیر قابل استثناء می‌باشد. چنانکه قدامه بن مظعون وقتی در مورد نوشیدن خمر تاویل نمود حد زده شد، و همینطور به معنای این نیست که افکار چنین کسی مستحق نقد و آسیب‌شناسی نباشد.

<sup>۳۰۱</sup> مجموع الفتاوی: ۲۱۸/۷.

<sup>۳۰۲</sup> منهاج السنة: ۲۳۹/۵.

<sup>۳۰۳</sup> مجموع الفتاوی: ۲۲/۱۴.

<sup>۳۰۴</sup> مجموع الفتاوی: ۳۷۵/۱۰.



ابن تیمیه می‌گوید: «همینطور اقوالی که گوینده‌اش کافر دانسته نمی‌شود، شاید نصوصی که موجب شناخت حق می‌شود به گوینده‌اش نرسیده و یا شاید به او رسیده اما برایش اثبات نشده یا نتوانسته به فهم آن دست یابد و یا شاید شبهاتی بر وی عرضه شده که خداوند او را برایش معذور بدارد، پس هر که مومن باشد و در طلب حق تلاش کند و با این وجود دچار اشتباه شود، خداوند اشتباه او را - هر چه باشد - خواهد بخشید، چه در مسائل نظری (عقیدتی) یا ظاهری (عملی)، و این همان روشی است که اصحاب پیامبر - صلی الله علیه وسلم - و جمهور ائمه‌ی اسلام بر آن بودند»<sup>۳۰۵</sup>

البته عده‌ای از امامان چون امام شافعی در مورد فرقه‌هایی از اهل تأویل از لفظ کفر استفاده کرده است. امام بیهقی می‌گوید: «آنچه از شافعی و دیگر ائمه درباره‌ی تکفیر این مبتدعان روایت کردیم، در حقیقت منظورشان کفری کمتر از کفر است» (یعنی کفری که باعث خروج از دین نمی‌شود).<sup>۳۰۶</sup>

و امام بغوی می‌گوید: «و شافعی شهادت اهل بدع را و همچنین نماز پشت سر آنان - البته همراه با کراهت - به طور مطلق جایز دانسته، و این قول او دلیل بر این است که اگر جایی برای برخی از آنان از لفظ کفر استفاده کرده منظورش کفری کمتر از کفر [اکبر] است»<sup>۳۰۷</sup>

ابن تیمیه می‌گوید: «شاید از یکی [از ائمه] چنین نقل شود که گوینده‌ی برخی اقوال را تکفیر نموده و منظورش از این سخن که فلان قول کفر است، هشدار و تحذیر است، و اگر آن قول کفر باشد نیز الزاما به آن معنی نیست که هر کس آن را از روی جهل یا تاویل به زبان آورده تکفیر کرده است؛ زیرا ثبوت کفر درباره‌ی یک شخص معین مانند ثبوت تهدید آخرت در حق اوست، که این دارای شروط و موانعی است»<sup>۳۰۸</sup>

حافظ ابن حجر به نکته‌ای اشاره دارد که بعضی از اهل تأویل را معذور نمی‌داند و می‌گوید: «علما گفته‌اند: هر تاویل کننده‌ای به سبب تاویلش معذور است (یعنی): گناهکار نیست، در صورتی که تاویلش در زبان عرب پذیرفته بوده و در علم وجهی داشته باشد»<sup>۳۰۹</sup>

بر این اساس عده‌ای تأویل در «انکار» لا اله - الا الله و محمد رسول الله، وجود بهشت یا جهنم و امثال این موارد را روا نمی‌دانند. ابوحامد غزالی می‌گوید: «باید قاعده‌ی دیگری را گوشزد نمود که: شاید شخص با نصی متواتر مخالفت نماید و ادعای تاویل نماید، اما این تاویل نامیدن او هیچ اساسی - چه از دور و چه از نزدیک - در زبان [عرب] ندارد، و چنین چیزی کفر است و صاحبش نیز تکذیب گر [شرع] است اگر چه ادعای تاویل کند. این گفته‌ها در حقیقت تکذیبی است که آن را تاویل نامیده‌اند»<sup>۳۱۰</sup>

<sup>۳۰۵</sup> مجموع الفتاوی: ۳۲ / ۳۴۶

<sup>۳۰۶</sup> سنن کبری: ۱۰ / ۲۰۷

<sup>۳۰۷</sup> شرح السنة: ۱ / ۲۲۸ .

<sup>۳۰۸</sup> منهاج السنة: ۵ / ۲۴۰

<sup>۳۰۹</sup> فتح الباری: ۱۲ / ۳۰۴

<sup>۳۱۰</sup> فیصل التفرقة: ۶۶ - ۶۷

ابن‌الوزیر نیز می‌گوید: «در مورد کفر کسی که آنچه برای همه به ضرورت معلوم است را انکار می‌کند، و خود را زیر نام تاویل آنچه قابل تاویل نیست پنهان می‌سازد اختلافی نیست. مانند کار ملاحظه در تاویل همه‌ی اسماء الحسنی و بلکه همه‌ی قرآن و شریعت و معاد اخروی از جمله رستاخیز و قیامت و بهشت و جهنم»<sup>۳۱۱</sup>

شیخ عبدالرحمن السعدی به صورت ساده در این زمینه می‌گوید: هر بدعت‌گذاری که چیزی از آنچه پیامبر - صلی الله علیه وسلم - آورده یا قسمتی از آن را «بدون تاویل» انکار نماید کافر است؛ زیرا وی الله و پیامبرش را تکذیب نموده و نسب به حق تکبر و عناد ورزیده است".

ابن تیمیه در مورد اختلاف سخنان ائمه درباره‌ی مرتکبان بدعت‌های کفرآمیز که کدامیک باعث کفر می‌شود یا خیر؟ می‌گوید:

" اما مقصود این است که مذاهب ائمه مبنی بر تفصیل [و تفاوت] میان [کفر دانستن] نوع [یک اعتقاد] و [تکفیر] عین [شخص] می‌باشد و برای همین برخی از آنان در این مورد موارد متفاوتی را نقل کرده و عمق سخنشان را درک نکرده‌اند. مثلاً گروهی از امام احمد درباره‌ی تکفیر اهل بدعت دو روایت کاملاً متفاوت نقل کرده‌اند تا جایی که اختلاف را در تکفیر مرجئه و شیعیان که علی را برتر از [عثمان] می‌دانند، قرار داده‌اند و شاید تکفیر و جاودانه بودن در جهنم را [برای آنان] ترجیح می‌دهند، حال آنکه این مذهب امام احمد و دیگر ائمه‌ی مسلمان نیست، بلکه در مورد این سخن وی اختلافی نیست که وی مرجئه را که ایمان را سخن بدون عمل می‌دانند کافر نمی‌داند و کسانی را که علی را بر عثمان ترجیح می‌دهند کافر نمی‌داند، بلکه حتی نصوص وی در امتناع از تکفیر خوارج و قدریه و دیگران صریح است؛ بلکه وی جهمی را که منکر نام‌ها و صفات الله هستند کافر می‌داند، زیرا سخنانشان به طور واضح و آشکار در تناقض با چیزی است که پیامبر - صلی الله علیه وسلم - آورده، زیرا حقیقت سخن آنان به تعطیل آفریدگار می‌انجامد. وی با آنان روبرو شده و حقیقت سخنان آنان را که بر گرد تعطیل می‌چرخد دانسته است، و تکفیر جهمی توسط سلف و ائمه مشهور است، اما با این وجود اشخاص معینی از آنان را تکفیر ننموده، زیرا کسی که به یک اعتقاد دعوت می‌دهد کارش بدتر از کسی است که صرفاً به آن معتقد است؛ و کسی که مخالف اعتقاد خود را مجازات می‌کند بدتر از کسی است که به آن دعوت می‌دهد، و با این وجود حاکمانی که معتقد به قول جهمی بودند و قرآن را مخلوق می‌دانستند و معتقد به دیده نشدن الله در آخرت و دیگر عقاید بودند و مردم را به سوی این اعتقاد فرا می‌خواندند و مورد آزمایش قرار می‌دادند و در صورت نپذیرفتن مجازات می‌نمودند و کسانی که این عقیده را نمی‌پذیرفتند کافر می‌دانستند، تا جایی که اگر اسیری را می‌گرفتند تا وقتی که به قول جهمی اعتراف نمی‌کرد آزادش نمی‌کردند و مانند آن... و کسی را به مسئولیت نمی‌گماشتند و از بیت المال به هیچکس چیزی نمی‌دانند مگر در صورت پذیرش این عقیده، اما با این وجود امام احمد برایشان دعای رحمت نمود و آمرزش می‌خواست، زیرا می‌دانستند که آنان نمی‌دانند قولشان در واقع تکذیب پیامبر صلی الله علیه وسلم و انکار چیزی است که ایشان آورده است، بلکه در تاویل خود دچار اشتباه شده و از کسانی که چنین عقیده‌ای داشتند تقلید کرده بودند.

همینطور وقتی امام شافعی خطاب به حفص الفرد که گفت: «قرآن مخلوق است، فرمود: «به خداوند بزرگ کفر ورزیدی (یا کافر شدی)» در حقیقت بیان نمود که این سخن کفر است، و صرفاً به مجرد این سخن حکم به ارتداد حفص نداد، زیرا حجتی که باعث تکفیر او می‌شد برای وی آشکار نشده بود، و اگر معتقد به تکفیر او می‌شد برای قتل وی تلاش می‌کرد. ایشان در کتب خود تصریح نموده که شهادت و گواهی اهل بدعت و نماز پشت سر آنان پذیرفته است»<sup>۳۱۲</sup>

پس از امام شافعی در مورد تأویلات اشعری‌ها نیز موضع‌گیری‌هایی شد. اشعری‌ها در عقیده بر یک درجه نیستند بلکه بر مدارس و روش‌های گوناگونی هستند، و آنانی که به سه قرن [نخست] نزدیک‌ترند به حق نیز نزدیک‌ترند اما عده‌ای از آنها در عقیده‌ی خود شبهاتی دارند که مخالف اعتقاد سلف است و کسانی که از تکفیر آنان سخن گفته‌اند منظورشان قضایای کفرآمیزی است که در عقاید آنان موجود است نه آنکه بر اشخاص آنان حکم به کفر داده باشند یا مطلقاً آنان را کافر بدانند، و منظورشان کفری است کمتر از کفر [که باعث خروج از ملت نمی‌شود] بنابراین، این طائفه از فرقه‌های خارج از اسلام نیست و افراد آن نیز کافر نیستند، بلکه از کسانی هستند که در مسائل و عقایدی که تقریر کرده‌اند به سبب تأویل معذورند. ابن عثیمین می‌گوید: «کسی را نمی‌شناسم که اشعری‌ها را کافر دانسته باشد»<sup>۳۱۳</sup>

ابن تیمیه در ممانعت از تکفیر مسلمان اهل خطاء، تأویل و جاهل به حق می‌گوید:

" تکفیر از جمله وعیدها به شمار می‌رود. و اگرچه آن قول، مشتمل بر تکذیب آنچه باشد که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده است، گاهی این حالت وجود دارد که آن فرد، تازه مسلمان شده و یا در صحرائی دور افتاده زندگی کرده و یا مواردی از این قبیل. در چنین مواردی، فرد تا زمانی که حجت بر او اقامه می‌شود، به سبب آنچه که جحد می‌کند تکفیر نمی‌شود. و گاهی کسانی وجود دارند که این نصوص را نشنیده‌اند؛ و یا اینکه آنها را شنیده‌اند اما نزد آنها به اثبات نرسیده و یا نزد اومعارضی وجود دارد که تأویل آنرا واجب می‌کند، اگر چه به خطا رود. و به این دلیل اگر مردی مسلمان شد و نمی‌دانست که نماز واجب است و یا نمی‌دانست که خمر حرام است، پس بدلیل عدم اعتقاد به واجب بودن نماز و حرام بودن خمر، نه تنها کافر نمی‌شود بلکه تا زمانی که حجت نبوی بر او اقامه نگردد، معاقبه نیز نمی‌شود. و وجه صحیحی که ادله شرعی بر آن دلالت دارد این است که خطاب متوجه کسی نمی‌شود که دسترسی به آن (علم شرعی) نداشته باشد. و بسیاری از مردم هستند که در اماکن و زمانه‌ی زندگی می‌کنند که بسیاری از علوم نبوی پراکنده گشته؛ تا جایی که کسی باقی نمی‌ماند تا آنچه را که خدا پیامبرش را به آن فرستاده تبلیغ کند. پس بسیاری از آنچه را که خداوند پیامبرش را به آن فرستاده نمی‌دانند. و امثال این مردمان تکفیر نمی‌شوند و بنابراین ائمه بر این متفق هستند که کسی که در بادیه و صحرائی پرورش یافته که دور از اهل علم و ایمان است و نیز کسی که تازه مسلمان شده است، اگر در این حال چیزی از این احکام

<sup>۳۱۲</sup> مجموع الفتاوی: ۲۳ / ۳۴۸ - ۳۴۹

<sup>۳۱۳</sup> مسائل التدوین، مسالهی شماره‌ی ۹، دکتر احمد بن عبدالرحمن القاضی

ظاهر متواتر را انکار کند، تا زمانی که آنچه پیامبر صلی الله علیه وسلم آورده نشناسد و نداند حکم به کفر او داده نمی شود.<sup>۳۱۴</sup>

باز در کتاب مجموع الفتاوی ابن تیمیه آمده است: «أَنَّ التَّكْفِيرَ لَهُ شُرُوطٌ وَمَوَانِعٌ قَدْ تَنَتَّقِي فِي حَقِّ الْمُعَيَّنِ وَأَنَّ تَكْفِيرَ الْمُطَّلَقِ لَا يَسْتَلْزِمُ تَكْفِيرَ الْمُعَيَّنِ إِلَّا إِذَا وُجِدَتْ الشُّرُوطُ وَانْتَفَتِ الْمَوَانِعُ»؛<sup>۳۱۵</sup> حکم به کفر دارای شرایط و موانعی است که به واسطه ی چنین شروط و موانعی حکم به تکفیر در مورد فرد معین منتفی می گردد. همچنین لازمه ی تکفیر مطلق حکم به کفر تک تک افراد نخواهد بود؛ مگر اینکه شرایط محقق بوده باشد و مانعی در بین نباشد.

ابن تیمیه همچنین در این مورد می نویسد: «وَلَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يُكْفَرَ أَحَدًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَإِنْ أَخْطَأَ وَغَلِطَ حَتَّى تُقَامَ عَلَيْهِ الْحُجَّةُ وَتُبَيَّنَ لَهُ الْمَحَجَّةُ وَمَنْ ثَبَتَ إِسْلَامُهُ بَيِّنِينَ لَمْ يَزُلْ ذَلِكَ عَنْهُ بِالشَّكِّ؛ بَلْ لَا يَزُولُ إِلَّا بَعْدَ إِقَامَةِ الْحُجَّةِ وَإِزَالَةِ الشُّبُهَةِ»<sup>۳۱۶</sup> برای کسی جایز نیست که احدی از مسلمین را تکفیر نماید، هر چند بر خطا و اشتباه بوده باشد تا زمانی که حجت بر او اقامه گردد و راه بر او تبیین و روشن گردد. و هر کس که اسلام او به یقین ثابت بوده باشد به واسطه ی شک اسلام او برداشته نمی گردد؛ بلکه اسلام زایل نمی گردد مگر بعد از اقامه ی حجت و برداشته شدن شبهه از او .

بر این اساس تأویلات بکری مانع تکفیرش توسط ابن تیمیه گردید در حالی که ابن تیمیه با او در مورد «عقاید و توحید» چند بار بحث کرده بود. هنگامی که شیخ الاسلام ابن تیمیه با «بکری» بر سر مسئله توحید مناظره داشتند، بکری برای اعتقادات خود از آیات و احادیث استفاده می کرد و تأویلاتی آورد که از نظر شیخ الاسلام آن تأویلات مانع تکفیر بکری می شد! بوسیری هم توسط محمد بن عبدالوهاب در حالی که بوسیری به نظرش کفر داشت تکفیر نگردید . هر چند که اکثر مسلمین معتقد به شریکات تولید شده به احادیث استناد می کنند.

رشید رضا در تعریف متأول و بیان حکم آن سخن ابن تیمیه را نقل می کند و در تأیید آن تعبیر «تحقیق نفیس» را به کار می برد و می نویسد: «متأول کسی است که قصد اطاعت دارد؛ ولی در اجتهاد دچار خطا می شود. تکفیر نکردن متأول در مسائل عملی و فروع فقهی بین مردم مشهور است؛ ولی در خصوص عقاید، بسیاری از مردم خطاکار را تکفیر می کنند؛ اما صحابه و تابعین تکفیر نمی کردند»<sup>۳۱۷</sup> او بارها بر لزوم پرهیز از تکفیر متأول تأکید می کند. وی در این بحث به شدت تحت تأثیر ابن تیمیه است. از مجموع سخنان رشید رضا پنج دلیل بر جایز نبودن تکفیر منکر متأول به دست می آید:

۱. به عقیده او، چنان که از ابن تیمیه نیز نقل کرد، صحابه و تابعین، خطاکار متأول در ضروریات را تکفیر نمی کردند. او برای اثبات این اجماع شواهدی را ذکر می کند، از جمله اجماع صحابه بر مرتد نبودن خوارج.

<sup>۳۱۴</sup> مجموع الفتاوی: ۳ / ۲۱، ۱۱ / ۴۰۶ - ۴۰۷

<sup>۳۱۵</sup> مجموع الفتاوی، تقي الدين أبو العباس أحمد بن عبد الحلیم بن تیمیة الحرانی (المتوفى: ۷۲۸هـ)، ج ۱۲، ص ۴۸۷، دار الوفاء.

<sup>۳۱۶</sup> همان، ج ۱۲، ص ۴۶۶

<sup>۳۱۷</sup> رشید رضا حسینی قلمونی، محمد (بی تا). مجله المنار، بی جا: بی نا (نرم افزار مکتبه الشاملة). ۱۲۱/۲۲

حاصل سخن او در این باره این است: گمراهی خوارج با نص و اجماع ثابت شده بود؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمان قتال با آنها را صادر فرموده بود، و همه صحابه و تابعین نیز در جنگ با آنها اتفاق نظر داشتند؛ ولی علی بن ابی طالب در جنگ با آنها مانند کفار رفتار نکرد و حرمت مال و ناموس آنها را حفظ کرد و کسی از صحابه، علی را از این رفتار منع نکرد. این امر دلالت بر اجماع صحابه دارد. وقتی کسانی که به فرمان پیامبر صلی الله علیه وسلم و اجماع صحابه قتال با آنها واجب است و خونشان مباح است تکفیر نمی‌شوند، پس به طریق اولی افرادی که به دلیل مشتبّه‌شدن حق بر آنها، ضروری دین را منکر می‌شوند، نباید تکفیر شوند.<sup>۳۱۸</sup>

۲. بر اساس آیات قرآن، مجازات بعضی از گناهان مثل اکل مال یتیم، دوزخ است. با وجود این، نمی‌توان کسی را که مرتکب یکی از این گناهان شده به‌یقین اهل دوزخ دانست. زیرا ممکن است توبه کند، یا حسناتی داشته باشد که گناهان او را محو کند، یا خدا با مبتلاکردن او به مصیبت‌ها گنااهش را بپوشاند و ... در حالی که این شخص آگاهانه و بدون عذر مرتکب گناه شده است، ولی خطاکار از روی عمد مرتکب گناه نمی‌شود. پس به طریق اولی نمی‌توان او را مستحق مجازات دانست. زیرا خداوند خطا و نسیان را بر امت بخشوده است.<sup>۳۱۹</sup>

۳. به موجب حدیثی که از صحیحین نقل می‌کند، پیامبر صلی الله علیه وسلم کسی را که در قتل مسلمانی متأول بوده است نه‌تنها تکفیر نکردند، بلکه حبس یا کفاره‌ای هم بر او قرار ندادند.<sup>۳۲۰</sup>

۴. آیه ۱۶۷ سوره آل عمران دلالت بر تکفیر نکردن متأول دارد: «وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ ادْفَعُوا قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَاتَّبَعْنَاكُمْ هُمْ لِلْكَفَرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ». حاصل سخن او این است: «یکی از واجبات دینی که هیچ مؤمنی آن را از سر عمد ترک نمی‌کند، جهاد در راه خدا است. بر اساس آیات قرآن، مانند آیه ۱۵ سوره حجرات، ایمان منحصر است در کسانی که در راه خدا با مال و جان جهاد می‌کنند و سر باز زدن از جهاد از نشانه‌های کفر است: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ». با وجود این، در آیه ۱۶۷ سوره آل عمران، سخن از کسانی است که هنگام حمله دشمن از جهاد سر باز زدند، و خداوند نمی‌فرماید که آنها کافرند، بلکه می‌فرماید به کفر نزدیک‌ترند. دلیلش، از نظر او، احتمال عذر یا تأویل است».<sup>۳۲۱</sup>

۵. او با اشاره به مضمون احادیث درء می‌گوید: «ما امر شده‌ایم که حدود را با شبهات رفع کنیم؛ و شایسته‌ترین حدود به رفع، حد ارتداد و خروج از دین است».

<sup>۳۱۸</sup> همان: ۲۸۱/۳۱

<sup>۳۱۹</sup> همان: ۱۲۱/۲۲ به نقل از ابن تیمیه

<sup>۳۲۰</sup> همان: ۲۸۱/۳۱

<sup>۳۲۱</sup> رشید رضا حسینی قلمونی، محمد (۱۹۹۰). تفسیر القرآن الحکیم (تفسیر المنار)، مصر: الهيئة المصرية العامة للكتاب. ۱۸۷/۴

بر این اساس «اهل سنت و جماعت، غیر متأول بودن را در تکفیر شرط می‌دانند».<sup>۳۲۲</sup> رشید رضا عقاید شیعه را مشمول قاعده تأویل می‌داند و تکفیرکنندگان شیعه را افرادی متعصب قلمداد می‌کند و می‌گوید:

علمای راستین شیعه و سنی، مخالفان مذهبی خود را، حتی اگر مرتکب کاری شوند که در مذهب آنها کفر محسوب می‌شود، ولی متأول باشد، کافر نمی‌دانند؛ و شکی نیست که شیعیان به خدا، فرشتگان، کتب آسمانی، پیامبران و ... ایمان دارند و نماز به پا می‌دارند، زکات می‌دهند، روزه می‌گیرند و حج به جا می‌آورند. با وجود این، برخی متعصبان، که خود را اهل سنت و جماعت می‌نامند، آنها را تکفیر می‌کنند، در حالی که یکی از قواعد خوب اهل سنت و جماعت این است که اگر قول صحیحی بر تکفیر مسلمانی، با قول ضعیفی بر تکفیر نکردن او تعارض کند، واجب است بر اساس قول ضعیف فتوا داده شود.<sup>۳۲۳</sup>

این عذر به شبهه یا به تأویل همیشه وجود داشته است و در وضع موجود تنها از کانال شورای اولی الامر وابسته به حکومت اسلامی از بین می‌رود. ابن تیمیه می‌گوید:

یکی از اصول مورد قبول اهل سنت این است که دین و ایمان عبارتند از: «قول و عمل» و ایمان به وسیله اطاعت افزایش و به سبب معصیت کاهش پیدا می‌کند. اما در عین حال بخاطر مطلق معاصی و گناهان کبیره - همچون خوارج و مرجئه - حکم کفر و ارتداد اهل قبله را نباید صادر کرد.<sup>۳۲۴</sup> «در دل هر کسی ایمان به پیامبر و آنچه را که از جانب خداوند آورده وجود داشته باشد اگر در مورد بعضی از تأویلات در بدعت بیافتد و به اشتباه برود، چنین شخصی اساساً کافر نیست. خوارج آشکارا از بدترین بدعت گذاران و تکفیرکنندگان واردشدگان به جنگ با مسلمانان بودند، اما هیچیک از اصحاب حکم کفر ایشان را صادر ننمودند.»<sup>۳۲۵</sup>

ابن تیمیه همچنین می‌گوید: «و اما در مورد تکفیر، درست این است که هر یک از امت محمد - صلی الله علیه وسلم - اجتهاد کرده و هدفش رسیدن به حق بوده اما اشتباه کرده است، کافر نمی‌شود بلکه اشتباهش بخشیده می‌شود و هر کس آنچه از سوی پیامبر آمده برایش آشکار شود اما پس از آشکار شدن هدایت با پیامبر مخالفت کرده و راهی غیر از راه مؤمنان را در پیش گیرد او کافر است، و کسی که از هوای نفسش پیروی کرده و در جستجوی حق کوتاهی کرده و بدون علم سخن بگوید، عاصی و گناهکار است و چه بسا فاسق شود و چه بسا نیکی‌هایی داشته باشد که از بدی‌هایش بیشتر شود».<sup>۳۲۶</sup>

ابن تیمیه در جای دیگری می‌گوید: «با این وجود کسانی که همنشین من هستند می‌دانند که من همواره بیش از هر کسی از نسبت دادن شخص معین به کفر یا فسق یا معصیت، نهی می‌کنم، مگر اینکه دانسته شود که با او اتمام حجت شده و بیان شده که هر کس آن کار را انجام بدهد کافر می‌شود، یا گاهی فاسق می‌شود یا اینکه گناهکار می‌شود، و من اقرار می‌کنم که الله اشتباهات این امت را آمرزیده است و این شامل خطا در مسائل

<sup>۳۲۲</sup> همان: ۶۲۰/۱۴

<sup>۳۲۳</sup> همان: ۱۱۴/۸

<sup>۳۲۴</sup> مجموع الفتاوی: ج ۳ ص ۱۵۱

<sup>۳۲۵</sup> مجموع الفتاوی ابن تیمیه ج ۷ ص ۲۱۷

<sup>۳۲۶</sup> مجموع الفتاوی «(۱۲/۱۸۰)

خبری - گفتاری و مسائل عملی می‌شود؛ و سلف پیوسته در بسیاری از این مسائل اختلاف داشته‌اند و هیچ یک از آنها گواهی کفر یا فسق یا معصیت علیه دیگری صادر ننمود ..» و مثال‌هایی را ذکر نموده سپس می‌گوید: «و من بیان کرده‌ام که آنچه از سلف و پیشوایان نقل شده که گفته‌اند هر کس چنین و چنان بگوید کافر است، حقیقت دارد ولی باید میان گفتن بدون قید (کلی) و معین کردن شخص تفاوت بگذاریم ..» تا آنجا که می‌گوید: «تکفیر هشدار به عذاب است؛ و اگر گفتار شخص تکذیب سخن پیامبر - صلی الله علیه وسلم - باشد ولی او تازه مسلمان باشد یا اینکه در بیابان‌های دور افتاده رشد یافته باشد، چنین کسی با انکارش کافر نمی‌شود تا زمانی که حجت بر او اتمام نشود، و چه بسا شخص این نصوص را نشنیده باشد یا اینکه شنیده ولی برایش به اثبات نرسیده است، یا اینکه تناقضی برایش پیش آمده باشد مجبور شده آن را تأویل کند و اگرچه در اشتباه باشد؛ و من همیشه حدیثی که در صحیحین وارد شده را به یاد می‌آورم، درباره‌ی مردی که گفت: «هنگام که مردم مرا بسوزانید سپس آسیاب کنید، سپس در دریا بیاندازید، سوگند به الله، اگر الله بر من توان یابد مرا عذابی می‌کند که هیچیک از جهانیان را به آن صورت عذاب نکرده است. پس او را چنین کردند. الله فرمود: چه چیزی تو را واداشت که چنین کنی؟ گفت: ترس از تو. پس الله او را آمرزید». و شخصی که بر اساس اجتهاد تأویل کرده و بر پیروی از رسول الله - صلی الله علیه وسلم - حریص است از آن شخص به آمرزش سزاوارتر است»<sup>۳۲۷</sup>

در این صورت میان عذر به سبب تاویل، و عذر به سبب جهل تفاوتی نیست، و بلکه شخص تاویلگر بیش از شخص جاهل شایسته عذر است؛ زیرا او به آنچه معتقد است باز جاهل است، اما آن را حق می‌داند و به آن استدلال کرده از عقیده‌اش دفاع می‌کند و فرقی در این نیست که این عذر در مسائل عملی باشد یا در امور علمی. رشید رضا برخی مصادیق جایز نبودن تکفیر را اینگونه ذکر می‌کند:

- ۱- کسی که مسائل اجتهادی یا اختلافی را انکار می‌کند.<sup>۳۲۸</sup>
- ۲- کسی که به اخبار غیرقطعی درباره عالم غیب ایمان نیاورد، یا از کیفیت آن بپرسد.<sup>۳۲۹</sup>
- ۳- کسی که لباس غیرمسلمانان را بپوشد.<sup>۳۳۰</sup>
- ۴- کسی که منکر معراج است.<sup>۳۳۱</sup>
- ۵- کسی که معتقد است بهشت و دوزخ روز قیامت خلق می‌شوند.<sup>۳۳۲</sup>
- ۶- کسی که معتقد است مؤمنان خدا را در بهشت نمی‌بینند.<sup>۳۳۳</sup>
- ۷- کسی که معتقد است خداوند علیم بالذات است، ولی علم او زاید بر ذاتش نیست.<sup>۳۳۴</sup>

<sup>۳۲۷</sup> مجموع الفتاوی (۲۲۹/۳)

<sup>۳۲۸</sup> رشید رضا حسینی قلمونی، محمد (۱۹۹۰). تفسیر القرآن الحکیم (تفسیر المنار)، مصر: الهيئة المصرية العامة للكتاب (۱/۱۱۸)؛ نیز:

رشید رضا حسینی قلمونی، محمد (بی‌تا). مجله المنار، بی‌جا: بی‌نا (نرم‌افزار مکتبه الشاملة). ۲۷۶/۱۹ و ۴۶۵/۳۴

<sup>۳۲۹</sup> رشید رضا حسینی قلمونی، محمد (بی‌تا). مجله المنار، بی‌جا: بی‌نا (نرم‌افزار مکتبه الشاملة). ۷۳۳/۷

<sup>۳۳۰</sup> همان: ۶۶۴/۱۴

<sup>۳۳۱</sup> همان: ۲۷۶/۱۹

<sup>۳۳۲</sup> همان

<sup>۳۳۳</sup> همان

<sup>۳۳۴</sup> همان: ۶۲۶/۱۰

۸- کسی که مرتکب گناه کبیره شود.<sup>۳۳۵</sup>

۹- مجتهدی که در اجتهاد دچار خطا شده است.<sup>۳۳۶</sup>

به عقیده رشید رضا، کسانی که در فقرات فوق مسلمانان را تکفیر می‌کنند، انگیزه‌های دنیایی دارند و به منظور جلب نظر عوام و افراد کم‌سواد به این روش روی می‌آورند؛ ولی با این کار به اصل اسلام ضربه وارد می‌کنند.<sup>۳۳۷</sup>

حالا که چنین اضطراری برای اکثر مسلمین به وجود آمده و از نعمت دارالاسلام و جماعت واحد، شورای واحد، امت و اجماع واحد منتج از آن محروم گشته اند به ناچار مسلمین باید در اختلافات قهری که پیش می‌آید آدابی را رعایت کنند. قبل از پرداختن به ذکر چند مورد از این آداب به ذکر نامه ای اشاره می‌شود که گویای تمام جوانب کلام است.

امام شافعی، لیث بن سعد بن عبدالرحمن قاضی و عالم مصری را از امام مالک اعلم و فقیه تر می‌دانست و می‌گفت: لیث بن سعد فقیه تر از مالک است جز اینکه یارانش [برای حفظ علم و فقه وی] اقدام نکردند و در جای دیگر می‌گوید: لیث بیشتر از مالک پیرو اثر و حدیث است. اما این عالم بزرگوار با درک «وضع موجود مسلمین» ادب اختلاف را در برابر امام مالک چنین نشان می‌دهد:

"سلام گرم من تقدیمت باد، من به نسبت اینکه عالم بزرگوار می‌ماند مثل جنابعالی را می‌بینم خداوند احد را شکر و سپاس می‌گویم و از خداوند خواستارم امثالتان را زیاد کند. اما بعد، از خداوند حکیم و غفور خواهانم که ما را مورد عفو اغماض قرار دهد و عاقبتمان را در دنیا و آخرت با خیر و برکت گرداند. نامه پر ارجت به دستم رسید در آن سلامتی و سرحال بودن وضعیت خوب خود را ذکر فرموده بودید، این خبر گذشته از این که خوشحالم کرد باعث تقویت روحیه‌ام نیز شد. از خداوند خواستارم این سلامتی و عافیت و زندگی مؤمنانه را برایتان دوام بخشد و با شکر خود و زیاد بودن احسانش این سلامتی و عافیت و این حیات مؤمنانه را برایتان تکمیل گردند و سپس می‌فرماید: حتما خبر به شما رسیده است که بنده در بعضی از موارد فتواهایی صادر کرده‌ام بآنچه که نزد شما اهل مدینه است تفاوت دارد و به علت اعتماد به اینکه قبلا شما اهل مدینه را درباره آن فتوا داده‌اید ترس و بیم مرا فرا گرفت زیرا می‌دانم که مردم از اهل مدینه پیروی می‌کنند، مدینه منزلگاه وحی است و مکان مقدسی است که قرآن در آن نازل می‌شد به هرحال آنچه که بر آن اصرار کرده و نوشته‌ام به امید خداوند درست و صحیح است این فتوا از جهت شروط اجتهاد و افتا در موقعیت از حیات من برخاسته که گمان می‌کنم جنابعالی از آن راضی هستید. استاد عزیزم چنان فکر می‌کنم که آن قدر اهل مدینه را محترم و با فضیلت

<sup>۳۳۵</sup> همان: ۲۲۴/۳۳ و ۲۳۶/۳۴

<sup>۳۳۶</sup> همان: ۱/۳۵

<sup>۳۳۷</sup> همان: ۱۱۴/۸ و ۸۵۲/۹



می‌دانم فکر نمی‌کنم کسی در این احترام و تقدیر به اندازه من حریص باشد و من هرگز منکر فتوایی که آنها بر آن اتفاق کرده باشند نیستم.<sup>۳۳۸</sup>

بر این اساس امام شافعی به شاگرد مخالفش می‌گوید: «آیا نمی‌شود با هم برادر باشیم، هرچند در یک مسأله اتفاق نکرده باشیم؟! و نیز می‌گوید: «هرگاه با کسی مناظره کردم، گفتم خدایا! حق را بر دل و زبانش جاری ساز تا اگر حق با من بود از من پیروی کند و اگر حق با او بود من پیروش باشم».

از عمل امامانی چون لیث بن سعد بن عبدالرحمن، امام مالک، اما شافعی و دیگر امامانی که در شرایط پس از انهدام حکومت اسلامی و شورای اولی الامر ظهور کرده اند می‌توان نکات اخلاقی و آداب نیکوئی را برداشت کرد که به چند نمونه آن اشاره می‌شود:

۱- احترام به مخالف و تلاش جهت حرکت به سوی حکومت اسلامی بر منهای نبوت و جماعت واحد و شورای اولی الامر واحد و پرهیز از مطلق دانستن خود. همان گونه که امام مالک نپذیرفت مردم را به پیروی از موطا مجبور سازند.

۲- پرهیز از اهانت به مخالفی که تابع اجتهادی غیر از اجتهاد شخص است و تمرکز بر نقاط مشترکی چون تشکیل دارالاسلام و شورای اولی الامر.

۳- مزین شدن به صفت پسندیده ی انصاف. ابن تیمیه گوید: «ما مأمور به دادگری و انصاف هستیم، پس روا نیست که هرگاه فردی یهودی یا نصرانی، چه رسد به رافضی، سخنی حق بر زبان جاری می‌سازد آن را رها کنیم یا همه اش را رد نماییم». و نیز می‌گوید: «چنگ زدن به جماعت و یکپارچگی از اصول دین است و جزئیات اختلافی از فروع پنهان و کوچک است، پس چگونه به خاطر حفظ فرع، اصل را خدشه دار می‌کنیم؟»

۴- محافظت از اصل «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ» و پرهیز از دشمنی و کینه با مسلمین.

حافظ ابن رجب می‌گوید: آن گاه که اختلافات مردم در مسائل دینی زیاد شده و پراکندگی‌شان گسترش می‌یابد به همان نسبت کینه و دشمنی‌شان نیز فزونی می‌گیرد و هر کدام می‌پندارند که برای خدا با دیگران دشمنی و کینه دارد، در عین حال که ممکن است معذور هم باشد و ممکن است نباشد و پیرو هوس خود باشد، چون در شناخت واقعیت کوتاهی کرده است. بسیاری از این درگیری‌ها به سبب پیروی از کسی است که هوادارانش می‌پندارند تنها او حق می‌گوید، این گمان گاهی اشتباه و گاهی درست است و گاهی هوس، خواهش یا عادت عامل و زمینه ساز کژی است که همه‌ی اینها ادعای دشمنی به خاطر خدا را خدشه دار می‌کند. پس باید مسلمان مواظب خودش باشد و در این موضوع بسیار احتیاط کند و در آنچه تردید دارد وارد نشود تا مبادا در کینه توزی حرام افتد.

<sup>۳۳۸</sup> ابن الإمام ابن القیم در کتاب «إعلام الموقعین»: نیز الحافظ أبو یوسف یعقوب بن سفیان الفسوی در کتاب «التاریخ و المعرفة» نامہ الإمام مالک، به اللیث بن سعد -رحمهما الله تعالی-، و نامہ ی الإمام اللیث، به مالک بن أنس -رحمهما الله تعالی-، را عباس الدوری در «التاریخ» لابن معین (۳۷۸/۲-۳۷۹)، ومن از طریق ابن عساکر در «تاریخ دمشق» (۳۵۸/۵۰-۳۵۷)، یعقوب بن سفیان در کتاب «المعرفة و التاریخ» (۳۹۳/۱-۳۹۱)، و ابن القیم در «إعلام الموقعین»، و القاضی در «ترتیب المدارک» ذکر کرده اند

شاطبی می‌گوید: «هر مسئله‌ای که در جامعه‌ی اسلامی پدید آید و مردم پیرامون آن اختلاف کنند و این اختلاف در میانشان دشمنی، کینه و گسستگی بر جای نگذارد می‌دانیم که از مسائل اسلامی است، اما هر مسئله‌ای که پدید آید و به دشمنی، نفرت و تمسخر منجر گردد می‌دانیم که به هیچ عنوان از امور دینی نیست. این همان تفسیری است که پیامبر صلی الله علیه وسلم از آیه ی زیر برداشته‌اند: «آنان که دینشان را جدا ساختند و گروه گروه شدند» (انعام/۱۵۹)، بنابراین بر هر دیندار و خردمندی است که از آن بپرهیزد... اگر مردم اختلاف کردند و از هم بریند دلیل آن بدعتی است که به وجود آورده و هوس خویش را پرستیده اند. اسلام همواره به دوستی، مهربانی، همزیستی و همبستگی فرامی خواند، پس هر دیدگاهی که به اختلاف منجر گردد از دین بیرون است» ابن تیمیه هر کس را که با موافقتش دوست است و با مخالفانش دشمن است، و مخالفان اجتهادی و دیدگاهی خود را تکفیر کرده و آنان را فاسق می خواند و جنگیدن با مخالفان را روا می داند، اهل تفرقه و درگیری می داند.

۵- رعایت اولویتهای شریعت در حفظ وحدت و تسریع حرکت به سمت تشکیل دارالاسلام و شورای موحد.

ابن تیمیه ترک برخی از مستحبات را باعث دوستی دانسته و می گوید: «زیرا مصلحت رسیدن به دوستی در دین بزرگ تر از برخی کارهاست، همانگونه که رسول الله صلی الله علیه وسلم تغییر بنای کعبه را رها کردند، چون باقی ماندنش به همان حالت پیشین سبب نزدیکی دلها می شد» ابن مسعود کامل خواندن نماز در مسافرت را بر عثمان ایراد گرفت اما پشت سرش نماز گزارد و گفت: درگیری ناپسند است.

### عذر به جهل در امور بدهی و آشکار پذیرفتنی نیست

در این زمینه، در ابتدا باید آگاهی های مورد نیاز و ضروری مردم با اقامه ی «حجت نبوی» بر مردم ارائه شده و برای آنها ملموس و آشکارا گردد، به نحوی که چگونه فرزندانشان را می شناسند «يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ» به همان شیوه نیز توانائی شناخت و تمیز احکام و شریعت خواسته شده را داشته باشند. بر این اساس علماء سعی نموده اند در یادگیری این علوم شرعی نیز اولویت بندی هائی را مطابق با نیازهای ضروری مسلمین ارائه دهند .

امام شافعی در این زمینه می گوید: "علم بر دو گونه است یکی علم عامه که [در وضع موجود] کسی نسبت به آن جهلی ندارد، مانند نمازهای پنج گانه، روزه رمضان، حج خانه خدا و زکات برای کسی که توانائی آن را دارد و اینکه زنا و قتل و دزدی و... بر آنها حرام شده است ... تمام آگاهی و علم مورد نیاز موجود در این صنف در قرآن وجود دارند و در نزد اهل سنت نیز به صورت فراگیر موجود است به نحوی که سینه به سینه از عوام گذشته به عوام کنونی و دیگران آنها از زبان رسول الله صلی الله علیه وسلم منتقل می شود بدون آنکه در شیوه ی روایت یا واجب بودن آن با هم اختلافی داشته باشند . این علم عمومی است که در آن هیچ امکان اشتباه

در خبر و تأویل و درگیری وجود ندارد .... نوع دیگر علم به فروع فرایض چون احکام و غیره برمی گردد که نصی از قرآن و یا اغلب نصی از سنت نیز در مورد آن وجود ندارد، در صورتی که چنین موردی پیش آمد این مربوط به اخبار خاص است نه اخبار عام. <sup>۳۳۹</sup>

و ابن رجب می گوید: آنچه که روشن و آشکار شده است، و زبانزد خاص و عام گردید، و به واسطه ی آن آنچه که ضرورت دین است یاد داده شد، در این صورت در آن هیچ شکی باقی نمی ماند و کسی هم به واسطه ی جهل در سرزمینی که اسلام به این شیوه در آن آشکار شده است معذور نمی گردد. <sup>۳۴۰</sup>

نکته ی مهمی که نیاز به اشاره دارد اینکه عده ای با تأثیر پذیری از تقسیم بندی و اولویت گذاری علوم شرعی مورد نیاز مردم، کلاً دین را به اصول و فروع تقسیم کرده اند. و برای کسی که در فروع دچار اشتباه و خطا گردد عذر به جهل می آورند اما در اصول عذر به جهل قائل نیستند؛ با این وجود همین گروه در اینکه کدام احکام اصول هستند و کدام فروع دچار اختلاف می باشند. <sup>۳۴۱</sup>

ابن تیمیه تذکر می دهد که اگر به کار بردن این عبارات تنها از باب اصطلاح رایج است، ناچاراً باید ضوابطی نیز برای این اصطلاح در نظر گرفته شود تا میان اصول و فروع فرق گذاشته شود. <sup>۳۴۲</sup> می گوید: (برای کسانی که این تقسیم بندی را پذیرفته اند) شایسته است در این زمینه گفته شود که: هر آنچه مربوط به مسائل مهم علمی اخباری و مسائل عملی است اصول نامگذاری شود، و اما ریز بینی در این مسائل فروع نامیده شود. <sup>۳۴۳</sup>

با وجود آنکه این دو اصطلاح در میان علمای مسلمان شهرت بسیاری داشته و در تاریخ اندیشه های دینی اسلامی نقش برجسته ای ایفا کرده اند، اما (چنانکه اشاره شد) نه در قرآن و نه در سنت چیزی به عنوان تقسیم بند دین به اصول و فروع فعلی وجود ندارد، بلکه توسط عده ای از متکلمین وضع شده است.

در این راستا ابن تیمیه و ابن قیم تقسیم دین به اصول و فروع را رد کرده اند و گفته اند: این تقسیم بعد از عصر صحابه پدید آمده است، از این رو می بینیم کسانی که به این تقسیم قائل اند بزرگترین اصول دین از جمله نماز را که رکنی از ارکان دین است جزء فروع می شمارند و مسائل اعتقادی مورد اختلاف سلف را فروع به حساب می آورند. می گوئیم: اگر منظور شما از اصول، مسائل عقیده است، تمام دین اصول است؛ چون ما نمی توانیم عبادت های مالی یا بدنی یا قلبی یا زبانی را انجام دهیم مگر آنکه معتقد باشیم که مشروع اند؛ و باید قبل از عمل اعتقاد وجود داشته باشد و اگر چنین عقیده ای نباشد عبادت خداوند به وسیله عمل درست نخواهد بود.

در این صورت عذر به جهل یعنی پذیرش جهل معتبر در تمام دین، نه بخشی از آن؛ و امور آشکار و بدیهی یعنی اموری که قبلاً «برای شخص» آشکار و بدیهی گشته اند، نه اینکه در شریعت واضح و روشن بیان شده

<sup>۳۳۹</sup> الرسالة ص ۳۵۷-۳۵۹

<sup>۳۴۰</sup> جامع العلوم والحکم ص ۶۷

<sup>۳۴۱</sup> فی بیان هذه الأقوال بتوسع ينظر: حقيقة البدعة للغامدي ۲/۳۰۹ فقد أحسن في جمع النصوص.

<sup>۳۴۲</sup> الجهل بمسائل الاعتقاد ص ۳۴۴، ۳۳۴ نواقض الإيمان للوهبي ۱/۲۳۸

<sup>۳۴۳</sup> مجموع الفتاوى لابن تيمية . ۶/۵۶-۵۷

<sup>۳۴۴</sup> ابن عثيمين در قول المفيد (۲/۴۹۲)

باشند؛ یا برای دیگران آشکار و بدیهی باشند؛ چون جهل در اصل عذر می باشد و مؤاخذه و بازخواست را از صاحبش منتفی می کند.

زمانی که الله متعال می فرماید: «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا» (اسراء/۱۵) و ما عذاب نمی کنیم مگر آنکه پیامبری بفرستیم. و باز می فرماید: رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ (نساء/۱۶۵): پیامبرانی را که فرستادیم بشارت دهندگان و هشداردهندگان بودند تا بعد از آمدن پیامبران حجتی بر خداوند برای مردم باقی نماند. با این وجود آمدن رسول خاتم صلی الله علیه وسلم برای اهل فتره و کفار اهل کتاب و شبهه اهل کتاب اتمام حجت می باشد، هر چند که برای مشرکین هیچ عذری قبل و بعد از آمدن رسول جدید پذیرفتنی نیست، و قبل و بعد از آمدن رسول بدون قبول عذر به جهل از آنان، باز کافری مشرک خوانده می شوند، اما برای یک اهل قبله و مسلمان هیچ تفاوتی در بین احکام آشکار و شناخته شده در دین و سایر موارد وجود ندارد، لذا زمانیکه فرد اهل فتره به سبب جهالتش در چنین مواردی برای قیامتش معذور تلقی می شود در این صورت شخص مسلمان در این موارد و سایر موارد پیشرفته تر از آن که بصورت اشتباه آموخته است و آن رابعنوان دین و حقیقت به او معرفی کرده اند و خلاف آنرا گمراهی و کفر برایش توصیف نموده اند در دنیا و قیامت دارای عذر معتبر است و باید نسبت به این مسلمین صبر و تامل نمود و شتاب نورزید.

در نتیجه برای یک مسلمان باید امور را آشکار و بدیهی نمود و پس از انجام این امر بر مجرم حکم صادر نمود. در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم اموری آشکار و بدیهی بودند که علماء در قرون متمادی سعی نموده اند این امور را در اولویت آموزشهای خود قرار داده و همچنان برای یک مسلمان آشکار و بدیهی باقی بمانند، اما ممکن است در زمان و مکان خاصی باز این امور بدیهی و آشکار برای دیگر مسلمین آشکار و بدیهی نباشند، که باز جهل مانعی برای صدور حکم بر چنین مسلمینی می گردد.

در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم و قرنهای پس از آن حکم چنین اموری برای مسلمین بدیهی و آشکار بود که در زیر تنها به دو مورد اشاره می شود که روشنگری در مورد آنها نیاز روز ماست:

- شوخی کردن و توهین به الله یا رسولش یا بی احترامی به قرآن یا ..... بدون اکراه و اجبار.

شوخی کردن و مسخره کردن الله و رسولش و آیاتش امر بزرگ و عظیمی است که صحابه و شاگردان آنها سالها از سرانجام جرم شوخی کنندگان به الله و رسول و آیاتش اطلاع یافته و این عمل را از اعمال و صفات کفار و خارج کننده ی از دایره ی مومنین می دانستند؛ و در عوض، بر احترام و تبعیت و .... از شریعت الله آموزش دیده بودند و هیچ امری از این امور برای آنها مجهول و ناشناخته نبود و در طی سالیان متمادی به اندازه ای بر روی آن کار شده بود و آموزش داده شده بود که جزو امور بدهی و آشکاری به شمار می رفت به گونه ای که هم جرم را می شناختند و هم عواقب جرم را و جهلی برای عموم مسلمین باقی نمانده بود تا عذر به جهلی هم مطرح باشد.

آنها می دانستند و آگاه بودند که الله متعال در پرهیز از این جرم خطرناک (شوخی به الله و رسولش) بارها در قرآن فرموده است که :

- قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمَ بِمَا كَفَرُوا وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَرُسُلِي هُزُوعًا.

- وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَيُجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَمَا أُنذِرُوا هُزُوعًا.

- وَيَلُوكُلُ لِكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ يَسْمَعُ آيَاتِ اللَّهِ تُنذِرُ عَلَيْهِ ثُمَّ يَصِرُ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ وَإِذَا عَلِمَ مِنْ آيَاتِنَا شَيْئًا اتَّخَذَهَا هُزُوعًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ.

- وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوعًا أَهَذَا الَّذِي يَذَّكُرُ آلِهَتَكُمْ.

- وَإِذَا رَأَوْكَ إِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوعًا أَهَذَا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا.

- وَلَقَدْ اسْتَهْزَى بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ.

- وَكَمْ أَرْسَلْنَا مِنْ نَبِيِّ فِي الْأَوَّلِينَ وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ.

- وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي شِعَابِ الْأَوَّلِينَ وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ.

- وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا أَفَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُنذِرُ عَلَيْكُمْ فَاستَكْبَرْتُمْ وَكُنْتُمْ قَوْمًا مُجْرِمِينَ) إلى قوله: (ذَلِكَ بِأَنَّكُمْ اتَّخَذْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ هُزُوعًا وَغَرَّتْكُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ لَا يُخْرَجُونَ مِنْهَا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ .

- و آیات مشابه زیادی که در این زمینه در قرآن آورده شده است .

و در نهایت الله متعال به مسلمین در مورد ارتکاب به این جرم عظیم هشدار می دهد که : يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُوعًا وَلَعِبًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَالْكَافِرَ أَوْلِيَاءَ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُوعًا وَلَعِبًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ.

به همین دلیل کسانی که دایره ی شوخی و مسخره را تا حد کفر گوئی وسیع می نمودند، مسلمانان ضعیف الایمانی بودند که درواقع عالمانه به مبارزه با یکی از دستورات روشن و آشکار الله متعال بر می خواستند و خارج کردن آنها از دایره ی خاص مومنین به دایره ی وسیع مسلمین از طرف الله متعال به دلیل آگاهی و اقامه ی حجت رسول بر آنها قبل از ارتکاب این جرم بوده است و چنانچه به این کار جهل داشتند همین جهل مانع از خروج آنها از دایره ی مومنین می شد و تکفیر از طبقه ی مومنین و سقوط به طبقه ی عام مسلمین نمی شدند. اما می بینیم که الله متعال هیچ عذر و بهانه ای را از آنها قبول نکرده و می فرماید: وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا

نُحُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِإِنَّهِ وَأَيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ \* لَا تَعْتَدِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ إِنْ نَعْفُ عَنْ طَائِفَةٍ مِّنْكُمْ نُعَذِّبُ طَائِفَةً بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ . (توبه/۶۵-۶۶)

بر این اساس هیچ دانشمند فقیهی ادعا نکرده که اگر شخصی خود را مسلمان بداند، او تا ابد مومن است و هرگز تکفیر نمی شود، بلکه یک سری قواعد و ضوابط بر اسلام حاکم است که هرکس آن ضوابط را رعایت ننموده و خارج گردد، حتی از اسلام خارج شده و مرتد می شود.

عده ای با استناد به این حکم قیاس کرده اند که حکم فحش دهنده به صحابه همان حکم فحش دادن به رسول الله صلی الله علیه وسلم را دارد . در میان اهل سنت دو قول مشهور در زمینه حکم فحش دهنده به صحابه رسول الله صلی الله علیه وسلم وجود دارد:

**قول اول:** حکم به کفر و قتل سب الصحابه.

ابن تیمیه در وجه این قول می گوید:

- ۱- سب صحابه موجب ایذاء پیامبر صلی الله علیه وسلم می گردد؛ زیرا آنان اصحاب پیامبر بودند که پیامبر ایشان را تربیت نمود؛ و معلوم است که ایذاء پیامبر حرام می باشد .
- ۲- بازگشت سب اصحاب به ابطال جمیع احکام شرعی خواهد بود؛ زیرا صحابه ناقلین سنت بوده اند .
- ۳- طعن در صحابه منجر به انکار اجماع می گردد؛ زیرا اجماع قائم است بر فضل و شرافت اصحاب<sup>۳۴۵</sup>.

**قول دوم:** سب الصحابه تکفیر نمی گردد؛ بلکه به واسطه ی چنین امری فاسق و اهل ضلالت می گردد و عقوبت وی نیز قتل نمی باشد؛ بلکه وی تعزیر شدید می شود تا توبه کند و اگر توبه نکرد مجازات وی تکرار می گردد تا توبه کند. مشهور مذهب مالک بن انس تادیب شدید است و احمد بن حنبل نیز از فتوای به قتل می ترسیده است<sup>۳۴۶</sup>.

دلیل این قول در نزد قائلین به آن عبارت است از :

- ۱- حدیث: «لا تسبوا اصحابی»؛ به اصحاب دشنام ندهید. در این روایت رسول الله صلی الله علیه و سلم از فحش دادن به اصحابش نهی فرمودند، بدیهی است که چنین عملی در زمان رسول الله صلی الله علیه و سلم اتفاق افتاده که رسول الله صلی الله علیه و سلم نهی فرموده اند، و اگر چنین فحش و سبی حکم قتل را در پی می داشت رسول الله صلی الله علیه و سلم آن بیان می فرمودند .
- ۲- سخن ابوبکر صدیق: «ما هی لاحد بعد رسول الله صلی الله علیه و آله»، حکم قتل تنها مربوط به دشنام دهنده به رسول الله صلی الله علیه و سلم است<sup>۳۴۷</sup> .

<sup>۳۴۵</sup> الصارم المسلول علی شاتم الرسول، ابن تیمیه، ص، ۵۷۰-۵۶۹

<sup>۳۴۶</sup> همان

<sup>۳۴۷</sup> مسائل الامام احمد رواية ابنه عبدالله، ص، ۴۳۱

با استناد به سنت عملی رسول الله صلی الله و علیه وسلم و قول ابوبکر صدیق که مخالفی در میان اصحاب نداشته و حکم اجماع به خود گرفته است می توان گفت حکم کسی که به اصحاب فحش و ناسزا بگوید قتل نیست. چنانکه کسی تا به حال فحاشان به عثمان و علی از عشره ی مبشره را تکفیر نکرده است. الله متعال می فرماید: «وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ» (اسراء/ ۳۳) و کسی را که خداوند خونش را حرام شمرده، نکشید، جز بحق.

حال کشتن به حق نیز شامل مواردی است که در احادیث رسول الله صلی الله علیه وسلم بیان شده اند که می فرماید: "لا یحل دم امری مسلم یشهد أن لا إله إلا الله، و أنى رسول الله، إلا بإحدى ثلاث: النفس بالنفس، و الثیب الزانی و المفارق لدینه التارک للجماعة" «زریختن خون هیچ انسان مسلمانی که شهادت آن لا إله إلا الله و أن محمداً رسول الله را می گوید حلال نیست مگر به سه چیز: نفس در مقابل نفس، زناکار محصن، مرتدی که جماعت مسلمانان را ترک کرده است».

با استناد به این حدیث عثمان بن عفان از قاتلین خود می پرسید دلیل قتل وی چیست در حالی که هیچ یک از این جرمها را مرتکب نشده است؟!!

#### • دروغ بستن عمدی به رسول الله صلی الله علیه وسلم:

عن سمرة بن جندب و المغيرة بن شعبة؛ قالاً: قال رسول الله صلی الله علیه وسلم "من حدث عني بحديث يرى أنه كذب فهو أحد الكاذبين." از سمرة بن جندب و المغيرة بن شعبة روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: هر کس از جانب من سخنی را نقل کند در حالیکه یقیناً می داند که آن دروغ است پس او یکی از دروغگویان است.

- عن علی قال: قال رسول الله صلی الله علیه وسلم: "لا تکذبوا علی فإنه من یکذب علی یلج النار." از علی روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: بر من دروغ نبندید زیرا هر کس که بر من دروغ می بندد داخل آتش می گردد.

- عن أنس بن مالک؛ أنه قال: إنه لیمنعنی أن أحدثکم حدیثاً کثیراً - أن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال: "من تعد علی کذبا فلیتبعوا مقعده من النار" / "مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ." از انس بن مالک روایت است که گفت: قطعا آنچه مرا مانع می شود از اینکه برای شما احادیث زیادی را روایت کنم این است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: هر کس قصد دروغ بستن بر من را نماید پس باید نشیمنگاهش را از آتش آماده کند.

<sup>۳۴۸</sup> متفق علیه: بخاری (۶۸۷۸)، مسلم (۱۶۷۶)، ابوداود (۴۳۳۰)، ترمذی (۱۴۲۳)، نسائی (۷/۹۰)، ابن ماجه (۲۵۳۴).  
<sup>۳۴۹</sup> مسلم، البخاری، الترمذی، ابی داوود، ابن ماجه، أحمد

- از مغیره روایت است که من از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدم که می فرماید: قطعاً دروغ بستن بر من مانند دروغ بستن بر کسی دیگر نیست. هر کس عمداً بر من دروغ ببندد پس باید که نشیمنگاهش را از آتش آماده سازد.
  - عن أبي هريرة، عن رسول الله صلی الله علیه وسلم؛ أنه قال "سيكون في آخر أمتي أناس يحدثونكم ما لم تسمعوا أنتم ولا آبؤكم. فإياكم وإياهم." از ابوهریره روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: عنقریب در آخر امت من، افرادی خواهند بود که برایتان سخنانی را بیان می کنند که نه شما و نه پدرانتان نشنیده است پس شما خویش را از آنها و آنان را از خویش بدوردارید.
  - من كذب عليّ متعمداً فليتبوا مقعده من النار<sup>۳۰۰</sup>؛ هر کس بر من عمداً دروغی نسبت دهد باید جایگاهش را در آتش جهنم بداند.
  - و در روایتی دیگر از ابوهریره نقل شده که پیامبر فرمود: "من تقوّل علیّ ما لم اقلّ فليتبوا مقعده من النار<sup>۳۰۱</sup>" هر کس به من گفتاری را نسبت دهد که من آن را نگفته ام باید جایگاه خود را در آتش جهنم ببیند.
- این حدیث از جمله احادیثی است که ۶۲ نفر از صحابه آن را نقل کرده اند و لذا به تصریح الحافظ المُنذري و ابن الصلاح از جمله احادیث متواتر به حساب می آید. الحافظ المُنذري می گوید: هذا الحديث قد روي عن غير ما واحد من الصحابة في الصحاح والسنن والمسانيد وغيرها حتى بلغ مبلغ التواتر، وبعضهم لئن يرتكبوا الكبائر أهون من أن يقولوا على الله ما لا يعلمون ويُدخلوا في الدين شيئاً ليس منه.
- و نیز از پیامبر نقل شده که فرمود: "من حدّث عنيّ حديثاً وهو يريّ أنه كاذب فهو احد الكذابين" هر کس از من حدیثی را نقل کند؛ در حالی که می داند دروغ است او یکی از دروغگویان می باشد.
  - و همچنین نقل شده که فرمود: "لا تكذبوا عليّ، فإنّ الكذب عليّ يولج النار" بئس من دروغ نسبت ندهید؛ زیرا نسبت دروغ بر من موجب دخول در آتش است.

سیوطی می گوید: «من گناه کبیره ای را همانند دروغ بستن بر رسول خدا سراغ ندارم که احدی از اهل سنت انجام دهنده آن را به کفر نسبت دهد، و لذا شیخ ابومحمّد جوینی از اصحاب ما - که پدر امام الحرمین است - گفته: هر کس عمداً بر رسول خدا دروغ ببندد کفری پیدا می کند که با آن از ملت اسلام خارج می گردد. و طایفه ای از علما همچون امام ناصر الدین بن منیر از امامان مالکیه او را متابعت کرده است. و این دلالت دارد بر این که نسبت دروغ به رسول خدا از بزرگ ترین گناهان کبیره به شمار می آید؛ زیرا هیچ کدام از گناهان

<sup>۳۰۰</sup> سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۱۳، ۱۴

<sup>۳۰۱</sup> همان، ص ۱۳، ۱۴

<sup>۳۰۲</sup> لخصائص الكبرى، ج ۲، ص ۲۵۴

<sup>۳۰۳</sup> همان ص ۱۴، ۱۵

<sup>۳۰۴</sup> همان ۱، ص ۱۳



کبیره نیست که نزد اهل سنت مقتضی کفر گردد»<sup>۳۰۹</sup> و نیز از نووی و دیگران نقل کرده که نسبت دروغ بر پیامبر از گناهان کبیره به حساب می آید.

المنائوی می گوید: این وعید شدید بیانگر این است که دروغ بستن بر رسول الله صلی الله علیه وسلم از بزرگترین گناهان کبیره است بلکه عده ای آن را کفر به حساب آورده اند. و الذعبی گفت: با عمد دروغ بستن بر رسول الله صلی الله علیه وسلم از بزرگترین گناهان کبیره است که عده ای آن را کفر به حساب آورده اند، و به صورت عمدی حلال کردن حرامی یا حرام کردن حلالی کفر محض است.<sup>۳۰۶</sup>

ابن تیمیة بعد از ذکر حدیث بریده می گوید: در این زمینه عده ای بر اساس ظاهر حدیث حکم کشتن کسی را صادر می کنند که به صورت عمد بر رسول الله صلی الله علیه وسلم دروغ بزند، و عده ای نیز چنین شخصی را کافر می دانند چون أبو محمد الجوینی؛ تا جایی که ابن عقیل از شیخش أبي الفضل الهمدانی روایت می کند که: مبتدعین در اسلام و دروغ گویان و حدیث سازان از ملحدین بدترند، چون ملحدین از خارج قصد فاسد نمودن دین را دارند و اینها از داخل چنین اقدامی را انجام می دهند، اینها مانند خودی های سرزمینی هستند که از داخل سعی در فاسد نمودنش دارند و ملحدین مانند کسانی هستند که از خارج آنها را محاصره کرده اند، اما این مفسدین داخلی درهای قلعه را بر رویشان باز می کنند، پس اینها برای اسلام بدتر از کفار هستند.<sup>۳۰۷</sup>

اما ممکن است کسی به شما بگوید که من عمدی دروغ نبسته ام بلکه این حدیث را شنیده ام و روایتش کرده ام، این جواب قانع کننده ای نیست؛ چون باید تحقیق می کرد و بعد روایت می کرد چنانچه رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرمایند: برای دروغگو بودن شخص همین کافی است که هر چه شنیده بدون تبیین و روشن نمودن راست و دروغ سخن آن بازگو کند. "كفى بالمرء إثماً أن يحدث بكل ما سمع"<sup>۳۰۸</sup> و «كفى بالمرء كذباً أن يحدث بكل ما سمع»<sup>۳۰۹</sup>

- عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: مَنْ حَدَّثَ عَنِّي بِحَدِيثٍ يُرَى أَنَّهُ كَذِبٌ - مِنْ عِنْدِ عُلَمَاءِ الْحَدِيثِ - فَهُوَ أَحَدُ الْكَاذِبِينَ<sup>۳۱۰</sup>

شما هر حدیثی را که روایت می کنید باید از صحت آن مطمئن شوید و از علمای حدیث تحقیق کنید، اگر شما بدون تحقیق حدیث ضعیفی را بیان کردی تو هم دروغ گوئی چه خواهی چه نخواهی چون در مساله ی حلال و حرام و دیگر امور دینی وارد شده ای دین را نمی توان با ظن و گمان بیان کرد .

<sup>۳۰۵</sup> تحذیر الخواص، ص ۲۱،

<sup>۳۰۶</sup> المنائوی در فیض القدير

<sup>۳۰۷</sup> الصارم المسلول علی شاتم الرسول (۲/۳۲۸ - ۳۳۹)

<sup>۳۰۸</sup> أبو داود عن أبي هريرة

<sup>۳۰۹</sup> مسلم عن أبي هريرة رضي الله عنه

<sup>۳۱۰</sup> البخاري، مسلم، الترمذي، ابن ماجه، أحمد

تحقیق در مورد صحت یک آیه یا حدیث از بدیهیات اهل علم و مردمان ما در زمان وجود علماء بوده است، اما آیا این امر هم اکنون و در زمان غربت نیز از بدیهیات به شما می رود؟ من مطمئن نیستم. بلکه باید در حکم دادن احتیاط کرد و عجله نکرد، بلکه در بدیهی نمودن آن عجله نمود.

### عدم عذر به جهل کسی که بدون عذر اسباب رفع جهل را نپذیرفته است

حالا اگر مسلمانی در دارالاسلام و «الجماعة» زندگی نمود و از طریق امکانات موجود (چون منابر، رسانه ها، مدارس و نهادهای مختلف حکومتی و مردم نهاد و...) که در اختیار وی قرار می گیرد، اما همچون یک دانش آموز سر کلاس حاضر نشد و در امر یادگیری کوتاهی کرد و در جلسه امتحان زندگی کارت زرد یا قرمز گرفت، آیا باز می توان او را بی تقصیر دانست و برایش عذر به جهل آورد؟ یا او را شخص مقصری می دانیم که باید توان بی نظمی ها و غیبتهایش را بپردازد؟

به عنوان مثال در دارالاسلام بعضی از احکام در مدرسه، نماز جمعه، رسانه ها و... بیان می شوند و همه از آن باخبر می گردند و آموزش می بینند، حالا اگر شخص با میل خود در مساجد و مدارس، نماز جمعه و... شرکت نمی کند و با میل خود از این آگاهی خود را محروم می گرداند آیا باز باید برایش عذر به جهل آورد؟

در این صورت جواب روشن است؛ هرکس که «حجت نبوی» به او ابلاغ شود طوری که اگر بخواهد قادر به فهم آن باشد و تمام شبهاتش نیز برطرف شود اما نسبت به یادگیری و فهم آن اعراض می جوید و خودش اسباب نفهمی خود را فراهم نموده و در نتیجه مرتکب جرمی می گردد، چنین فردی به واسطه جهل معذور نیست چون اسباب رفع جهل برایش فراهم بوده و او بدون عذری تمام این اسباب را رد نموده است.

**عدم عذر به جهل مسلمان زاده ها و مرتد زاده هایی که از دایره ی اسلام خارج شده و وارد دایره ی مرتدین و کفار اصلی شده اند**

بر اساس قاعده ی اصولی «العبره بعموم اللفظ لا بخصوص السبب» مراد از بیان آموزه های شریعت در قرآن و سنت «عبرت» برای همگان است و تنها مخصوص افرادی که سبب نزول آیات و احکام بوده اند نمی شود.

یعنی اگر مسلمانی «آگاهانه»، «عمداً»، «به میل خودش و اختیاری» و بدون «عبرت» از اعمال مجرمین، مرتکب همان جرم گردد؛ مشمول همان مجازات نیز خواهد گشت. در غیر این صورت اگر مسلمانی از گذشتگان «عبرت» نگیرد و مرتکب همان جرمها گشته و خود را تافته ی جدا بافته بداند عملاً بسیاری از آیات قرآن و احادیث و مفاهیم اسلامی را ناکارآمد و تعطیل نموده است.

به عنوان مثال قوانینی که برای سکولاریستهای قریش نازل شده تنها مختص آن زمان و آن قوم نیست بلکه شامل تمام سکولاریستها (=احزاب= مشرکین) در تمام ادوار تاریخی می گردد. ابن تیمیه می گوید " وَأَنَّ دَمَّ الْكُفَّارِ لَمْ يَدْخُلْ فِيهِ إِلَّا كُفَّارُ قُرَيْشٍ؛ وَنَحْوُ ذَلِكَ مِمَّا لَا يَقُولُهُ مُسْلِمٌ وَلَا عَاقِلٌ. فَإِنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَدْ عَرَفَ بِالِاضْطِرَارِ مِنْ دِينِهِ أَنَّهُ مَبْعُوثٌ إِلَى جَمِيعِ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ وَاللَّهُ تَعَالَى خَاطَبَ بِالْقُرْآنِ جَمِيعَ الثَّقَلَيْنِ " ذم و بدی کفار فقط برای قریش یا غیر آن نیست، و این سخن را (که فقط مال قریش است) نه هیچ مسلمانی و نه هیچ عاقلی نگفته است و جزء ضروریات دین است که رسول الله محمد صلی الله علیه وسلم برای تمام جن و انس روانه شده است و به این خاطر است که الله متعال در قرآن کریم جمیع ثقلین (جن و انس) را مخاطب قرار می دهد.

حالا این روندی است که تا روز قیامت در مورد کفار صدق می کند، اما فاجعه زمانی رخ می دهد که مسلمانی آگاهانه خود را از بعضی از امتیازات قانون شریعت محروم نموده و در صفاتی خودش را شبیه غیر مسلمین می کند یا اینکه به کلی از قانون شریعت بریده و به صف کفار و مرتدین ملحق می شود. الله متعال می فرماید: قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا \* الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يُحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا \* أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا \* ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمَ بِمَا كَفَرُوا وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَرُسُلِي هُزُؤًا ... (کهف/۱۰۳-۱۰۶)

امام الطبری در تفسیر آیه «هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا» ابتدا دو دیدگاه اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم را آورده و سپس در جمع بین این دو دیدگاه، نظر خود را نیز بیان می کند و می گوید:

" عده ای بر این باورند که منظور آیه هر دو گروه اهل کتاب (یهود و نصاری) هستند؛ چون: علی بن ابی طالب، سعد بن ابی وقاص<sup>۳۶۲</sup> و الضحاک. عده ی دیگری هم بر این باورند که منظور آیه خوارج می باشند. مانند تمام کسانی که از علی بن ابی طالب روایت کرده اند. و قول صواب نزد ما این است که گفته شود: زمانی که الله عز و جل می فرماید « هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا » منظور این است که هر انجام دهنده ی کاری که خیال می کند کارش درست است اما در واقع کارش آفت زده و بیمار بوده و با این کار باعث خشم الله می گردد و از راه اهل ایمان به انحراف می رود، همچون الرهبانة والشمامسة وأمثالهم، و در مسأله ی اجتهاد مسیر گمراهی را می پیمایند، در این صورت با چنین اعمال و اجتهاداتی به الله کفر می ورزند حالا مهم نیست متعلق به چه دینی باشند."

<sup>۳۶۱</sup> مجموع الفتاوی ۱۶/۱۴۸

<sup>۳۶۲</sup> روزی رسول الله صلی الله علیه وسلم با اصحابش نشستند، سپس رسول الله صلی الله علیه وسلم نگاهش را به آسمان دوخت و سکوت همه چیز را فرا گرفته بود، یارانش به او نگاه کردند منتظر بودند که چه می گوید تا اینکه او نگاهش را به سوی آنها انداخت و فرمود: «اکنون مردی از اهل بهشت بر شما وارد می شود.»

یاران رسول الله صلی الله علیه وسلم به این طرف و آن طرف نگاه می کردند تا این مرد خوش قسمت و مژده داده شده به بهشت را ببینند. لحظاتی گذشت که سعد بن ابی وقاص بر آنها وارد شد، عبدالله بن عمرو بن عاص به سوی او رفت و او را به گوشه ای برد و از این مقام بلندی که خداوند به او عنایت کرده بود جویا شد از او پرسید که چه عبادتی انجام می دهد که رسول الله صلی الله علیه وسلم به او مژده بهشت داده است. سعد گفت: «عبادتی که همه مان انجام می دهیم من بیشتر از آن انجام نمی دهم اما کینه و بد خواهی مسلمانی را در دل ندارم.»

سعد گفته منظور اهل کتاب هستند و خوارج جزو فاسقین هستند و علی بن ابی طالب و الطحاک و دیگران در دورانی گفته اند که منظور یهود و نصاری هستند و در زمان پیدایش خوارج نیز گفته اند که منظور الحروریه هستند. معنی تفسیر علی بن ابی طالب و همفکرانش به این معنی است که آیه همچنانکه شامل یهود و نصاری می گردد شامل الحروریه و مشابیهین آنها نیز می گردد، نه به این دلیل که آیه مخصوصا در شأن آنها نازل شده باشد، بلکه عمومی تر از اینهاست؛ چون این آیه مکی است و قبل از خطاب قرار دادن یهود و نصاری و قبل از ظهور خوارج نازل شده است.

این آیه خطاب عامی است که شامل تمام بندگان الله می گردد که راه کجی را در پیش گرفته و خیال می کنند در مسیر درست و صحیح سیر می کنند، و با آنکه خطاب به کفار اهل کتاب و کفار مشرک (سکولاریستهای کنونی) در مورد مجادله ی باطل آنها و دلیل مغالطه آمیز آوردن از اهل کتاب نازل شده است، اما چنانچه مسلمین نیز همان مسیر را بپیمایند، شامل آنها نیز می گردد. و این به معنی قول ابن مسعود در مورد خوارج نیست که خوارج: انطلقوا الي آيات نزلت في الكفار فجعلوها علي المؤمنين: آنها آیاتی را که در شأن کفار نازل گشته بر اهل ایمان تطبیق می کنند.

ما چنین انسانهایی را مسلمان می دانیم که ممکن است با اجتهادات غلط خود در بعضی از اعمال و صفات شبیه اهل کتاب گردند اما باز همچون خوارج در دایره ی اسلام باقی می مانند، یا اینکه بیماری آنها پیشرفت نموده و در دایره ی مرتدین و سپس در دایره ی کفار مشرک (دین سکولاریسم) یا کفار اهل کتاب یا شبهه اهل کتاب قرار می گیرند شبه اهل کتابی همچون: مجوس، یزیدیها، داسنی ها، اسماعیلی های کنونی، علوی ها، سیکها و... که اولین نسل آنها جزو مرتدین به حساب می آیند، اما نسلهای بعدی آنها تا کنون جزو کفار شبهه اهل کتاب محسوب می گردند.

این دسته ی دوم که به کلی مسیر خود را از مسیر مسلمین جدا نموده اند به قول الله تعالی: ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا . در اینجا الله تعالی به کفر اینها با وجود آنکه جاهل هستند و خیال می کنند که برحق هستند و خیال می کنند که کار خوبی را انجام می دهند گواهی می دهد و می فرماید: أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا « و نتیجه ی اجتهاد آنها که منجر به کفر و جدا شدن کلی آنها از دایره ی اسلام و پیوستن به دایره ی ارتداد و کفار اهل کتاب شده است را اینگونه بیان می کند: « ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمَ بِمَا كَفَرُوا وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَرُسُلِي هُزُؤًا » در اینجا هم کسانی که برای کفار اصلی و کسانی که «در کل» شبیه آنها شده اند «علم» را پیش شرط تکفیر می دانند متوجه خواهند شد که اشتباه کرده اند چون الله تعالی می فرماید: وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا . و جهل اینها را مانع کافر دانستن این اشخاص و از بین رفتن سایر اعمال نیک آنها نمی داند.

در اینجا باز متوجه خواهیم شد که این عدم عذر به جهل در مسأله ی تکفیر شامل آن دسته از اشخاص و گروههایی کافر می گردد که اجداد آنها به کلی خود را از دایره ی اسلام و مسلمین خارج نموده و مرتد شده اند،

اما اینها که از چنان مرتدینی به دنیا آمده و یا رشد نموده اند، با آنکه همچون مرتدین عذر به جهل ندارند، اما شامل احکام ویژه ی مرتدین نشده بلکه وارد دایره ی کفار اهل کتاب شده اند که ما آنها را کفار شبهه اهل کتاب نامیده ایم .

در این صورت واضح و روشن است که این قانون عدم عذر به جهل باز شامل عموم مسلمین و حتی کسانی همچون خوارج و منتسبین به تصوف و ... که بعضی از صفات مشرکین (=احزاب= سکولاریستها) را با خود حمل می نمایند نمی شود.

زمانیکه شخص در برابر مسلمین قرار گرفته و آشکارا خود را یهودی، نصرانی، زردشتی، سکولار(مشرک) و... می نامد یعنی اینکه من تمایلی به قوانین شریعت الله ندارم و قوانین دیگری را پذیرفته ام . این قدیم مسلمانانی که بدون «عبرت» از گذشتگان، همان مسیر مجرمین در آموزه های اسلامی را پیموده و در «دایره ی مرتدین» قرار گرفته اند مجرمینی هستند که عملاً خود را از دایره ی مسلمین خارج نموده و وارد دایره ی مرتدین و کفار کرده اند و طبیعی است که مشمول حکم همان کفار گردند.

این مطلب با آنچه که الله متعال در قرآن به عنوان «جرمهای» عقیدتی و عملی کفار در طول تاریخ آورده است یکسان است، اشتباهات آنها جهت عبرت و پیشگیری مطرح شده اند و چنانچه مسلمانی «آگاهانه» دچار همان جرمها گردد محکوم به همان مجازاتی می گردد که الله متعال برای چنان «مجرمینی» در نظر گرفته است .

پس کسی که «آگاهانه»، «عمداً»، «به میل خودش و اختیاری» از یکی از احکام آن، یا بخشی از احکام و قوانین آن، یا تمامی قوانین شریعت رویگردان می شود و به برنامه ای غیر از برنامه ی اسلام می پیوندد؛ همچون سایر امتیازات مسلمین در شریعت، خود را از امتیاز عذر به جهل نیز محروم می گرداند . چون این امتیاز مختص مسلمین است نه مرتدین و یا کفار اهل کتاب و شبهه اهل کتاب یا کفار مشرک(سکولار).

حالا اگر صف مرتدین همچون صف سپاه مسیلمه کذاب مشخص و روشن گردید و کسانی جاهلانه در صف آنها قرار گرفتند چه؟ آیا اینها نیز از نعمت عذر به جهل محروم می گردند؟

احمد مفتی زاده با آنکه دیدگاهی شاذ و مخالف با تمام مذاهب اسلامی در مورد کفار دارد اما در زمینه ی افراد سپاهیان کفار می گوید: «جامعه کفر یعنی جامعه ای که سران آن اهل کفر باشند و لازم نیست افراد لشکر آنان همگی کافر باشند؛ زیرا آنهایی که برای کفر می جنگند همگی به عنوان لشکر کفر به شمار می آیند»<sup>۳۶۳</sup>

این جرم بزرگ و رفع امتیاز ممکن است از طرق زیر صورت پذیرد:

۱- کسی که «آگاهانه»، «عمداً» و «اختیاری و به میل خودش» حکم و قانون دیگری را بر حکم و قانون الله و رسولش برتر بداند و یا «آگاهانه» حلال، آزاد و واجبی در شریعت را ممنوع و حرام نموده و یا

ممنوع و حرامی را آزاد و حلال بدانند آگاه باشد که با این عملش در دایره ی شرک قرار می گیرد اما باز آن را انجام دهد .

در موارد زیادی الله متعال به رسولش صلی الله علیه وسلم و سایر مومنین هشدار داده است که : **وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ** (زمر/٦٥) چون : **إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا** (نساء/١١٦)

در این زمینه می توان به قتل شخصی توسط عمر بن خطاب اشاره کرد که با وجود چنان آگاهیهای باز راضی به حکم رسول الله نبود و با در معرض خطر قرار دادن جاننش و ارتکاب چنان ریسک خطرناکی در پی حکم دیگری می گشت. روایت است که : **أَنَّ رَجُلَيْنِ اخْتَصَمَا إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَضَى لِلْمَحْقِ عَلَى الْمَبْطَلِ ، فَقَالَ الْمُقْضَى عَلَيْهِ : لَا أَرْضَى . فَقَالَ صَاحِبُهُ : فَمَا تَرِيدُ ؟ قَالَ : أَنْ نَذْهَبَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ . فَذَهَبَا إِلَيْهِ فَقَالَ الَّذِي قَضَى لَهُ : قَدْ اخْتَصَمْنَا إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَضَى لِي عَلَيْهِ ؟ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ : فَأَنْتُمْ عَلَى مَا قَضَى بِهِ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ . فَأَبَى صَاحِبُهُ أَنْ يَرْضَى وَقَالَ : نَأْتِي عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ . فَأَتِيَاهُ ، فَقَالَ الْمُقْضَى لَهُ : قَدْ اخْتَصَمْنَا إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَضَى لِي عَلَيْهِ فَأَبَى أَنْ يَرْضَى ، ثُمَّ أَتَيْنَا أَبَا بَكْرٍ الصِّدِّيقِ فَقَالَ : أَنْتُمْ عَلَى مَا قَضَى بِهِ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ . فَأَبَى أَنْ يَرْضَى ، فَسَأَلَهُ عُمَرُ ؟ فَقَالَ : كَذَلِكَ . فَدَخَلَ عُمَرُ مَنْزِلَهُ فَخَرَجَ وَالسِّيفُ فِي يَدِهِ قَدْ سَلَّهُ فَضْرَبَ بِهِ رَأْسَ الَّذِي أَبَى أَنْ يَرْضَى فَقَتَلَهُ ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى : ( فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِي مَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ) (النساء/٦٥) . فهدر دم ذلك الرجل وبرئ عمر من قتله.**

وقال الحافظ ابن حجر في (الفتح) : روى الكلبي في تفسيره عن أبي صالح عن ابن عباس قال: نزلت هذه الآية في رجل من المنافقين كان بينه وبين يهودي خصومة. فقال اليهودي: انطلق بنا إلى محمد. وقال المنافق: بل نأتي كعب بن الأشرف. فذكر القصة. وفيه أن عمر قتل المنافق وأن ذلك سبب نزول هذه الآيات وتسمية عمر الفاروق. وهذا الإسناد، وإن كان ضعيفا، لكن تقوى بطريق مجاهد. وفي تيسير العزيز الحميد قال عقب ذكره للقصة. وبالجملة فهذه القصة مشهورة متداولة بين السلف والخلف تداولاً يغني عن الإسناد ولها طرق كثيرة ولا يضرها ضعف إسنادها.<sup>٣٦٤</sup>

<sup>٣٦٤</sup> لدر المنثور / ج: ٢ ص: ١٧٩ . والصارم لابن تيمية ، ٤٨ و ... / اعلم أخي بارك الله فيك ، أن مذهب جملة من العلماء أن الحديث إذا جاء من طرق متعددة واشتهرت القصة عند السلف ، فإنهم يتساهلون في أسانيد الخبر حتى وإن جاء من طرق فيها ضعف وعلل ، مستندين إلى اشتهاها بين السلف وتعدد طرقها ، ولكن الذي عليه علماء الحديث من المتقدمين وغيرهم غير هذا ، فإنهم يفصلون في مثل هذه الحال على النحو التالي :  
أولاً: إذا جاء الحديث في مسألة من مسائل الأحكام والعقائد ، فإنهم يشددون في مثل هذه الحال في أسانيد الأخبار ومتونها ، حتى إنهم أحياناً يردون زيادات الثقات من العلماء ، و تفرد الثقات على حسب مايقفون عليه من القرائن التي تشير إلى علة الإسناد أو المتن ،  
وقد ثبت عن الإمام أحمد وغيره من الأئمة قولهم ، إذا روينا في الحلال والحرام شددنا ، وإذا روينا في الفضائل ونحوها تساهلنا ، وعلى هذا قد يفسر موقف الإمام أحمد من محمد بن إسحاق بن يسار ، فكان يقول بأنه حسن الحديث ، وقد نقل عنه ابنه عبدالله أنه لم يكن يحتج به في السنن .  
ثانياً: إذا جاء الحديث في الفضائل ، فإن المعروف عن العلماء تساهلهم في هذا الشأن بالضوابط المذكورة هذا المبحث من كتبهم .  
أما مسألة تقوية الحديث بتعدد طرقه واشتهاره عند السلف مطلقاً دون النظر إلى أحوال الأسانيد والمتون ، فإن صنيع علماء الحديث يأبى هذا .  
فلا بد من النظر في هذه الطرق ودراستها ومعرفة مرتبة العلال التي بها ، فقد يصلح إسناد لتقويتها بالشواهد والمتابعات وآخر لا يمكن تقويته ، فالحديث الذي جاء من طرق شديدة الضعف فإن تعدد طرقه الضعيفة لا تزیده إلا وهنا وضعفاً ، بخلاف الأسانيد التي فيها بعض الرواة أصحاب الضعف الخفيف والذي من الممكن تقوية أحاديثهم بالمتابعات والشواهد .  
وقد قال الإمام أحمد : ثلاثة كتب ، ليس لها أصول : المغازي ، والملاحم ، والتفسير . ذيل طبقات الحنابلة ( ١٣٥/٣ )

در شهر مدینه منوره مسلمانی بود بنام بشر که با یکی از یهودیان اختلافی داشت. یهودی گفت: این اختلاف را پیش محمد صلی الله علیه وسلم می بریم تا بین ما داوری نماید.

مسلمان گفت: پیش عالم یهود، کعب بن اشرف، برویم.

یهودی قبول نکرد زیرا می دانست که کعب حق او را ضایع خواهد کرد. سرانجام این اختلاف را نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم بردند. بعد از شنیدن دلایل طرفین، رسول الله صلی الله علیه وسلم حق را برای یهودی ثابت فرمود و مسلمان محروم برگشت.

چون آن دو از مجلس بلند شدند، مسلمان گفت: این اختلاف را برای بار دوم پیش عمر بن خطاب ببریم تا او داوری نماید. او با این تصور گمان می کرد که عمر حق را به مسلمان خواهد داد و بر یهودی خشم خواهد گرفت ولی آن یهودی یقین کامل داشت که حکم فاروق با حکم پیامبر صلی الله علیه وسلم موافق خواهد بود. برای بار دوم هم برنده خواهد شد. یهودی تمام ماجرا را برای عمر بن خطاب بیان کرد. در ضمن این را هم گفت که رسول الله صلی الله علیه وسلم حق را به من داده است. لیکن مسلمان راضی نشده، دوباره آن اختلاف را پیش شما آوردیم.

عمر بن خطاب از بشر به ظاهر مسلمان پرسید که آیا سخنان یهودی درست است؟ بشر آن را تصدیق نمود. بالاخره فاروق گفت: اکنون بین شما داوری خواهم کرد. بطوری که شمشیر را از خانه آورد و گفت: هر که حکم و داوری رسول الله صلی الله علیه وسلم را قبول ندارد، شمشیر عمر داوری و فیصله او را چنین خواهد کرد که سر او قابل دیدن نیست.

پس با شمشیر سر بشر را از تنش جدا ساخت. این داوری فاروق اعظم چنان مبتنی بر حق و صداقت بود که آیه کریمه ذیل برای تائید آن نازل شد: **فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا** (نساء/۶۵) قسم به پروردگار تو که ایشان ایمان نمی آورند تا این که ترا حاکم خود قرار دهند در آن اختلافی که بین ایشان رخ می دهد سپس نیابند در دل‌های خویش هیچ نوع تنگی را از آنچه تو حکم کردی و آن حکم را بخوشی قبول دارند.<sup>۳۶۰</sup>

در آن زمان «کاملاً روشن و آشکار» شده بود که هر کسی که وارد اسلام می شود باید تسلیم «تمام» اسلام و قوانین آن گردد و همگی «آشکارا» طبق آیات قرآن و رهنمودهای رسول الله صلی الله علیه وسلم می دانستند که عدم پذیرش حتی یک قانون شریعت هم به منزله ی ارتداد آنهاست و با «اسلام ناقص» کسی مسلمان نمی گردد. الله متعال این آگاهی را در آیاتی چون :

ومراد الإمام أحمد أن غالب هذه العلوم الثلاثة أحاديث موقوفة، وأثار منقطة. وأن المسند فيها قليل بالنسبة لغير المسند. والله تعالى أعلم. ولمزيد الفائدة في مسألة تقوية الأحاديث. راجع كتاب طارق عوض الله في تقوية الأحاديث بالشواهد والمتابعات

<sup>۳۶۰</sup> تفسیر ابن جریر طبری جلد پنجم و تفسیر کبیر چاپ مصر جلد سوم ص ۲۵۳

- أَفْتُوْمُنَّوْنَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُوْنَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّوْنَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ ۗ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُوْنَ (بقره/۸۵)
- إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا \* أُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا ۗ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُّهِينًا (نساء/ ۱۵۰- ۱۵۱)

به مسلمین داده بود، به همین دلیل مومن و منافق همگی تسلیم «اسلام کامل» شده بودند. در این راستا عمر بن خطاب این مسلمان را به دلیل نپذیرفتن «آگاهانه و عمدی و اختیاری» «یک حکم» رسول الله صلی الله علیه وسلم به قتل رساند بدون آنکه عذری برای وی قائل باشد و همچون یک مرتد با وی معامله کرد و مرتد هم عذر به جهل ندارد.

۲- کسی که آگاهانه به رسول الله صلی الله علیه وسلم دروغ ببندد.

الله متعال جهت حفظ دینش کسانی که عمدا چیزی به وی و رسولش ببندند را در همین دنیا مجازات نموده و مایه ی عبرت می گرداند. در این زمینه همچون سایر موارد ابتدا برای همه ی مسلمین روشننگری شده بود و همه در مورد آن آگاهی و شناخت کافی داشتند. الله متعال ابتدا آگاهی می دهد و بعد از آگاهی بر مجرم حکم صادر می کند. چون: كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّىٰ يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (توبه/۱۱۵) و جرم دروغ بستن به رسول الله مثل دروغ بستن به مردم عادی نیست. چون افزودن به دین و افتراء بستن به الله محسوب می گردد و الله متعالبا کافر خواندن چنین اشخاصی و مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ (عنکبوت/۶۸)

و رسولش صلی الله علیه وسلم نیز در موارد متعددی جهت پیشگیری از وقوع چنین جرمی روشننگری نموده است. با وجود تمام این آگاهی ها، حالا اگر مسلمانی بداند و آگاه باشد که با دروغ بستن به الله و رسولش (مثل افزودن آیه یا حدیثی به عنوان زیر بناهای تولید شرک و بدعت) کافر گشته و از دایره ی اسلام خارج می گردد، و باز اقدام به چنین جنایتی کند در چنین صورتی می توان دستور «إِنْ وَجَدْتَهُ حَيًّا فَاقْتُلْهُ فَإِنَّكَ أَنْتَ وَجَدْتَهُ مَيِّتًا فَأَحْرِقْهُ بِالنَّارِ» را به آسانی درک کرد. رسول الله صلی الله علیه وسلم در مورد کسی که با این وجود، و در راستای منافع شخصی، به وی دروغ بسته بود بدون پذیرش عذر به جهل، چنین حکمی را در مورد مجرم صادر نمود:

قَدْ رَوَى أَبُو الْقَاسِمِ الْبَغَوِيُّ حَدَّثَنَا بَنُو عَبْدِ الْحَمِيدِ الْحِمَانِيُّ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُسَهَّرٍ عَنْ صَالِحِ بْنِ حَيَّانَ عَنْ بُرَيْدَةَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: «جَاءَ رَجُلٌ فِي جَانِبِ الْمَدِينَةِ فَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَمَرَنِي أَنْ أَحْكُمَ فِيكُمْ بِرَأْيِي فِي أَمْوَالِكُمْ وَفِي كَذَا وَكَذَا، وَكَانَ حَاطَبٌ امْرَأَةً مِنْهُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ فَأَبَوْا أَنْ يُرَوِّجُوهُ، ثُمَّ دَهَبَ حَتَّى نَزَلَ عَلَى الْمَرْأَةِ فَبَعَثَ الْقَوْمَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: كَذَّبَ عَدُوُّ اللَّهِ، ثُمَّ أَرْسَلَ رَجُلًا فَقَالَ: إِنَّ وَجَدْتَهُ حَيًّا فَاقْتُلْهُ فَإِنَّكَ أَنْتَ



وَجَدْتُهُ مَيِّتًا فَأَحْرَقَهُ بِالنَّارِ، فَأَنْطَلَقَ فَوَجَدَهُ قَدْ أُدْعِيَ فَمَاتَ فَحَرَقَهُ بِالنَّارِ، فَعِنْدَ ذَلِكَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ»<sup>۳۶۸</sup> چنین دستوری جهت محافظت از دین و شریعت است همچون حکم قصاص جهت محافظت از جان و حکم زانی جهت محافظت از نسل و حکم دزد جهت محافظت از مال و حکمت سایر احکام .

### ۳- سب و فحش به رسول الله صلی الله علیه وسلم:

سب عبارت است از تنقیص شخصیت و بی ارزش جلوه دادن، و این چیزی است که بوسیله دشنام دادن به مردم بعلت اختلاف عقیده‌ای که دارند ایجاد می‌شود، مانند لعن و تقییح و غیره.<sup>۳۶۹</sup> فحش دادن با نقد کردن تفاوت فاحشی دارد . نقد امری علمی و پسندیده است اما فحش و ناسزاگویی در تمام مکاتب بشری مذموم و ناپسند است .

با پیش زمینه ی «آگاهی» و روشنگری که در زمینه عواقب توهین به الله و رسولش و آیتش به مسلمین داده شده است، تمام امامان اهل سنت چون مالک، ابوحنیفه، احمد بن حنبل، شافعی و... بر ای کسی که به رسول الله صلی الله علیه وسلم فحش دهد کیفر قتل را پذیرفته اند؛ به گونه ای که بسیاری از دانشمندان اهل سنت اجماع را در این زمینه را آورده اند. ابن تیمیه درباره فتوای امامان چهارگانه مذاهب اربعه می نویسد: دشنام دهنده به پیامبر صلی الله علیه وسلم، اگر مسلمان باشد، خلافی نیست در این که کافر شده و به قتل می رسد و همین مذهب و نظر امامان چهارگانه و غیر آن است.»<sup>۳۶۹</sup>

باز ابن تیمیه جرم چنین کفری را بدتر از جرم ارتداد از اسلام دانسته و می گوید: آن سب رسول الله مع کونه من جنس الکفر والحراب أعظم من مجرد الردة عن الإسلام. . . دلائل آن را نیز تلازم حق الله و حق رسولش دانسته و روشن می کند که هر کسی رسول را اذیت کند مثل این است که الله را اذیت کرده باشد و می گوید: " لان من آذى الرسول فقد آذى الله لان حق الله وحق رسوله متلازمان وفي هذا وغيره بيان لتلازم الحقين ، وأن جهة حرمة الله تعالى ورسوله جهة واحدة ، فمن آذى الرسول فقد آذى الله، ومن أطاعه فقد أطاع الله، لأن الأمة لا يصلون ما بينهم و بين ربهم إلا بواسطة الرسول ، ليس لأحد منهم طريق غيره، ولا سبب سواه، وقد أقامه الله مقام نفسه في أمره ونهيه وإخباره وبيانه، فلا يجوز أن يفرق بين الله ورسوله في شيء من هذه الأمور. . ."<sup>۳۷۱</sup>

<sup>۳۶۸</sup> مشکل الآثار ۱: ۱۶۴

<sup>۳۶۹</sup> الصارم المسلول ۵۶۱

<sup>۳۷۰</sup> لجزیری، الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۵، ص ۳۶۸ و ۳۷۰ و ۳۷۲ و ۳۷۳؛ قاضی عیاض، الشفا بتعریف حقوق المصطفی، ص ۵۴۱ و ۵۴۲ و ۵۴۷؛ احمد بن محمد خلال، احکام اهل الملل، ص ۲۵۶ و ۲۵۸؛ التاج الجامع للاصول، ج ۳، ص ۴۰؛ ابن تیمیه، الصارم المسلول علی شاتم الرسول، ص ۲۴۶ و ۵۳۰؛ المرعشی النجفی، القصاص علی ضوء القرآن و السنه، ج ۱، ص ۳۲۱ و ۳۳۰؛ جناتی، ادوار فقه و بیان کیفیت آن، ص ۴۵۰ و ۴۵۱

<sup>۳۶۹</sup> ابن تیمیه، الصارم المسلول علی شاتم الرسول، ص ۵

<sup>۳۷۰</sup> الصارم المسلول فی شاتم الرسول

<sup>۳۷۱</sup> الصارم المسلول فی شاتم الرسول لابن تیمیه ص ۴۰،-۴۱

## عوامل انهدام و تداوم جهل در میان مسلمین

عوامل و ابزارهائی وجود دارند که باعث از میان رفتن جهل به «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و سایر احکام می گردد که می توان به موارد زیر اشاره کرد :

### ۱- قلبی سلیم و حق طلب

۲- دلیل و حجت نبوی . زمانی که مسلمین در شرک می افتند دلیل و حجت نبوی از طریق اسوه و شاهد عینی عرضه می گردد و مشکل به راحتی حل می گردد . همچون زمانی که صحابه رسول الله صلی الله علیه وسلم به وی گفتند: اجعل لنا ذات أنواط كما لهم - أي المشركين - ذات أنواط. فقال لهم النبي عليه الصلاة والسلام: "قلتم والذي نفسي بيده كما قالت بنو إسرائيل لموسى لتركبن سنن من كان قبلكم" <sup>۱۲۲</sup> این اشتباه عقیدتی مشکل جهل به همین سادگی حل می گردد. در زمان صحابه نیز همین حجت نبوی از کانال اجماع ارائه می گردد .

۳- دولت و حکومت اسلامی یا «الجماعة» و نهادها و سازمانهای تحت کنترل آن

۴- شورای اولی الامر و تشکیل امت و ارائه ی رای واحد تحت عنوان اجماع

بدون شک، هر معلول اجتماعی در پی علی بروز می کند. همچنانکه ابزارهائی جهت از میان برداشتن جهل و قدم نهادن در علم وجود دارد به همان نسبت در کنار این عوامل مثبت، ابزارها و عواملی نیز وجود دارند که به این جهل دامن زده و عمر آن را طولانی نموده است:

### ۱- قلب بیمار و حق گریز

۲- از میان رفتن حکومت شورای اسلامی.

زمانی که الله متعال می فرماید : يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ (ص/۲۶) قدرت حکومتی و حاکمیت بر اساس قوانین شریعت الله یکی از اهداف زیربنائی دین اسلام معرفی می گردد .

حاکمیت در جامعه اسلامی نیز بر سه پایه استوار است:

- قانونگذاری و تشریح : أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ وَ لَوْلَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ لَفُضِيَ بَيْنَهُمْ وَ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (شوری/۲۱)

- حکم کردن بر اساس همین قانون : وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ. (المائدة/۴۴)

<sup>۱۲۲</sup> مسند أحمد ۵ / ۲۱۸ ، سنن الترمذی ۴ / ۴۷۵ (۲۱۸۰) وقال: حديث حسن صحيح، وصححه ابن حبان ۹۴/۱۵ (۶۷۰۲)

- مراجعه به همین قانون در صورت نیاز : أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا (نساء/ ۶۰)

آموزشی که از حقوق فردی یک مسلمان جهت غلبه بر جهل است، امروزه علاوه بر نمازهای جمعه و مجالس سخنرانی، حاکمیت از سازمانها و نهادهای دیگری نیز برخوردار است که از کانالهای غلبه بر جهل و نهادینه کردن ارزشهای آن به شمار می رود . کانالهائی چون:

- ۱- پرورش و آموزش همگانی در مدارس و مکانهای تحصیلی
- ۲- آموزش از طریق کانالهای رادیویی، تلویزیونی و ماهواره ای
- ۳- آموزش از طریق کانالهای اجتماعی و اینترنت
- ۴- آموزش از طریق انجمنها و گروههای مستقل حرفه ای (چیزی مثل حلفها، سندیکاها و...)
- ۵- آموزش از طریق روزنامه ها، مجلات و تراکتهای تبلیغی
- ۶- و....

روشن است، زمانی که این اساس فرو می ریزد و حکومت اسلامی و دارالاسلام و الجماعة واحد مسلمین از دست می رود تمام این کانالها نیز خود به خود برچیده می شوند و تا زمان ضایع شدن نماز هر بلائی که بر سر مسلمین می آید به دلیل این ام الفساد بوده است .

در نتیجه از مهمترین اسباب طولانی نمودن عمر «جهل» نبود دارالاسلام است که علمای اصول آن را در بحث (عوارض الاهلیه) ذکر کرده اند. پیامبر راست فرمود، آنگاه که فرمود: «لتنقضن عری الإسلام عروة عروة، فكلما انتقضت عروة تشبث الناس بالتي تليها، فأولهن نقضاً الحكم وأخرهن الصلاة»<sup>۳</sup> دستگیره های اسلام یک به یک شکسته می شود، هرگاه یک دستگیره نابود شود مردم به آنچه نزدیک آن است چنگ می زنند، اول آنها شکستن حکم است (حکم بر اساس قانون خدا را رها می کنند) و آخر آنها نماز است (نماز را ترک می کنند) . اولین بنیانی که در اسلام نابود و فاسد گردید حاکمیت و حکم کردن بر اساس قانون شریعت الله بود، به دنبال این ام الفساد هزاران فساد و بیماری دامن گیر مسلمین گردید تا اینکه به ترک نماز رسیدند.

یعنی از ترک حکم کردن بر اساس قانون شریعت الله تا ترک نماز هر مصیبت و فسادى که مسلمین به آن دچار گشته و می شوند ناشی از فساد حکومتی و عدم تحکیم به شریعت الله می باشد و تا این ام الفساد اصلاح نگرند دیگر امور نیز اصلاح نمی گردند .

۳- از میان رفتن شورای واحد اولی الامر جهانی فقهای مسلمین و امت واحده و ارائه ی دین واحد به مسلمین تحت عنوان اجماع

<sup>۳۳</sup> شیعیان نیز همین حدیث را چنین روایت کرده اند :لتنقضن عری الإسلام عروة ، كلما انتقضت عروة تشبث الناس بالتي تليها، فأولهن نقض الحكم ، و آخرهن الصلاة

تبدیل حکومت و دولت اسلامی به سلطنت و ملوکیت پدیدآورنده ی بدعتی بزرگ و مفسد و بیماریهای بی شماری بود که شاید بتوان گفت مهمترین آن انهدام شورای اولی الامر فقهای مسلمین و عدم ارائه ی دین واحد به مسلمین بود که عامل ایجاد تمام بیماری های عقیدتی و فکری و تفرق و پیدایش فرقه ها و مذاهب میان مسلمین گردید .

نبود حکومت اسلامی بر منہاج نبوت و شوراها ی اولی الامر و پیدایش قهری تفاسیر و تأویلات غلط و پرورش بر این اساس، و جهل به دین در عین خواهان بودن، بیماری و مصیبت‌هایی هستند که قرن‌هاست مسلمین با آن دست به گریبان می باشند. مسلمین جبرا و مادر زادی در برابر چنین بیماریهایی قرار گرفته اند و غیر از مرتدین و علمای سوء و الروبیضه، سایر مردم آگاهانه به سمت چنین بیماریهایی نرفته اند .

۴- در اقلیت قرار گرفتن یا نبود علمای راستین و داعیان واقعی در میان مردم و جولان و زیاد بودن علمای سوء و الروبیضه و دارودسته ی منافقین تحت پوشش حکومت‌های ظالم

عبدالله بن عمرو می گوید: سَمِعْتُ النَّبِيَّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْزِعُ الْعِلْمَ بَعْدَ أَنْ أَعْطَاكُمْوَهُ انْتِزَاعًا، وَلَكِنْ يَنْتَزِعُهُ مِنْهُمْ مَعَ قَبْضِ الْعُلَمَاءِ بِعِلْمِهِمْ، فَيَبْقَى نَاسٌ جُهَالٌ، يُسْتَفْتُونَ فَيُفْتُونَ بِرَأْيِهِمْ، فَيُضِلُّونَ وَيَضِلُّونَ». شنیدم که نبی اکرم صلی الله علیه وسلم می فرمود: «علمی را که خداوند به شما عنایت کرده است، از شما پس نخواهد گرفت. البته علم با قبض روح علماء از بین خواهد رفت. و در این صورت، مردمی نادان باقی خواهند ماند که دیگران از آنان استفتاء می کنند. و آنان هم بر اساس رأی خود، فتوا می دهند و مردم را گمراه می کنند و خودشان هم گمراه می شوند»

می بینیم که به دلیل کمبود علمای راستین و کمبود داعیان واقعی در صحنه و در میان مردم و زیاد بودن علمای گمراه و گمراه گر که عقاید و باورهای شرک آلود و غلط را در میان مسلمین صحیح و حق نشان می دهند؛ جهل و نادانی منتشر شده و بر جوامع حاکم می گردد .

ابن تیمیه می گوید: در رد او (خطاب به بکری): مَا ضرورتاً این را می دانیم که برای هیچ شخصی از امت پیامبر جایز نیست که یکی از مردگان، انبیاء، صالحین و یا غیر آنها را به فریاد و طلب کمک فراخواند حال اگر چه این طلب کمک و فریادرسی به لفظ استغاثه و یا غیر آن باشد در هر صورت جایز نمی باشد همچنانکه برای هیچ شخصی از این امت جایز نیست که برای مرده ای سجده ببرد و یا به سوی قبر شخص مرده ای سجده کند و غیر از این موارد، بلکه از تمام این امور نهی شده است و چنین اعمالی همان شرکی است که خداوند بلند مرتبه و رسول گرامیش آنها را حرام شمرده اند اما «بخاطر غالب شدن جهل و نادانی بر جوامع و کمی علم نسبت به قرآن و سنت در بسیاری از جوامع بخصوص در افراد متأخر اگر شخصی در این جوامع مرتکب چنین اعمالی

<sup>۳۷۴</sup> بکری یکی از ملاحای صوفی میباشد که عقیده به فریادرسی و استغاثه به مردگان را دادرولی باوجود بحثهای زیادی که ابن تیمیه با او داشته او را تکفیر نمیکند

شد تکفیر نمی‌شود تا زمانی که آنچه را که رسول الله آن را آورده است برای او روشن نشود و بر او اقامه حجت نشود و تکفیر این اشخاص جاهل بعد از بیان واضح دلایل و اقامه حجت شرعی می‌باشد».<sup>۳۷۵</sup>

۵- در نتیجه ی نبود حکومت اسلامی بر منهای نبوت و از بین رفتن شورای اولی الامر، فراموش شدن بسیاری از مسلمینی که در مناطق پرت و دور افتاده به سر می‌برند در زمینه ی خدمت رسانی عقیدتی و دنیوی .

زمانی که مسلمین قدرت عظیم حکومت اسلامی بر منهای نبوت و «الجماعة واحد» را از دست دادند همچون گوسفندانی شدند که گرگ به آنها حمله نموده است و هر کدام به گوشه ای پراکنده شدند. عده ای که به مرور زمان در مکانهای دور افتاده و پرت زندگی می‌کردند به دلیل عدم خدمت رسانی عقیدتی و نبود علمای راستین دچار انحرافات آشکاری در مسائل عقیدتی و احکام ظاهری دنیوی گردیدند . کار این مسلمین به آنجا رسید که علمای راستین در هر عصری اعلام نمودند که اگر این مسلمین دچار کفر نیز گردیدند باز نمی‌توان آنها را به دلایل یاد شده از دایره ی اسلام خارج نمود . علمائی همچون : ابن تیمیه، ملاعلی قاری ابن حجر هیتمی،<sup>۳۷۷</sup> امام نووی،<sup>۳۷۸</sup> ابن قدامه مقدسی،<sup>۳۷۹</sup> بی‌الدین مقدس،<sup>۳۸۰</sup> شیوطی،<sup>۳۸۱</sup> رشید رضا<sup>۳۸۲</sup> و...

طبق قاعده ی «أن الحكم يدور مع علته وجوداً وعدمًا، فإذا وجدت العلة وجد الحكم، وإذا انتفت العلة انتفى الحكم» زمانی که مسلمین با وجود چنان علتها و بازدارنده هائی از نعمت «علم» شرعی محروم گشته اند، «جهل» آنها معلول وضع موجودیست که بر آنها به صورت اجبار تحمیل شده است.

علت و سبب جهل این مسلمین بلا زده به دلیل نبود حکومت اسلامی بر منهای نبوت و «الجماعة واحد» و کوتاهی در رساندن علم و آگاهی شرعی به آنها از طریق علمای راستین بوده است نه کوه و بیابان و جنگل . اینها قشر محروم جامعه اند که از حداقل امکانات زندگی توحیدی نیز محروم گشته اند. جهل این مسلمین و مشابهین آنها اجتناب ناپذیر است و کار آنها به چنان فاجعه ای کشیده می‌شود که حذیفه آن را از زبان رسول الله صلی الله علیه وسلم چنین توصیف می‌کند : ” يَدْرس الإسلام كما يدرس وشي الثوب [أي نقشه]، حتى لا يُدري ما صيام ولا صلاة ولا نسك ولا صدقة ... وتبقى طوائف من الناس، الشيخ الكبير والعجوز يقولون: أدركنا آبائنا على هذه الكلمة: لا إله إلا الله“، فقال أحدهم لحذيفة: ما تغني عنهم لا إله إلا الله.... فقال: تنجيهم من النار". یعنی از این مسلمین تنها کلمه و لفظ شهادتین باقی می‌ماند و نسبت به همه چیز جاهل می‌گردند .

<sup>۳۷۵</sup> غایه الامانی ج ۲ ص ۴۱۶

<sup>۳۷۶</sup> شرح شفا ۲/۲۲۵

<sup>۳۷۷</sup> اعلام ص ۴۱، ۶۴، ۶۵

<sup>۳۷۸</sup> شرح مسلم ج ۱ ص ۲۰۵

<sup>۳۷۹</sup> مغنی ۱۳۱/۸

<sup>۳۸۰</sup> شرح عمده ۲/۳۱۶

<sup>۳۸۱</sup> اشباه و نظائر ص ۲۲۰

<sup>۳۸۲</sup> رساله حکم تکفیر معین ص ۱۵

ابن تیمیه با استناد به حدیث حذیفه در مورد چنین مسلمانانی می گوید: "و كثير من الناس قد ينشأ في الأمكنة والأزمنة الذي يندرس فيها كثير من علوم النبوات، حتى لا يبقى من يبلغ ما بعث الله به رسوله من الكتاب والحكمة، فلا يعلم مما يبعث الله به رسوله، ولا يكون هناك من يبلغه ذلك، ومثل هذا لا يكفر، ولهذا اتفق الأئمة على أن من نشأ ببادية بعيدة عن أهل العلم والإيمان، وكان حديث العهد بالإسلام، فأنكر شيئاً من هذه الأحكام الظاهرة المتواترة؛ فإنه لا يحكم بكفره حتى يعرف ما جاء به الرسول"<sup>۳۸۳</sup>

۶- به دلیل انهدام شورای اولی الامر و اجماع ناشی از آن و وجود فرق و مذاهب مختلف و رنگارنگ نوعی سرگردانی و مقاوت در برابر اهل دعوت راستین تولید می گردد و مسلمین وارد دایره ی حکم تازه مسلمانان می گردند .

عده ای از مسلمین با وجود انحرافات عقیدتی که دارند اما به دلیل نبود نظارت شورای اولی الامر فقهای اسلامی و اجماع ناشی از آن که از پشتوانه ی قدرت حکومتی دارالسلام یا «الجماعة» برخوردار است، تعدد و تشتت آراء و نظرات، اختلافات مذهبی، فرقه ای و سلیقه ای، سوء برداشت از مفاهیم دینی و علمی و وجود قرائت های مختلف از دین به صورت قهری بروز می کند . در نتیجه هر مُلا و شیخ و مولوی با همان ادبیات عربی و با استفاده از آیات و احادیث، احکام را به طرق مختلفی به آنها رسانده اند و چنان آنها را با نام اسلام و دین و قرآن و حدیث سرگردان کرده اند که به قول ما «ساوازه» شده اند و با دلخوش کردن به تفسیر و مذهبی خاص و حتی با دلخوش کردن به اجناسی تقلبی و جعلی شبه مذهبی در برابر هر دعوتگری که اصل را به آنها نشان دهد واکنش منفی نشان می دهند .

چنین جامعه ای از کمبود مبلغین دانا و توانا، قابل قبول و قابل اعتماد برای مردم رنج برده و دارای خطباء، مبلغین و ملاهائی است که تعارض آشکاری میان قول و عمل آنها دیده شده و چنین ملاهائی با آنکه تعهدی در مقابل گفته های خود ندارند از روحیه ی انحصارطلبی و استفاده ی ابزاری از دین جهت مقابله و سرکوب مخالفان نیز برخوردار می باشند .

امام ابن قیم در مورد این دسته از علماء می گوید: علماء سوء در جلسه هایشان در مورد بهشت صحبت می کنند و با اقوالشان مردم را به راه بهشت دعوت می کنند، و با افعالشان مردم را به سوی آتش می فرستند، و هنگامی که به اقوالشان به مردم می گویند: بشتابید. افعالشان می گویند: به اینان گوش ندهید، چرا که اگر آنچه از شما می خواهند و به سوی آن دعوت می کنند حق باشد، خودشان اولین کسانی می بودند که به ادعایشان اجابت می گفتند، و آنها در ظاهر راه را نشانان می دهند (هدایتان می کنند) و درحقیقت راه را قطع می کنند و راهزن هستند (مردم را گمراه می کنند).<sup>۳۸۴</sup>

<sup>۳۸۳</sup> مجموع الفتاوی ۴۰۷/۱۱ وانظر نصوصاً كثيرة لأهل العلم حول حداثة الإسلام أو نشوء ببادية، في: عارض الجهل للراشد ص ۲۹۴  
<sup>۳۸۴</sup> الفوائد جلد ۱ ص ۶۱

دسته ای از علماء نیز، که خارج از این منظومه هستند و به رای یکی از پیروان مذهب و تفسیری خاص از علمای گذشته از همان مذهب چسبیده اند، به دلیل عدم کارایی نظام تبلیغی مورد استفاده ی آنها و قدیمی بودن سیستم و تکراری بودن شیوه های آن و عدم تناسب با پیشرفت زمان و بالا رفتن سطح علمی و فکری بشر؛ قادر به درک وضع موجود مسلمین نبوده و اغلب از چیزهائی صحبت می کنند که با وضع موجود سازگار نبوده و نوعی دوگانگی آشکار تولید نموده است و چنان می نمایانند که انگار متعلق به این قرن و عصر نیستند و زبان مردم این زمان را متوجه نیستند و به گذشته های دوری تعلق دارند.

مسلمینی که در چنین جامعه ای به چنین خطباء و علمائی گرفتار شده اند، باز مثل تازه مسلمانانی هستند که باید با از میان برداشتن موانع، به صورت تدریجی و دلسوزانه جهل آنها برطرف گردد. الله متعال فرموده است: وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (التوبه/۱۱۵) و خدا بر آن نیست که گروهی را پس از آنکه هدایتشان نمود گمراه بگذارد، مگر آنکه چیزی را که باید از آن پروا کنند برایشان بیان کرده باشد. آری، خدا به هر چیزی داناست.

در چنین حالتی علمای حتی از شهادت در مورد انتساب چنین مسلمانانی که فریب خورده و جاهلانه و از طریق چنین علمای سوء و الرویضه وارد دایره ی فرقه ی گمراه خاصی گشته اند و یا صاحب صفاتی از جاهلیت شده اند هشدار داده اند. در ممنوعیت شهادت در مورد جهمی بودن یک مسلمان اهل قبله این تیمیه شروط، موانع و عذرهایی را آورده است که قابل توجه است. او می گوید:

«.. به جهمی بودن فردی معین از «اهل قبله» به هیچ وجه نباید شهادت داده شود، زیرا ممکن است به دلیل عدم تحقق شرطی از شروط یا وجود یکی از موانع مشمول آن تهدید و وعید نگردد، همچنین ممکن است حرام بودن آنرا ندانسته باشد. و یا در آینده از آن توبه کند و شاید به اندازه ای حسنات داشته باشد که مانع از آن عقوبت بشود، یا به مصایبی گرفتار شود که آن معصیت او پاک گردد، یا شفاعت شفيعی در موردش پذیرفته شود».<sup>۳۸۵</sup>

وی می افزاید: «در یک انسان گاهی شعبه ای از کفر و شعبه ای از ایمان و شعبه ای از صدق و شعبه ای از نفاق وجود دارد. همچنین گاهی شخصی مسلمان است اما در او کفری- که او را از امت اسلامی خارج نمی کند- وجود دارد و این رأی اصحابی مانند ابن عباس و... است و عامه علمای سلف همین رأی را دارند. و علمای مسلمان در این مورد اتفاق نظر دارند که اسم مسلمان بر منافقینی که ظاهراً تسلیم مسلمانان شده اند، جاری می شود و رسول الله صلی الله علیه وسلم احکام اسلام را در ظاهر بر ایشان جاری می فرمود.»<sup>۳۸۶</sup>

بر این اساس اهل علم گفته اند: آنکه حتی فرایض را نپذیرد اگر تازه مسلمان باشد یا در موقعیت آنها قرار گرفته باشد کافر نمی شود تا اینکه با آوردن «حجت نبوی» برایش بیان و آشکار شود. و شیخ عطیه الله اللیبی در مورد چنین مسلمانانی می گوید: نمی توان به مجرد اینکه فردی مسلمان در مقابل ما ایستاده و با ما محاربه می کند او

<sup>۳۸۵</sup> مجموع الفتاوی: ج ۲۸ ص ۲۵۰

<sup>۳۸۶</sup> مجموع الفتاوی: ج ۷ ص ۳۵۰

را تکفیر کرد، ما نبی نیستیم که تنها حق بگوییم، بلکه ما همگی بشر غیر معصوم هستیم که دچار خطا شده و یا کاری را صحیح انجام می دهیم. آنچه که آن را انجام می دهیم و به ممارست آن می پردازیم به ما منتسب است و نه بالضروره منتسب به شرع.<sup>۳۸۷</sup>

#### ۷- رشد در دالکفر و دور از قوانین شریعت الله و «الجماعة»

دارالکفر شامل سرزمینی می گردد که قانون اساسی آن بر مبنای قانون شریعت الله (بر اساس دین اسلام یا یکی از مذاهب اسلامی) نمی باشد هر چند ساکنان آن مسلمان باشند. در چنین سرزمینی مردم بر اساس قوانین غیر شرعی رشد نموده و پرورش می یابند و معمولاً از علمای راستین اهل دعوت محروم می گردند. حالا این محرومیت یا به دلیل عدم وجود این علماست یا به دلیل وجود قدرت حکومتی و قدرت علمای سوء و الرویضه که دست به دست هم داده اند و با محروم نمودن، حذف یا ایجاد جنگ روانی علیه آنها مانع رسیدن پیام این علماء به مردم می گردند. در این صورت مسلمین در سرزمینی رشد می کنند که در این سرزمین جهل و خرافات به نام دین اسلام رواج داشته و دین راستین در آن کم رنگ است. علاوه بر آن به صورت فراگیر علمای راستین اهل دعوت هم وجود ندارند که این مردم پرورش یافته در جهل و خرافه را بیدار گردانند و حجت رسل را با یک زبان واحد به آنها برسانند.

زمانی که مسلمین در مساجد حضور می یابند، خطبه ها را گوش می دهند، سخنرانی شیوخ در ماهواره ها را می بینند، سخنرانیهای ضبط شده را بارها و بارها مرور می کنند، در مدارس دینی مطالبی تحت عنوان علوم شرعی را می خوانند، در دانشگاههای دینی چون مدینه و ازهر و زیتونه و... ادامه تحصیل می دهند، (در این دانشگاهها عمداً علوم از فیلتر رد شده را باز به شاخه های مختلف و متنوع تقسیم کرده اند و هرگز عمر یک انسان کفاف تخصص در تمام این علوم شرعی را نخواهد داد و...) با این وجود در بخش ناچیزی از شریعت دستکاری شده لیسانس یا فوق لیسانس یا حتی دکترای خود را می گیرند و سالها در امر دعوت و تبلیغ مشارکت دارند و... اما باز می بینیم که به اموری از «لا اله الا الله» و بسیاری از اولویتها، مقاصد و احکام شریعت الله جاهل اند.

چنین اشخاصی به نسبتهای مختلف تلاش کرده اند که جهل خود به احکام شریعت را از میان بردارند، اما با این وجود اگر کار و درآمد و زندگی خود را نیز رها نموده و تنها از طریق این کانالها به تحقیق و یادگیری بپردازند باز قادر به رفع مشکلات عقیدتی و شرعی خود «در حد یک مومن بی سواد اما عالم» عصر نبوت نیز نخواهند بود.

در این حالت می توان گفت که عامل به وجود آمدن و دوام این جهل خود شخص نیست؛ بلکه مصیبتی است که به صورت منظم و سیستماتیک از خارج بر وی تحمیل شده است، و کارگردان سناریوی این سریال دنباله دار، حکومتهای طاغوتی و قوانین جاهلی و سازمانهای تعلیمی و آموزشی آنهاست که منبع تفرق و جهل بوده اند؛ و



تا زمانی که این منبع و علت تغییر نکند، جهل و تفرق و سایر مصیبت‌ها نیز که معلول همان علت اند کماکان به عمر خود ادامه خواهند داد.

در این صورت مشاهده می‌شود که از طرف قدرت حکومتی حاکمه، نوعی اجبار در تحمیل جهل بر مسلمین حاکم شده است و مسلمین با آنکه در میان هم‌کیشان خود به سر می‌برند و در تمام مراکز تعلیمی چون خطبه‌ها و... مشارکت دارند و سؤالات خود را نیز از ملاها و مولوی‌ها و شیوخ و آخندهای تعیین شده می‌پرسند اما باز قادر به برطرف کردن جهل خود نیستند.

در برابر این گروه، ما هنوز روستاهایی داریم که از وجود مسجد و چنین امامانی نیز محرومند و با ترک نماز و روزه و... چنان آشفته و سرگردان شده‌اند که انگار مورد حمله‌ی دزدان عقیده و فرهنگ و هویت اسلامی قرار گرفته و غیر از شهادتین و نامگذاری اسلامی فرزندان چیزی از اسلام آنها باقی نمانده است. ابن تیمیه در کتاب فتاوی الکبری با ذکر وجود این گروه در عصر خود دلسوزانه می‌گوید: کسی که نمی‌داند نماز واجب است و آن را ترک می‌کند، مانند کسی که در دارالحرب مسلمان می‌شود و نمی‌داند که نماز بر وی واجب است؛ در این مسأله فقها سه دسته شده‌اند.... و صحیح در تمام این مسائل این است که اعاده‌ی نمازش واجب نیست.... و نزد من با نقل متواتر ثابت شده است که زنان و مردانی در بادیه‌ها و غیر آن وجود دارند که به سن بلوغ می‌رسند اما نمی‌دانند که نماز بر آنها واجب است... چنین اشخاصی قضاء نماز بر آنها واجب نیست."

ابن قدامه در مورد مسلمینی که در چنین جامعه‌ای رشد نموده و حتی زیر بار واجب بودن نماز نرفته و تا حد جحود بر ترک نماز اصرار دارند می‌گوید: "ولا خلاف بین أهل العلم فیکفر من ترکها جاحداً لوجوبها، إذاکان ممالاً یجهل مثله ذلك، فإنکان ممن لا یعرف الوجوب کحدیث الإسلام، والناشئ بغیر دار الإسلام، أو بادیة بعیدة من الأمصار، وأهل العلم لمیحکموا بکفره، و عرف ذلك، وثبت له أدلة وجوبها، فإن جردها بعد ذلك کفر"<sup>۳۸۸</sup>.

هم‌اکنون مجتمع مسلمین جهان از این دو گروه مستثنی نیست؛ حالا اگر مسلمانی «آگاهانه، عمداً، به میل خودش و اختیاری» این واقعیت آشکار را نادیده بگیرد و با رها کردن علت و عامل اصلی این همه مصیبت و جهل، خودش را به غلط مشغول و سرگرم برادر و خواهر مسلمانانش نموده و بر آنها زبان درازی و حتی دست‌درازی کرده و دشمنان در اطرافشان آزادانه به تاخت و تاز و حمله به دین، جان، ناموس، آبرو، خاک و هستی‌شان مشغول باشند، و آشکارا به صورت مستقیم و غیر مستقیم، شیطان و همپیمانانش را علیه برادر مسلمانانش یاری رساند؛ چه جوابی برای الله متعال حاضر کرده است؟

ابن کثیر از سفیان بن حسین نقل می‌کند که گفت: نزد قاضی ایاس بن معاویه از شخصی به بدی یاد کردم، قاضی به صورتم نگاه انداخت و گفت: آیا با روم جنگیده‌ای؟! گفتم: نه، گفت: با سند و هند و ترک چطور؟ گفتم: نه، گفت: آیا روم و هند و ترک از دست تو در آسایشند و برادر مسلمانانت از تو در آسایش نیست؟! گفت: تا ابد چنین اشتباهی را تکرار نکردم.

۸- گرفتار شدن مسلمین به منافقین (کفار پنهان داخلی) که از پشتوانه ی طاغوتها و جاهلیت حاکم نیز برخوردارند و خساراتی که این جریان مخوف بر اثر نبود قدرت حکومتی الجماعة و شورای اولی الامر به دین و دنیای مسلمین وارد کرده اند.

در همان قدم اول، «کفر» به دلیل پوشاندن حکم «لا اله - الا الله» حاصل می گردد نه عمل به اکثریت دستورات شریعت الله. «اسلام کامل» یعنی ایمان به «لا اله - الا الله» از کانال محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم. بسیاری از شهداء و صدقین صدر اسلام هم از فرصت نعمت شنیدن تمام احکام شریعت محروم بودند و در مراحل شهید شدند که هنوز احکام شریعت تکمیل نشده بود با این وجود ایمان اینها با ایمان کسانی که پس از آنها کل احکام شریعت را درک کرده بودند هیچ تفاوتی نداشت و جالبتر اینکه این شهداء و کسانی که در این دوران فوت کرده اند جزو «سابقین الاولین» محسوب گشته و جایگاهی بالاتر و مقربتری نزد الله به دست آورده اند. کفار صدر اسلام نیز همین تسلیم شدن مجمل به «لا اله - الا الله» از کانال محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم را نپذیرفتند، نه اینکه فقط منکر احکام موجود در شریعت شده باشند. چون اینها نیز همچون سایر مسلمین از تمام احکام اسلام بی خبر بودند. پس در همان قدم اول کفر و کفاری ارتباطی به وجود یا عدم وجود دولت و حکومت اسلامی ندارد. چه حکومت اسلامی وجود داشته باشد چه نداشته باشد باز مومن و کافر وجود دارد.

«کفر» بیماری واگیری است که در بدن و رفتار شخص اختلال ایجاد نموده و همین اختلالات وی را از افراد سالم متمایز می گرداند. کفار منافق همچون سایر کفار به این بیماری خود «آگاهی» دارند اما منافقین با ظاهر اسلامی خود باعث شیوع بیماری در میان مسلمین نیز می گردند. بر این اساس بعضی از مسلمین «بدون آگاهی» به بعضی از علائم این بیماری گرفتار می شوند (همچون امام مسجد ضرار) و زمانی که قدرت حکومت اسلامی وجود نداشته باشد که از شیوع بیماری آنها جلوگیری کند ممکن است شخص مسلمان آلوده که بر بیماری خود آگاهی ندارد باعث سرایت بیماری به دیگران نیز شود.

در برابر حکومت اسلامی و قدرت ناشی از آن، کفار به دو شیوه اعلام موجودیت نموده و در برابر برنامه های اسلام واکنش نشان می دهند. عده ای از آنها که از شهادت و صداقت و ایمان بیشتری نسبت به باورهای خود برخوردارند «آشکارا» کفر خود را بیان نموده و در صف مشخصی اعلام موجودیت می کنند و دسته ای دیگر که از چنین شهادت و غیرتی برخوردار نیستند کفر خود را «پنهان» کرده و در ظاهر اعلام اسلام نموده اند و ادای مسلمین را در پاره ای از عبادات درمی آورند.

در این صورت ظاهراً اهل قبله در دنیا دو دسته اند:

۱- مومنین یا «انعمت علیهم»

۲- دارودسته ی منافقین یا «ضالین» که کفار پنهان داخلی خودشان را در این دسته پنهان کرده اند

ابن تیمیه می گوید: بسیاری از فقهاء گمان می کنند که اگر زمانی گفته شد او کافر است واجب می گردد که احکام مرتدین و رده ی آشکار بر وی اجراء گردد، در این صورت نه از کسی ارث می برد و نه کسی از او ارث می برد؛ حتی کار به جایی رسید که این احکام را بر کسی از اهل بدعت که از روی تأویل مرتکب کفری شده است نیز اجراء کردند، اما قضیه اینجوری نیست؛ چنانچه پیداست مردم سه دسته اند :

۱- مومن

۲- کافری که آشکارا مظهر کفر است

۳- منافقی که در ظاهر مثل مسلمین و در باطن کافر است.

در میان منافقین کسانی هستند که مردم با علایم و نشانه هائی آنها را می شناسند، بلکه کسانی از آنها وجود دارند که کسی در نفاق آنها شک ندارد و آیات قرآن نفاق وی را بیان کرده است - مانند عبدالله ابن ابی و امثال وی - ؛ با این وجود زمانی که این منافقین مردند ورثه ی مسلمانان از آنها ارث بردند و زمانی که کسی از اطرافیان آنها می مرد میراث به آنها نیز می رسید و ازجان آنها محافظت می شد تا اینکه سنت شرعی [حجت و روشنگری شرعی] به موجب عقوبتی که برایشان در نظر گرفته می شود برپا گردد.

این کفار داخلی (منافقین)، که آشکار کردن کفرشان رابطه ی تنگاتنگی با قدرت حکومتی الجماعة و قدرت بازدارندگی اجتماعی مسلمین دارد، در صدر اسلام به تدریج که احکام شریعت نازل می شد موضع گیریهای بیمار گونه ای در برابر تطبیق این احکام از خود نشان می دادند. اینها با پناه بردن به خدعه و نیرنگ، هم می خواستند از امتیازات مسلمین در جامعه برخوردار شوند و موقعیت اجتماعی خود را حفظ نمایند و یا به موقعیتهای بالاتر دست پیدا کنند و هم اینکه در لباس اسلام و مسلمین در فکر ضربه زدن به مسلمانان بودند. با این وجود الله متعال این به ظاهر مسلمانان را کافر نامیده هر چند در دنیا آنها را از امتیازات خاص مسلمین نیز بهره مند گردانیده است. روش برخورد با این کفار پنهان داخلی بسیار پیچیده است که نیاز به بررسی و موشکافی دقیقی دارد و این یعنی هنر اداره و مدیریت بخشی از افراد موجود در جامعه ی مسلمین . در زیر به صورت مختصر به روش برخورد با منافقین اشاره می شود :

● آگاه کردن مسلمین و آشکار نمودن ابعاد، مواضع و ماهیت واقعی منافقین (کفار پنهان داخلی)

اساسی ترین، مهمترین و پیوسته ترین روش برخورد با کفار پنهان داخلی آگاهی بخشی و روشنگری در بخش جنگ نرم و روانی با آنها می باشد. چون منافقین (کفار پنهان) بر خلاف کفار آشکار، اگر قدرت نظامی قابل توجهی از مومنین در برابر خود ببینند آنچه که به آن اعتقاد دارند را آشکار نمی کنند و در میان مسلمین خود را گم نموده اند، تکیه قرآن و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم بر این است که ابتدا منافقین باید از طریق صفات و ویژگیهایشان به بهترین شیوه ی ممکن شناسانده شوند و با چنین شناختی روش برخورد مناسبی با آنها داشت.

کفار پنهان(منافقین) گفتار و کردارشان با عقاید و درونشان فرق دارد و تنها زمانی می توان این افراد را شناخت که در روابط اجتماعی و عمل به قانون شریعت الله چون جهاد، زکات، نماز... عمل آنها با گفتارشان تضاد پیدا می کند و این زمانی است که دوگانگی بودن آنها برای همه آشکار می گردد. در این صورت برای ما شناخت تنها با مرور زمان و از طریق اعمال ظاهری آنها امکان پذیر است و تنها با چنین شناختی است که یک مسلمان قادر خواهد بود برخورد مناسب و بجایی با آنها داشته باشد و درون آنها به قیامت و الله متعال واگذار می گردد.

الله متعال در چنین امر مشکلی به یاری مسلمین آمده و با بازگو نمودن حالات آنها و هشدارهای عینی، با معرفی اعمال ظاهری آنها، درون بیمارشان را معرفی نموده و در آیات مختلفی به معرفی اعمال و صفات این کفار پنهان می پردازد. ویژگیهای چون:

- ۱- فریبکار هستند. يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ (بقره/۹)
- ۲- گسترش و رواج فساد در میان مسلمین به بهانه ی اصلاح طلبی. وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ \* أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِن لَّا يَشْعُرُونَ (بقره/۱۱-۱۲)
- ۳- مومنین مخلص را سفيه و احمق و طبعا خود را عالم و روشنفکر می دانند. وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمَنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ ۗ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِن لَّا يَعْلَمُونَ (بقره/۱۳)
- ۴- جهت کسب عزت و شهرت به جای مومنین با کفار آشکار دوستی می کنند. بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِن دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أُلِيبَتُّونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا" (نساء/۱۳۸، ۱۳۹)
- ۵- زمانی که کفار به تکذیب آیات الهی و تمسخر (در مجالس و رسانه ها) آن می پردازند به نوعی با هم نشینی و سکوت با آنان همراه می شوند. وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذًا مِثْلُهُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا" (نساء/ ۱۴۰)
- ۶- با یهود و نصاری جهت دور نمودن حادثه و اتفاق بدی اعلام دوستی و ولاء می کنند و ادعا داشته اند عدم همراهی با کفار اشغالگر خارجی برای مردم مشکلاتی را به وجود می آورد و جهت پرهیز از مشکلات باید با آنها همکاری نمود. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِّنْ عِنْدِهِ فَيُصِيبُحُوا عَلَى مَا أَسْرَوْا فِي أَنفُسِهِمْ نَادِمِينَ" (مائده/ ۵۱، ۵۲)
- ۷- همیشه در فکر و انتظار شکست مسلمین و پیروزی کفار و کنار نهادن مسلمین از امور اجرائی جامعه هستند. " يَقُولُونَ لَئِن رَّجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ" (منافقون/ ۸)

۸- حزب باد هستند و در شرایط سخت به راحتی تغییر موضع می دهند و سعی دارند با مکر و فریب خود را پیروزی کفار و مسلمین شریک گردانند. الَّذِينَ يَتَرَبَّصُونَ بِكُمْ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِّنَ اللَّهِ قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ وَإِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوا أَلَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَيْكُمْ وَنَمْنَعُكُم مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا - "

۹- جهت سازش با کفار آماده اند تن به هر ذلیلی، خفت و سازشی دهند اما در صورت توانائی جهت همگرایی با مومنین هیچ نرمشی ندارند و تنها در حالت ضعف با مسلمین نزدیکی می کنند.

۱۰- آنها در حزب شیطان قرار گرفته اند. اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ، اولئك حزبُ الشَّيْطَانِ، أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ». (مجادله/ ۱۹)

۱۱- زندگی آنها در تلاطم و سرگردانی و عدم اطمینان می گذرد. مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ \* صُمُّ بُكْمٌ عُمِّي فُهُمْ لَا يَرْجِعُونَ \* أَوْ كَصَيْبٍ مِّنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِّنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ ۗ وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ \* يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ ۖ كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا ۗ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ ۗ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (بقره/ ۲۰-۱۷)

۱۲- همواره در شک و تردید و دو دلی سرگردانند: إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ ارْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ (توبه/ ۴۵) و « مُدْبِدِّبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَىٰ هُوَ لَا وَلَا إِلَهُوْا لَا» (نساء/ ۱۴۳)

۱۳- در عین ریاکاری با کسالت نماز را به جای آورده و بسیار کم به ذکر الله می پردازند. إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالِي يُرَاءُونَ النَّاسَ وَ لَا يُذْكَرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا (نساء/ ۱۴۲)

۱۴- جهت شرکت در جنگ مسلحانه آمادگیهای لازم را تهیه نمی کنند. وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَلَكِنْ كَرِهَ اللَّهُ انْبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَقِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ (توبه/ ۴۶)

۱۵- با دروغپردازیها و بهانه هایی چون ناتوانی، گرفتاری، عدم قدرت و... از شرکت در جنگ مسلحانه خود داری می کنند حتی اگر رهبر این جنگ رسول الله صلی الله علیه وسلم باشد. وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَلَكِنْ كَرِهَ اللَّهُ انْبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَقِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ (توبه/ ۴۲)

۱۶- چنانچه به هر ذلیلی به همراه مسلمین مجبور شوند به جنگ بیایند غیر از فساد و فتنه جوئی و جاسوسی کار دیگری انجام نمی دهند. لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَلَا أُضْعَوُا خِلَالَكُمْ يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ وَفِيكُمْ سَمَّاعُونَ لَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ (توبه/ ۴۷)

۱۷- از پیروزیهای اهل توحید ناراحت و شکست مسلمین را ناشی از پیش بینی و زکات خود می دانند. إِنْ تُصِيبَكَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِنْ تُصِيبَكَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنَا أَمْرَنَا مِنْ قَبْلُ وَيَتَوَلَّوْا وَهُمْ فَرِحُونَ (توبه/ ۵۰)

۱۸- ایجاد جنگ روانی علیه مسلمین زمانی که در حال جنگ با کفار خارجی هستند. همچون جنگ احزاب: **وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ مَّا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا** (احزاب/ ۱۲) یا همچون تبلیغات سوء در جریان ازدواج رسول الله صلی الله علیه وسلم با ام المومنین زینب علیها السلام که چنان در قلب مسلمین تأثیر منفی گذاشته بود که تنها با آیات قرآن بیماری دلهای مسلمین بهبود یافت. **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا** (احزاب/ ۱) و موارد متعدد دیگر..

۱۹- دروغ‌گویی منفعت طلب بوده و حتی حاضر نیستند منافع خود را به خاطر برادران کافر یهودی و نصرانی خود در خطر بیاندازند و به آنها هم قسم دروغ می‌خورند. **أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَئِن أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَلَا نُطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا وَإِن قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ \* لَئِن أُخْرِجُوا لَا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ وَلَئِن قُوتِلُوا لَا يَنْصُرُونَهُمْ وَلَئِن نَصَرُوهُمْ لَيُؤْتِنَّ الْأُدْبَارَ ثُمَّ لَا يُنصَرُونَ \*** (حشر/ ۱۱)

۲۰- زمانی که پشت دوستانشان را در جنگ با مسلمین خالی کردند مرتکب کاری می‌شوند که الله متعال این کار را کار شیطان مقایسه می‌کند. **كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ** (حشر/ ۱۶) این افراد کافر «تنبل فرصت طلب» که همیشه منتظر لحظات پیروزی و نتیجه‌گیری هستند تا بدون زحمت جهت بهره‌برداری از ثمرات دیگران خود را در صف اول جا می‌زنند اما زمانی که مشکل یا گرفتاری پیش می‌آید هر یک با بهانه‌های دروغین به سویی فرار می‌کنند.

۲۱- از قدرت حکومتی الجماعه و دارالاسلام و مومنین بیشتر از الله می‌ترسند. **”لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ** (حشر/ ۱۳) به همین دلیلی یاران خود را با مکر و فریب و وعده‌های دروغین به جنگ با مسلمین می‌فرستند اما آنها را تنها گذارده و فرار می‌کنند. این کفار پنهان(منافقین) جهت خشنود نمودن مسلمین اهمیتی قائل نیستند، چون اعتقادی به بنیانهای اخوه اسلامی و سایر بنیانهای شریعت ندارند و تظاهر آنها در پاره‌ای موارد جهت بهره‌برداری از انرژی مسلمین و اینکه چنانچه وضعیت در آینده عوض شد از عکس العمل مسلمین در امان بمانند. آشکار نکردن کفر اینها به جهت ترس و واهمه و نداشتن شهادت رویارویی و دشمنی صریح با حکومت اسلامی است.

۲۲- تنها در پناه دژهای محکم یا قدرتهای آشکار کافر قدرتمند با مسلمین می‌جنگند و قبل از چنین امکاناتی وارد جنگ نمی‌گردند. **لَا يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قَرَى مُحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ** (حشر/ ۱۴) چون اینها انسانهای متفرقی هستند که تنها کفار آشکار قدرتمند قادر به رهبریت اینها هستند. این چیز است که به کرات ما مشاهده‌اش کرده ایم.

۲۳- در میان مسلمین به دنبال کسانی می‌گردند با بعضی از سیاستهای مجریان اسلامی مخالف بوده و یا در امری سرخورده شده اند تا فتنه‌ی میان مسلمین را شعله‌ور گردانند و اگر در تمام جهات با این

مسلمان قدر مشترک نداشته باشند، به همان مقدار که وجود مشترک موجود است، همکاری، بلکه اطاعت می کنند تا زهر خود را تزریق کنند. کاری که در عصر عثمان و علی به روشنی خودش را نشان داد و در اغتشاشات و بغی دارالاسلام ایران و امارت اسلامی افغانستان و مالی و یمن و سومالی و ... نیز بارها شاهدش بوده ایم.

۲۴- با حزب و گروه سازی و اختصاص مسجدی به خود سعی در ایجاد تفرقه میان مسلمین و اجراء نمودن نقشه های خود در این پایگاه مستقل هستند. وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَلَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (توبه/۱۰۷) این چیزی است که تحت لوای تعدد احزاب و گروهها به آن مشغولند

۲۵- با قسم و قرآن سعی دارند مسلمین را از خود راضی کنند. يَحْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضِي عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ (توبه/۹۶)

۲۶- ..... و

### در واکنش به تهدیدات این کفار پنهان داخلی :

- رسول الله صلی الله علیه وسلم با پشتوانه ی قدرت حکومتی مدارا و نادیده گرفتن آزار و زخم زبانهای کفار داخلی(منافقین) را در پیش می گرفت و عذر خواهی آنها را می پذیرفت و چشم پوشی می کرد.

- با آنکه با منافقین مشورت می شد اما هیچ پست تبلیغی و حکومتی به آنها واگذار نشد.

- با پشتوانه ی حکومتی آگاهیهای لازم را به منافقین می رساند و کسانی از آنها توبه نموده و اصلاح می شدند. وَأَخْرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَىٰ اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنْ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (توبه/۱۰۲)

- تا زمانی که در جامعه ی اسلامی زندگی می کنند امر به مبارزه ی منفی و جنگ روانی می شود :

وجود عناصر نفوذی که از درون حرکتیهای تخریبی را سازماندهی می کنند صدمات آنها بسیار سنگین تر و کاراتر از ضرباتی است که دشمنان آشکار وارد می کنند . به همین دلیل هر کشور و سازمانی سعی دارد از فعالیت این عناصر در میان خود ممانعت نموده و در عوض تلاش دارد این ستون پنجم را در جبهه مقابل پیدا نموده و از کانال اینها برنامه هایش را به پیش برد. روش برخورد با این پدیده ی مخرب به ظرافتها و پیچیدگی های خاصی نیاز دارد که از جانب بسیاری از فرماندهان و رهبران کم تجربه کمتر رعایت می گردد .

آنچه که بیش از همه مانع شدت عمل و جنگ با این کفار پنهان و دشمنان دوست نما و جاسوسان خطرناک می شود نقاب به ظاهر اسلامی آنهاست، که از یک سو برای مسلمانان ساده و زود باور ایجاد شبهه می کند و از

دیگر سو کفار آشکار در جنگ روانی خود تبلیغ می کردند که مسلمین به همدیگر نیز رحم نمی کنند و آن را جنگی داخلی جهت تضعیف پایگاه مسلمین معرفی می کردند.

جهاد با منافقین نیز یکی از واجبات است اما مهم روش برخورد است. در صدر اسلام بسیاری از کفار پنهان برای رسول الله صلی الله علیه وسلم آشکار شده بودند و کسانی چون عبدالله بن ابی برای عموم مسلمین نیز آشکار شده بود، با این وجود ایشان با این کفار پنهان شده در میان مسلمین برخوردی قهرآمیز و مسلحانه نمود؛ حتی با قتل این رهبر کفار داخلی توسط سایر مسلمین و پسرش مخالفت نمود و در پاسخ پسرش که اجازه قتل پدرش را از رسول الله صلی الله علیه وسلم طلب نمود، فرمودند: «تاهنگامی که زنده است، مانند یک دوست و رفیق با او به نیکی رفتار می کنیم.»<sup>۳۹۰</sup> در صورتی که برای ترور بزرگان کفار آشکار خارجی و بخصوص برای ترور و حذف فیزیکی مجریان جنگ روانی دشمن، مومنین را روانه ی عملیاتیهای مخاطره آمیز می نمود و در فتح مکه نیز دستور قتل چند نفر از کفار آشکار را صادر کرد و فرمود که آنها را هر کجا یافتند اگر چه به پرده کعبه خود را آویخته باشند بقتل برسانند.<sup>۳۹۱</sup>

در مراحل از مبارزه با کفار پنهان داخلی (منافقین) مجریان حکومت اسلامی از روش مبارزه ی منفی و سختگیری بر منافقین از کانال جنگ نرم و روانی چون مذمت، توبیخ، تهدید، رسواساختن، منزوی کردن، تحقیر اجساد آنها و.. استفاده می نمایند که به پاره ای از این روشها اشاره می شود:

- ۱- «يا ايها النبي جاهد الكفار و المنافقين و اغلظ عليهم و مأوئهم جهنم و بس المصير (توبه/۷۳)
- ۲- «و لهم عذابٌ اليمُّ بما كانوا يكذبون» (بقره/۱۰)
- ۳- «بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا» (نساء/۱۳۸)
- ۴- «إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَ الْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا» (نساء/ ۱۴۰)
- ۵- «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَ لَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا» (نساء/ ۱۴۵)
- ۶- «وَعَدَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَ الْمُنَافِقَاتِ وَ الْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ وَ لَعْنَهُمُ اللَّهُ وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ (توبه/۶۸)
- ۷- وَ يُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَ الْمُنَافِقَاتِ وَ الْمُشْرِكِينَ وَ الْمُشْرِكَاتِ الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ لَعَنَهُمْ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا (فتح/۶)
- ۸- يا ايها النبي اتق الله ولا تطع الكافرين و المنافقين
- ۹- فَأَعْرَضَ عَنْهُمْ وَ عَظُمُومٌ وَ قُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا (نساء/۶۳)
- ۱۰- وَ لَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَ لَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ ۗ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَ مَاتُوا وَ هُمْ فَاسِقُونَ (توبه/۸۴)

<sup>۳۹۰</sup> ابن هشام، بی تا، ج دوم، ص ۱۹۹

<sup>۳۹۱</sup> ابن هشام، بی تا، ج ۱۴، صص ۴۳ - ۴۲؛ ابن سعد، ۱۹۵۷م، ج ۲، صص ۱۵۰ - ۱۳۵



۱۱- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ ۗ أَتُرِيدُونَ أَنْ تَجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا مُبِينًا (نساء/۱۲۴)

۱۲- و....

اینها بازندگان حقیقی زندگی هستند که با اعمال خود هیچ شانس برای هدایت و خوشبختی باقی نگذاشته اند:

- ۱- «اولئك الذين اشتروا الضلالة بالهدى فما ربحت تجارتهم و ما كانوا مهتدين» (بقره/۱۶)
- ۲- إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ أزدادوا كُفْرًا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلًا.
- ۳- «حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ (مائده/۵۳)
- ۴- «اولئك الذين لعنهم الله فأصمهم و اعمى ابصارهم» (محمد/۲۳)
- ۵- «إِنَّ الَّذِينَ يُحَادِّثُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أَوْلِيَاءَ فِي الْأَدْلَانِ» (مجادله/۲۰)
- ۶- منافقین در قیامت هم اهل دروغگوئی و قسم دروغ گفتن هستند و دست بر نمی دارند. يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيُخْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَخْلِفُونَ لَكُمْ وَ يَحْسِبُونَ أَنَّهُمْ عَلَي شَيْءٍ إِلَّا إِنَّهُمْ هُمُ الْكَاذِبُونَ (مجادله/۱۸)
- ۷- و....

• با پشتوانه ی حکومتی در برابر اعمال تفرقه انگیز آنها در جمع مسلمین شدت عمل و قاطعیت نشان داده می شود.

رسول الله صلی الله علیه وسلم با پشتوانه ی قدرت حکومتی که داشت در مراحلی که اعمال کفار پنهان داخلی (منافقین) منجر به ایجاد تفرقه در میان مسلمین و صدمه زدن به پایه های جامعه می شد روش نرمش و مدارا را کنار نهاده و با قاطعیت و شدت با آنها برخورد می نمود؛ همچون به آتش کشیدن مسجد «ضرار» که به بهانه بیماری و عدم توانایی حضور در مسجد قبا ساختند و باظاهری مقدس مآبانه قصد داشتند مسلمین را در برابر هم قرار دهند. جالب است بدانید همچنانکه گفته شد امام این مسجد یکی از مسلمین مخلص بود که از توطئه ی این کفار آگاه نبود و فریب آنها را خورده و ابزار دست این کفار داخلی شده بود.

• در آخرین مرحله تهدید به اخراج از جامعه ی اسلامی و کشتار می شوند:

- ۱- از جامعه ی مسلمین بیرون رانده می شوند. لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِبَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا (احزاب/۶۰)
- ۲- پس از اخراج آنها، هر جا یافته شوند کشته می شوند و شامل حکم کفار آشکار می گردند. مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا تُقْفُوا أَخَذُوا وَقُتِلُوا تَقْتِيلًا (احزاب/۶۱)

حکومت اسلامی یا الجماعة تنها ابزار و نهادی است که این دشمنان داخلی را منزوی، منقبض، کنترل و مهار می کند، سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا " (احزاب/۶۲). سبک مدیریتی و روش برخورد

رسول الله صلی الله علیه وسلم در تطبیق دستورات الله در مورد کفار پنهان داخلی (منافقین) نیز تنها با پشتوانه ی قدرت حکومتی یا الجماعة صورت گرفت.

در این پروسه ی مدیریتی که بخشی از اخلاق و تدبیر حکومتی است تدابیری به کار گرفته می شود که طی آن کفار پنهان داخلی در جامعه ی اسلامی منزوی، بی تأثیر یا کم تأثیر می گردند و مسلمین از خیانت و دسیسه های آنها در امان می مانند. تمام این تدابیر و بازدارنده ها تنها و تنها از کانال حکومت اسلامی یا الجماعة و با پشتوانه ی قدرت حکومتی صورت می گیرد، حالا تصور کنید که این قدرت الجماعة که تنها اهرم کنترل کننده ی این کفار پنهان است از میان برداشته شود و جامعه جولانگاه فعالیت های خائنه و دسیسه های این موجودات گردد، آنوقت مسلمین بی پناه چه مصیبتها و فجایعی را متحمل خواهند شد؟

زمانی که در صدر اسلام و با وجود رسول الله صلی الله علیه وسلم و قدرت حکومت اسلامی و آنهمه صحابه ی بزرگوار باز می بینیم که در میان جمعیت نزدیک به ۹۰۰ نفری مردان واجد شرایط جنگ، سیصد نفر<sup>۳۹۲</sup> (یک سوم سپاه اسلام) جزو دارودسته ی منافقین از آب در آمده و از جنگ احد خودداری کرده و به خانه هایشان بازمی گردند؛ الان در این جمعیت انبوه مسلمین با وجود نبود حکومت اسلامی و الجماع در اکثریت مطلق سرزمینهای مسلمان نشین باید چند میلیون از دارودسته ی منافقین وجود داشته باشد؟ روش برخورد با این گروه انبوه، که در بسیاری اوقات در پناه و با پشتوانه ی حکومت های کافر و مرتد ویژگیهای درون خود را بی محابا ظاهر کرده و مناصب کلیدی در امر جنگ روانی و اجرائی چنین حکومت های را نیز در اختیار می گیرند، باید چگونه باشد؟

رسول الله صلی الله علیه وسلم در هر امری اسوه و سرمشقی مناسب در همه عصرها و نسلها برای مسلمین است «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا» (احزاب/۲۱) حالا در روش برخورد با کفار پنهان داخلی (منافقین) و دارودسته ی ای که برای خود در میان مسلمین ترتیب داده اند، چگونه می توانیم اینهمه حکم در مورد آنها را به سبک رسول الله صلی الله علیه وسلم تطبیق دهیم در حالی که از وجود الجماعة یا همان دولت و حکومت اسلامی و دارالاسلام و ابزار مناسب عملی کردن این حکم در اکثریت مطلق سرزمینهای مسلمان نشین بی بهره هستیم و صدمات غیر قابل انکار آنها به زندگی عقیدتی و دنیوی مسلمین را نیز مشاهده می کنیم؟

با این وجود مشاهده نمودیم که الله متعال این کفار پنهان داخلی به ظاهر مسلمان را مشمول حقوق و امتیازات دنیوی مسلمین گردانیده اما عده ای بر آنند که مومنین بیچاره و مصیبت زده ی کنونی را از چنین حقوقی محروم گردانند. حسبنا الله و نعم الوکیل.

<sup>۳۹۲</sup> صالحی دمشقی، محمد بن یوسف، سبل الهدی و الرشاد فی سیرة خیر العباد، ج ۴، ص ۱۸۸، بیروت، دارالکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۱۴ ق.

کسانی که بی انصافانه و بی رحمانه به مسلمین می نگرند هرگز اندیشیده اند که اینهمه کافر پنهان داخلی (منافق) که قرنهاست در قالب مسلمان و حتی اهل دعوت و مبلغ و خطیب و نویسند و... آزادانه به جان باورها و عقاید و هویت اسلامی مسلمین افتاده اند تا کنون چه صدماتی به بار آورده اند؟

بله، این بخشی از واقعیت جامعه ی مصیبت زده ی مسلمین در چند قرن سابق است که در دهه های گذشته و این عصر که اکثر سرزمین های اسلامی تحت اشغال و سیطره ی یکی از مذاهب دین سکولاریسم یا کفار نصرانی و یهود بوده و مشکلات مضاعفی بر مسلمین تحمیل شده، سبب گردیده است که بدنه ی دعوت اسلامی شدیداً دچار آسیب شده و محاسن و ارزش های اسلامی ناشناخته باقی مانده و چهره ی نورانی دین اسلام، معیوب و مخدوش جلوه کند. در این صورت مسلمین به دلیل انهدام دولت و حکومت اسلامی بر منهای نبوت، شورای اولی الامر و امت دعوتگر و اجماع ناشی از آن و وجود شبهه و جهل و عدم اقامه ی «حجت نبوی» و دعوت واحد و صحیح به آنها و رشد اینهمه علف هرز و بازدارنده در میان اهل دعوت و... دارای عذر می گردند. به نظر می رسد آن اقلیت از میان ۵۰ درصدها و مجاهدینی که ناخودآگاه و ناخواسته به تبعیت از حقوقدانان دین سکولاریسم، علمای درباری آل سعود و یهود جهاد برای چنین مسلمینی قائل به عذر به جهل نیستند، واقعاً دچار ظلم و بی انصافی آشکاری شده اند.

### شبهاتی در مورد عذر به جهل

الله متعال می فرماید: ” وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ” ابن عباس در تفسیر این آیه می فرماید: الله تعالی به مومنین از طریق چنگ زدن به جماعت مسلمین و دوری از جدائی و تفرق دستور داده است. و الله متعال می فرماید: وَهَذَا صِرَاطُ رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ (انعام/۱۲۶)

هرچند راه روشن و آشکار است و هر چند الله متعال آیاتش را برای کسانی که پند می گیرند بدون شبهه بیان نموده است، با این وجود کسانی وجود دارند که به دلایل مختلف درکوچه های افراط و تند روی قدم نهاده و تلاش دارند در مسیرهای گمراهی و انحراف حرکت کنند. این افراد بیمار سعی دارند از جهل و ناآگاهی مسلمین سوء استفاده نموده و ویروس واگیر خود را با ترویج شک و شبهه جهت خروج مسلمین از دایره ی اسلام منتشر نمایند. در حالی که شخص با یقین و محکم وارد دین اسلام می گردد و با شک و شبهه خارج نمی گردد.

از جمله قواعد متفق علیه بین جمیع اهل فقه که نصوص صریح شرعی نیز به آن دلالت دارد، رد حکم متشابه به محکم می باشد، که در اینصورت محکمت عبارت از احکامی است که متشابه نوع خود را رد میسازد، تا از يك جهت آنرا بیان و تفسیر نماید، و از جهت دیگر هدف واقعی آن را واضح گرداند... که برعکس آن درست نیست.

اما برعکس نمودن این قاعده و بکار گیری نصوص متشابه برای توضیح و تبیین محکامات، و اصل گردانیدن متشابه و حکم قرار دادن آنها، و همچنان برتر دانستن متشابه از محکم و تفسیر آن... جواز نداشته و از ساخته های اهل زیغ و گمراهی می باشد، آنانکه میخواهند فتنه انگیزی نمایند، و با ضربه زدن به الجماعه در میان مؤمنین ایجاد تفرق نمایند. همچنان که الله متعال می فرماید: هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ (آل عمران/۷)

در زیر سعی می شود به پاره ای از شبهات این خط فکری خاص اشاره شود:

● شبهه: طبق رای محمد بن عبدالوهاب بر عموم مردم اتمام حجه شده است و عذر به جهلی نمانده است ( در صفحات قبل به این شبهه پاسخ داده شد)

● شبهه: تقسیم امور به جلی و خفی و قرار ندادن عذر به جهل در اموری که آنها را جلی می دانند

عیسی بن قاسم و احمد بن سویلم از محمد بن عبدالوهاب در مورد این سخن ابن تیمیه که گفته بود: هرکسی انکار چیزی از پیام رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد از اقامه حجت بنماید کافر می شود، پرسش نمودند و از شیخ طلب پاسخ نمودند. شیخ محمد بن عبدالوهاب در پاسخ گفت: «ما ذکرتموه من قول الشيخ: كل من جحد كذا وكذا، وأنكم شاكرون في هؤلاء الطواغيت وأتباعهم، هل قامت عليهم الحجة أم لا؟ فهذا من العجب العجائب. كيف تشكون في هذا وقد وضحته لكم مراراً؟ فإن الذي لم تقم عليه الحجة هو الذي حديث عهد بالإسلام، والذي نشأ ببادية، أو يكون ذلك في مسألة خفية، مثل الصرف والعطف، فلا يكفر حتى يعرف. وأما أصول الدين التي أوضحها الله في كتابه، فإن حجة الله هي القرآن؛ فمن بلغه فقد بلغته الحجة»<sup>۳۹۳</sup>.

«آنچه که از سخنان شیخ الاسلام ابن تیمیه / ذکر نمودید که هر کس انکار چنین و چنان را بکند، و شما در مورد این طواغیت و اتباعشان شک دارید که آیا اقامه حجت شده اند یا نه؟؟ به راستی این سخن از عجیب ترین عجایب است! چگونه شما در این مورد شک و گمان دارید در حالی که من «چندین بار برایتان روشن ساخته ام؟؟» پس اگر کسی که اقامه حجت نشده است، تازه مسلمان باشد یا در جایی زیسته باشد که اسلام به او نرسیده باشد، یا در امور خفی (پنهانی و غیر آشکار) مانند صرف و عطف (از امور سحری در ایجاد محبت یا نفرت بین زوجین) وماننداین، اقامه حجت می شود و تکفیر نمی گردد تا برایش روشن گردد. اما اصول دینی که الله در کتابش روشن و آشکار نموده است، پس حجت خداوند قرآن است؛ پس کسی که به او قرآن رسیده باشد، پس حجت به او رسیده است».

عده ای با برداشت از قسمت آخر سخن محمد بن عبدالوهاب معتقد شده اند که هر آنچه در قرآن است جلی و آشکار می باشد و کسی که قرآن به او رسیده باشد حجت بر وی اقامه شده و عذر به جهلی وجود ندارد و امور

خفی و پنهان تنها آن دسته از امور هستند که فقط علماء و فقها آن را در می یابند و ارتباطی به عموم مردم ندارد. اگر دقت شود این سخن دو بخش است :

۱- در قسمت اول ذکر می کند که من امور خفی و پنهان را چندین بار برای شما «روشن» نموده ام . پس امر پنهان تا زمانی که برای شخص روشن و آشکار نگشته تکفیر نمی گردد .

۲- اصول دینی در قرآن وجود دارند که الله روشن و آشکار آنها را بیان کرده اند و نیازی به روشنگری علماء ندارد، کسی که این پیام آشکار و روشن قرآن به وی رسیده باشد حجت بر وی اقامه شده است.

ابن تیمیه و مورد امور خفی و آشکار می گوید: «وَهَذَا إِذَا كَانَ فِي الْمَقَالَاتِ الْخَفِيَّةِ فَقَدْ يُقَالُ: إِنَّهُ فِيهَا مُخْطِئٌ ضَالٌّ لَمْ تَفْمَعْ عَلَيْهِ الْحُجَّةُ الَّتِي يَكْفُرُ صَاحِبُهَا؛ لَكِنَّ ذَلِكَ يَقَعُ فِي طَوَائِفَ مِنْهُمْ فِي الْأُمُورِ الظَّاهِرَةِ الَّتِي تَعْلَمُ الْعَامَّةُ وَالْخَاصَّةُ مِنَ الْمُسْلِمِينَ أَنَّهَا مِنْ دِينِ الْمُسْلِمِينَ؛ بَلْ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى يَعْلَمُونَ: أَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بُعِثَ بِهَا وَكَفَّرَ مُخَالَفَهَا؛ مِثْلُ أَمْرِهِ بِعِبَادَةِ اللَّهِ وَحَدِّهِ لَا شَرِيكَ لَهُ وَنَهْيِهِ عَنِ عِبَادَةِ أَحَدٍ سِوَى اللَّهِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَالنَّبِيِّينَ وَالشَّمْسِ وَالْقَمَرِ وَالْكَوَاكِبِ وَالْأَصْنَامِ وَغَيْرِ ذَلِكَ؛ فَإِنَّ هَذَا أَظْهَرَ شَعَائِرِ الْإِسْلَامِ وَمِثْلُ أَمْرِهِ بِالصَّلَوَاتِ الْخَمْسِ وَإِبْجَابِهِ لَهَا وَتَعْظِيمِ شَأْنِهَا وَمِثْلُ مُعَادَاتِهِ لِلْيَهُودِ وَالنَّصَارَى وَالْمُشْرِكِينَ وَالصَّابِئِينَ وَالْمَجُوسِ وَمِثْلُ تَحْرِيمِ الْفَوَاحِشِ وَالرِّبَا وَالْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَنَحْوِ ذَلِكَ. ثُمَّ تَجِدُ كَثِيرًا مِنْ رُؤَسَائِهِمْ وَقَعُوا فِي هَذِهِ الْأُمُورِ فَكَانُوا مُرْتَدِّينَ».<sup>۳۹۴</sup>

«و این اگر در مقالات خفی (مباحث پنهان و مجهول) باشد پس گفته می شود که او در آن مقالات خطا کرده و گمراه شده است و حجتی که صاحبش را کافر کند بر او اقامه نشده است. اما در بعضی از طایفه های آن مردمان، امور ظاهر و آشکاری واقع شده که عام و خاص مسلمانان آن را یاد گرفته اند که آن موارد از دین مسلمانان است، بلکه یهود و نصاری نیز می دانند که محمد به آنها ارسال شده و مخالف آن موارد را تکفیر کرده است، مانند دستور او به عبادت الله به تنهایی و بدون شریک قرار دادن برای او، و نهی او از عبادت احدی غیر از الله، از ملائکه گرفته تا پیامبران و خورشید و ماه و ستارگان و بت ها و غیر ذلك. چرا که این از واضح ترین شعائر اسلام است و یا مانند امر کردن او به نماز های پنج گانه و وجوب آن و احترام گرفتن منزلت آن و یا مثل دشمنی و معادات با یهود و نصاری و مشرکین و ستاره پرستان و مجوسیان و یا مثل تحریم فواحش و ربا و خمر و میسر و امثال آن. سپس می بینی که بسیاری از رؤسای آنها در این امور واقع شده اند و آنها مرتد شده اند».

در این صورت، هر چیزی که برای شخص آشکار و روشن شده باشد جلی و هر چه برای وی پنهان و غبار آلود باشد خفی نامیده می شود؛ و طبیعی است در اموری که برای شخص آشکار و روشن گشته اند در صورت سرپیچی، عذر به جهل از وی پذیرفته نیست، چون وی واقعاً نسبت به آن امر عالم گشته و جاهل نمی باشد . این برداشت که مسائل خفی را تنها دانشمندان و بزرگان می دانند نمی تواند با رسالت سهل و آسان اسلام که برای عموم مردم با تمام طبقاتش آمده است سازگار باشد .

• شبهه: مسلمان جاهل انجام دهنده ی کفر قبل از اقامه ی حجت مشرک است و بعد از اقامه حجت کافر

بر اساس آیه ی «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا» (اسراء/۱۵) در میان مسلمین اصطلاحی تحت عنوان اهل فتره رایج شده که بر اساس آن بر دسته ای از غیر مسلمین اطلاق می گردد که پیام آخرین شریعت الله را نشنیده اند. حتی اگر این پیام نصرانیتی باشد که طبق آیات آشکار قرآن، الله متعال نصرانی ها را کافر نامیده و به صورت واضح و روشن می فرماید :

- لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ (مائدة/ ۱۷) تکرار همین آیه در (مائدة/ ۷۲)
- لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثَةٌ ثَلَاثَةٌ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (مائدة/ ۷۳)

در این صورت کسانی که قبل از اسلام پیام نصرانیت به وی رسیده باشد و یا بعد از بعثت پیامبر خاتم صلی الله علیه وسلم قرآن و خبر آمدن پیامبر را شنیده باشد جزو اهل فتره به حساب نیآورده اند. چون رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرماید : وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَا يَسْمَعُ بِي أَحَدٌ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ يَهُودِيٍّ وَلَا نَصْرَانِيٍّ ثُمَّ يَمُوتُ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَّا كَانَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ<sup>۳۹۵</sup> در این صورت پیام رسول خاتم و شنیدن آن به جای نصرانیت معیار می شود. شنیدن برای آنها یعنی اقامه ی حجت .

امام احمد بن حنبل در خطبه «الرد على الزنادقة والجهمية» بیان می کند که اهل فتره مربوط به یک زمان و مکان خاصی نیستند بلکه ممکن است در مکانها و زمانهای دیگری هم وجود داشته باشند : "الحمد لله الذي جعل في كل زمان فترة من الرسل، بقايا من أهل العلم"<sup>۳۹۶</sup>

عده ای از علماء حکم دنیوی این غیر مسلمین را کافر می دانند و عده ای بر اساس آیاتی چون زیر از کاربرد کلمه ی کافر در مورد آنها اجتناب نموده اند :

- إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارًا أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ" (البقرة/ ۱۶۱)
- إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مَلٌءُ الْأَرْضِ ذَهَبًا وَلَوْ أَفْتَدَىٰ بِهِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (آل عمران/ ۹۱)

اما با این وجود در دنیا چون جزو جامعه ی کفار هستند و اعمال مشرکین (= سکولاریستها= احزاب) را انجام می دهند آنها را شامل حکم کفار نموده، و بیان می کنند که در قیامت هم مثل افرادی که در دنیا کرولال، دیوانه، پیری که بر اثر کهولت عقلش ضایع شده و بچه ای که در سن کودکی فوت کرده مورد آزمایش قرار می گیرند و این امتحان سرنوشت بهشتی یا جهنمی بودن آنها را مشخص می کند .<sup>۳۹۷</sup>

<sup>۳۹۵</sup> مسلم / ۱۵۳

<sup>۳۹۶</sup> الدرر السنیه : ۳۶۷/۱-۳۶۸

<sup>۳۹۷</sup> أربعة يحتجون يوم القيامة، رجل أصم لا يسمع، ورجل هرم، ورجل أحمق، ورجل مات في الفترة وفيه: فيأخذ موثيقهم ليطبعنه فيرسل إليهم رسول أن ادخلوا النار، فوالذي نفسي بيده لو دخلوها لكانت عليهم بردا وسلاما ثم رواه عن أبي هريرة وقال في آخره: فمن دخلها كانت عليه بردا وسلاما، ومن لم

در این صورت، اهل فتره کسانی هستند که پیام شریعت الله «اصلاً» به آنها نرسیده است، چه شریعت سالم و چه تحریف شده؛ این افراد نمی توانند کسانی در داخل اهل کتاب باشند، بلکه کسانی خارج از دایره ی نصرانیت هستند؛ چون الله متعال اهل کتاب را کافر می نامد و اهل فتره با آنکه در دنیا جزو جامعه ی کفار محسوب می گردند اما سرنوشت نهائی بهشت یا جهنمی بودن آنها در قیامت مشخص می گردد.

حالا خط فکری خاصی از پیروان شیخ محمد بن عبدالوهاب و دعوت نجدیت با برداشتهای خاص خود تصمیمات عجیبی در مورد مسلمین گرفته اند. زمانی که تعدادی از علمای این طیف تصمیم می گیرند عده ای از مسلمین را از دایره ی اسلام خارج کنند و نمی توانند آنها را وارد صنف کفار گردانند به ناچار آنها را «در رده ی اهل فتره» قرار می دهند. یعنی نه مسلمان نه کافر. آنها در داخل دایره ی اسلام؛ به نحوی که نمی توان کسی در دایره ی نصرانیت را اهل فتره به حساب آورد اما اینها کسانی در دایره ی اسلام را مشمول حکم برداشت خود از اهل فتره نموده و به صراحت اعلام می کنند که این مسلمین مجرم با انجام جاهلانیه ی فلان عمل مشرک هستند اما کافر نیستند مگر بعد از اقامه ی حجت! در حالی که در قرآن و سنت صحیح هر جا اسمی از مشرک و مشرکین آمده منظور دسته ای از بدترین کفار است و مشرک در هر صورتی در قرآن و سنت صحیح مشمول حکم کفار می گردند و مشرکین دسته ای از کفار ۵ گانه ی اصلی : ۱- الَّذِينَ هَادُوا ۲- وَالصَّابِئِينَ ۳- وَالنَّصَارَى ۴- وَالْمَجُوسَ ۵- وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا (حج/۱۷) هستند.

این طیف خاص هر چه این تیمیه و این قیم و... در مورد غیر مسلمانان اهل فتره گفته اند را بر مسلمین جاهل تطبیق داده و می گویند نباید تا بعد از اقامه حجه و ارائه دلیل کسی را که از او شرکی سرزده تکفیر کرد، منظور آنان این است که قبل از اقامه حجه مشرکند و بعد از آن کافر می شوند، یعنی اقامه حجه فقط برای اثبات عقوبت عذاب و شروع جنگ و قتال و حلال شدن مال و خون او می باشد و به محض سرزدن کفر او مشرک می شود و از دایره اسلام خارج می شود!! اما با بررسی اقوال این تیمیه و علماء دیگر به آسانی می توان فهمید که آنان کسی از اهل اسلام را که به خاطر جهل مرتکب شرک یا کفری شده، قبل از اقامه حجه، به شرط معتبر بودن جهل، مسلمان می دانند نه کافری مشرک.<sup>۳۹۸</sup>

البته این در حالی است که در بدترین حالات، شخص مسلمان با حداقل نشانه های مسلمان بودن چون تلفظ «لا اله الا الله» باز بدون در نظر گرفتن شروط و موانع از دایره ی اسلام خارج نمی گردد و نمی توان وی را جزو غیر مسلمین نامید، چه رسد به الان. روایت است که : يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يَعْرِفُونَ فِيهِ صَلَاةَ وَلَا صِيَامًا

پدخلاها رد إليها». چهار نفر روز قیامت استدلال می کنند؛ ناشنوايي که نمی شنود، مرد کهن سال و مردی که عقل ندارد (مجنون است) و مردی که در فتره (پیام و رسالت پیامبران الهی به او نرسیده است) از دنیا رفته است. از آن ها عهد و پیمان می گیرند که خداوند را فرمانبري کنند. او رسولي به نزدشان می فرستد و به آن ها می گوید که وارد آتش شوند. سوگند به کسی که جانم در دست اوست اگر داخل شوند برایشان تبدیل به سردی و سلامتی می گردد، سپس آن را از ابوهیره روایت می کند و در آخر حدیث می گوید: هرکس داخل شود برای او تبدیل به سردی و سلامتی می گردد و هرکس بدان وارد نشود او را به آتش برمی گردانند. (مسند امام احمد - صحیح جامع الصغیر البانی

<sup>۳۹۸</sup> عبدالقادر بن عبدالعزیز در کتاب الجامع فی طلب العلم الشریف باب المسألة الخامسة: الجهل کمانع من التکفیر / توضیحاتی در این زمینه دارد.

ولا حجاً ولا عمرة إلا الشيخ الكبير والعجوز الكبير يقولون أدركنا آباءنا وهم يقولون لا إله إلا الله، فقيل لحذيفة بن اليمان ما تغني عنهم لا إله إلا الله، فقال: تنجيهم من النار.<sup>۳۹۹</sup>

نکته ی دیگر اینکه کلمه ی «مشرک» در قرآن در مورد آندسته از کفار غیر اهل کتابی به کار رفته است که ما امروزه آنها را سکولار می نامیم، همچنانکه امروزه دهری را آنتیست و ماتریالیست و.. می نامیم، همچنانکه لوطی ها را دگرباش و همجنس باز و ... می نامیم. اسم عوض شده است اما محتوا یکی است.

ابن تیمیه در مورد مشرکین می گوید: «فاسم المشرك ثبت قبل الرسالة فانه بشرك برهه يعدل به». اسم مشرك قبل از آمدن نبوت و پیامبری ثابت می شود و اطلاق می گردد، زیرا که او برای خداوند شريك و همتا قرار داده است. حکم دنیوی کفار مشرک در قرآن و شریعت الله بسیار سنگین تر از حکم کفار اهل کتاب و حتی شبه اهل کتاب است. چون از کفار سکولار (مشرک) جزیه پذیرفته نمی شود و بین مسلمان شدن یا جنگیدن مختار می گردند، در حالی که اهل کتاب و شبه اهل کتاب می توانند معاهد و اهل ذمه گردند و با حفظ دین خود به عنوان یک شهروند در دارالاسلام زندگی کنند.

حالا این خط فکری بدون هیچ دلیلی از قرآن و سنت و اجماع صحابه یا علمای سلف و حتی بر خلاف چنین منابعی، مسلمین جاهلی که به نظر آنها دچار اشتباه و غلط و شرکی شده اند را از دایره ی اسلام خارج نموده و در طبقه ی «مشرکین» یا سکولاریستها قرار می دهند.

#### ● شبهه: عموم ساکنان دارالکفر کافر هستند

از خطرناکترین ویروسهای این بیماران عبارت است از کافر نمودن تمام مسلمین به صورت عموم و به این ترتیب مثل یک کافر با آنها برخورد می نمایند. این اشخاص می گویند اصل در مردم کفر است چون «دار» نزد ما دارالکفر است و مردم نیز شامل حکم «دار» می گردند. چون کفر و ارتداد در میان مردم گسترش یافته و مردم نیز کفر به طاغوت خود را اعلام نمی کنند به همین دلیل نزد ما کافر هستند.

به صورت ساده در جواب این اشخاص می توان به نکات ساده ای اشاره نمود:

- آیا تکفیر کردن این اشخاص به این مفهوم است که اینها کافر اصلی هستند؟
- یا تکفیر اینها به دلیل ارتدادشان از دین اسلام است؟

چنانچه ادعای کافر اصلی بودن این اشخاص را دارید به چند دلیل می توان رفع اتهام نمود:

<sup>۳۹۹</sup> سنن ابن ماجه عن حذيفة بن اليمان قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: يدرس الإسلام كما يدرس وشي الثوب حتى لا يدرى ما صيام ولا صلاة ولا نسك ولا صدقة، وليسرى على كتاب الله عز وجل في ليلة فلا يبقى في الأرض منه آية، وتبقى طوائف من الناس الشيخ الكبير والعجوز يقولون أدركنا آباءنا على هذه الكلمة لا إله إلا الله فنحن نقولها، فقال له صلة: ما تغني عنهم لا إله إلا الله وهم لا يدرون ما صلاة ولا صيام ولا نسك ولا صدقة، فأعرض عنه حذيفة، ثم ردها عليه ثلاثاً، كل ذلك يعرض عنه حذيفة، ثم أقبل عليه في الثالثة فقال: يا صلة تنجيهم من النار ثلاثاً.

<sup>۴۰۰</sup> مجموع الفتاوى ج ۲۰ صفحه ۳۸-۳۷



- بی اساس بودن این اتهام شما قبلاً از جانب علماء روشن گشته است . علماء مسلمان شدن یک کافر را از سه طریق دانسته اند . امام کاسانی در کتاب « بَدَائِعِ الصَّنَائِعِ فِي تَرْتِيبِ الشَّرَائِعِ » این سه راه را چنین برشمرده است : از طریق «نص» و « دلالة» و « تبعية»

۱- از طریق «نص» :

که عبارت است از به زبان آوردن « لا اله الا الله» یا این به همراه «محمد رسول الله»، همراه با دور کردن و بری کردن آشکار خود از آنچه قبلاً بر آن بوده است .<sup>۴۰۱</sup>

در اینجا از شما باید پرسید : چنانچه بخواهیم این مردم کافر وارد اسلام گردند آن دینی که این اشخاص بعد از شهادتین باید از آن برائت جویند کدام است؟ چون بدون برائت از دین و مذهب قبلی نمی تواند وارد دین اسلام نمی گردد .

- آیا مطمئن هستید که این اشخاص نصرانی هستند تا بعد از شهادتین از آن برائت جویند؟

- یا مطمئن هستید که این مردم یهودی یا مجوس یا صابئی هستند تا بعد شهادتین از این مذاهب برائت جویند؟

- یا تابع یکی از مذاهب دین سکولاریسم بوده اند تا بعد از اظهار شهادتین از دین سکولاریسم برائت جویند؟

چون شما می گوئید که این مردم جزو کفار اصلی هستند و کفار اصلی هم ۵ دسته هستند: ۱- الَّذِينَ هَادُوا ۲- وَالصَّابِئِينَ ۳- وَالنَّصَارَى ۴- وَالْمَجُوسَ ۵- وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا (حج/۱۷) ، بر این اساس باید دلیل و استدلال بیاورید و ثابت کنید تابع چه مذهب یا دینی بوده اند؟ و ثابت کنید که این اشخاص تابع دین اسلام نبوده اند؟ شما توان اثبات چنین پارادوکس و تضادی را ندارید، در این صورت اتهام و ادعای شما در حد تهمت باقی می ماند و باید در برابر این اتهام پاسخگو باشید.

زمانی که توان اثبات این اتهام را ندارید و بگوئید که اینها مرتد هستند، در این صورت نیز شما ابتدا ادعا کرده اید که این اشخاص مسلمان بوده اند. حتی اگر آنها را به دلیل ارتدادشان تکفیر کردید در این صورت نیز باید «مناط» و علت ارتدادشان را برایمان بیان کنید. آشکار است «مَنْ ثَبَتَ إِسْلَامَهُ بَيَقِينٍ لَا يَزُولُ إِسْلَامُهُ إِلَّا بَيَقِينٍ أَيْضًا» هر کسی که با یقین مسلمان بودنش ثابت شود اسلام او برداشته نمی شود مگر با یقین. ابن تیمیه نیز می گوید: «وَمَنْ ثَبَتَ إِسْلَامَهُ بَيَقِينٍ لَمْ يُزَلْ ذَلِكَ عَنْهُ الشَّكُّ» هر کسی که اسلامش با یقین ثابت شد، با شک و گمان اسلام او برداشته نمی شود.

باز اگر بگوئید که دلیل کافر بودن این مردم این است که اینها کفر به طاغوت نکرده اند. در این صورت نیز می توان گفت که دلیل شما بر این اتهام جدید چیست؟ چون آشکار نمودن کفر به طاغوت مناط و علت ارتداد نیست.

<sup>۴۰۱</sup> البته در مواردی چون قضیه ی نجاشیو کسانی که در ضرورت قرار می گیرند مساله برائت آشکارا شرط نمی گردد .

بعضی اوقات که انسان -همچون نجاشی- توانائی آشکار نمودن و اظهار کفر به طاغوت را ندارد در این صورت تکلیفی بر اوست نیست. همچنانکه در «الدرر السنیة» آمده است که: بر انسان واجب است به اندازه توانائی خود دینش را آشکار کند، اگر ترس فتنه داشت و نتوانست هجرت کند جایز است که دینش را کتمان کند و برای اینکه در فتنه نیافتد آشکارش نکند و....<sup>۴۰۲</sup>

در این صورت عدم آشکار نمودن کفر به طاغوت یا عدم آشکار نمودن برائت از سکولاریستها (= احزاب= مشرکین) به معنی نبودن کفر به طاغوت یا نبودن برائت نیست.

الشیخ عبداللطیف بن عبدالرحمن می گوید: مساله آشکار نمودن دشمنی (العداوة) متفاوت است با وجود خود دشمنی، اول اینکه: با وجود « ترس و عدم توانائی» شخص معذور می گردد آنها هم به دلیل گفتار الله متعال که می فرماید: «إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَّةً»<sup>۴۰۳</sup>

نکته ی دیگر اینکه اگر علت تکفیر شما با شبهه (التبعية للدار) تبعیت از سرزمین است، یعنی اگر سرزمینی دارالکفر بود ساکنان آن نیز کافر می گردند و اگر سرزمینی دارالاسلام بود ساکنان آن نیز همگی مسلمان خواهند بود !!

مگر مکه قبل از هجرت دارالکفر نبود؟ در این صورت نیز باید پاسخگو باشید که رسول الله صلی الله علیه وسلم و تمام یارانش به مدت ۱۳ سال در دارالکفر مکه ساکن بودند، آیا - نعوذ بالله- حکم اینها تابع سرزمین بود؟ حسبنا الله و نعم الوکیل از این همه جهالت!

علاوه بر آن در دارالاسلام اهل ذمه قرار دارند و قرار نیست هرکسی که در دارالاسلام زندگی می کند مسلمان باشد .

در مورد «النص» صحبت شد و نوبت به «الدلالة» می رسد که عبارت است از: «كُلُّ قَوْلٍ أَوْ عَمَلٍ كَافٍ لِلتَّبَعِيرِ عَنِ إِتْرَامِ الْإِسْلَامِ» هر گفتار و عملی که معنی ملتزم شدن به دین اسلام را برساند .

<sup>۴۰۲</sup> إن الواجب على المسلم أن يظهر دينه بقدر استطاعته ، فإن خاف الفتنة ولم يستطع الهجرة جاز له كتمان دينه وعدم إظهاره لئلا يفتن . لكن مع الاستمساك به في الخفاء ، وعدم مشايعة الكفار على كفرهم ، بل ولا على معاصيهم ابتداءً من غير إكراه يبيح ذلك . ومن هذا يعلم أن إنكار من كان حاله كذلك لا يمكن في الظاهر باليد ولا باللسان ، فيكفيه حينئذ الإنكار بالقلب الذي هو كره الكفر وأهله ، وعدم الرضى عنهم وعن كفرهم ، لأنه لا يمكنه إلا ذلك . وهذا هو معنى قول الرسول صلى الله عليه وسلم : من رأى منكم منكراً فليغيره بيده، فإن لم يستطع فبلسانه، فإن لم يستطع فبقلبه، وذلك أضعف الإيمان . وفي معنى قوله صلى الله عليه وسلم في الحديث : « فإن لم يستطع فبقلبه » يقول الإمام ابن دقيق العيد: معناه فليكره بقلبه ، وليس ذلك بإزالة وتغيير ، لكنه هو الذي في وسعه... وفي هذا الحديث دليل أن من خاف من القتل أو الضرب سقط عنه التغيير ، وهو مذهب المحققين سلفاً وخلفاً، وذهبت طائفة من الغلاة إلى أنه لا يسقط وإن خاف ذلك . وأما من استطاع إنكار المنكر في الظاهر فلم يفعل فإنه يأثم لتركه الواجب عليه في ذلك . لكنه لا يكفر بمجرد عدم إنكاره مع قدرته حتى يتحقق منه ما يستوجب الكفر في الظاهر من قول أو فعل . وقد شد عن هذه القاعدة من يرون أن الأصل في الناس اليوم هو الكفر . فلم يكفهم اشتراط التبين لإثبات وصف الإسلام مع وجود ما يدل عليه من الإقرار أو ما يقوم مقامه بدعوى أن الناس يجهلون مفهوم الشهادتين . حتى حكموا بأن عدم الاعتراض الظاهر على من يحكمون غير الشريعة من القوانين الوضعية دليل كاف على الرضى في الباطن . وأنهم بذلك قد شابعوا حكاهم وتابعوهم على عدم تحكيم الشريعة . وأن ذلك هو الأصل فيهم، حتى يظهر منهم ما يدل على خلافه بعد التبين . ونتيجة هذا القول أن من لم يتبين إسلامه ولم يهاجر في مثل هذه الظروف يكون كافراً، لا ولاية بينه وبين المسلمين .

<sup>۴۰۳</sup> الشیخ إسحاق بن عبد الرحمن بن حسن نیز می گوید: " أصل البراءة المقاطعة بالقلب واللسان والبدن ، وقلب المؤمن لا يخلو من عداوة الكافر ، وإنما النزاع في إظهار العداوة ، فإنه قد تخفى لسبب شرعي ، وهو الإكراه مع الاطمئنان، وقد تخفى العداوة من مستضعف معذور، عذره القرآن، وقد تخفى لغرض دنيوي، وهو الغالب على أكثر الخلق، هذا إن لم يظهر منه موافقة " [۴۵۴] [۴۵۵] "الأداب الشرعية" لابن مفلح ۲۳۸ / ۱

- ابن قدامة در الْمُغْنِيْمِي گوید: « إِذَا صَلَّى الْكَافِرُ حُكْمَ بِإِسْلَامِهِ ، سِوَاءَ كَانَ فِي دَارِ الْحَرْبِ أَوْ دَارِ الْإِسْلَامِ أَوْ صَلَّى جَمَاعَةً أَوْ فُرَادَى » اگر کافر نماز خواند حکم اسلام بر وی داده می شود، فرق نمی کند در دار الحرب باشد، یا دار الاسلام؛ یا به صورت جماعت نماز بخواند یا انفرادی.
- الکسانی هم می گوید: وأما بیان ما یحکم به بکونه مُؤْمِنًا مِنْ طَرِيقِ الدَّلَالَةِ ، فَنَحْوُ أَنْ یَصْلِيَ كِتَابِي ، أَوْ وَاحِدًا مِنْ أَهْلِ الشِّرْكِ فِي جَمَاعَةٍ . اما شخصی که از طریق «الدلالة» حکم مسلمان بودنش داده شود این است که شخص اهل کتاب نماز بخواند یا یکی از اهل شرک (مشرکین = احزاب = سکولاریستها) در نماز جماعت دیده شود.
- امام أبو حنیفة می گوید: إِنْ صَلَّى فِي الْمَسْجِدِ فِي جَمَاعَةٍ أَوْ مُنْفَرِدًا أَوْ خَارِجَ الْمَسْجِدِ فِي جَمَاعَةٍ أَوْ حَجَّ وَطَافَ ، أَوْ تَجَرَّدَ لِلْإِحْرَامِ وَلَبَّى وَوَقَفَ بِعَرْفَةَ صَارَ مُسْلِمًا . اگر کسی در مسجد به جماعت نماز بخواند یا به صورت انفرادی یا در بیرون از مسجد به صورت جماعت، یا حج و طواف کند، یا احرام ببندد و تلبیه را انجام دهد یا در عرفه توقف کند چنین شخصی مسلمان محسوب می گردد.
- امام أحمد نیز می گوید: إِنْ صَلَّى مُنْفَرِدًا أَوْ خَارِجَ الْمَسْجِدِ حُكْمَ بِإِسْلَامِهِ . اگر به صورت انفرادی یا در خارج از مسجد نماز بخواند به مسلمان بودن وی حکم داده می شود .

تمام این موارد عبارت بود از حکم دادن بر اساس ظاهر، این هم از ما خواسته شده است؛ و درون افراد امری نیست که انسان دیگری در آن دخالت کند و تنها به خالقش بر می گردد. الله تعالی می فرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتُ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا.

بر این اساس اگر شخصی شهادتین آورد و نماز و روزه رمضان و حج و زکات را انجام داد و بدون عذری معتبر مرتکب کفر آشکاری که وی را از اسلام خارج کند نگردید، در این صورت مسلمان است و چنانچه شخص با این دلایل مسلمان بودن او ثابت گردید کسی نمی تواند به بهانه تبعیت از سرزمین کفار (التبعية للدار الكفر) چنین شخصی را کافر بداند چون مسلمان بودن چنین شخصی از طریق «النص» و «الدلالة» ثابت شده است.

لازم است که برای برادران و خواهرانم این امر را روشن نمایم که باور داشتن به اینکه اصل در مردم کفر است و کافر کردن مسلمین چند نکته ی ترسناک را در خود جای داده است که در دشمن بودن بنیانگذاران(نه پیروان درجه چندم اکثرا جاهل) چنین جنگ روانی بر علیه مسلمین علایمی را نشان می دهد. زمانی که گفتند که اصل در مردم کفر است و مردم تابع دار و سرزمین کفری هستند و همه می دانیم که هم اکنون غیر از دولت شهر و اتیکان تمام دارالکفرها توسط کفار سکولار( مشرک) اداره می شود، چنین پیامدهایی را به دنبال خواهد داشت :

- تمام تکالیف و واجبات شرعی چون نماز و روزه و جهاد و... از این مردم برداشته می شود و نمی توان از آنها خواست که چنین تکالیفی را انجام دهند؛ چون از کافر امر شرعی خواسته نمی شود.

- باید ضمن بغض و کینه و دشمنی، از تمام این اشخاص برائت شود چون کافری مشرک (سکولار) و نجسی هستند.
- باید بر علیه این اشخاص جهاد و قتال شود و باید خون و مالشان حلال گردد چون نه اهل ذمه هستند نه اهل امان و نه اهل پیمان می باشند .
- و...

### • شبهه: کافر نمودن عموم مردم به بهانه انتشار کفر و شرک

این شبهه نیز بر خلاف عمل و گفتار دانشمندان و بزرگان اسلام بوده است . به عنوان نمونه در عصر ابن القيم با وجود گسترش آن همه کفر و شرک در میان مردم هرگز از وی دیده نشده است که آن مردم را به صورت عموم کافر بداند، بلکه برای آنها «عذر» می آورد و در این زمینه می گوید:

”قد غلب الشرك على «أكثر النفوس» «لظهور الجهل، وخفاء العلم»، فصار المعروف منكراً، والمُنكَرُ مَعْرُوفًا، والسُّنَّةُ بِدْعَةٌ، والِبِدْعَةُ سُنَّةٌ، وَنَشَأَ فِي ذَلِكَ الصَّغِيرِ وَهَرَمَ عَلَيْهِ الْكَبِيرُ، وَطُمَسَتِ الْأَعْلَامُ، وَاشْتَدَّتْ غُرْبَةُ الْإِسْلَامِ، وَقَلَّ الْعُلَمَاءُ، وَعَلَبَ السُّفَهَاءُ، وَلَكِنْ مَعَ هَذَا لَا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنَ الْعَصَابَةِ الْمَحْمَدِيَّةِ بِالْحَقِّ قَائِمِينَ، وَلِأَهْلِ الشَّرِكِ وَالْبِدْعِ مُجَاهِدِينَ إِلَى أَنْ يَرِثَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا وَهُوَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ”.

به درستی که شرک اکثر مردم را فرا گرفته است، به دلیل پدیدار شدن آن هم ندانستن (جهل) و نبودن علم است؛ چنان شده که خوبی به بدی و بدی به خوبی، سنت به بدعت و بدعت به سنت شناسانده شود؛ کودک بر این اساس بزرگ شده و بزرگ هم بر همین روش پیر شده است، نمادهای اسلام پاک شده و غربت اسلام هم بیشتر از گذشته شده است، علما نیز کم شده و گیج و نفهمها نیز اکثریت را به دست آورده اند، با این وجود پیوسته گروهی محمدی باقی مانده اند که به حق چنگ زده اند و با اهل شرک و بدعت جهاد می کنند تا زمانی که الله سبحانه و تعالی زمین و هر آنچه در آن است را جمع نماید و تنها خودش بهترین وارث است .

### • شبهه: میان «الإسلام الحکمی» و «الإسلام الحقیقی» تفاوتی قائل نیستند و...

الله تعالی می فرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَى إِلَيْكُمْ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا.

امام الشوکانی در معنی این آیه می گوید: وَالْمُرَادُ هُنَا: لَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَى بِيَدِهِ إِلَيْكُمْ وَاسْتَسْلَمَ لَسْتَ مُؤْمِنًا فَالسَّلَامُ وَالسَّلَامُ كِلَاهُمَا بِمَعْنَى الْاسْتِسْلَامِ، وَقِيلَ هُمَا بِمَعْنَى الْإِسْلَامِ: أَي لَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَى إِلَيْكُمْ التَّسْلِيمَ فَقَالَ السَّلَامَ عَلَيْكُمْ:

لست مؤمناً والمراد نهى المسلمين عن أن يهملوا ما جاء به الكافر مما يستدل به على إسلامه ويقولوا إنه إنما جاء بذلك تعوذاً وتقية.

رسول الله صلى الله عليه وسلم مى فرمايد: أُمرتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَشْهَدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، و أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ ، وَيَقِيمُوا الصَّلَاةَ ، وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ ، فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ عَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ إِلَّا بِحَقِّ الْإِسْلَامِ ، وَحَسَابِهِمْ عَلَى اللَّهِ.

ابن الحجر در الفتح البارى مى گوید: أي أمرَ سرائرهم.. وفيه دليل على قبول الأعمال الظاهرة والحكم بما يقتضيه الظاهر. امام البَعَوِي در توضيح اين حديث مى گوید: وفي الحديث دليل على أن أمور الناس في معاملة بعضهم بعضاً إنما تجري على الظاهر من أحوالهم دون باطنها، و أن من أظهر شعار الدين أجري عليه حكمه، ولم يكشف عن باطن أمره، ولو وجد لقيط في بلد المسلمين حَكَمَ بِإِسْلَامِهِ.

و فرموده ی رسول الله صلى الله عليه وسلم: أَفَلَا شَقَقْتَ عَنْ قَلْبِهِ حَتَّى تَعْلَمَ أَقَالَهَا أَمْ لَا. امام النَوَوِي در معنى اين حديث مى گوید : وفيه دليل على القاعدة المعروفة في الفقه والأصول أن الأحكام فيها بالظاهر والله يتولى السرائر.

علاوه بر آن گفتمان پر مفهوم معاويه بن الحكم السلمى در مورد آن دختر است كه از رسول الله صلى الله عليه وسلم پرسيد : أفلا أعتقها؟ قال : ائنتني بها فأنتيته بها فقال لها: أين الله؟ قالت: في السماء، قال: من أنا؟ قالت: أنت رسول الله، قال: أعتقها فإنها مؤمنة.

• ابن تيمية در توضيح اين روايت مى گوید: فإن الإيمان الذي علفت به أحكام الدنيا، هو الإيمان الظاهر وهو الإسلام، فالمسمى واحد في الأحكام الظاهرة، ولهذا لما ذَكَرَ الأثرَمَ لأحمد إحتجاج المُرَجِيَّةِ بِقَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ (( : أَعْتَقَهَا فَإِنَّهَا مُؤْمِنَةٌ )) أَجَابَهُ : بِأَنَّ المُرَادَ حُكْمَهَا فِي الدُّنْيَا حُكْمَ المُؤْمِنَةِ ، لم يرد أنها مؤمنة عند الله تستحق دُخُولَ الجَنَّةِ بِلا نَارٍ إِذَا لَقِيَتْهُ بِمُجَرَّدِ هَذَا الإِقْرَارِ.

• ابن رَجَبِ الحَنَبَلِي نيز مى گوید: وَمِنَ المَعْلُومِ بِالضَّرُورَةِ : أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَقْبَلُ مِنْ كُلِّ مَنْ جَاءَ يُرِيدُ الدُّخُولَ فِي الْإِسْلَامِ ، الشَّهَادَتَيْنِ فَقَطْ ، وَيُعْصَمُ دَمُهُ بِذَلِكَ ، وَيَجْعَلُهُ مُسْلِمًا.

• ابن بطلال مى گوید: ”وقد أجمعوا أن أحكام الدين على الظاهر ، وإلى الله السرائر.“

• امام الشاطبي در «الموافقات» مى گوید: ”إن أصل الحكم بالظاهر مَقْطُوعٌ بِهِ فِي الْأَحْكَامِ خُصُوصًا وَبِالنَّسْبَةِ لِلإِعْتِقَادِ فِي الْغَيْرِ عُمُومًا أَيْضًا فَإِنَّ سَيِّدَ الْبَشَرِ مَعَ إِعْلَامِهِ بِالْوَحْيِ يُجْرِي الْأُمُورَ (على ظواهرها) فِي الْمُنَافِقِينَ وَغَيْرِهِمْ وَإِنْ عَلِمَ بِبَوَاطِنِ أَعْمَالِهِمْ وَلَمْ يَكُنْ بِمُخْرِجِهِ عَنْ جَرِيَانِ الظواهر على ما جرت عليه“

- امام الطحاوی می گوید: «ولا نشهدُ عليهم بِكُفْرٍ ولا بِشِرْكٍ ولا بِنِفَاقٍ ( ما لم يظهر منهم شيءٌ من ذلك ) وَنَدْرُ سَرَائِرَهُمْ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى»
- شارح عقیده‌ی طحاوی ( ابن اَبی العز الحنفي ) می گوید: «لأنَّنا أُمِرنا بِالْحُكْمِ ( بالظاهر ) وَنُهِننا عَنِ الظَّنِّ وَاتِّبَاعِ ما لَيْسَ لَنا بِهِ عِلْمٌ.»
- الحافظ ابن حجر می گوید: «وَكُلُّهُم أَجْمَعُوا عَلَي أَنَّ أَحْكامَ الدُّنْيا عَلَي الظاهرِ وَاللَّهُ يَتَوَلَّى السَرَائِرَ وَقَدْ قالَ لِأَسامةَ: «هَلَّا شَقَقْتَ عَنِ قَلْبِهِ.»»
- ابن القَيِّم می گوید: «وَمَنْ حَكَّمَ عَلَي النَّاسِ بِخِلَافِ ( ما ظَهَرَ مِنْهُم اسْتِدْلالاً عَلَي أَنَّ ما أَظْهَرُوهُ خِلَافَ ما أَبْطَنُوهُ ) بِدَلالَةٍ مِنْهُم أَوْ غَيْرِ دَلالَةٍ لَمْ يَسْلَمْ عِنْدِي مِنْ خِلَافِ التَّنْزِيلِ وَالسُّنَّةِ» سپس می افزاید: «إِنَّ اللَّهَ لَمْ يُجِرِ أَحْكامَ الدُّنْيا عَلَي عِلْمِهِ فِي عِبادِهِ وَإِنما عَلَي الأسبابِ الَّتِي نَصَبَها أَدلَّةٌ عَلَيها؛ فَأَحْكامُ الدُّنْيا عَلَي الإِسْلامِ وَأَحْكامُ الآخِرَةِ عَلَي الإِيْمانِ .. فَأَحْكامُ الدُّنْيا بِالنَّسْبَةِ لَنا عَلَي ( ما يَظْهَرُ مِنَ العَبْدِ ) أَمّا فِي الآخِرَةِ فَاللهُ أَعْلَمُ بِما فِي الباطنِ.»
- امام الشافعي نیز می گوید: «إِنَّمّا كَلَّفَ العِبادَ الحُكْمَ عَلَي الظاهرِ مِنَ القَوْلِ أَوْ الفِعْلِ وَتَوَلَّى اللَّهُ الثَّوابِ عَلَي السَرَائِرِ دُونَ خَلْقِهِ وَأَحْكامِ اللَّهِ وَرِسالِهِ تَدُلُّ عَلَي أَنَّهُ لَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يَحْكُمَ عَلَي أَحَدٍ ( إلا بظاهِرٍ ) وَالظاهِرُ ما أَقَرَّ بِهِ أَوْ ما قامَتْ بِهِ بَیِّنَةٌ تُثَبِّتُ عَلَيهِ.»

این منهج و راهکار مسلمین سالم در طول تاریخ بوده است که تنها بر اساس ظاهر حکم کرده اند؛ اما مسلمین بیمار و نامتعادل و نامیزان بر عکس این عمل کرده اند. برای این انسانهای بیمار ضروریست که درون و عمق مسائل پنهانی مسلمین را بازرسی نموده و بر آن آگاهی یابند آن گاه آنها را مثل سایر اهل فقه مسلمان می دانند. سرچشمه و منبع عدم درک و اشتباه این انسانهای بیمار به این بر می گردد که میان «الإسلام الحکمی» و «الإسلام الحقیقی» فرق نمی گذارند.

امام الکاسانی می گوید: «لِلإِيْمانِ حُكْمانِ : أَحدهما يَرْجِعُ إِلى الآخِرَةِ والثَّانِي يَرْجِعُ إِلى الدُّنْيا أَمّا الَّذِي يَرْجِعُ إِلى الآخِرَةِ فَكَوْنُ المُؤْمِنِ مِنَ أَهْلِ الجَنَّةِ إِذا حُتِمَ عَلَيهِ قالَ تَعَالَى: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْها وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى الَّذِيْنَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ إِلا ما كانوا يَعمَلُونَ» وأَمّا الَّذِي يَرْجِعُ إِلى الدُّنْيا؛ فَلَهُ عَصْمَةُ النَفْسِ وَالْمالِ، لِقَوْلِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيهِ وَسَلَّمَ: «أَمَرْتُ أَنْ أَقاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقولُوا لا إِلهَ إِلا اللَّهُ فَإِذا قالوا لا إِلهَ إِلا اللَّهُ عَصَمُوا مِنِّي دَماءَهُمْ وَأَموالَهُمْ إِلا بِحَقِّها وَحسابِهِم عَلَي اللَّهِ.»

ایمان دو حکم دارد: یکی از آنها برمیگردد به حکم قیامت (الآخرة) آن یکی نیز به دنیا بر می گردد. اما آن حکمی که به قیامت برمی گردد آن است که شخص ایماندار اهل بهشت باشد همچنانکه الله تعالی در موردش می فرماید مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْها وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى الَّذِيْنَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ إِلا ما كانوا يَعمَلُونَ اما آن ایمانی که حکمش دنیایی است عبارت است از آن ایمانی که به واسطه ی آن جان و مالش در امان می ماند و

محافظت می شود به دلیل این فرموده ی رسول الله صلی الله علیه وسلم که : اُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَإِذَا قَالُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ إِلَّا بِحَقِّهَا وَحَسَابُهُمْ عَلَى اللَّهِ .

ابن تیمیه نیز می گوید: "وقد يكون في بلاد الكفر من هو مؤمن في الباطن يكتُم إيمانه ومن لا يعلم المسلمون حاله إذا قاتلوا الكفار فيقتلونهُ ولا يُغسلُ ولا يُصلَّى عليه ويُدفنُ مع المشركين وهو في الآخرة من المؤمنين فحكم الدار الآخرة غير حكم الدار الدنيا". ممکن است یکی در سرزمین کفار باشد و از درون مومن هم باشد و ایمانش را پنهان نموده باشد و مسلمین نیز او را نشناسند و در هنگامی که با کفار می جنگند او را نیز بکشند؛ چنین شخصی نه به شیوه ی مسلمین غسل داده می شود و نه بر وی نماز خوانده می شود و باید با کفار دفن گردد، اما در روز قیامت از ایمان داران باشد؛ به همین دلیل حکم قیامت چیزی غیر از حکم دنیاست .

اما این مجریان آگاه یا نا آگاه جنگ روانی دشمنان اصلی بر علیه مسلمین نمی خواهند میان اسلام حکمی و اسلام حقیقی تفاوت قائل شوند .

- اسلام حکمی: بر اساس آن از خون و مالت در دنیا محافظت شده و همچون یک مسلمان با تو رفتار می شود هر چند در دنیا منافق هم باشی .
- اسلام حقیقی : آن است که از عذاب جهنم و قیامت نجاتت می دهد.

پس لازم است که دانسته شود :

- اسلام حکمی : جهت احکام دنیایی است
- اسلام حقیقی: جهت احکام قیامت و روز آخرت

شایسته و لازم است این تفاوت فهمیده شود، چون کسانی گفتار اهل علم را به کار می گیرند بدون آنکه آن را در مکان خودش قرار دهند، به همین دلیل مسلمین را در جایگاه کفار قرار می دهند آنهم با دلایل بی ارزش . الله متعال مسلمین را در جای مسلمین قرار داده و کفار را در جای کفار؛ حالا اگر کسی جای اینها را عوض کند بدون شک دچار امر بدعی شده است .

ابن القيم ضمن بازگو نمودن چند ویژگی اهل بدعت می گوید: وَأَهْلُ الْبِدَعِ يُكْذِبُونَ بِالْحَقِّ وَيُكْفِرُونَ الْخَلْقَ ، فَلَا عِلْمَ عِنْدَهُمْ وَلَا رَحْمَةَ ، وَإِذَا قَامَتْ عَلَيْهِمْ حُجَّةُ أَهْلِ السُّنَّةِ عَدَلُوا إِلَى حِسْبِهِمْ وَعَفُوبَتِهِمْ إِذَا أَمَكْنَهُمْ . بدعتگران حق را دروغ می پندارند و مردم را تکفیر می کنند، نه نزدشان علم هست نه رحم، اگر شخصی از اهل سنت با دلیل بهانه آنها را از بین ببرد، اگر بتوانند پناه می برند به دستگیر نمودن و مجازات کردنش.

گروه بیماران بر این باورند که عموم مسلمین جزو کفار اصلی به حساب می آیند چون بر اساس کفر اکبر بزرگ شده اند و فوراً این گفتار محمد بن عبدالوهاب در نواقص سوم اسلام را می آورند که : مَنْ لَمْ يُكْفِرِ الْمُشْرِكِينَ أَوْ شَكَّ فِي كُفْرِهِمْ أَوْ صَحَّ مَذْهَبُهُمْ كَفَرَ . هر کسی که مشرکین را تکفیر نکند یا در کافر

بودن آنها گمان داشته باشد یا راه و مذهب آنها را صحیح بداند در این صورت کافر شده است. اما همین گفته نیز میان آنها اختلاف افکنده و باعث تکفیر هم شده اند. چون می گویند این مردم کافر اصلی هستند اما بر شخص معین و مشخص حکم کفر نمی دهیم مگر بعد از اقامه حجه!!

باور کنید این گفته در کتاب هیچ یک از علمای سابق وجود ندارد. از کی تا به حال حکم دادن بر کافر اصلی نیاز به اقامه حجه داشته است؟

القاضي عياض در كتاب الشفاء در این مورد هم صدائی امت اسلامی را بیان نموده و می گوید: ولهذا نُكْفِرُ مَنْ دَانَ بِغَيْرِ مِلَّةِ الْمُسْلِمِينَ مِنَ الْمِلَّةِ، أو «تَوَقَّفَ مِنْهُمْ» أو شَكَّ أو صَحَّحَ مَذْهَبَهُمْ، وإن أَظْهَرَ الإسلامَ واعتَقَدَهُ، واعتَقَدَ إِبْطَالَ كُلِّ مَذْهَبٍ سِوَاهِ فَهُوَ كَافِرٌ بِإِظْهَارِ مَا أَظْهَرَ مِنْ خِلَافِ ذَلِكَ. به همان شیوه هرکسی را که مطیع یکی از برنامه های غیر اسلامی گشته یا بر برنامه ای غیر از اسلام توقف نماید یا در باطل بودن برنامه آنهاشک و گمان داشته باشد یا اینکه آن را صحیح بداند تکفیر می کنیم هر چند که چنین شخصی قبلاً مسلمان بودن خود را آشکار نموده و دارای باور اسلامی باشد و اعتقاد هم داشته باشد هر چه مذهب و برنامه غیر اسلام وجود دارد همگی باطل هستند.

سپس این گفته را روشن نموده و می گوید: لِقِيَامِ النَّصِّ وَالْإِجْمَاعِ عَلَى كُفْرِهِمْ، فَمَنْ وَقَفَ فِي ذَلِكَ فَقَدْ كَذَّبَ النَّصَّ. این هم به دلیل وجود نص و اجماع مبنی بر کافر بودن آنهاست، به همین دلیل هر کسی در این زمینه توقف کند در این صورت نص را دروغ پنداشته است. با این وجود، زمانی که این اشخاص بیمار در کافر دانستن مسلمین تا زمان اقامه حجه توقف می کنند خودشان توسط عده ای دیگر از خودشان تکفیر می گردند. و لا حول و لا قوة الا بالله.

• **شبهه: در مسائل اصولی و بنیانی اسلام، چون شعائر اسلامی و حلال و حرام مسئله اقامه حجت و**

**عذر به جهل معنی ندارد**

این برادران، بدون تمایز میان مسلمان و غیر مسلمان، بر این باورند که ” : با آمدن رسول الله و قرآن، دیگر مسأله اقامه حجت تمام شده و مسأله عذر به جهل نمانده است. به همین خاطر می گویند:

” هر کسی بگوید که آمدن رسول الله صلی الله علیه وسلم برای همه مردم تا روز قیامت حجت نیست، پس آن شخص کافر شده؛ زیرا که باور دارد که با این سخن عملاً گفته است که پیغمبر خدا دین را ابلاغ نکرده است و کم کاری نموده است و لازم است که شخصی دیگر بهتر از او آن را ابلاغ نماید. و باورش اینگونه است که عملاً الله متعال، قرآن را که برای همه آسان و روشن بیان نموده، بیانش نکرده و آسان نیست.

در مسأله شروط تکفیر نمودن نیز همه خوب بدانند که شروط تکفیر و موانع تکفیر از جمله مسأله عذر به جهل در مسائل معلوم فی الدین بالضروره کار نمی کند و اثری ندارد. یعنی ضروری است که شخص در مسائل توحید



و شرک و کفر و ایمان و پایه های اسلام و حلال و حرام علم داشته باشد و و مسأله عذر به جهل در آن معنی ندارد و شخص اگر نداند باز هم بدون اقامه حجت و شروط تکفیر، کافر می‌گردد. آن علمایی که شروط تکفیر را بحث نموده اند در مسائل جلی نیست؛ بلکه در مسئله خفی است. مانند مسائلی که آشکار نیست و جزئیات آن را تنها عالمان و بزرگان می‌دانند خلاصه اینکه مسئله اقامه حجت بر جاهل در مسائل خفی و جزئی به امور موجود است و می‌توان بر شخص جاهل و گمراه به این امور اقامه حجت نمود؛ اما زمانی که مسائل اصولی و بنیانی اسلام، چون شعائر اسلامی و حلال و حرام پیش بیاید مسئله اقامه حجت و عذر به جهل معنی ندارد و شخص با آن در کفر واقع می‌گردد، در این صورت شخص مرتد محسوب می‌شود و جهلش دردی را دوا نمی‌کند.

در این زمینه در صفحات قبل توضیحاتی داده شده و نیاز به پاسخگویی نیست، اما ذکر این نکته مفید است که این خط فکری خاص در چیزهایی که آن را اصول دین می‌نامند جهل را عذر قرار نمی‌دهند و عدم عذر به جهل را به کفر به طاغوت و نصف لا اله - الا الله ربط می‌دهند و چنین نتیجه می‌گیرند که قائل شدن به عذر به جهل یعنی عدم کفر به طاغوت و کسی که کفر به طاغوت نداشته باشد کافر است.

به همین سادگی مسلمانی که قائل به عذر معتبر به جهل برای مسلمان بوده و تنها بعد از اقامه ی حجت نبوی و ایجاد شروط و بر داشته شدن موانع تکفیر اقدام به صدور حکم می‌نمایند را چنین معرفی می‌کنند که از تکفیر کردن کافران (یعنی بالای ۹۸ درصد مسلمین جهان) امتناع کرده و به کفر به طاغوتش خلل وارد شده است و کافر می‌شود!

شیخ عطیه الله لیبی در مورد صفات خوارج می‌گوید: " الخوارج المعاصرین یبدؤون الانطلاق من هذه المسألة، وهي مسألة العذر بالجهل، فهذه مسألة فقهية ينظر فيها الفقيه، وهم يجعلونها من مسائل "أصول الدين والاعتقاد." خوارج معاصر، مسیر انحرافی و فتنه انگیز خود را از مساله ی عدم عذر بالجهل آغاز می‌نمایند در حالیکه این مساله در حقیقت مساله ای فقهی است نه عقیدتی و برای یک فرد فقیه جایز است که در آن نظر و اجتهاد نموده و هر رایی که در نزدش راجح تر است را اختیار نماید، اما خوارج معاصر آن را از مسائل اصول دین قرار داده و مخالفینشان در این موضوع را تکفیر می‌نمایند.

نکته ی عجیب این پازل این است که این خط فکری شاذ خود را به اهل سنت چسبانده و ادعاء می‌کنند در این ظلم آشکار همه ی علمای سلف با آنها هم عقیده می‌باشند! زمانی که برای پیروانشان مشخص می‌شود که اینها بر خلاف علمای سلف در تکفیر مسلمین مخالف عمل نموده اند با یک قدم عقب نشینی خود را به خط فکری محمد ابن عبدالوهاب و دعوت نجدیت نسبت می‌دهند، اما باز زمانی که مشخص می‌شود که این خط فکری محمد بن عبدالوهاب نیز دارای علمائی است که کسانی قائل به عذر به جهل در اصول و فروع بوده اند را تکفیر نکرده اند، به کلی کنترل خود را از دست داده و به بد دهنی و فحش دادن به سبک مَلاهای درباری و علمای سوء و به خصوص شروع به تهمت زدن و ترور شخصیتی طرف مقابل می‌کنند.

البته آنچه روزانه مشاهده نموده ایم این است که شیوخ طواغیت آل سعود و پیروان آنها از طریق رسانه های بی شمار و منابری که در سراسر دنیا در اختیار نجدیون انصار الطواغیت قرار گرفته است به رشد این خط فکری در میان مسلمین دامن زده اند. لجنه ی دائمی علمای طواغیت آل سعود بدون استثناء اعلام می دارند که عذر به جهل برای شرک و کفر اکبر قبول نمی گردد.

س ۱: هل كل من أتى بعمل من أعمال الكفر أو الشرك يكفر؟ علما بأنه أتى بهذا الشيء جاهلا يعذر بجهلة أم لا يعذر؟ وما هي الأدلة بالعدر أو عدم العذر؟

ج ۱: لا يعذر المكلف بعبادته غير الله أو تقربه بالذبايح لغير الله أو نذره لغير الله، ونحو ذلك من العبادات التي هي من اختصاص الله إلا إذا كان في بلاد غير إسلامية ولم تبلغه الدعوة فيعذر؛ لعدم البلاغ لا لمجرد الجهل؛ لما رواه مسلم، عن أبي هريرة، عن رسول الله صلى الله عليه وسلم أنه قال: «والذي نفس محمد بيده لا يسمع بي أحد من هذه الأمة يهودي ولا نصراني ثم يموت ولم يؤمن بالذي أرسلت به إلا كان من أصحاب النار» (أحمد (۲ / ۳۱۷)، (۳۵۰) و (۴ / ۳۹۶، ۳۹۸)، ومسلم برقم (۱۵۳)). فلم يعذر النبي صلى الله عليه وسلم من سمع به، ومن يعيش في بلاد إسلامية قد سمع بالرسول صلى الله عليه وسلم فلا يعذر في أصول الإيمان بجهله. أما الذين طلبوا من النبي صلى الله عليه وسلم أن يجعل لهم ذات أنواط يعلقون بها أسلحتهم فهؤلاء كانوا حديثي عهد بكفر وقد طلبوا فقط ولم يفعلوا فكان ما حصل منهم مخالفا للشرع، وقد أجابهم النبي صلى الله عليه وسلم بما يدل على أنهم لو فعلوا ما طلبوا كفروا. وبالله التوفيق. وصلى الله على نبينا محمد، وآله وصحبه وسلم. اللجنة الدائمة للبحوث العلمية والإفتاء/عضو ... عضو ... نائب رئيس اللجنة ... الرئيس/عبد الله بن قعود ... عبد الله بن غديان ... عبد الرزاق عفيفي ... عبد العزيز بن عبد الله بن باز. ٤٠٤

خلاصه: سوال پرسیده شد که آیا در شرک و کفر اگر شخص بدان علم نداشته باشد و جاهل باشد، آیا شرط عذر به جهل برایش هست؟ در پاسخ: عذری نیست برای مکلفی که به عبادت غیر الله و نذری و ذبائح برای غیر الله می پردازند، در صورتی معذور است که سرزمین غیر اسلامی باشد و دعوت اسلام به او نرسیده باشد. اما کسی که در سرزمین های اسلامی زیسته عذری برایش در اصول ایمانی نیست. در این لجنه ی دائمی کسانی چون بن باز و عبدالله بن قعود و... وجود دارند.

یا همچنین از شیخ عبدالعزیز بن باز پرسیده شده که آیا عدم آگاهی از مسایل عقیدتی عذر محسوب می شود؟

ج: مسایل عقیدتی از مهم ترین امور بحساب می آیند، اصول اعتقادات عبارتند از: ایمان به الله، فرشتگان، کتابهای آسمانی، پیامبران، روز قیامت، تقدیر خوب و بد آن. «ایمان به الله»: اعتقاد به اینکه تنها ذات الله مستحق عبادت است و شهادت به اینکه معبود بر حقی جز الله وجود ندارد و محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرستاده الله تعالی بسوی تمام انسانها و جنها است و او خاتم النبیین است، ایمان به همه اموری که الله تعالی نازل نموده و رسول

الله صلی الله علیه وسلم بیان فرموده است: بر زن و مرد واجب است از جمله: ایمان به آخرت، بهشت و جهنم، حساب و جزا، وزن اعمال و تحویل اعمال نیکان به دست راست و بدان به دست چپ.

عدم آگاهی از این موارد عذر محسوب نمی‌شود؛ بلکه یادگیری این امور واجب است، کسی که در محیطی اسلامی بزرگ شده است و قرآن و حدیث به او رسیده باشد معذور بحساب نمی‌آید، چنین فردی جاهل نیست بلکه متجاهل و بی‌اعتنا به امور دین محسوب می‌شود. الله تعالی فرموده است: «أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا [فرقان/۴۴] آیا گمان می‌کنید که بیشترشان می‌شنوند یا می‌اندیشند؟ آنان جز مانند چهارپایان نیستند، بلکه گمراه ترند. الله تعالی فرموده است: «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْعَافِلُونَ [اعراف/۱۷۹] همانا بسیاری از جنیان و آدمیان را برای دوزخ آفریده ایم (زیرا) دل‌هایی دارند که با آن نمی‌فهمند و چشم‌هایی دارند که با آن نمی‌بینند، و گوش‌هایی دارند که با آن نمی‌شنوند. آنها چون چهارپایانند بلکه گمراه ترند، هم اینانند غافلان. الله فرموده است: «فَرِيقًا هَدَىٰ وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُّهْتَدُونَ [اعراف/۳۰] گروهی را هدایت کرد و گروهی گمراهی بر آنها محقق شد؛ آنها شیاطین را به جای خداوند ولی خود گرفتند و می‌پندارند راه یافته اند.

آیاتی که ذکر شد و بسیاری آیات دیگر که الله تعالی ظالمان و ستمگرانی را که از روی غفلت و بی‌توجهی از دستورات خداوند رویگردان شده اند معذور قرار نداده است. اما کسانی که در میان غیر مسلمانان زندگی می‌کنند و قرآن و حدیث به آنها نرسیده است، معذور بحساب می‌آیند، و حکمشان حکم (اهل فتره) است. - مدت زمان طولانی که میان دعوت دو پیامبر فاصله ایجاد کند- در نتیجه نسل‌های بعدی از احکام دین بی‌خبر بمانند؛ بنابراین کسانی که احکام شریعت به آنها نرسیده باشد و بر این حالت بمیرند، روز قیامت خداوند آنان را مورد امتحان قرار می‌دهد. کسی که اجابت نمود و امر الله را اطاعت کرد به بهشت وارد می‌شود و کسی که نافرمانی کرد وارد جهنم می‌شود، اما مسایلی همچون بعضی از احکام نماز، زکات و یا حج که بعضی از افراد از آن اطلاع حاصل نمی‌کنند، عذرشان پذیرفته است؛ طبیعی است که چنین مسائلی بر خیلی از افراد مخفی می‌ماند، زیرا همه مردم نمی‌توانند فقیه باشند. مؤمن وظیفه دارد مسائل دینی را فرا گیرد، از علما سؤال نماید، الله تعالی فرموده است: «فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ [نحل/۴۳] پس از آگاهان بپرسید اگر نمی‌دانید. گروهی در زمان پیامبر ص بدون علم فتوا داده بودند، پیامبر فرمود: «أَلَا سَأَلُوا إِذْ لَمْ يَعْلَمُوا فَإِنَّمَا شِفَاءُ الْعِيِّ السُّؤَالُ»<sup>۴۰۰</sup>

وقتی که نمی‌دانستند چرا سؤال نکردند؛ همانا شفاى جاهل پرسیدن است. پیامبر ص در حدیثی فرمودند: «مَنْ يُرِدُ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا يُفَقِّهْهُ فِي الدِّينِ»<sup>۴۰۱</sup> «آهنگر کسی که الله تعالی در حق او اراده خیر نماید به وی فهم دین، نصیب خواهد کرد. مردان و زنان مسلمان وظیفه دارند مسائل دینی را بیاموزند؛ در مواردی که برایشان سؤال و یا

<sup>۴۰۰</sup> احمد (۳۳۰/۱) دارمی (۷۵۲) ابوداود (۳۳۶، ۳۳۷) ابن ماجه (۵۷۲) حاکم (۱۷۸/۱) (۶۳۰، ۶۳۱). وحسنه الألبانی فی صحیح ابی داود (۳۲۶، ۳۲۵)  
<sup>۴۰۱</sup> بخاری (۶۹) مسلم (۱۷۱۹)

اشکال پیش می آید از علما بپرسند، بی توجه نباشند، زیرا انسانها آفریده شده اند تا الله تعالی را عبادت کنند و عبادت نیاز به علم دارد، تا زمانی که انسان در غفلت و بی توجهی به سر برد عالم نمی شود؛ بنابراین طلب علم و پرسیدن از علما لازم و ضروری است تا انسان از جهالت نجات یابد و آگاهی حاصل کند. «<sup>۴۰۷</sup>

یا به فتوای دیگر لجنة دائمی دقت بفرمایید که می گوید در اصولیات اسلام عذر به جهل معنی ندارد: «الصواب أنه لا يعذر أحد في عدم معرفة أصول الإسلام وقواعده ممن بلغه القرآن وبعث الرسول صلى الله عليه وسلم لقول الله عز وجل: {وَأَوْحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنَ لِأُنذِرْكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ} وقوله سبحانه: {هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ وَلِيُنذِرُوا بِهِ} وما جاء في معناه من الآيات، أما المسائل الفرعية التي قد يخفى حكمها، فهذه يعذر فيها بالجهل حتى تقام عليه الحجة؛ لأحاديث كثيرة وردت في ذلك وبالله التوفيق، وصلى الله على نبينا محمد وآله وصحبه وسلم./اللجنة الدائمة للبحوث العلمية والإفتاء/عضو ... عضو ... عضو ... عبد العزيز آل الشيخ ... صالح الفوزان .... عبد العزيز بن عبد الله بن باز.<sup>۴۰۸</sup>

این در حالی است که همین شیوخ درباری در کتب و مباحث علمی در مورد عذر به جهل چیزی می گویند، اما زمانی که پای فتوای رسمی باز می شود، که بیانگر سیاستهای وزارت داخله ی دولت فاسد آل سعود و اربابان خارجی است، طرح دیگری می ریزند.

در نهایت متوجه فاجعه ای ویرانگر می شویم و آن اینکه: رژیم فاسد آل سعود از کانال همین علمای نجدی خود در حال خط دهی به مخالفین ساده لوح خود است. همان کاری که انگلیس، کانادا، آمریکا، اردن و سایر طواغیت خارجی و محلی از طریق علمای سوء شبهه جهادی نجدی مثل (ابوبصیر، ابوقتاده، هانی السباعی، طارق عبدالحلیم، ابومحمد مقدسی و...) که در اختیار دارند به دشمنان خود خط فکری و مبارزاتی می دهند. کسانی در حال خط دهی به مجاهدین میان فرقه های معرروف به اهل سنت هستند که باید کشته شوند، نه اینکه آراء آنها مورد تکریم و عمل واقع شود. ابن تیمیه آشکارا قرار گرفتن در صف کفار و ظالمین را خیانت و مستحق مرگ می داند هر چند این خائنین با آیات قرآن سخن بگویند و می گویند: " إِذَا رَأَيْتُمُوْنِي مِنْ ذَلِكَ الْجَانِبِ وَعَلَى رَأْسِي مُصْحَفٌ فَأَقْتُلُونِي"<sup>۴۰۹</sup>؛ اگر من را در صفوف مغولها یافتید که بر روی سرم قرآنی وجود دارد من را بکشید.

#### ● شبهه: هرکسی که کافر را تکفیر نکند یا این که در کفر کافر شك کند خودش هم کافر می شود

جمله مشهور «من لم يكفر الكافر او شك في كفر، فهو كافر» هرکسی که کافر را تکفیر نکند یا این که در کفر کافر شك کند خودش هم کافر می شود، این جمله را علماء از مفاهیم قرآن و سنت برداشت کرده اند و در اینجا منظور از تکفیر کافر، کافری است که کافر بودنش محل اختلاف نمی باشد مانند: ۱- الَّذِينَ هَادُوا ۲- وَالصَّابِئِينَ ۳- وَالنَّصَارَى ۴- وَالْمَجُوسَ ۵- وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا (حج/۱۷)

<sup>۴۰۷</sup> مجموع فتاوی العلامة عبد العزيز بن باز ۳۹۸/۹

<sup>۴۰۸</sup> فتاوی اللجنة الدائمة - المجموعة الثانية ۴۱۹/۱

<sup>۴۰۹</sup> ابن كثير، البداية والنهاية - ج ۱۴ - ص ۲۸

اما کفرهایی که علماء در مورد کافر شدن صاحب آن کفر رأی صریحی نداده‌اند و نگفته‌اند که هرکس که این کفر را داشت فوری کافر می‌شود و اصطلاحاً تکفیر آن اجتهادی می‌باشد شامل قاعده «من لم یکفر الکافر او شک فی کفر، فهو کافر» نمی‌شود مگر بعد از اقامه حجت، ارائه دلیل، وجود شروط و رفع موانع و رعایت ظوابط و ۴ فیلتر اصلی تکفیر آنها به یقین و بدون کوچکترین شک و شبهه ای.

برای نمونه ابن تیمیه که با (بکری) در مورد ندای غیر از الله با او مناظره می‌کند در یکی از کتابهای خود اشاره می‌کند که من با وجود این که او من را تکفیر کرد، ولی من او را تکفیر نمی‌کنم. و یا مثلاً این که در میان علماء اهل سنت گروهی قائل به کافر بودن تارك الصلاة هستند و گروهی دیگر نه؛ حالا نکته قابل توجه این است که اگر قوانین تکفیر به همین شیوه‌ای که اهل افراط به آن قائلند می‌بود باید آن دسته از علماء که تارك الصلاة را کافر می‌دانند دسته مخالف خود را تکفیر می‌کردند در حالی که چنین نیست.

اما دسته ای از مجریان جنگ روانی علیه مسلمین که امروزه آبشخور آنها معمولاً به نجدیت درباری آل سعود یا علمای کتابخانه ای ساکن در یکی از دارالحرابها وصل می‌گردد به مخاطبین اکثراً بی‌علم و جاهل خود این گونه القا می‌کنند که اگر شما کسانی که غیر از عقیده شما را دارا می‌باشند تکفیر نکنید حتماً کافر می‌شوید و با این ترفند این مریدان هم از ترس کافر شدن دست به تکفیر دیگران می‌زنند.

کار به جایی کشیده می‌شود که به بهانه های مختلف از جمله ولاء و براء و حتی کفر به طاغوت، اکثر گفته ها، کلاسها و کتابهایشان به تکفیر مسلمین جاهل و مخالف آنها اختصاص می‌یابد و هرکسی با آنان همراهی نکند به نظرشان چنین شخصی اعراض دارد و کافر است، و یا این که هرکس فلان شخص را که ما کافر می‌دانیم تکفیر نکند او هم کافر است و...

ابن تیمیه در این زمینه می‌گوید: "از صفات و کارهای اهل بدعت این است که کلماتی را اختراع کرده و آنها را به عنوان واجبی دینی و حتی بخشی جدانشدنی از ایمان قرار داده‌اند و هرکس که در آن کلمات مخالف آنان باشد حکم کفرش را صادر و ریختن خورش را حلال می‌کنند همانند کارهای خوارج، جهمی، معتزله و... اما اهل سنت و جماعت هیچ کلمه‌ای را اختراع نکرده و اگر کسی در اجتهادش خطا کرد او را کافر نمی‌دانند حتی اگر فردمخالف آنان را تکفیر کرده و ریختن خورش را نیز حلال کرده باشد." ۴۱۲

زمانی که افکار این گروه وارد جهاد و صف مجاهدین می‌گردد افراد سنگ دلی را پرورش می‌دهد که تر و خشک را با هم می‌سوزاند و در اصطلاح «فجار جهاد» لقب می‌گیرند. شیخ عطیه الله اللیبی در مورد این اشخاص می‌گوید:

<sup>۴۱۰</sup> در حالی که هنوز نمی‌دانند مشرک از لحاظ شرعی نه لغوی چه کسی است که باید از آن برائت کرد  
<sup>۴۱۱</sup> در حالی که حتی نمی‌توانند اسم طاغوت‌های میان انسانها را نیز نام ببرند که باید مثل سمیه و بلال و عمار و یاسیر و غیره به آنها کفر کرد  
<sup>۴۱۲</sup> منهاج السنه ج ۳ ص ۲۳

"بدون شک مسیر جهاد هر چقدر طولانی شود، کسانی وارد آن می شوند که اصالت ندارند و این مسیر حاجت بیشتری به ارشاد، تصحیح، محاسبه و مراقبت خواهد داشت. در این مرحله که ما در آن به سر می بریم، ما شاهد کثرت اشتباهات و تجاوزات مجاهدین هستیم که دلیل آن جهل و یا ورود جماعت ها و گروه هایی از مردم در صفوف مجاهدین است که بر اساس تربیت صحیح اسلامی تربیت نشده اند و کسانی هستند که دچار جاهلیت بوده و اخلاق آنان فاسد است و در دین آنها رقت وجود دارد و به تعبیر اهل علم «فجار» هستند اما آنها در حال جهاد می باشند؛ بنابراین بدون شک ما از انحراف، فساد و هلاکت حرکت جهادی خوف داریم و از الله مسئلت سلامت و عافیت داریم."<sup>۴۱۳</sup>

### چرا مجاهدین از تکفیر نا بجا دور بوده و بیشتر از سایرین اهل هدایتند ؟

الله متعال به کسانی که دوست دارد از دو کانال یاری می رساند و آنها را تقویت و حمایت می کند: یکی نصرتی که از طرف خودش برای این افراد می فرستد و دیگری به وسیله مومنین و می فرماید: *وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي أَيْدَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ \* وَاللَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلْفَتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلَفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ \* يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (انفال/۶۲-۶۴)*

در این صورت مومنین یکی از دو اسباب اساسی قدرت و پیروزی هستند که هر گونه صدمه ای به آنها در واقع صدمه زدن به قدرت و پیروزی دنیوی مسلمین و الجماعة است.

مجاهد الجماعة مثل ماهی است و سایر مومنین نیز مثل آب کاسه، تشت، حوض، رودخانه، دریاچه، دریا و اقیانوس هستند. هر چه آب بیشتر باشد شنا کردن و آزادی عمل در آن راحتتر خواهد بود و این ضرورت را تنها کسانی درک می کنند که با آب (مردم) سروکار داشته و اهمیت آن را می دانند؛ بر این اساس، مجاهد این را می داند آنهایی که سعی دارند آب (مردم) را کم نموده و یا خشک گردانند کسانی هستند که قصد خفه نمودن و نابود کردن مجاهدین را دارند؛ و علاوه بر آنکه از هر عملی که باعث خشک شدن آب (مردم) شود دوری می کنند، بلکه سعی دارند در برابر کسانی که قصد دارند این آب (مردم) را کم یا خشک گردانند مقابله نمایند.

این سبب، واسبابی چون حرکت در مسیر دست یابی مجدد به حکومت اسلامی بر منهای نبوت از کانال الجماعة ی موجود، به کارگیری شوری، وحدت فرماندهی، وحدت دستور و حکم، وارد معامله شدن با الله بر سر جان و مال جهت نشان دادن اخلاص و... که مجاهد به آن پی برده باعث شده که الله متعال این دسته از انسانها را مشمول هدایت نموده و بفرماید: *وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ (عنکبوت/۶۹)* و آنها که در راه ما جهاد کنند، قطعاً به راه های خود، هدایتشان خواهیم کرد؛ و خداوند با نیکوکاران است..

طبري در این زمینه آورده است: به درستی که الله با بهترین مخلوقاتش است آنهایی که در راستای تصدیق آنچه پیامبرش آورده است با اهل شرک جهاد می کنند، سپس الله با پشتیبانی و نصرت خود این مجاهدین را بر دشمنانش یاری می رساند.

قرطبي نیز در تفسیرش آورده است که: و سفیان بن عینة به ابن المبارک گفت: زمانی که دیدی مردم دچار اختلاف شده اند بر توست که به مجاهدین و مرزداران مراجعه کنی به درستی که الله متعال می گوید: لنهدينهم سبلاً.

ابن تیمیه در توضیح این آیه می گوید: " سوگند به الله بدون شک آنهایی که در راه ما جهاد کرده اند را به راهایمان هدایت خواهیم نمود. و زیباترین گفته در مورد آنها کسانی هستند که در سنگرهای جهاد هستند و ادامه می دهد: به این دلیل جهاد موجب و علت هدایت و راهنمایی گرفتن است که احاطه شده است به وسیله درهای علم و دانش، چنانکه الله متعال می فرماید: وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلًا؛ بدین وسیله الله متعال تمام راههای هدایت و راهنمایی را برای کسی که در راهش جهاد کرده قرار داده است. همچنانکه دو امام عبدالله بن المبارک و أحمد بن حنبل و غیر اینها نیز می گویند: اگر مردم در چیزی دچار اختلاف شدند به مجاهدانی که در سنگرهای جهاد هستند نگاه کنید چه می گویند، چون حق با اینهاست به دلیل اینکه الله متعال می فرماید: وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلًا. " ۴۱۶

ابن قیم نیز روشن نموده است که هدایت دادن به جهاد منوط گشته است و می فرماید: "فالمجاهدون و أهل التُّغُورِ هُم المَهْدِيُّونَ، فَإِذَا مَا اخْتَلَفَتِ الآرَاءُ و افترقت السُّبُلُ، فالهدايةُ في تَرَسُّمِ خُطَاهُمْ، و اقتفاءِ آثارِهِمْ، و النزولِ عِنْدَ رأيِهِمْ، ذلك أن لأهلِ الجهادِ من الهدايةِ والكشفِ ما ليسَ لأهلِ المُجَاهَدَةِ ممن هُم في جهادِ الهوى و الشيطانِ، لأنَّهُ لا يُوفَّقُ في جهادِ العدوِّ الظاهرِ إلا مَنْ هو لعدوه الباطنِ قاهرٌ، مِن هُنَا يَكُونُ المَوْلَى عَزَّ وَجَلَّ: قَد عَلِقَ الهدايةَ بِالجهادِ، فأكمل الناسَ هدايةً أَعْظَمَهُم جِهَادًا، وَمَنْ تَرَكَ الجهادَ، فَآتَهُ مِنَ الهُدَى بحسبِ ما عَطَلَ مِنْهُ " ۴۱۷.

مجاهدین و سنگر نشینان هدایت شدگان هستند، زمانی که آراء و راهها دچار اختلاف گردیدند، در این صورت هدایت در رد پا و قدمهای آنها و تسلیم شدن به دیدگاههای آنهاست؛ چون آنچه در هدایت و آشکار شدن مسائل برای مجاهدین وجود دارد، نه برای کسانی که همیشه در تلاش جهاد آرزوها و شیطان هستند. چون تنها به کسی توفیق داده می شود که قبل از غلبه بر دشمن خارجی بر دشمن درونی پیروز شده باشد در اینجاست که الله متعال هدایت را به جهاد بسته است، کسی کاملتر از همه هدایت می یابد که در امر جهاد از همه بزرگتر باشد؛ هر که دست از جهاد بکشد به اندازه ی دست کشیدنش هدایت را از دست می دهد.

<sup>۴۱۴</sup> تفسیر الطبري ج: ۲۱ ص: ۱۵

<sup>۴۱۵</sup> تفسیر القرطبي ج: ۱۳ ص: ۳۶۵

<sup>۴۱۶</sup> مجموع الفتاوى ۴۴۲/۲۸

<sup>۴۱۷</sup> ابن القيم - الفوائد ۵۹

ابن عقیل در همین راستا می گوید: " هرگاه خواستی که بدانی محل اسلام در اهل زمان کجاست به شلوغی و تجمع نمازهای جمعه و هیاهو و طنین لیبیک گفتن آنها نگاه نکن بلکه نگاه کن به آنهایی که در برابر دشمنان شریعت وارد سرزمین دشمن شدند. و از امام شافعی سوال شد: در زمان فتنه چگونه اهل حق را بشناسیم؟ در جواب گفت: تیرهای دشمن را دنبال کن به کجا می روند، این تیرها تو را به سوی آنها راهنمایی می کنند."

این گروه نیز تنها زمانی در مسیر صحیح آن در حرکت است که از کانال الجماعة ی تولید شده توسط یکی از «۳ابزار» برتر به پیش رود؛ حتی اگر به صورت الجماعة و امتی کوچک، دارای شوری و وحدت فرماندهی باشد که احکامی واحد را از منابع اصلی شریعت استخراج نموده و مخلصانه با خون خون به آنها عمل کند.

حالا ای کسانی که همه ی ساکنان سرزمینهای مسلمان نشین را به ناحق مشرک می دانید و در نهایت حکم کفار مشرک را بر آنها تطبیق می دهید، ببینید مجاهدان اهل ثغور و سنگر نشینان در باره ی این جنگ روانی شما چه می گویند:

دانشمند بزرگوارالدكتور الشيخ يوسف صالح العبيري الملقب بالبتار می گوید: " فَإِن كَانَ يَزَعُمُ زَاعِم بَأَنَّنَا نَكْفِرُ عُمُومَ الْمَسْلَمِينَ وَنَسْتَبِيحُ قَتْلَهُمْ، فَنَعُودُ بِاللَّهِ مِنْ هَذَا الضَّلَالِ، وَلَوْ كُنَّا نُكْفِرُ عُمُومَ الْمَسْلَمِينَ لِمَاذَا ذَهَبْنَا لِلدِّفَاعِ عَنْ إِخْوَانِنَا فِي الْبُوسَنَةِ أَوْ فِي الشَّيْثَانِ الَّذِينَ لَا يَعْرِفُونَ مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا الشَّهَادَةَ. إِنْ أَنْ بَدِغْمَانِي كَمَا أَنَّ مِي بَرِدُ كَمَا كَمَا مَعُومِ الْمَسْلَمِينَ كَافِرٍ مِي دَانِيمِ وَ كَشْتَنِ أَنْهَا رَا حَلَالِ مِي دَانِيمِ - پناه به الله از چنین گمراهی- اگر ما عموم مسلمین را کافر کنیم در این صورت چرا جهت دفاع از برادرانمان در بوسنی و هرزگوئین و چین رفتیم در حالی که آنها غیر از شهادتین چیزی از اسلام نمی دانستند.

و الشيخ أسامة بن لادن می گوید: " بعضُ اتهاماتِ النظامِ التي أزعجَ بها الناسَ بتكرارها في الصباح والمساء خلال السنتين الماضيتين فقد أُتهمَ المُجاهدينَ بمذهبِ «الخوارج» وهم يعلمون أنَّنا بريئونَ من هذا المذهب، وهذه خطابائنا وهذا واقِعنا يشهدُ بذلك ونحنُ لا نُكفِرُ الناسَ بالعمومِ. "

از طرف رژیم [آل سعود] به صورت پیوسته اتهاماتی برای مجاهدین تولید می کنند که در طول این دو سال گذشته به واسطه این اتهامات تکراری مردم را بیزار کرده اند، مثل اینکه مجاهدین را متهم می کنند به مذهب «خوارج»، خود آنها نیز می دانند که ما از این منهج خوارج بری هستیم، این سخنرانی هایمان و این واقعیت ما که به نفع ما شهادت می دهد که ما مردم را به صورت عموم کافر نمی کنیم.



## خطر تکفیر نابجای مسلمان

معنی لغوی کلمه ی کفر: <sup>۴۱۸</sup>

- پنهان کردن: كَفَرَ : كُفِرَ و كُفِرَ الشَّيْءُ : آن چیز را پنهان کرد
- پوشانیدن: كَفَرَ اللَّيْلُ الشَّيْءَ : تاریکی آن چیز را پوشانید
- ایمان نیاوردن : كَفَرَ كُفُوراً و كُفُوراً و كُفُوراً : کافر شد و ایمان نیاورد
- انکار کردن: كُفُوراً و كُفُوراً و كُفُوراً نَعَمَ اللهُ وَ بِنِعْمِ اللهِ : نعمتهای خدا را فراموش و انکار کرد
- دوری کردن: كَفَرَ بِكَذَا : از آن چیز دوری جست و خود را کنار کشید.

کفر بر دو نوع است :

۱- کفر پسندیده مانند کفر به طاغوت که نصف لا اله - الا الله را شامل می گردد. <sup>۴۱۹</sup>

۲- و کفر ناپسند که در اصطلاح یعنی : هر اعتقاد، گفتار و عملی که با ایمان توحیدی در تضاد باشد .

ابن تیمیة در مورد کفر ناپسند می گوید: الكفر: یعنی عدم ایمان - به اتفاق مسلمین - خواه مقابل و وارونه ی آن ایمان باشد و به این اقرار کند ، یا به آن اعتقاد نداشته باشد و به زبان نیاورد <sup>۴۲۰</sup>

همچنین می گوید: به درستی که کفر بر اثر دروغ شمردن آنچه که رسول الله صلی الله علیه وسلم به آن خبر داده است، یا سرپیچی از پیروی از پیامبر با وجود اینکه از راستگو بودن او آگاه است مانند کفر فرعون و یهود و امثال آنها حاصل می شود. همچنین می گوید: انکار پیامبر کفر است، و کینه ی او و ناسزا گوئی به او و دشمنی با او، با وجود آگاهی به راستگو بودن او در باطن، نزد صحابه و تابعین و ائمه ی اهل علم کفر است. <sup>۴۲۱</sup>

ابن حزم در تعریف کفر ناپسند می گوید: و آن در دین صفت کسی است که نسبت به چیزی از آنچه الله متعال بعد از اقامه ی حجت و رسیدن حق به وی بر او واجب گردانیده است، جحد داشته باشد؛ خواه این جحد در قلبش باشد و آن را بر زبان نیاورد <sup>۴۲۲</sup> یا در زبانش باشد و در قلبش نباشد، <sup>۴۲۳</sup> یا در زبان و قلبش با هم

<sup>۴۱۸</sup> راغب اصفهانی ، المفردات فی غریب القرآن ، ص ۴۳۳ : « الكفر فی اللغة ستر الشئ ، و وصف اللیل بالكافر لستره الاشخاص ، والزراعة لستره البذر فی الارض ... و كفران النعمة لسترها بترك اداء شكرها ، واعظم الكفر جحد الوحدانية او الشريعة او النبوه ... » ۲ . معجم مقاییس اللغة ، ج ۵ ، ص ۹۱ : « كفر ( الكاف و الفاء و الراء ) اصل صحیح ، يدل على معنى واحد وهو الستر و التغطية ، يقال لمن غطى درعه بثوب قد كفر درعه ، ... و الكفر ضد الايمان ، سمي به لانه تغطية الحق و كذلك كفران النعمة جحد و سترها » ۳ . لسان العرب ، ج ۵ ، ص ۱۴۴ : « الكفر نقيض الايمان ... و الكفر كفر النعمة هو نقيض الشكر ، الكفر جحد النعمة و هو ضد الشكر ... و الكافر الزارع ... و الكفر بالفتح التغطية » ۴ . صحاح اللغة ، ج ۲ ، ص ۸۰۷ : « الكفر ضد الايمان ، قد كفر بالله كفرا ... و الكفر ايضا جحد النعمة و هو ضد الشكر ... و الكفر بالفتح التغطية ، و قد كفرت الشئ الكفرة بالكسر كفرا اى سترته ... و الكافر اللیل المظلم ... و الكافر الذى كفر درعه بثوبه و الكافر البحر ... و الكافر الزارع لانه يغطى البذر بالتراب ... » ۵ . تاج العروس ، ج ۳ ، ص ۵۳۵ : « الكفر بالضم ضد الايمان و يفتح ، و اصل الكفر من الكفر بالفتح مصدر كفر بمعنى الستر » ۶ . مجمع البحرين ، ج ۳ ، ص ۴۷۴ : « قوله - تعالى « و لاتكونوا اول كافر به » ، اى اول من كفر و جحد ... ، فالكافر الجاحد للخالق ... و الكفر بالفتح التغطية » . <sup>۴۱۹</sup>

فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا وَ اللهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (بقره / ۲۵۶)

<sup>۴۲۰</sup> مجموع الفتاوى (۸۶/۲۰)

<sup>۴۲۱</sup> درء تعارض العقل والنقل: ۲۴۲/۱

<sup>۴۲۲</sup> منهاج السنة: ۲۵۱/۵

<sup>۴۲۳</sup> عمل قلب : مثل بغض الله تعالى، یا قوانین و آیاتش، یا رسولش صلی الله علیه وسلم،

<sup>۴۲۴</sup> عمل زبان: مانند توهین به الله تعالى، یا توهین به رسولش صلی الله علیه وسلم، یا مسخره کردن دین و احکام شریعتش

باشد؛<sup>۴۵</sup> یا مرتکب عملی گردد که بر اساس نصی روشن، وی از اسم اهل ایمان خارج می‌گردد.<sup>۴۶</sup> گنجر در هر قالبی چون: جحود، نفاق،<sup>۴۸</sup> غناد و<sup>۴۹</sup> ... باشد باز نوعی آگاهی را در خود گنجانده است و شخص آگاهانه اقدام به پوشاندن و انکار آن می‌کند. شخص اقدام به پنهان کردن پانتومیم چیزی نمی‌کند بلکه آنچه را که پنهان می‌کند برایش «آشکار و روشن» است.

برای یک کشاورزی که بذر گندم را پنهان می‌کند مشخص است که چه چیزی را پنهان نموده است. او علاوه بر آنکه فرق بین بذر گندم با سنگ ریزه‌ها را میداند از این آگاهی نیز برخوردار است که میان بذر گندم با سایر بذرها تفاوت قائل شود و تنها همان بذر گندم را در زمین پنهان نماید. با طی نمودن این مراحل شخص کشاورز از لحاظ لغوی از صفت کافر برخوردار می‌گردد. *اللَّيْثُ* اعراب شب را نیز «کافر» می‌گویند چون بر این باور هستند که تاریکی زمین را می‌پوشاند.

اما از لحاظ شرعی دو نوع کافر ناپسند در میان انسانها وجود دارند که در واقع بعد از شیطان نماد طاغوت در میان انسانها به شمار می‌روند و باید به آنها کفر کرد که همان کفر به طاغوت است و عبارتند از:

- ۱- کافر اصلی (کفار اهل کتاب، کفار مشرک، کفار شبهه اهل کتاب) ۱- *الَّذِينَ هَادُوا* ۲- *وَالصَّابِئِينَ* ۳- *وَالنَّصَارَى* ۴- *وَالْمَجُوسَ* ۵- *وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا* (حج/۱۷)
- ۲- کافر مرتد (مسلمانی که «آگاهانه» و عمداً و به میل خودش دچار مکفره ای می‌شود که با پشت سر نهادن ۴ فیلتر اصلی (اثبات جرم، تائید جرم توسط الله و رسولش و شروط و موانع تکفیر) - از دایره ی اسلام خود را خارج نموده است)

حالا اگر طبق قاعده «من لم یکفر الکافر فهو کافر» کسی «آگاهانه» کافری چون اهل کتاب (یهود و نصاری) و شبهه اهل کتاب (مجوس و...) و مشرکین (سکولاریستها) را که الله متعال آنها را کافر دانسته است را کافر نداند، حکم و قضاوت الله را اشتباه دانسته و به واسطه ی آن خودش کافر می‌گردد، چون «آگاهانه» حکم الله و رسولش را کنار زده به جرم مخالفت «آگاهانه» با شریعت الله، خودش کافر می‌گردد.

اما این قاعده هم مثل سایر قواعد کلمه ی حقی است که همچون بسیاری از موارد دیگر، در امر باطلی به کار برده می‌شود. قبلاً ذکر شد که کفار عذر به جهل ناشی از تأویل و شک و شبهه و خطاء و فراموشی و... ندارند و کسی برای اینها عذر به جهل قائل نیست و طبیعی است که آنها را عضوی از مسلمین به حساب نیاورند؛ اما

<sup>۴۵</sup> عمل ظاهری: مانند حضور اختیاری در سپاه کفار بر علیه مسلمین، سجده برای یک بت و...

<sup>۴۶</sup> الإحکام: ۴۵/۱

<sup>۴۷</sup> یعنی کسی با قلب اذعان کند؛ ولی به زبان، انکار: «وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ». (نمل/ ۱۴)

<sup>۴۸</sup> در ظاهر و زبان ادعای توحید دارد، اما در دل تهی از توحید می‌باشد.

<sup>۴۹</sup> به دل و زبان اذعان کند؛ اما از روی لجبازی تن به قبول آن ندهد / مانند ولید بن مغیره. «كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيدًا» (مدثر/ ۱۶)

<sup>۴۰</sup> اعلما انما الحیوة الدنيا لعب و لهو و زینة و تفاخر بینکم و تکاثر فی الاموال و الاولاد کمثل غیث اعجب الکفار نباته ثم یهیج فتریه مصفراً». (حدید / ۲۰)

(۲۸)

<sup>۴۱</sup> شیخ الإسلام ابن تیمیة می‌گوید: إن تکفیر له شروط وموانع قد تنتفی فی حق المعین، وإن تکفیر المطلق لا یستلزم تکفیر المعین، إلا إذا وجدت الشروط وانتفت الموانع (مجموع الفتاوی ۴۸۷/۱۲)

مسلمان با دارا بودن تمام این امتیازات زمانی که در جرمی می افتد تا زمان بیان واقعه ی «حجت نبوی» مجرم شناخته نمی شود و کسی که مسلمان را با دارا بودن این عذرها تکفیر کند در واقع برادر مسلمانش را تکفیر کرده و خودش جرمی در حد تکفیر کردن خودش را مرتکب شده است.

در این صورت باید فهمیده شود زمانی که حکم داده می شود که فلان عمل کفر اکبر است این به این معنی نیست که بالضروره انجام دهنده ی مسلمان این عمل، کافر است. حکم در مورد عمل چیزی است و در مورد انجام دهنده هم چیز دیگر. یعنی این به این معنی نیست که هر مسلمانی که عملی کفر آمیز را انجام داد کافر می گردد. به عنوان مثال زمانی که گفته می شود فلانی در دارالاسلام ساکن است به این معنی نیست که او حتما مسلمان است، به همین ترتیب زمانی که گفته می شود که فلان سرزمین دارالکفر است به معنی کافر بودن ساکنان آن نیست. در این زمینه باید نهایت دقت را به کار برد و تا زمانی که مثل آفتاب در آسمان صاف کافر بودن مسلمانی آشکار نشده است نباید در تکفیر آن عجله نمود. چون تکفیر مسلمان گناهی است که هیچ گناه کبیره ای با آن قابل مقایسه نیست. خطری است که در صورت عدم تخصص، تنها انسانهای نامیزان و نامتعادل به آن اقدام می کنند.

ابن تیمیه می گوید: «بدان نسبت کفر یا فسق دادن به کسی از جمله مسائل اسماء و احکامی است که در آخرت وعده و وعید به آن تعلق می گیرد و در دنیا هم دوستی و دشمنی، قتل و سلامتی و... و الله سبحانه و تعالی بهشت را بر مؤمنین واجب و آنرا بر کافرین حرام گردانیده است، این قاعده احکام کلی در هر زمان و مکانی می باشد.» اگر مسلمانی بدون تخصص و بدون طی نمودن مراحل آزمایشگاهی شریعت و «آگاهانه» به برادر مسلمانش بگوید کافر این لفظ مشمول یکی از آنها می گردد یعنی اگر برادر مسلمانش کافر نباشد خود شخص کافر می گردد. و العیاذ بالله.

رسول الله صلی الله علیه و سلم می فرماید: إِذَا كَفَرَ الرَّجُلُ أَخَاهُ فَقَدْ بَاءَ بِهَا أَحَدُهُمَا<sup>۳۲</sup> و روایتی نیز آمده: اگر همانگونه بود که اظهار داشته بود همینطور خواهد شد در غیر این صورت به گوینده آن برمی گردد. باز روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «وَمَنْ دَعَا رَجُلًا بِالْكَفْرِ أَوْ قَالَ عَدُوَّ اللَّهِ وَلَيْسَ كَذَلِكَ إِلَّا حَارَ عَلَيْهِ<sup>۳۳</sup> هرکس نفری را به کفر صدا بزند یا بگوید ای دشمن خدا و آنگونه هم نباشد آن نسبت به خودش برمی گردد. و در حدیث ابن عمر آمده است: «إِنْ كَانَ كَمَا قَالَ» یعنی اگر در حکم خداوند همانگونه بود. و به همین صورت در حدیث ابوذر نیز آمده است: «وَلَيْسَ كَذَلِكَ» یعنی در حکم خداوند اینگونه نیست.

زمانی که انسان مشروب می خورد یا مرتکب دزدی و زنا و قتل و رباخوری و هر جرمی غیر از ترک نماز می گردد، تمامی اینها باعث کافر شدن شخص مسلمان نمی شوند و شخص با وجود این گناهان بزرگ باز در داخل دایره ی اسلام می ماند مادام که آنها را حلال نداند. اما اگر کسی یک مسلمان را تکفیر کند و این مسلمان

<sup>۳۲</sup> رواه البخاري و مسلم.

<sup>۳۳</sup> صحیح مسلم از طریق ابوذر

کافر نباشد حکم به خودش بر می گردد. پناه بر الله. آیا غیر از ترک نماز گناهی بالاتر این برای یک مسلمان وجود دارد؟

ابن تیمیه می گوید: «بدین دلیل اهل علم و سنت مخالفانشان را تکفیر نمی کنند هر چند مخالفین ایشان را تکفیر کنند، چون مسئله کفر حکم شرعی است و برای انسان صحیح نیست که در اینگونه موارد مقابله به مثل کند. همچون کسی که به شما دروغی می بندد شما حق ندارید که در مقابل به وی دروغ ببندید، چون دروغ حرامی است در حق الله تعالی. به همین شیوه مسئله تکفیر هم حق الله تعالی است. پس هیچ کس کافر شمرده نمی شود مگر اینکه خدا و رسولش صلی الله علیه و سلم آنرا کافر شمرده باشند.»

به دیگر سخن، الله متعال هر گز کسی را که معذور باشد عذاب نمی دهد، نه در دنیا و نه در قیامت. در دنیا اگر کسی متهم به بیماری بدتر از سل و ایدز و طاعوت شود اما نباشد آیا عذاب نمی بیند؟ پس سهل انگاری در آزمایش دقیق گرفتن و تشخیص بیماری مسلمان و اتهام کفر زدن به وی تداعی دو امر است :

۱- نسبت دروغ دادن به الله متعال . چون خداوند این شخص را کافر ندانسته اما این بیچاره می گوید: نه کافر است. یعنی الله متعال فرموده این امر حرام است اما این بیچاره می گوید: نه حلال است. یعنی عملاً می گوید من راست می گویم نه الله . تکفیر کار خداست همچنانکه حلال و حرام کردن کار خداست.

۲- مسلمان را به جرمی متهم می کند که اگر در وی نباشد به خودش بر می گردد . در کنار ترک نماز ریسکی خطرناکتر از این در دنیا وجود ندارد .

در هر صورت شایسته است مسلمانی که به قیامت خود اهمیت می دهد، از این جرم بسیار بزرگی که در کنار ترک نماز بالاتر از تمام جرمهاست پرهیز نماید؛ و در این دنیا نیز سرباز جنگ روانی دشمنان الله بر علیه دین الله و بندگان الله و الجماعة نگردد.

فَسَتَذْكُرُونَ مَا أَقُولُ لَكُمْ وَأَفَوضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ

وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ

اللهم منزل الكتاب مجرى السحاب هازم الاحزاب، اهزم سكولاريين ومن حالفهم من الكفار و المرتدين . اللهم اجعلهم وعتادهم غنيمه للمسلمين . اللهم دمرهم وزلزلهم . اللهم انت عضدنا وانت نصيرنا . اللهم بك نصول وبك نجول وبك نقاتل

سرزمین تبعیدگاه و دارالهجره

جمعه ۲۸ رمضان المبارک سال ۱۳۹۶ش

ابوحمره المهاجر هورامی

تعاریف واژها و اصطلاحات .....

- جهل (انواع جهل)

- حجت و اقامه حجت نبوی

- سنت

- اجماع

حجت بودن اجماع صحابه یا قول آنان؟ .....

- جایگاه اقامه ی حجت به نسبت زمان و مکان و اشخاص متغیر است .....

- اتمام حجت بر بندگان خدا به شرط علم و عمل .....

- جایگاه اقامه ی حجت بر جامعه ی کفار و مرتدین پس از آمدن پیامبر خاتم .....

- فرق میان رسیدن حجت با فهم آن .....

- انواع احکام و ریشه های عدم عذر بالجهل در احکام و قوانین شریعت .....

- تأکید بر جاهل بودن مشرکین و اهل کتاب اما باز جهل این کفار مانع از تکفیر آنها نمی گردد

.....

- جایگاه عذر به جهل اهل فتره و اهل کتاب در قیامت .....

- کفار اعم از علماء و مقلدین عذر به جهل ندارند و همگی شامل یک حکم می گردند .....

- چرا کفار عذر به جهل ندارند؟ .....

- اهل فتره در گذشته و حال و عذر به جهل .....

- اهل قبله و دلایلی در عذر به جهل در تکمیل عقاید و احکام دین .....

- کسانی که در شرک اکبر قائل به عذر به جهل نیستند .....

- جایگاه عذر به جهل در آثار علماء .....

- عذر به جهل در اموری چون فراموشی، خطاء، اکراه و... که مختص مسلمین است .....

- در صورت وجود شبهه راجع به فرد معین، حد کفر و احکام آن برداشته می شود .....

- کسی که مسلمان بودنش با یقین ثابت شده است با شک، احتمال و شبهه از وی سلب نمی شود .....

- اسلام چگونه در شخصی تأیید و ثابت می گردد؟ .....

- آیا ابتدا حکم به کفر داده می شود سپس به شروط و موانع نگریسته می شود یا .....

- در صورت وجود تأویل، راجع به فرد معین حد کفر و احکام آن برداشته می شود .....

- در حالت اضطرار پیدایش اجتهادات متفاوت و متضاد غیر قابل اجتناب است.....
- علمای اهل تأویل از نگاه اهل سنت.....
- عذر به جهل در امور بدهی و آشکار پذیرفتنی نیست.....
- عدم عذر به جهل کسی که بدون عذر اسباب رفع جهل را نپذیرفته است.....
- عدم عذر به جهل مسلمان زاده ها و مرتد زاده هایی که از دایره ی اسلام خارج شده و.....
- عوامل انهدام و تداوم جهل در میان مسلمین.....

#### عوامل انهدام جهل :

- قلبی سلیم و حق طلب
- دلیل و حجت نبوی.
- دولت و حکومت اسلامی و نهادها و سازمانهای تحت کنترل آن
- شورای اولی الامر و تشکیل امت و ارائه ی رای واحد تحت عنوان اجماع

#### اسباب و عوامل تداوم جهل:

- قلب بیمار و حق گریز
- از میان رفتن حکومت شورای اسلامی
- از میان رفتن شورای واحد اولی الامر جهانی فقهای مسلمین ، امت واحده و اجماع
- در اقلیت قرار گرفتن یا نبود علمای اهل توحید و داعیان واقعی و جولان علمای سوء و الروبیضه<sup>۴۴</sup>
- فراموش شدن بسیاری از مسلمینی در مناطق پرت و دور افتاده در زمینه ی خدمت رسانی عقیدتی و

...

- به دلیل انهدام اجماع و وجود فرق و مذاهب مختلف و سرگردانی و مقاوت در برابر اهل توحید
- رشد در دالکفر و دور از قوانین شریعت الله
- گرفتار شدن مسلمین به منافقین (کفار داخلی) و خساراتی که به دین و دنیای مسلمین وارد کرده اند

#### شبهاتی در مورد عذر به جهل.....

- چرا مجاهدین از تکفیر نا بجا دور بوده و بیشتر از سایرین اهل هدایتند ؟.....
- خطر تکفیر مسلمان.....

<sup>۴۴</sup> عَبْدَ اللَّهِ بْنُ عَمْرٍو رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْزِعُ الْعِلْمَ بَعْدَ أَنْ أَعْطَاكُمْوَهُ أَنْتَزَاعًا، وَلَكِنْ يَنْتَزِعُهُ مِنْهُمْ مَعَ قَبِيضِ الْعُلَمَاءِ يَعْلَمُهُمْ، فَيَبْقَى نَاسٌ جُهَالٌ، يُسْتَفْتَوْنَ فَيُفْتَوْنَ بِرَأْيِهِمْ، فَيُضِلُّوْنَ وَيَضِلُّوْنَ». [بخاری: ۷۳۰۷] عبدالله بن عمرو رضي الله عنهما مي گوید: شنيدم که نبي اکرم صلی الله عليه وسلم مي فرمود: «علمي را که خداوند به شما عنايت کرده است، از شما پس نخواهد گرفت. البته علم با قبض روح علماء از بين خواهد رفت. و در اين صورت، مردمی نادان باقي خواهند ماند که ديگران از آنان استفتاء مي کنند. و آنان هم بر اساس رأي خود، فتوا مي دهند و مردم را گمراه مي کنند و خودشان هم گمراه مي شوند»

